

صفت عکین و مکان فضل و زمین زمان

حالات نوکین و حکم و احوال زمین باسم تاریخ

السمی

تصنیف

فاصله کمال و شایسته نوی ایام عبدالحکم نصر الدین خا نصیر الدین

در طبع می نشی نوکین و طبع زمین مقبول جهان

۹۵۴
۱۲۸
۹۸۶۷



PE9867



M. A. I. LIBRARY, A. M. U.

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خداوند بزرگوار است که غمناک و سیه نظر گردانید در روز فرشته آخر زمان محمد است که صاحب
حرکت را فرموده برکت رسانید زهی بعبودی و نهی نمودی استخوان من و کجی فی کل سنه و الصلوة
تله رسول الله الذي هو محمد في كل زمان و مكان و نبی حکماء و رسل فی آخر الزمان فعلى الله ان يوفقنا
الى هذا و ما دام الفقراء يطالعان اين تيار سخ و كن است از فقيراني الله الرحيم القوي عظيم العلم و الشان
الغني لا ياتي انور جوي و احوال سفر و قوافل آن و حالات بلده و خدمه و بنياد و حيدر آباد و حرسها الله
عنه الفساد و توابع آن و كيفيت مملكت و مالكن و چگونگی سازل راه از خورجه تا بلده موصوفه و
بيان افراد و صلحاء و علماء و فقراء و شعراء و عمارت و دواوين و قبائل و تجار و مصالح مردم عام
و اخلاق اشخاص خواص اينجا و احوال سلاسل الى ملكه و ادم اقباله و فتا الملكها و دوا سيرة كبيرها و
و ديگر امراي نامي گرامي مع ديگر حالات كه فهرست آن باخر مرتب خواهد شد براي تذكرة من و ان
و تبصره ديگر اشرافان الله تعالى اين نگاشته را بنظر نظر خاصان خود گردد و اندو فقير را بدعاي خير
رساند قطعه غرض نشي بست كز ما ياد ماند كه هستي را نهي بنيم بقا ي به مگر صاحب دلي روزي جبرته به

کنند بر حالین سکون عانی و علی الله التوکل و بیه الایحصاء و مو تعصا بحالک و و لا انعام
 مقدره در بیان فوائد سفر و آداب سفره بکنده خداوند تعالی در کلام مجید فرماید **سَیْرُوا فی الارض فی ثلثین**
 بچلید و ملاخطه کنید صنایع و بدین حق تبارک و تعالی را که چگونه آفریده است و فرمود سرور کائنات
 صلی الله علیه و سلم **علیکم فی السفر اقامه السرا و فی حقون الله** پس نه شک مسافر
 و زنا و بربانی است جل شانہ اول در سفر انقیاد امر خداوند تعالی است و دوم اتباع حکم رسول
 مقبول است صلی الله علیه و سلم که آن اصل اصولین است سوم پیروی از شهادت صلحا و مجربین
 روزگار آن هم خالی از استحباب نیست سعدی علیه الرحمه می فرماید **سرم تا به کان و خانه**
در گروی و هرگز ای خام آوی نشوی و برو اندر جهان تفرج کن و پیش اذن روزگار جهان
 بروی و پیر ارادت فقیر مرشد عالم حضرت شاه عبدالعلیم لوباروی قدس الله سره از عمر
 پنجسال تا سن شصت و پنج سال هشیه و سفر بوده اند فقیر نیز در احیاء سنت ایشان امر می
 عنه و شبته علی طریق المستقهر چهارم حصول بیاری از مقاصد دینی و دنیوی و باب بیست
 رزق متعلق باست پنجم بازماندنت از مال و نسات طبعی و نفسی که اصل تجرد است ششم
 تهذیب اخلاق و درانت تحمل شدائد و ریاضات غربت و تبدیل اوصاف زریله باخلاق
 جمیله و تفهم دیدن آثار صنایع آفرینگار است جل شانہ بلاخطه نباتات گوناگون و جهادیت بطلون
 و انواع حیوانات و اقسام السکنه و اصناف نفع انسان و شنیدن اصوات و نعمات دیگر
 بانوزان هشتم ملاقات علماء و فضلاء و مشایخ و حکماء و عباد و زهاد که صحبت ایشان کیمیا
 است و زیارت مزارات کرام که ارباب دین را حصول فیض معنوی و اصحاب دنیا را عبرت
 در دست نهم دیدن بقاع خیر که محرک انواع خسات است و هم تفرج اکنه و بلاد بزرگیه
 که روشنی بخش دیده و دانش است اگر عاقل باشد اما سفر وقتی روا بود که محافظت اوقات خود
 باشد و آداب سفر کی ازان مشاورت است بامردم دانا آزموده کار و هم اجازت خواستن
 از بزرگان محل پیر و استاد و غیره اگر باشند ورنه استخاره است بر وجه سنون و توشه

مسافر

آداب سفر

از حال گیرد اگر میسر آید در نه خدا تعالی بس میکند و از اشیاء ضروری مثل شانه و مسواک آینه و
 نظرائش و سلاح اگر مانعی نباشد و جمال و وز و سوزن و رشته و لوله و رسن او و بعض احيان البرق
 و بعض اودیه از ششم مفرد مانند ناخیل و ریائی و زیره و نعلنی و چیزی ترش و شیرین و نمک و مچ
 و مرکب مانند جوب و سفوف نیز همراه خود گیرد و ستوم رفیق صلح معتقد به وطن خردمند تجربه کار بست
 آرد که اکت فیوت ششم الطریق گفته اند و اگر ممکن بود از رفقا و کم از چار کس نباشد و مناقصه سفر نکند که
 بیشتر در آن تکلیف میباشد چهارم پیر طریقت فرموده است رضی الله عنه اگر خطوط بنام کسانی که آنجا
 میرود میسر آید مانعی نباشد نیز همراه برد باین مضمون که برنده خط از آشنایان من است تا وقت
 ضرورت بی اعتبار نباشد چه در غربت کمتر شناسند که معتبر است یا نامعتبر چشم از مرد و سوسو
 مثل پنجم در مال همراه بگیرد که موجب خطرات نیست ششم مسافر اگر مسلمان است زحمتها
 خود را که در حق مسافر کتب نفقه سطور است یاد دارد ششم مبلغ را اگر زیاده بود نقد بگیرد و بجایش
 کاغذز گیرد و نقد را در یک جای نزدیک کسی نگاه ندارد بلکه متفرق کند تا اگر آنوقت افتد در صورت
 تلف یکجا نشاید که جای دیگر باقی ماند ششم اظهار سفر بکسان کمتر کند که در آنجا مصالح است ششم
 گفت پیغمبر که هر کس شرف است باز گردد با مردم خویش جفت به و این چون اندر زمین پنهان
 سترا و سر سفری بستان شود پنجم ترن روز سفر در اسلام نجیب و شنبه و در شنبه
 و جمعه است اما شب جمعه و بر روز جمعه پیش از نماز جمعه مسافر نشود و بهتر است ساعات سفر با روز شنبه
 و شنبه است و در آخر ماه که تحت الشعل بود و سفر نکند و این همه در معورت اسکان است و در قطع
 در سفر در از مردم مدین و حسن الخلق را همه کند و متبع او باشد و توشه راه همراه باشد و در قافله
 اجماعی رود و متفرق نشود و اگر کسی بشنود و کس سرگوشی نکنند تا رفیق سوم متناهی شود و در بد
 افتد یا ز و ششم بر کسیت مال خود اگر کسی را مطلع سازد او لی باشد چه در قفلت احتکار
 و در کثرت خون استهلاک و و از و هفتم کار با شاد و رت کند و از مایحتاج بدیدگی
 دریغ ندارند و با هم کسین سلوک باشند و در کلام با شاد و رت وجه و طایفه بیاح باشند و همچنین در

سماجت و اگر سائل پیش آید بقدر امکان اجابت کنند اگر چه کلمه باشد و بانها رفتن شود
و غوغا نکند و سیاه نه و نزدیکه بکناره آن رود و مردم قافله فصل یکدیگر کنند و آیند اگر
مرکب بود اول فکر غفلت او کند سپرد هم اگر ممکن بود سامان طعام کیروزه همراه دارد و بچرخ و نقل
چیزی خوردن شروع نکند و اگر تواند اول بنفقیر دهد و پیش از خوردن طعام ترشی بخشد و اگر ششبری
در آید که در اینجا حکم نباشد یا طاعون یا دیگر فتنه در اینجا باشد داخل نشود اگر در آید زود از اینجا بر آید و
در قیام اگر بجا آید بخوف آن در بر آید اما برای کاری بر آید بکافست و در قحط خروج از لویه بکافند
باب اول در بیان سبب آمدن فقیر در بلده فرخنده بنیاد حیدر آباد

چون از روی اخبار او ده دریا فتم که تجویز جناب فیضآب قدردان اصحاب عقل و نقل عینی نواب
شجاع الدوله مختار الملک سالار جنگ سیما تراب علیخان بهادرنائب رئیس و والی ملک دکن
منتهی قریب آقایی نامه از خود بدولت مجلسی از ارباب مال مقرر خواهد شد و چهار کس و این ارکان
معین میشوند یکی هندو و دیگری شی مسلمان و سوم پارسی و چهارم عیسائی و اجرای کار مال بمشوره
این اراکین خواهد شد چون عمری در کار مال صرف کرده تجربه بهر سانیده بودم در خدمت مولانا
بکر مناجناب مولوی سوبه الدین خان صاحب دهلوی که در دستهای جناب نواب مدوح الشان
کار فرماییده اند مشاور شدم که این وقت تقریب احسن است بخصور نواب صاحب بهادر در اظهار
کارگزاری فقیر عرض نمایند اگر جناب مدوح منظور فرمایند فوراً خود را در اینجا رسانم و باین عنایت
سامی پنج هم فائز المرام میشود مولانا موصوف تقریب فقیر فرموده بر نگاشتن که بندگان عالی نواب صاحب
ینیع الشان میفرمایند که اگر خطی از حکام رفیع المرتبه آن ملک بنام صاحب زرینیت بهادر اینجا در سفارش خود
بیارند و این مجلس مقرر خواهد کرد یا بر کار دیگر یا سوخوا هم نمود چون این نامه نامی بمن رسید خواندم بجنسه
بذریعہ عرضی خود بخجست مشرچالس جان و نیکی فیض صاحب چپف کشته بهادر ملک دوه که آقایی قدیم فقیر اند و
بهنگام رفتن بولایت رسیدن مشرچالس صاحب بهادر که حالا صاحب زرینیت بهادر ملک دکن اند اینجا ایشان با آنها
کنانیده بودند بدخواست خط سفارش فرستادم صاحب بهادر بفرط عنایت و کرم تفضل خط مشرچالس و سفارش

و بخدای که هم سپردیم ورین سواری با ستر سینه صاحب که هیچ کجی کشتیهای گنگ بود ملاقات شد
او یکاچور میرفت و بوقت نواخت دو ساعت شب با گره رسیدیم و بکمان مولانا محمد سیح الله صاحب
و هروی العرف محمود خان وکیل صدر که صدیق فقیر اند فرو آمدیم و آرام گرفتیم و یازده روز تمام
که دریم باد و ستان اینجا که ساکن و وارو بودند مجلس با کردیم باید مصاحب علی باشند قصبه
سهار پکنه چنانچه ضلع متحر ملاقات شد فردی است از عجباب روزگار و دست از مخصوصان کرده
که زن پرودنشین است آن مجید و پنج ماه و الکن الکتنه را در ششماه و عامی را در کم از سه ماه
ختم می کنند بهر وجه و قراة که خواهد تعلیم تمام می کنند اما در اول از خواننده یا وارثانش اقرار
میگیرد که اگر بر مدت و عده خود کلام الله شریف ختم کند میگوید و دور و پیچ بگیرم و کم از آن
نیگیرم و زیاده را هر چه قدرت داشته باشد توفیق اوست و اگر نگیرد حواله بخدای قادر میکند و
هنگام شروع کنانیدن یا در میان درس هیچکس نیطلبند و نیگیرند و بعد ختم بر مدت و عده خود میگیرند و نوکری
کسی نینکند و همین محصول را و بر رزق خود گردانیده است و از سه سال بکمان لاله مادهورام وکیل صدر اگر
در بیلان گنج تقیم است و طبع خوش و آواز زین و لکش دارد و بسیاری کسان از او خوانده اند و خوانندین بلکه
از انعامات آلبیه در حق او باید شمرده اند و سس که عالم نیست اگر عالم می بود باین ترکیب تربیت
و قواعد تعلیم بسیاری را بفیضان علوم می رسانید فقیه نیز بهون الله المکریم در دلیلان مناسبه
از سیزدان تا مطلق و در سه سال درس و ادون میدوانم بهون الله المکریم از ابراهیم بیگ برآ
همپای تیاریخ شانزد و هم شبان سده هجری سال مذکور رسیده داخل قافله شد سال بهری
پثال یعنی چوپیه از داک خانه کهنه از اگر تا به مقام ریل دکن و یافت شد اما بی استیسا
گفتند که ما مردم را معلوم نیست که بنده چیست و داک تا به مقام ریل شده است یا نه از اگر تا
اند و رسانیدن می توانیم فی آخر محصول سیزده روپیه و بیست آنه خواهیم گرفت بابت سده که فقیر
و مرزای موسوف و کریم بخش بودیم چهل روپیه و بیست آنه خواستند و اگر تا بیاورده
محصول سده کس نیست و هفت روپیه بخما بیانی کردیم و بیست آنه را بیست آنه که چوپیه تا اول

که در آن گانه است شاید که در آن دور یافته شود و میان بیاورد و بپو پال و انکسیت شاید که گاڑی
 بچکره و بیاورد یافته شود و تا بپو پال رساند و مقصود فقیر بپو پال رفتن بود که فرار شش حضرت
 شاه عبدالعظیم قدس سره در اینجا بپو پال آبادست و غرض زیارت آنجا بیدار شستم و وقت روزه
 چوپنبیه از آن گره باندور و در آنک زمانه کپنی هشت ساعت روزه سقر است و در تمام چوپنبیه اگر
 گیرند گنایش سوار شدن پنج کس است و در آن آسایش بسیارست و محصول تمام چوپنبیه صحت
 و نعمت روپیه و هشت آنه است و آنقدر خرج راه از کمر می راجد جی کشن داس صاحب
 و پچی کلکته بهادر علی گره که باتفاق وقت وارد آن گره بپو پال و در وجه حساب کرایه مکان فتح باغ
 واقع کول خواستم ایشان بتوسط برادر خرد خود چوبی و عنایت داس صاحب و پچی کلکته بهادر
 اگر فرستاده و در آن نمونه ایشان گردیدم و درین چوپنبیه هر کس مجازست که ببت سیر از اسباب
 خود با خود برد و یک روز قبل از روزه آنکه خود محصول داخل کند و چوپنبیه از آن گره بگو ایار در سخی شوش
 ساعت میرسد که یک روز و دو شب و پادور روز و یک شب می شود و محصول تمام چوپنبیه از
 آن گره تا گوا ایار چهارده روپیه و یک آنه بحساب فی کس دو روپیه سیزده آنه میشود و چوپنبیه از
 آن گره تا بیاورد به عرض پنجه روز و تا ماند در در عرصه نه روز میرسد و چون از آنک خانه لاله موتی لال
 محصول دریافت شد که باسایش یافته شد لهذا تمام گاڑی شکرم ترگادان بکرایه نه روپیه و دوازده
 آنه از آن گره تا گوا ایار گرفته شد و از آن گره سه مرز ابراهیم بیگ و کریم بخش قبلخ مرخص شدیم و
 بر شکرم سوار شدیم مرزا عبدالغفار بیگ صاحب و حاجی مولوی محمد شاه صاحب فرزند علی
 چاکر ایشان را و مولوی محمد سمیع الدخان صاحب و حکیم غلام دستگیر خان صاحب و شیر محمد خان صاحب
 و برادر طریق و لدا علی خان صاحب و مولوی حاجی حیدر حسین صاحب و بنور دار رفته آمدن
 و دیگر دوستان را که بر اسب ترخیص تشریف آورده بودند در آن گره بخدا سپردیم و تیار پنج
 بست و چهارم شبان وقت نواخت هشت ساعت شب از شام روانه شدیم بعد دو
 شب و یک روز تیار پنج بست و ششم شبان العظم روز چهارشنبه وقت نواخت یک ساعت

بر غیر و در گوا ایار رسیدند و آنجا که سرکاری اول محبی سید عنایت علی خوشنویس مستوطن
 کول ملاقی شدیم بعد از آنجا کوچیده به مقام غزنی و دست دلی اوستاد عبداللہ خان تیر انداز
 وقت ظهر رسیدیم و فرود آمدیم بقایا اغزه سرور گردیدم شب در آنجا گذرانیدم صبح فحول الصلوات
 و اصد الفضل و جامع فنون معقول و حادی علوم منقول شاعر عرب لامثال ادیب علوم ادب
 فی مثال افراد الزمان یکتای دوران برادر ممولانا علی عباس چڑیا کوئی اغزه اللہ تعالی
 بر موز العالم اللہوتی تشریف آوردند و صحبت خود که بعد عرضہ و راز حاصل شد سرور
 فرمودند و از اخلاق مردم حیدر آباد آگاه فرمودند و در پنجاب و ت سہی خریدیم یک لوطہ زیر کہ
 در چکی اول کہ از اگرہ می آمدیم کریم بخش لوطہ سن کم کرده بود و دور کابی بہ ترخ فی سیر کز پیہ
 و تہ و نیم آنہ دیک کفگیر و یک و پچی فی سیر یک روپیہ و پنج و نیم آنہ قیمت جماعہ پنجر و پیہ و چار آنہ
 شد وقت نواخت ہشت ساعت روز نشی سید عنایت علی کراچی آوردند فقیر و ہمراہین فقیر را
 بران سوار کنانیدہ بڈا کنا نہ سرکاری بردند در لشکر از حافظ رامچند او خان و حافظ عثمان
 و برادر م حبیب خان و عبدالرحمن خان و حافظ احمد علی و دیگر صاحبان مخدوم گردیدیم و
 بخندلے کرتھ سپردیم و خود در میان راہ اسیرای ملا کہ پیشتر مولاتا مدح را نصرت کردہ ہوم
 برای ملاقات مع اوستاد عبداللہ خان صاحب و امیر محمد خان رفتم بعد بقایا سہ لانا محمد و
 بکان منشی سید عنایت علی رسیدہ العام دعوت سیر خورہ وقت نواخت چار ساعت روز و
 جھنگ گنج رسیدیم و بعد احوال بہت و پنجر و پیہ و ہشت آنہ محصول تمام کراچی بڈا کنا نہ انڈی
 ان کرن کپنی بہت سید عنایت علی بر بلکٹرن سہار شدہ روانہ شدیم و مولانا مدوح و منشی
 میر علی جوہری و سید عنایت علی و امیر محمد خان را بخدای قدریت مال سپردہ منس کر دیم
 امر و زبانی بہت و ہفتم شہان شہہ ہجری مطابق بہت و ششم خوری رو شہہ
 شہہ ام بودہ است چون از جھنگ گنج کوچیدیم و برگو کپور رسیدیم شام شد بعد عبور عمر جہولی
 قریب باولی رسیدہ آب طلبیدیم و خود ہرای شاشیدن از کراچی فرود آمدن کہ تا رسنا رع

رفتیم آنجا بر سر پناهی شب و صفت بصر نشیب فراز معلوم نشد پاهایم از جارت افتاد و من لبان افغان از لب شایع تا به زمین سلاست رسیدم و بسیار ضرب کشیدم صرع سیده بود بالا و لایحه گذشت و به شکل تمام باز از غار برب شرک برآمدم و بهر از صاحب تیقت الحال گفتم و شکرت بجا آوردم و آنرا تا آخر خواندم و سوار شدم و دوباره راه پیش گرفتیم بر چوکی رست آفتاب برآمد و باغیر نیز رفتیم که بر چوکی کاژا گھاٹ آفتاب غروب شد بر زدی سووال بصورتی رفتیم فراغت از ضروریات کردم این تاریخ

بست و هشتم شعبان روز جمعه ۱۲۸۵ هجری مطابق ۲۷ جنوری ۱۸۶۸ میلادی عیسوی

بوده است در تمام شب گذشته و امروز چوکیهای بنقله ذیل تمام شدند جنگ گنج و ٹیکا کاکونا یعنی چاه ٹیکا و گور ٹیک کی و عمر جھولی و سرسره و ریت و موہن و گرسنا و چور پورہ و کاژا گھاٹ از اینجا شب شبی رفتیم کہ کولاس آفتاب برآمد و شیو پوری کہ رسیدہ بودم نصف شب بود از کولاس کوچیدیم بر چوکی شیو میلا شام شد در تمام شب گذشته و امروز کہ تاریخ

۲۹ شعبان روز شنبه ۱۲۸۵ هجری مطابق ۲۸ جنوری ۱۸۶۸ میلادی عیسوی

مقصود ذیل تمام کردیم ماسولی و شیو پوری کہ آن را سیمپری ہم گویند ہمین جا در چپاؤنی دختر بخانه کریم الدخان مرحوم داماد برادر محمد داؤد خان صاحب سالہ دار سیمپری پیدا شدہ بود کہ اش سیمپری بگلم کردہ اند و سیمپی و کولاس و چوکی و گھرا کہ آنرا کیدی کی پیمپی نیز گویند از اینجا چون یک کردہ پیش می روند موضع لکواس می آید کہ بسیار آبادست و دی کوہ یاد داری کہ در اینجا چاہ بہست کلان این وقت بر غیر دوز و دہ بود و شیو میلا در اینجا بنواخت پنج ساعت شام رسیدیم اما چون از باوری کوچیدیم بعد و کردہ موضع بہر داس بہست راست آمدہ در اینجا چاہ بہختہ و بنگلہ بہت چپست اینجا نماز ظہر نہ اندم و در شیو میلا عصر اینجا شام شد و از اینجا شب شبی رفتیم بچھورہ یعنی چوکی کھجوری قریب این چوکی ہلال رمضان مبارک دیدیم و اندر بار دید شد الحمد للہ علی ذلک باز بر چوکی بھاٹی رسیدیم یعنی بر تلوی کی چوکی رسیدیم اینجا شب شبی رفتیم

یکم رمضان المبارک روز یکشنبہ ۱۲۸۵ هجری مطابق ۲۹ جنوری ۱۸۶۸ میلادی عیسوی

وقت طلوع آفتاب در کناه رسیدیم که بر کناه ناله آباوی این معموره است و چنانی سابق
 ویران است اما چنانی حال آبادان است یک ساعت بگذرانده قیام کرده کوچیدیم درینجا مهاراجه
 عالیجاه والی گوالیار سرای نچته عمده برای آسایش مسافران بنا فرموده اند لائق تحسین آفرین است بستی
 صبح آینه که می آید این قدر چو کپها چلیدیم بجرن گزیده معموره چو کی بستم ویران شهر پناه و قلعه
 نچته وار و تالابهای نچته اندرون حصار متعدد واقع و بهر چهار طرف دور دور کوه با دارد
 و تحت حکومت محاراجه عالیجاه بها درست و نسل راجه سابق که جی سنگه نام سید است که
 نموده است کالی مائی و را که گزیده دساونت کثیری و پرست و با نیچه و مهاراج گنج و چون که تین
 چو کی بست و یکم بس سیاه است لهذا در هندی زبان بجالی مائی مشهور است کونید ویرین ریتین
 کان یا قوت است اگر کند و شود بر آید بستی ریت اینجا و ورو و اندکی را چو پیره و دوم را و ورا
 هندی و را که گزیده هم شهر پناه نچته دارد اما بر آباوی آن روشنی نیست غله فروخته کنند سال
 از مرزا ابراهیم بیگ صاحب برادر محمد و از و خا نصاحب سابق رساله دار سیچر بها و را
 می پسید و و رسا نونت کثیری آفتاب خوب شد و رینجا برای افطار صوم دال و چا پانی
 تیار کنانیدم و سیر خوردیم و هم درینجا با محمد صید خان صاحب خورجی ملاقات شد خا نصاحب
 مدوح همین وقت شام که شفق غائب نشده بود و بنظر ضرورت بکناه روانه شدند و از بهدوره که چو کی
 هفتد هم است اما مهاراج گنج غلغل شیره است بلند و نام نایش از جند در تمام شب چو کی ختم شد

و دوم رمضان المبارک روز دوشنبه ۱۲۸۱ هجری مطابق ۳۰ جمادی الثانی ۱۳۷۸

امروزه لال پهاڑ بیاوره در امر گزیده صبح شد نماز درینجا خواندم و کوچیدیم چو کی داله
 امر گزیده بر چو کی گدی گدی و پهاڑ رسانیده مخص شد و چو کی داله ندی و چو کی لال
 پهاڑ رسانید و چو کی داله امر گزیده هرگز رسانیدن را تا چو کی لال پهاڑ قبول نکرد و اوقات
 بسیار ضائع شد ازینجا وقت نواخت یازده ساعت روز در پیاوره رسیدیم
 و کراچی را بگذرانده کثره رسانیدیم و خود را و دو کانه ای بازار پیشین ماند و شش

انداختیم اول تحصیلدار را بجا برای بندوبست گاڑی نوشتیم تا از اینجا مرادو به جوپال اندازد و جاب
فرستاد که درین ملک بجای و گاڑی و غیره سواری دستیاب نمیشود و چون از دیگر مردمان کانی
چکڑه پرسیده شد فی منزل را کرایه دو از ده روپیہ میخواستند تا هم بهم نرسید و انستم
که مرضی روح مبارک حضرت شیخ ماقدرس سرفیسٹ که باین راه بالفعل روم ناپا غرم قرار
بران گرفت که بسواری که اپنی روانه اند و رشوم از عصر تا نماز عشا قاطر و تر شیخ با برعلیظوب
که تمام روس زمین تر نمود درین ملک میان هندو ان بجای سلام جکیوپال مر سوم
و مستقل است و حرف ایجاب بهو بنتیج های هوز و تشدید و اوست یوقت و درین ملک
یک بیکه زمین قسم اول که اوسلی باشد و دومی غلہ می باشد از گندم و فی مانی بنتیج هم بالف کشید
و کسره نون بایای سرون بست سیدی کسره سین محلہ ویای مجهولہ و ہمزہ مکسورہ بایای سعوفہ
و یک سیدی تریش میر غلہ میشود یعنی شش من فی بیکه پیدا می شود

سوم رمضان المبارک روز سہ شنبہ ششم ہجری مطابق اسد جنوری ۱۲۶۵
اگر چه امروز آسمان صاف فاما بسبب بجم نرسیدن سواری ہنوز دلم مکر نام تحصیلدار اینجا
چنی لال ست پاره است از سنگ بنت کہ از جانب راجہ صاحب بہادر مامور و لپسہ توسط والی
را جگڑہ منصرم کار اینجا است کاش اگر خدایش توفیق دہد و خیال مالازمانش و را یکہ ممان سراسہ
مسافران یا دھرم سالہ یا مسافر خانہ در اینجا تیار کنایند و بسیار باعث آسایش و روان باشند و
سبب آن مسافران و موجب شہرہ و ماموری رئیس گرد و گدافسوس رنوسای ہندی نژادان را
مطلقاً بچنین اعمال توجہی نیست الا ماشاء اللہ و دیگر اگر نظم شایع عام از اینجا تا جوپال کردہ شود و مالکان
ہر ریاست ہم سرحد بند و بست شرک نمایند ابواب تجارت مفتوح شود و آمد و رفت ہر ضروری با اثر
گرد و چہ این و آن ہر دو موقع منڈی دار و مال تجارت را نگر و دہر دوسہ ہمت زیسان ریاست
انجا و آہنا واجب و محتم است تا ما جران و مسافران آسایش بردارند و بحق ایشان بدعای
مزید عمر و دولت و اقبال پردازند مر جہ کہ این دولت و رحمت و السیہ بہ جوپال انضیب باشند

نیز که این زن مردان سیرت مایه بخت بر حجاج و غیر هم بوده است و کمال محققه از دانشمندان
روزگار خودست صلوات الله تعالی و زید الله تعالی اما امر در سبقت هندوان بوده است مردم عام
این ملک این روز را مرتبه نوروز می شناسند از سیاحت بنا هم حاجی حافظ مولوی محمد ایوب صاحب
بجو پال و دیگر خطیبید را آباد بنام مولانا سید الدین خان صاحب و سوم باورنگ آباد بنام
نشی مولوی حسن رضا صاحب در ذاک سرکار انگیزی روانه کردم و هر چند سواری در اینجا
برای روانه شدن بجو پال جستم اما بشومی اردت نمود و یافته نشد مرموم و مائد موصول
این نعمت شرک را که زیارت مزار شریف حضرت شیخی و مرشدی شاه عبدالعلیم لودهی
قدس الله سر و مراد بانست بر رفتن بجو پال بجا نگیر آباد سنوی بود و بروقت دیگر حواله کردم
و امر وزیر اردو حشت گذرانیدم بیت و زم از یار بست و در مان نیز هم به دل فدای او شد
و بان نیز هم به دفعه الله در رجائیه فی القبول الوصول و آو صکننا الله الیه و هو المأمول و المستول
بیت از علقه بنگیش بیرون نه روم به تا نقش حیات و نگین دلم است به

چهارم رمضان المبارک روز چهارشنبه ۱۲۵۶ مطابق یکم فروری ۱۲۵۷

تا بر آمدن یکپاس روز چون از یافتن واری بجو پال مایوس شدم باز گری تمام از دکانها بیابان
بکرایه بست و دور و بیهوش آنه سکیمنی بگری گزتم حال آنکه نشی ذاک که لچمن شکسته نام دارد پیشتر
تمام کراچی را بر روی به رو پید و حالا ازان منکر گردیده خاک در دهان بابوی آنجا که بیک نقطه
بابو میشو و اندانم و بست و دور و پید و پشت آنه سکیمنی و او هم و گزتم شعر جو بابو بیک نقطه بابو
شوو به لکاش بد تا بقا بو شود به وقت بر آمدن ساعت روز کراچی گزتم و سوار شده از پیاده
بر آمدیم و بر اند ور روانه شدیم تفصیل بل چو کیا را طی کردیم و قطع راه تا صبح نمودیم چانه چوکی
تمام شد پرسوله بهات کیشری و بیچورگی و پیلپا و سنو و سارنپور و جروده و سیوره
و پرسوله بفتح بای فارسی و سکون رای مهله و ضم سین مهله و واد مسه و ف و لام مفتوح بای
هوز زده بر پیلپا شام کردیم در روز چارچوکی رقیتم و در اینجا به قیام کرده طعام تیار کنانیدم

و روز دهم افطار کردیم و طعام نموده و نماز مغرب و عشاء خوانده و روانه طرف اندورگر گردیدیم
 هفتم شب چلیدیم و در سیوره صبح کردیم و رنج بعد از فراغ از امور ضروریه نماز صبح خواندیم گویند
 سارنپور آبادی خوب دارد و سرکش از گویا تا شیور پوری بسیار خوب است اما از اینجا تا کنه
 ستایش کننده آن پرگناه و از رنج تا بیابان بسیار خراب و از بیابان تا اندور خراب است و طرقت آنکه
 بندوبست واک جدید است و کرایه پیمان بچه بر چوکی موجود و عمر هر یک از آن زیاد از نه سال نخواهد بود
 ششم در آن واک برای جلب نفع خویش این بچه بار را مقرر کرده اند و ایشان را برای بردن
 و روانه کردن کرایه مقرر نموده اند چه ایشان را نخواهد دادون کم میشود و اگر جوان نوکر و از آن نخواهد
 زیاده داده شود و این بچگان تا فهم و تجربه کار کرایه را از بلندی کوه که مثلاً چار صد گز خواهد بود
 بلا امر است احدی یکه می کنند و می دانند خواهد گریه و زنگا و دوسر مسافر شکسته شود و یا تبت
 خود سلامت ماند یا درست بگذارد و قبول گویند و مصرعه هر چه بادا بادا کشتی در آب انداختیم
 از بهات کھیری پا کرده چلیده کولودی ناله می آید بران پل غریب است اند بعد از آن دو دویا
 ندی می آید آن را می کنند شاید که بران پل بندند بعد از آنکه کانی می آید آنجا هم تیار می شود

پنجم رمضان المبارک روز پنجشنبه ۱۲۸۵ مطابق دوم فروری ۱۳۰۴

در سیوره آفتاب برآمد بعد از فراغ از امور ضروریه از آنجا روانه شدیم و بعون الله سبحانه و تعالی
 چو کیمای مفصله طر کردیم شاهجهانپور و بجاری کسی بجیره و آن کھیری درین شهر شاهجهانپور
 وقت برآمد هرشت ساعت روز رسیدیم این بلده است خوش که شهر سپاه و حصار نخته دارد از اینجا
 اجناس نپتنی خریدیم و رنج بعد گاه هم خوب است و نائب صوبه از طرف مهاراجه عالیجاه دالی
 گویا در رنج یعنی شاهجهانپور میماند و ریو لا بر نیابت صوبه اینجا مولوی عماد الحسن صاحبانی
 ماسور و سر فرزند بسبب عجلت باجناب ایشان ملاقی نشدم و در چوکی کسی بسبب خرابی نظم
 واک چو کیمای دیر شدیم یعنی پیش ازین چوکی زنگاوان بر فاصله سه سه کرده ماسور بوده حالاً بر
 چار پاره کرده چوکی زنگاوان مقرر نموده اند فلذا مسافران را تکلیفی بسیار عارض میشود و خصوصاً

بهو سم گرام که سبب تازش آفتاب و گرمی هوای سنگلاخ و نایافتن آب که اکثر دشت‌های
کر بلانی فیما بین فیانی چه کیسا واقع میشود مسافران و نرگوان بسیار جان بحق می سپهرهای فقیر
بران ست که اهالی ٹو اک چوکی بدستور بر سه سه کرده مقرر کنند تا همه سلاست باشند و در بهشت این کثیری
شام شد و در اینجا افطار روزه کردم و طعام تیار کنانیده خورده نماز شام و شب خوانده روانه پیشتر شدیم
پیشگیال و دیورس و پتلیا بوبار و تمام شب چلیدیم سوای سه چکر رختن نتوانستیم زیرا که یک کرد
این ملک بزرگیت نیم کرده ملک ماست باین حساب تمام شب دوایزه کردین ملک هیچ کرده ملک چلیدیم

ششم رمضان المبارک روز جمعه ۱۱۸۸ مطابق سوم فروری ۱۳۴۵ ع

و کاجیا و تملاولی و اندور بمقام نداکه و کاجیا ست صبح شد و در نیجا باولی پنجه بسیار خوب ست
نماز فجر خواندیم پس راه پیشتر گرفتیم و بکرم الکسب جان وقت نواخت هشت ساعت روز و
ڈاک خانه اندور رسیدیم و از اینجا اختر و با اختر خود را بر گاڑی کرایه هشت آنه بار کرده در مهالنسر
اندور رسیدیم و فرود آمدیم و این برای آسایش مسافران خانه خوب ساخته اند و این را
و حصه کرده اند یکی شمالی برای مسرود آمدن مسلمانان و دیگر جنوبی برای قیام هندوان
و در حصه مسلمانان پس پشت سرای میت انخلا ساخته اند نهایت تعفن عجب نباشد که بموتم
گرا همین باعث و با گرد و این بسبب غفلت ملازمان سرکار امیر ست و رن و آ
والا صفات ایشان لطیف الطبع محیط نوال ست و ساخت این مهالنسرای خود دلالت
بر بهت علیای خدام و الا مقام رئیس اینجا می کند فقط برین شائع عام یعنی که راه ریل
مقرر خواهد شد ضرورت که برلے آسایش مسافران مهالنسرا با و چاهای بسیار برتصل تیار
کنانیده شود و در ملک مالوه آب بسیار قریب از زمین می بر آید چاه کندن درین ملک چندان
و شواری ندارد و روپیہ هندو کے که یار طریقتم محمد مصطفیٰ خان صاحب مرحوم از دکان
سیتارام و برج لال از خورجه کنانیده معرفت بزخوردار حافظ عثمان خان سلمه رتبه
رسانیده بودند و بنام دکان دهن راج و پورن مل بود از دکان ایشان که در نیجا بقدره

بروز در هر سال که کارهای مملکت را در وادی اندر رسیدند فرو آمدیم مکان خوب گشت
بهم رسید اما بسیار خراب بود و در شب چند بار بار غلیظ آمد و بسیار بارید و رنجایش یافت
نهم رمضان المبارک روز و شنبه ۱۱ شعبان ۱۰۵۰ - فروری ۱۸۷۵

با هم صفیران هم سفر درین هجوم ابر و قاطر بارش از سا فرخانہ پرواز کوچیدیم و در لب دریا و نزد
وران گل ولای ہنر از تکلیف زیادہ از یک کوه راہ قطع کردہ رسیدیم حافظان منظرہ البحر
آجہور دریا مانع آمدند کہ درین حالت نمی پل و شدت ہوا عبور حبلہ از پل نامکن اگر بارش ہوا
کم میشود و پل خشک میگردد و در و عبور سبک می تواند شد تا چار بار لب دریا و نزد ہر سال
کہ ہم شیوالہ استہ فرو آمدیم و تقسیم شدیم ناز نہر خواندیم و صحرارویدہ آمدیم و تحت نواخت کیب
ساعت ہر نیمہ از آنجا کوچیدیم و بعبور دریا و در پل بوضع سناودہ وقت عصر رسیدیم و بعبور
رو و آنجا بعد غروب آفتاب در موضع دہن گاؤن رسیدہ ہر سال تقسیم گردیدیم ہر روز
در تمام روز صرف مسافت ہشت کردہ طر کردیم و رنج با ملاسنو چہرہ و نیزین می پاریسان
ستوطن قلعہ سبئی و قاضی شمس العارفين متوطن سورت کہ از فرزندان قاضی قوی عالمگیری
مغفورست ملاقات شد و رنج شب گذرانیدیم از شروع سفر کن تا آنجا آمد گندم از سیرہ سیر
تا سیر فی روہینہ خریدہ شدہ ست و روغن گاؤنی روہینہ یک نیم سیر بلو بلا گرفتہ شد با طرہ حال
است کہ در روغن این ملک مطلقا چرب نیست و اللہ علم بالصواب و علت این شاید زمین باشد
کہ ملک خشک است و قلت آب و آبکہ خشک می چزند

دہم رمضان المبارک روز و شنبه ۱۲ شعبان ۱۰۵۰ - فروری ۱۸۷۵

امروز از یک پاس شب از دہم سالہ دہن گاؤن کوچیدیم وقت پراشد یک ساعت روز ہفتم
رو سہ رسیدیم چون از آنجا گذشتیم در میان راہ ہنر گورکش سفید اطول سببہ را دیدیم کہ بسواری عجلہ
سیرت بکریم بخش طبلان گفتیم کہ نام این بزرگ متشیخ را پرسیدہ بیا و خود براہ سیر فتم کہ طبلان مذکور
رفتہ نام ایشان دریافتہ آہستہ باز کردیدہ بعد عصہ دراز باز آمدہ گفتہ کہ نام ایشان مولانا فضل سول

است از حضرت پدایون خان حیدر آباد است قافله می رسند ششم بسیار کردم و حضرت شمار
نمودم که چرا جواب سوال من زود داده ای که انتظار ایشان می کشیدم اگر معلوم شدی از
انبار حیدر آباد پرسیدی تا چارخا سوش ماندیم از اینجا بوضع دیس گاؤن رسیدیم معلوم شد
که در اینجا چوکی پرست از سرکار انگلیزی است که کمک را می طلبیدند و حسب آئین کمک اگر
می برآید سوخته می کنند از اینجا کوچیده وقت عصر بوضع موکل گاؤن رسیده بدو هر ساله
فرو دادیم و تمام روز که بقطع کرده کوه زمین کوخته شده بودیم آسایش گرفتیم
پانزدهم رمضان المبارک روز چهارشنبه ۱۲۸۵ مطابق ۸ فروری ۱۳۰۴

باز شب که پاسه مانده بود از موکل گاؤن کوچیده براه رستم پور که از اینجا سه کوه بر سر راه
واقع است و دهنی ناله که از رستم پور فاصله سه کوه دارد و آنه با سیرگرده ششم که از این
ناله بعد سه کوه دارد و بعد نماز عصر در سیرگرده رسیدیم و بدو هر ساله اینجا فرو دادیم و
شهر ویران است مقابر بسیار دارد اینجا قلعه خوب و بسیار استحکم بر قلعه کوه ساخته اند که از پشت
کوه دیده می شود و درختان انگور در اینجا بسیار است و درین ایام فی روپی پنج سیری فروشد
بسیار شیرین و لذیذ و درین دهرم ساله مردم ساکن بکثرت فرو داده بودند قلت مکان و کی جای
بود و طره بران اینکه از مردم جهلا، منو قاضی طیب مرحوم از زن و مرد و بچه بسیاری بیمار افتاده
بودند تمام شب آه و ناله کردند و خواب را چشم فقیر کبیر برود تمام روز نشه کرد و چلیم و شب بیدار اندو کشیدیم

و دوازدهم رمضان المبارک روز پنجشنبه ۱۳۰۴ مطابق ۹ فروری ۱۳۰۴

هرگاه که آه و ناله بیماران اسیرگرده سر فلک کشیدیم و تمام شب بیداری رسید و در
نیم شب بر خیمش بلبان شاه جهان پوری که مکاری فقیر بود و او از دادم که برخیز و روانه
شو آن یخبر از خود رفته گفت که هنوز آرام نگرفته ام نمی روم باستماع این غنغش رنج
بسیار قلب فقیر رسیده بی پروائی او را بخدای تقدیر سپردم و وساعت نگذشته بود
که گشمنی از حکام انگلشی بدو وقت آن نمود و غفلت رسیده او را گوشمال و اب واده

در حضور حکام انگیزی ظاهری سازند و حکام انگلش اگر بندگان حضور امیر کبیر بهادور بارایش
 سر او سجده آبادانی بازار آسجا بمقرر نمودن دلیل تو به پیشوند پس راضی و خوشنود میکردند زیرا که
 خداوند قدیر در خلقت حکام زبان انداخته است که کسی را که با حیا این چنین رسوم متوجه دنیا
 نهایت ساعی و مای آن با طهارت از خوشنودی می شوند خدای تقدیر حیات چند روزه مرا
 نصیب کند که آن ائمه ویران را بسبی حضرت امیر کبیر بهادور آبادان بنیم و زبان حال بزبان
 ارم تِلْكَ اَلْاَيَامُ تَذَكَّرُ لَهَا بَيْنَ الْاَيَّامِ و از زبان هر یک مردم آسجا شنوم ملت خزان
 محل گئی اب موسم بهار آیا زمین بلبواب باسک آشیان کیجی به این شهر نهایت پُر
 فضا است بهر طرف در بلده نهر جاری و زمین نهایت درخت پذیر و همه سیوه با و اشجار و
 وادویه و بقول در هر موسم موجود انگور خوب و مرغوب گویا که در هند زمین عالفت نام
 نامی صاحب ضلع بهادر که درینو لانت ستر بروک ست مردم آسجا اخلاق نیک و ارباب
 بیان میکردند نهایت مشکور بوده اند این هم موجب رحمت و باعث آبادانی ملک ست که در آسجا
 حاکم نیک عادل منصف رحیم گماشته است و از برهان پور تا کهنه واد دریل جاریست است
 که شرک ریل تا آسجا دو در دست شود و ریل تا آسجا بوضعه قریه جاری گردد گویند که از آسجا پراه
 هوشنگ آباد و جلیپوری رود و بشعبه مرزا پوری پیوندد و الحال ریل تا لال بلخ برهان پور
 رسیده است اما خوب عموما جاری نیست نزع اشیا مفصله ذیل درینجا بالفعل نیست پاچه
 مکر که درینجا آن را کینز گویند فی گزیار و آنه نین سک که درینجا آن را جگناتی گویند فی گزیار
 آرد گندم فی روپی نه سیر بان بسیار ملائم فی پول شاز و ده دوال از هر که بسیار خوب میشود
 فی روپی نه سیر روغن گا که زرو باشد فی روپی یکسیر گوشت گوسفند فی سیر چارانه گذر فی سیر
 نیم آنه انگور تحفه فی روپی چار سیر از هر را درینجا تور گویند اما در هند از هر دیگر است که درخت
 و دانه خرد دارد و تور دیگر است که درخت و دانه کلان دارد و بدو القه میباشد آن را کسی
 نمی خوره و نمی خرد و محکم حکام برهان پور برود و تکیست بفتح تائی قرشت و سکون بای

اعطای
 سیر چار
 و دانه

موجوده و کسرتای متاعه فوتانید ویای معرون گویند برهانپور در خاندهیس بوده و پیشتر درینجا تخریب
و تقریر زبان مرثی بوده است حالا در خاندهیس است لهذا زبان نمازیست که علاقه نمازی بکسرتون
و فتح سیم بالفت پیوسته و کسرای بندی ویای سو قوت از ناگپورتا برهانپورست و از ایدل باوتا
حیدرآباد خاندهیس است پس در خاندهیس پیشتر مرثی گفته و نوشته میشد و از چار سال برهانپور که متعلق
ناگپور گردیده است و آن در نمازیست فلندا درینجا هم تقریر و تحریر و نمازی گردیده میشود و پیشتر
درینجا مرثی تحریر و تقریر بوده است چه برهانپور در خاندهیس بوده و زبان خاندهیس پیشتر مرثی بوده است

سیزدهم رمضان المبارک یوم جمعه ۱۲۸۶ هجری مطابق ۱۰ فروردی ۱۳۰۵ شمسی

امروز صوفی غلام قادر خان صاحب علی محمد و غیره قافله حجاج از خیانتشریف برزند و فقیه سبب تبدیل
لباس ابدال پوشاک که بسیار چرکین شده بود و غرم شویانیدن آن سید شتم و موم سر تراشیدند
متوقف شدند تا بنیروز خطوط بنام اجله داخله دوم مرثیه اعظم گفته و اگره و گوالیار و حیدرآباد و کسری
و میر خنده نوشتند و بذاک سرکاری روانه کردند منشی ذاک بر هر خط انگریزی نوشته و فی خط یکپول
انگریزی زیاده از محصول حق تقریر گرفته و از هر کس میگیرد و اگر کسی ننید بنشی آن خط میگیرد و در
نمیکند و این بظاهر خلاف آئین سرکارست ندانم که این دستور ظان ملک مینی سرکار که تجویز کرده
است و خدا و اند که اگر این خبر تا حکام بالا هم رسیده است یا نه و خط پیژد بود یا سیرنگ بر منبه پاؤ آه
زیاده از محصول میگیرند این سخن قابل تحقیق است از حکام محصول ذاک دیر که کل محصول خط میگیرند
و اجرت تحریر پاؤ آه که نصف محصول باشد اگرچه بنیروز کامست سرانسر نقصان سرکارست چرا که
آنها جمع نمیکند و یک کس بشماره هشت روپیہ تقریر نمیکند که نام مقام بابران نوشته باشد و با
آمدنی را بر سر کا جمع کرده باشند این سخن فقیه قابل غور و مالست مصرع رموز ملک و نظم حسن
دانند و پارچه که شست و شو کنند مزدش فی پارچه یک پول انگریزی بگازد و دوم و گواشت
و وساعت بر بنیروز ازینجا کوچیدم که رحیم بخش بلبان هم رسیده بود و بعد از غروب قناب مفتح
انچاپور که فاصله هفت کرده از برهانپور و اور رسیدیم و بدرهم ساله اینجا فرود گردیدیم

واکت پوری و کثیره و کثرتی و از تو نیز در سده سی سیاه و شاه پور و
 مکتوبه و کلیانی و در ماه گاون گشت وقت نواخت یازده ساعت روز تقسیم می شود و در
 ریل اینجا دستورهای عجیب دیدم که فضل می اندازند و کسی را برای شاشیدن و زیدن اجازت
 نمی دهند لهذا مسافران را تکلیف بسیاری شود و زمان ما بر ریل دیگر می نشانند و جدا گانه
 همراه زنان سواری کنند و در چالیس گاؤن بر صند پنج گننه رسیدیم و بزای و نوگری آفتاب
 غروب شد و روز افطار کردیم و بنام گاؤن نایز غرب خواندیم و اگر خرید و خریدیم بجا آید
 می فروخت و چوکی باجی را اعتباری نیست زیرا که نفس سبب اجتماع سیله که در انجای شود
 چوکی مقرر کرده میشود و بعد سیله بر خاست میکنند و درین ملک سلم نیست که بهر ستمش
 آب گرفته شود بلکه در میان گن گاؤن و چالیس گاؤن هم آب سیکه می خورد و درین روانگی مردم
 گوارا دیدیم که عیسائی و هسب اکثر اند و اگر کسی از برهان پور برای سواری ریل بکشد بنگاه
 رفتن ضرورت نیست بلکه دلی آنست که از برهان پور بطول جل گاؤن آید از اینجا سوار شود و هرگاه
 که ریل از برهان پور جاری شود احتیاج رسیدن ماهر گاؤن و جل گاؤن ندارند و واکت پور که در آن
 بیت پور بوده است مسافر را تکلیف آب بسیار میشود و هر که از ماهر گاؤن و غنیه نکست بگیرد باید که آنانند
 گاه آن بگیرد و از اینجا تا کلیانی و از اینجا تا پون و از اینجا تا شعله پورت تا با سایش بگذارد و تکلیف کشد
 و ریل در یک گننه که ساعت باشد و دوازده کرده قطع راه میکند پس باین حساب است جمله چوکیها
 دو صد و چهار کرده شد زیرا که ساعت هفتده شدند و چون هفتده گننه را در دوازده کرده ضرب کنند
 دو صد و چهار حاصل شد و چون دو صد و چهار کرده را بر سبت و چهار چوکی تقسیم کردند فاصله
 فی چوکی شست و نیم کرده مساوی حاصل شد بعد فی چوکی $\frac{23}{2}$ چوکی
 شش و چهارم رمضان المبارک ۱۲۸۸ روز و شنبه مطابق ۳۳ از فروری ۱۲۸۸
 وقت نواخت پنج ساعت صبح و کلیانی رسیدیم و علام قادر خان صاحب غنیه قانله چان که باز
 و زما گاه آن ملاق شده بودند از بخار روانه می گردیدند از ایشان فرس آن ماهر گاؤن تا اینجا می آید

مکتوبه

مکتوبه

سوارى ریل راه داده بود و ایشان امروز وقت نواخت هشت ساعت روز باخیز و العاقبت اهل
سی نو ایند شد اند اندیر ایشان را باخیز مقصود و مطلوب رساند و باز در وطن باصحه و العاقبت
رسانیده بلاتى و مسرور گرد اند و بیت خرم آن روز یک روز در نیرب بطحا کنم و که بکانه منزل و که
در دینه جا کنم و فقیه با نظر آمد ریل پونه در کلیانی متوقف شدم و در دهم ساله که قریب است
قیام گرفته مان گندم و دال در تیار کنانیدیم مرغ آرو گندم در اینجا بیست پیه چار و نیم سیرت بعد از
فرغ امور ضروری و او ای نماز فجر طعام سیر خوردیم و شکر طعم حقیقی و نعم تحقیقی جشنه و پیر احسانه بجا
وقت نواخت ده ساعت روز ریل از پونه بکلیانی رسیده بذریع همان کشت ماه گاؤن بران
ریل سوار گردیده بعد یک ساعت روانه پونه شدیم تفصیل مقامات چوکی ریل از کلیانی تا پونه
این ست کلیانی بدلا پور نیرل در اینجا یعنی کلیانی شیخ ولی محمد شخصه باشند زید پور علاقه
او در ملازمان فوجدارى که کاشتیل ست مرد لائق قریب ازین نیرل کو بی ست ناما راهم
نام که بران جنگه های بسیار برای تبدیل آب و هوا و نمایان فرنگ ساخته اند و بسیار در گرا
می گویند و هیئت در اینجا کوه کنده سوراخ کرده اند دران اول مرتبه ریل درجه اولی و ثانیه را
انجن بسته هم در اول گاڑی با و هم در آخر گاڑیها نصب کرده از ان سوراخ میگذرانند و در موا
سے برند و در مرتبه گاڑیهای درجه سوم همان طور بسته می برند و میگذرانند چون دران ششم
می کشانند خبر از تارسی که کور میدهند که گاڑیها کوه کوکن را تراشیده اند و در هشت مقام و از ان
بدستور بالاریل رامی برند و بر سر دره کو بی ست و در اینجا وضعی ست و دستوری نام دار پس
زیر این کوه آب را بسته بالارسانیده اند این مقام لائق سیرت نهایت پر فضاست نو نالا
کلیکالا تلی گاؤن و این نو نالا را اله و نانیز گویند که کلی از اینجا چاؤنی پونه و تالاب آن که بسیار
خوب است شمع میشود و از اینجا پونه برد و کرده میماند پونه در اینجا باختر عصر رسیدیم و در دهم ساله
پنخته جدید که متصل است باختر ریل است باختر ریل شعله پور مقام کردیم و تمام شب بجا ز خورد
طعام گذاردیم پونه شهر و چاؤنی همه آراسته قابل دیدست اما بسبب تنگی وقت و قلت قدرت

اتفاق سیر قریب در دست و دل اند

مقدم رمضان المبارک ششم روز شنبه مطابق سه روزی ششم

وقت برآمد ساعت روز در ریل که وقت نواختش ساعت روز از شعله پورده پورده
رسیده بود و از شیدیم کاشیهای اینجا بروم و منع جدید است که در آن تخته های که بجای کسی میباشند
نیستند بلکه سطح آن همچو سطح کرایه است که اندرون آن هر کس نهجست زمینی می نشیند البته
درین وضع سافرا آسایش بیشتر است اما گنهایش در آن کثر تفصیل چو کیمای که ریل میان پورده
و شعله پورده واقع است نیست از پورده از آنی بضمیمه و سکون رای مملد کسر لام و سکون یا شتیانی
معروفه کثیر گاون کسر کات و بی و یای مجهوله و رای هندیه موقوفه پاشش بفتح بای فارسی بالف پیوسته
و کسر رای هندیه و سکون بین مملد کات و سکون بفتح کات فارسی بالف پیوسته و رای مملد موقوفه
و فتح وال مملد و سکون و او و وقت نون از اینجا آمدن کسر است که در شمال است و از اینجا اورنگ آباد
نزدک ناوگان هم و منزل و کسر کات و سکون کات فارسی و فتح بین مملد و سکون
لام کول و از رای بضم کات عربی با و او مجهول و فتح نیم و سکون لام و فتح و او بالف پیوسته
و کسر است هندی مع یای معروفه چو کسر نیم عربی یا یای مجهوله و ضم و او و سکون رای
مملد کیم کسر کات عربی یا یای مجهوله و نیم موقوفه کژی کی بازشی بضم کات عربی و سکون
رای مملد و کسر وال هندیه یا یای معروفه و بای موحده بالف پیوسته یا و او بالف پیوسته
و کسر رای هندیه یا یای معروفه ماژا بفتح نیم بالف کشیده و رای هندیه مفتوحه بالف پیوسته
سوریل بضم نیم و او و مجهول و ضم های هوز و سکون لام و بعضی مثل بضم نیم فتح بای هوز
و تشدید لام خوانند شعله پور بضم شین مجمه و سکون عین مملد و فتح لام و سکون های هوز و ضم بای
فارسی با و او معروفه و رای مملد موقوفه و بعضی شولا پور بضم شین مجمه و او و معروفه می نگارند و بعضی
معنی زبانه آتش است و ثانی و بعضی عبارت فانه باشد هر تقدیر معبد هندو است و این شهر است
آبادان از هندو و مسلمانان در اینجا وقت نواخت سه ساعت روز رسیدیم و از ریل فرود آمده

بدرگانه لاله شایم سندر لعل ملایم منزل گزیدیم و شب گذرانیدیم و فاتحه مقتدی هم صب بمول عز
خو اندم و درین بلده بانات نهایت عمده بهر رنگ که خواهند بدست میرسد و از آن میباشند غنیان
همچو پارچه و سنگین زیاده از آن مانند پارچه ششیم فی گرفت روپیه قیمت دارد با شخصی
میر صلاحیت علی صاحب که یکم از منصب داران سرکار نظام اند ملاقات شد حالاً بفرم زیارت
تشریف می برند و فهمیده معلوم میشوند در اینجا عجله تمام بر کرایه است روپیه سکه کمی پیما حیدر آباد
کرایه کردم و این سواری بسیار اول است که آن را زبان و کهنی بندی بفتح بای موحده و سکون
نون و کسره دال هندی و یای معروفه نامند و آن در هندوستان سواری گوره های بیاران
است که در حالت علت در سفر بران سوار میشوند و آن دفع مرد و بر دمی کشند بعد نواخت
دو ساعت نصف النهار و اک خانه این بلده اراده میرون آمدن کردیم اما سواری تنیای
نشد این ڈاکخانه بسیار خوب مشهور درین دیار است اما در حقیقت ڈاکو خانه است که کیسه
مسافران در اینجا و هم در راه می برند و در انواع تکالیف می رسانند و گاریابان در راه مسافران
را فاده میدارند برای نظم این بدستشان جو فروش گندم نهاد و مکلف مسافران غربا قانونی
در کار است تا مسافران غلامان محفوظ ماند

هیزد هم رمضان المبارک روز چهارشنبه ۱۲۸۵ هجری مطابق ۱۵ فروری ۱۹۰۶

بعد از نصف الیل از اینجا کوچیدیم شعله پور شهر کلان مجمع اسلامیان ست مساجد اینجا باقامت
صوم و صلوة و جمعه و جماعت آباد است بندی ڈاکخانه انکس بسیار است میر و دشب و روز
بهشت چوکی راه قطع میکند یانه چوکی هزار شد و میچل درین ایام شب سه چوکی میر و دو روز پنج
چوکی اگر تاکید بسیار بر هلبان کرده شود شاید که شش چوکی بروز بر ویانه بدو چند وجه سکه
راندگان بندی اکثر بچه اند و ظاهراً که کار جوان از بچه شکل آید دوم هلبان بر چوکی حاضر نمی ماند
چه از طرف صاحب ڈاک گرد آورده نیست که خبر حاضری آنها گرفته باشد مسافران غریب
می آیند و شب و روز فاده در حق مالک ڈاک او عییه بدی نمایند سوم اگر کسی بر چوکی

حاضری باشد و گداوان بر چوکی حاضر نمیدارند بلکه اگر کارکنان واک آورد مسافری میشوند که کار
میشوند و در بفراری نمیدارند اگر کسی را گرفته می آرند بسبب تاریکی شب و هجوم خواب مقرر با پیش
می آرد و تکرارهای میکنند که مسافر چهاره بعد در آمده خاموش و شرمند می نشیند چهارم ایشان
واک از حیدر و رساله داد یا گماشته برای نگریستن حال زگداوان و گازیابان و تخواه رسانی
و مواخذة کردن در غیر حاضری مقرر نیست و نیز سلب دیر رسائی از وقت مقرر کسی نمی رسد
و نمی دریا بد که بر کدام چو که بسبب دیر شد و تذاک آن دیر رسائی اگر ممکن باشد که دست به پنجم
برای اصحاب واک بنده قانونی مقرر نیست ضرورت مقرر کردنی است که هرگاه گازیابانی
یا مسافری در واک رسد و آواز بر آید آوردن زگداوان و بد فوراً حاضر آرد و در دستگیر
جرمانه خواهد شد و برین حکم عمل باشد و گویند که برای ایشان این قاعده مقرر است
اما بسبب عدم رعایت مالک یا نبودن افسر مواخذة عمل بران قانون نیست و حق آنست
که واک مهاجری انتظام انگریزی نیست که رعایت مالک بسبب تحمل و نمی باشد بهین سلب
کار و انخانه می لاله چپنا لال صاحب را ملازمان نمک حرام خراب و بر باد کردند و ملازمان ال
بحرام خود و دلاله صاحب رنج سخت بردند مسافر آینه و رنده حیدر آباد و اوار بند و پستی
و دیگر ممکن باشد تذکراته سیام سندر لال رو نیار و در نه تکلیف بسیار خواجگاشی بناسب
آنست که گاوی منزلی کرایه کرده منزل بمنزل بهشت روز از شعله پو بجیدر آباد رسد و نه
فخارست و طرفه اینکه هر گازیابان بنده رسانی بر هر چو کی بعد خراسان بصره پست میرسد
و در بمنزل می نهد آخر انعام می طلبد و چون وعده کرده میشود و راه رفته اگر از آن طرف
بنده دیگری آید بدل کرده فوراً خود باز میگردد و انعام می طلبد از نصف راه و این سبد
چون بر چو کی میرساند خواستگار انعام دیگر میشود و گویا در یک چو کی دو انعام مقرر کرده
مسافران را تاراج می کنند و اگر گفته می شود که اگر مامور را از مقامی به مقامی معهود
با سایش زود میرسانیدی مستحق انعام می شدی حال اینکه اینچنین نکرده پس کلامی که

بدستی پیش می آید و بیشتر که با حرامیان آشتی دارد و دردی نمی کنند یا طوایف اندازند
 و خود کاره میکنند و دیگر نزد مسافران را ناخت می کنند اگر تاوان این غارت از مالک
 ذاک بعد تحقیق دهانیده شود و گاویان را از سرکار قید مقرر شود و همه این تکلیف مسافران
 رفع میگردد و اما کشتی حال مسافران را پریشان نیست قهر و ویش بر جان در ویش حبس چاره مسافر
 حسب حال خود میگوید و با عی دل بین آتا بخورون چاک گریان اپنا و جاؤن صحرانوک
 تن کرون عریان اپنا و جو کوئی پوچھے که کیا تجسپه دیوانه گذری به جنسکه رودون
 نمکون حال پریشان اپنا و سپس مسافران تبدیل سوار سے و اخذ و وجر الفام مکرر در
 راه بسیار تکلیف می کشد و بدیری رسد رفع این قباحت بر دهنده مالک ذاک لازم و برگردن
 والی ملک فرض صین ست تفصیل چو کیما از شعله پور تا حیدرآباد شعله پور و دو دومی بضم ال
 دوا و معروف و کسروال هندی و یای معروف در اینجا نماز صبح خواندیم بر تمنا تخته بقرب اینجا
 رودیست پور استی نام دارد که بران تعداد گاویان نوشته میشود گویند که حکام انگیزی فی
 گاوی از صاحب ذاک چهار آنه محصول میگیرند شاید که باین محصول بعد چندی اراده پل
 بستن باشد شکل بکسر بنزه و سکون تالی ترشت و فتح کاف عربی و سکون لام اینجا ملکوت
 سرکار نظام عالیجاہ دام ملکه شروع گردیده که آنرا اغلی می نامند و در اینجا رودیست هندی بهر
 مشهور در اینجا ذاک بنگله که مسافر خانه باشد هم ساخته اند و برین رود پل بنچته است و چوکی
 اسپان ذاک هم هست شاید که این چوکی از شعله پور بر شعلش کرده و واقع باشد پهلوی
 بضم بای هندی که در اصل بای فارسی متصل بهای هوزست ملک ک بفتح نون و سکون
 لام و ضمه وال مملد و ای مملد و سکون کاف عربی در اینجا غوبک قباب شد این قصبت
 متصل بدیورک و عیدگاه و فرار راجه پادشاه و قلعه بنچته دارد و دیورک یک کرده را فاصله
 دارد و چوکی نلدرک یک پاس میقیم بوده طعام نخت کمانیده خورده روانه پیشتر شدم
 و ستار انگور بکسر بنزه و سکون نون و ضم کاف فارسی دوا و معدوله و سکون ای مملد

که آن را چون کور بفتح یا و تخانیه و کسرون آنوینا منند

نوزدهم رمضان المبارک روز پنجشنبه ۱۲۸۹ مطابق ۱۹ فروری ۱۸۹۵

یگی کسریای تخانیه بایای مجهول و کسریای بایای معروفه در نیکام نجر شد نماز صبح خواندیم در اینجا
بسبب نیادن گازیان حج بسیار گردیده بعد ده ساعت آمد تا هم کلام بشوخی چشبی میگرد و غمگانه
بضم سین مملو و فتح میم و سکون رای مملو و فتح کان فارسی بالف پیوسته شاید که این گامختف گاه
باشد این قصه است آبادی خوبک وارود همه اشیا ضروری اینجا هم نمی سدگر ری بضم کاف عیار
و سکون رای مملو و دیگر ای مملو کسوره بایای معروفه تر مرف بفتح تایی قرشت و سکون رای مملو و ضم
میم و سکون رای هندی در اینجا نماز ظهر خواندیم چکان پور بفتح جیم فارسی و سکون نون و فتح کان عربی
بالف پیوسته و ضم یای فارسی و و او معروفه و رای مملو و موقوفه و شاپور بفتح سین مملو و سکون
سین مملو و تایی قرشت مفتوحه بالف پیوسته در اینجا شام شد افطار کردیم و نماز مغرب خواندیم
و طعام سیر خوردیم و شکر منعم حقیقی بجا آوردیم در اینجا بادی ست بگل و واقع وقت شام بصحرای فتم
ماری سیاه دلازدیدیم که بشنیدن آواز پایم تیز رفتاری سوی درختان بگل میگرفت من خود
بدیدنش پرهیز دیدم و از آن موفی کناره گفتم و اول کولی بفتح و ال مملو بالف کشیده
و فتح و او و سکون لام و فتح و ال هندی و کسریای بایای معروفه در آخر راجی بفتح رای
مملو بالف پیوسته و کسریای بایای مجهول و فتح سین مملو و سکون رای مملو و اینجا بطن
چپ بهنا آباد مشهور بهنا آباد بفاصله یک کوه مکان مانک پرهو فقیر هندوست که صبح
و شام از حجره خود برآمده بسیار خیرات بر سالاران میکند گویند که درینو لا و ازین خاکدان گد
و در حجره خود خاک کشین تا روز تسخیر شود

بستم رمضان المبارک روز جمعه ۱۲۹۰ مطابق ۲۷ فروری ۱۸۹۵

در این آباد که شهر بهنا بادوست صبح شد نماز فجر بعد از فراغ امور ضروری خواندیم این مقام هم قصبه کلان
سرای پخته دارد و شاید که مجمع شرعی هر قوم باشد این آباد و غوث بهنا باد بضم بای و سکون میم و فتح نون

در این آباد که شهر بهنا بادوست
صبح شد نماز فجر بعد از فراغ امور ضروری
خواندیم این مقام هم قصبه کلان
سرای پخته دارد و شاید که مجمع شرعی هر قوم
باشد این آباد و غوث بهنا باد بضم بای و سکون میم و فتح نون

بالف پیوسته فتح بای موصده بالف کشیده و بانگردال سو قوت از اینجا گلبرگه شریف چارده کرد
 طرف جنوب واقع است و شاید که اصل نام همین آباد باشد که گاون شاید که اصل این
 نام کفر گاون یا غفور گاون یا غفر گاون باشد چو بی والد اینجا بسیار کافری و شرارت کرده
 و غفلت نموده و تا مدتی غیر حاضر مانده و هرگاه که آمده کلام بهیوده سرگردان فرض ملازمان این
 ذاک بسیار فاضل اند و شکل گی بفتح میم و سکون نون و فتح کاف بجای و سکون لام و کسر کاف
 فارسی پایا می معروفه در میان مالکان چو که میان نشان بهیوده و توفه تکرار و متناهیست
 است یکدیگر را از گاونی آرد و بی طلبه اگر گفته می شود پس مسافر باید که بدین
 چو کی خصوصاً فور جمله چو که با عمو تانز گاون چو که حاضر تانز گاون چو کی گذشته
 را نگذار و در نصرت نکند و اگر کسی از فن روانگی گاوی آگاه باشد آن را سوار کند و
 باید که روانه بشیر شود که باین حیل زود گاویان میرسد و حاضر میشود و نیست علاج این شریان
 چو کی کیلی بضم جیم فارسی بهای هوز متصل و و او مجهوله و کسرتای هندی و یا معروفه
 و فتح همزه و کسر کاف عربی و یا ی مجهوله و کسر لام و یا ی معروفه بهنگور بضم جیم بای موصده
 و سکون بای هوز و نون سو قوت و ضم کاف فارسی و و او معروفه و رای ممله موقوفه
 گاویان اینجا هم بسیار خراب و شوق اند تا مسافران بایشان نمی جنگند و ز گاون حاضر نمیکنند
 و بر چو کی نمی آزند ستوار بفتح سین ممله و سکون تایی مثناه فوقانیه و فتح و او بالف کشیده و و او
 ممله موقوفه بر بی کیلی بفتح بای موصده و کسرتای هندی و بای معروفه اینجا بشام شد نماز
 مغرب خواندیم و افطار کردیم و طعام خورده سیر شده الحمد لله خوانده بر سر راه شدیم و گوال
 بکسر و ال هندی و سکون کاف فارسی و فتح و او بالف کشیده و لام موقوفه از اینجا
 جنوب بمفاصله یک و نیم کرده کو بهیوده واقع است کم گوال بفتح کاف عربی و سکون میم و ضم
 کاف عربی و و او مجهوله و وقف لام در میان چو کی نشان لبست و چهارم و لبست و پنجم انقدر بار
 گردیده که آب جاری گردید گنگا گنگا بفتح کاف فارسی و سکون نون و فتح کاف فارسی بالف

پوشته و فتح کاف عربی و سکون تمامی قرشت و فتح و ابدال پیوسته چون از اینجا در گذشتیم
در و بچو کی آینه آوزیم آفتاب برآمد در اینجا از امور خرد و ذریع فارغ شدیم
بست و یکرمضان المبارک روز شنبه ۱۸ شعبان ۱۲۸۴

نمادی و فتح نون اول و سکون نون ثانی و کسر وال ممله و یا م معروفه و بلی بضم با و سوده با و او
مجهوله و فتح وال ممله و سکون رای ممله و فتح بای سوده و تشدید لام با کسره و یا ی معروفه
و و را م بضم رای ممله و سکون حال ممله و فتح رای ممله با لب کشیده و فتح رای ممله و سکون
سیم پن چرخ و فتح بای فارسی و مای هندی و سکون نون و فتح جیم فارسی و ضم رای ممله
و و ا م ر ف و وقت ظهر و پنجار رسیدیم و نماز خواندیم در اینجا تا لامیست کلان پر از آب
صاف جاری و و مقبره پخته بلند بسیار خوب ساخته اند و بران چیزه در طغر انوشته اند
اما خوانده نمی شود و قبور از سنگ سیاه اند و معلوم نمی شود که اصحاب قبور از کدام فرقه
بوده لیکن انسی از اهل قبور معلوم نمیشد کمال توحش و تنفر منقولم گردیده از ارباب نیابوده اند
هنوز چشمش نگران است که ملکش با و گران است و در اینجا سرای مسافران همست سبویای
سپیدی بسیار فروخته میشود مردم می آیند و نوشیده مست می افتند و میروند شعری مرا
بر حال ایشان از او شناسی یا داده بلیت میرود آن بت بدست از خود پنجه می بیا بست
و گری دست بدست و گری با گنگارم فتح کاف فارسی و سکون نون و فتح کاف فارسی
بالت پیوسته و فتح رای ممله و سکون سیم در قرب اینجا شام شد طعام خوردیم و شیرینیم
و الحمد لله علی احسانه خواندیم و روان شدیم کوکب تبلی بضم کاف عربی و و او معروف و فتح
کاف عربی و دوم و سکون مای هندی و فتح بای فارسی و تشدید و کسر لام و با خریاس
معروفه حسین ساگر در اینجا تا لامی کلان است آبش صاف بهرست جاری صدها بیگانه آبش
مربخ کاشته می شود و چشمها از آن جاری هستند در اینجا چا و نی المگری است سبب چا و نی
میرمعه که بازارش خوب آراسته و پیراسته است و تاجهایش همول ازین از هر قسم کار و بار و از

درینجا وقت نواخت سه ساعت بر نیم شب رسیدیم در دروازه کمانه سیام سندر لال تاج
 افتاد و مانند یک کسی از ابالی واک خبری از حال مانگفت چون تزیین بر درویشن شد بهر
 تاکید و طلب شدید اصحاب واک از گاو ان آوردند بعد تبدیل لباس از آنجا و شب سمت
 شهر فرخته بنیاد روانه شدیم قدری راه ط کرده بودیم که خبر نمودار شده آب روان یافتیم که چادری
 از آب می افتاد پس از حصول فراغ از امور ضروری بر آب روان آبست گرفته نماز خواندیم
 از آنجا پیاده با طرف شصت گنج چادگیاٹ مکان مولانا سید الدین خان صاحب روانه شدیم
 بستی و دوم رمضان المبارک و یکشنبه ششم مطابق ۱۹ فروری ۱۸۹۵ء

بعون الله الکریم وقت نواخت نه ساعت روز در صدر بازار محله چادگیاٹ متصل کوٹھے
 ریڈنسی و شصت گنج بهکان مولانا سید الدین خان صاحب بعد استفسار بسیار که مردم کمتر
 جناب ایشان را میدانشند رسیدیم معلوم شد که مولانا آرام می فرمایند در دیوانخانه جناب
 ممدوح نشیمن زبانی یعقوب خان دربان اول بخواجه نخب علی صاحب اطلاع رسانیدیم
 ایشان رسیدند ملاقات کرده مولانا در نعمت خانه رسیده سید اگر دند و بر سید فقیر
 اطلاع رسانیدند جناب ممدوح بعد دریافت خبر فقیر برهنه سر شریف آورده معافه و مصافحه
 فرمودند و در دست زندان ارجمندان مولوی امین الدین خان صاحب و مولوی حسین الدین
 خان صاحب شریف آورده معافه و مصافحه نمودند و بر خبر سی فقیر احمد سعد خواندند و
 الشکر لله الرحمن علی لقاء الخالان سجا آوردیم در همین دیوانخانه گوشه گزین شدیم خطوط
 خبر سی باغزه داخله کرسی و لکھنؤ و میرٹھ و خورجه و ٹوک نوشتم و بواسطه واک سرکار
 انگریزی روانه کردم مولانا ممدوح عزم دربار فرمودند چھی ستر چار سن جان نیگیلی صاحب
 چیف کمشنر بهادر اوده که بنام ستر نزل صاحب ریڈنٹ بها و حیدر آباد آورده بودیم
 مع دیگر اسناد کارگزاری که همراه خود نگاه میداشتیم خدمت شریف مولانا ممدوح
 گذارم جناب ممدوح آن همه را بحضور فیض گنجور جناب فیضاب نواب مختار الملک

انگریزی بنده را طلب فرمودند فقیر و مولوی امین الدین خان صاحب پسر کلان مولانا
و مولوی معین الدین خان صاحب پسر متوسط حضرت مدوح هر سه کس ز قیمت و بکارت
فازگر دیدیم فقیر چار و پیه چهره دار بر روی مال نهاد و بنظر در آوردم خنده پیشانی باخلاق
تمام منظور فرموده جادادند و از هر باب سخن به بیان آمده نه حرف مطلب فقیر بزبان و هر چه
پرسیدند جوابش گذاردم بعد جلسه نیم ساعت منقض شد نیم نشست اینجا دوزانو بوده است
بسکرم قیام از بشرف نواب رفیع الشان دانشمندی و سعادتمندی و دیشل وسط و قدر وانی مقصوم
و خوش خلق و اقبال بلندی و بر داری و تناس و محنت کشتی یافته میشود هر قدر از رؤسای هند
و دیده ام در ذکر مثال ذرات جامع الصفات ایشان و در انانیت خود الیه بویال کمتر یافته ام
مگر آنسوس که یکم محرمه در فرج تلون دارد و انتهای ایشان مثل ابتدای نیست و نسبت نماند
سخنان درشت اکثر بزبان می آرند که آن هر کس کار سرکار را بر یاس می کند و چون هر اس تمام
بیان آمد درستی کار گزاری که مسئله مشهور است دنیا با سید قائم رئیس را باید که همچو رگ زن
باشد که هم جراح و هم مرهم نه بود اگر وقتی در غضب آید بنگامی بر حجت هم گراید
درشتی و نرمی هم در دست و چون رگ زن که جراح و مرهم نیست چه الفصه درین عرصه
ماه مبارک بهی ام تمام شد و یوم عید سعید بروز سه شنبه رسید نماز و و گانه عید الفطر همراه
مولانا مولود الدین خان صاحب در باغ سید سعد الدین صاحب که مستند شریعت مجلس مال
اندخواندیم و فطره بحساب نصف صلح گندیم که دو سیر باشد و اگر دم و نرخ گندم امروز
بیک روپیه چلی هشت سیر پا کوبی است و تعطیل جمیع کمره سیاست تا سه روز و روز چهارم
مجمع بوده یا بسیاری کسان اینجا بیکان مولانا مدوح ملاقات شد بروز سوم از عید سعید یوم چهارم
بود همراه مولانا با زبلازمت نواب مختار الملک بهادر رسیدم همه ملو تمام ملازمین تمازا بر او افتادند
عید سعید حاضر بودند بعد نواخت و وساعت بر نیمه و ز ما مردم پیش شدیم فقیر اول چار و پیه خیالی
نزد عید بنظر در آوردم که بنظر او شده چهار و پیه دیگر چهره شاهی مکر بنظر در آوردم بابت عطا انگشته کرد

عید سعید

چهارم

چهارم

حضرت رئیس نواب مختار الملک بهادر در محنت شده بود و آنهم بپیراگر و بهر دوای انواع الطاف و احسان فراتر از حد و حسب و مستور عطر عنایت فرمودند و در محض شدیم و بجانند سیدیم از زحمات و درین شهر و دیار مرصن و دانی همیشه شایع است که بسیاری از بندگان خدا هلاک شدند و بمرگ ملاتی گردیدند فقیر خوب پیارا انگاری ساخته تقسیم بین العوام و انخواص نمودم هرگز یغون اندر اشانی جان سلامت برد و ترکیب نسخی نیست پیارا گنج تو له پاؤ بالادین قدر تیسرا و پنج سیاه ده و نیم تو له و تر فعل شخصیت و بهفت تو له و نه ماشه همه را با یک در گلاب نهوده و سیاه بقدیر تشنگ خوب بستم یک حب همراه دو تو له گلاب سائیده بگرم نهوده بهر که که دادم و بعد یک یک ساعت همچنین بته حب نوشانیدم اندر اشانی شد اگر خواب آمد بیدارش نکردم تا آنکه خود بیدار نشد و خود نشاندادم تا آنکه گرنگی صادق اورا حاصل آمد آگاه شود که کپڑی چار پنج تو له خورایندم اگر قبل خوردن تشنگی پیدا شد ششانه بادیان را در شش تو له آب سائیده بشکر سنج یک تو له شیرین کرد و نیم گرم نوشانیدم و بعد طعام آب تازه دادم صحت یافت بعد از کمال کرده فقط درین عرصه بتاریخ

۳۱ شوال روز یک شنبه ۱۲۸۷ مطابق ۱۲ مارچ ۱۲۸۷ عیسوی

که روز خاک افشانی و سستی هندوان بود و مولوی قدرت غنی صاحب ناظم فوجداری بلده فند بنیاد حیدرآباد در محنت حق تبارک پیوستند انا لله و انا الیه راجعون و بتاریخ پانزدهم ماه شوال وقت نواخت سه ساعت بر نیمه و مولوی حسین الدین خان صاحب بر سکان رسیدند و رفقه ملانا سید الدین خان صاحب و رفقه جناب فیضآب نواب مختار الملک سالار جنگ بهما در آورده فرمودند که حکم سرکار است که خانصاحب همین وقت در کچه ای عدالت فوجداری رفته بهمای مولوی قدرت غنی صاحب مرحوم اجرای کار محکمه تا شام نمایند بده بموجب حکم سرکار همان وقت رفته اول رسم تعزیت مولانا مغفور بجا آوردم و بسیاری از کلمات تسلی و تشفی بابل خانه آن مغفور گفتم و بر سر اطفال ایشان دست میزدیم و میزدیم

که در بقعه سنون ست و دعای ترقی عمر و جاه و حصول علم و وسیع و تقوی کردم و بپر دم محبت
مولانا مرحوم پیام رسانیدم که کسانیکه در حیات مولانا متفق و در خدمت حاضر می ماندند بپدر
تا قیام اہالی ایشان در دنیا در خدمت و بجا آوری کار حاضر خواهند ماند و هر کار لائق فقیہ باشد
بلا تکلف و تصنع ارشاد شده باشد که بالراس و العین و بجا آوری آن عزت و فخر خود حاصل
نموده باشند و از سید اعظم صاحب که سر رشته دار قدیم فوجدار می بوده اند فهرست ملازمان
تحتواستم و ہم گوشواره اشک که فیض طلب باشند طلبیدم ایشان بسته های کلان کلان
شاید که برپا داشته باشند پیش نموده اند که بیدار شش طائر بود ششم بر پا نمود که خدایا اینقدر
کار بگونه انجام خواهد رسید زیرا که باقی این قدر بود آمدنی کار و زمانه علاوه بر آن خواهد بود
و در آن بسته با هم اشک و ہم کاغذات پریشان بود و فهرست آن تیار نموده است
انفہرست ملازمان که بود باین طور گزارش میدهند

نام عمدہ	نام عملہ	تقدیم شدہ مدتی میزان	نام عمدہ	نام عملہ	تقدیم شدہ مدتی میزان
میر تقی میر	سید عظیم	۵۵	ہر کارہ	اندا	۵۵
نائب مستشار	دلاور علی خان	۵۵	ایضا	جوتی	۵۵
خلایفہ	لطیف علی	۵۵	ایضا	زرو	۵۵
اعظم نویس	سید محمد علی	۵۵	چو بدار	محمد شریف	۵۵
رؤنایچہ نویس	محبیب حسن	۵۵	خزنگار	شیخ نواز	۵۵
نقشبندی نویس			ہر کارہ	رامی	۵۵
صاف نویس	غلام ابراہیم	۵۵	جوانان اعواب	علی نقی	۵۵
مقتصدی	بنکٹ رو	۵۵	جوانان سندی	علی نقی	۵۵
ناظر	میرزا غلام	۵۵	جوانان مدنی	علی نقی	۵۵
ہر کارہ	بالکونجی	۵۵			

پیش رو نویس

چاوش اعراب مولوی است که حسن نام دارد و در تعداد سندیان حیدرآباد موله ملی اصل
 مرزا یعقوب بیگ موسوم است و والد او جوانان لین این شخصی هندو بوده است که مرده حالا
 بهوانی سنگه بجایش مقرر شد و در سائر فرج فوجداری که آن را صادر فرج می نامند و بست و
 و در و پیه نوشتمند باین تفصیل که کاخ و نظیره را پانزده روپیه و دروغن چراغ و همیشه و شاه
 کناس و بشتی را هفت روپیه و اتملق این صادر بناظره کور بود و وقت شام بر خاسته
 پریشان مولانا آدم و تصفیة تقدیمات که بستم از صبح تا غیر در بر مکان کار دیوان می دیدم
 بعده یکچری و غیره و زرفته تا شام کاری کردم اما کار تمام نمی شد اگر چه کار گذار قدیم سرکار
 انگیزی مشاق بوده ام اما چون که از رسوم اینجا واقف بوده ام فلذا از مولانا مؤید الدین
 خان صاحب ضاعت الله تعالی که از چند سال از مرگم اینجا خوب آگاه بوده اند مشاور
 شدم که بهر منتهی در مقام دیگر بستی می باشد بتاریخ شانزد و هم شوال سال یک هزار و دصد
 و هشتاد و یک هجری رفته مولانا مدوح رسید که حسب ایامی ملازمان و الا ترقیم است
 که آن مکرم بوقت نواخت سه گنجه درین سر رشته تشریف آرد تا بر وقت نواخت ششم
 گنجه برای ملاقات محی الدوله بهادر روانه شوند فقط بموجب ایامی جناب موصوف بر وقت
 مقرر حاضر شدم و از اینجا چو بد ابر همراه خود گرفته خدمت بهادر موصوف حاضر شدم با طلاق
 تمام پیش آمدند و از هر باب سخن فرمودند جواب عرض نمودم بعده فرمودند که برای حصول
 کو هر ملازمت بحضور رئیس عرض میکنم بهروز و هر وقت که ارشاد و احضار میشود بخدمت
 نواب مختار الملک بهادر ضمیر می رسد مگر واضح باد که حصول ملازمت حضور باین دستار
 که بسته اید نمی شود و یا دستاری در باری بندید یا عامه گفتیم که تبدیل دستار و قوم و ملک ما
 بسیار عیب دارد و در سر کار انگیزی که بست و هفت سال ملازمت کردم بر عهده های مغز
 خدمت ما بجا آوردم گاهی بالباس مامورم تقرر نشده است اگر وضع تبدیل کنم به حکام
 انگیزی سخریه نمایند و در ملک فقیر بموجب استنزه اگر دو مگر در عامه بستن غرضی نیست که

سلطنت سرور کائنات است صلی الله علیه وعلی آل واطحابه اجمعین فرمودند که بسیار خوب پس
مخلص شده بخانه رسیدم و بمولانا ماجر اگفتم و بکار خویش مشغول شدم بلاخطه نقشه قیدیان
معلوم شد که یک کس قیدی میعادوی چار سال بعوض میعاد یکسال از راه قلمی اناکاران
را باکر و دیده است بعد غلب کفایت او را گرفتار کرده باز قید کردم و معلوم شد که بسیاری از
قیدیان مجلس چنان هستند که از عرصه دراز قید هستند و فیصله ایشان را هنوز کسی نه
پرسیده است و اکثری چنان هستند که قید ایشان تمام شده است و کسی ایشان را خلاص
نکرده است و بسیاری چنان هستند که کوچک الزام ایشان نیست و ناهم در قید هستند
و بعضی لائق قصاص است و تقصایمی نرسیده است و بعضی با را قید کمتر با نیست و در فتوای
ایشان قید لازم نمانده اند فلذا در فکر آن شدم که فهرست جمله اقسام قیدیان کو تو الی
درست نمود و تحقیق فیصله آنها کرده شود تا هر که لائق رهایی باشد را کرده شود و هر که قابل
قید میعادوی یا دائم القید باشد نگاہ داشته آید لیکن چون عمده کمتر سید اشم لذا در اینجا
این مهام قاصر ماندم و تیارای این فهرست را موقوف بر وقت دیگر داشتم و بعد
چندی فهرست تیار کردم و چرا هم قیدیان را صاف کردم و قریب پنج صد کس را بوجه رها
کردم الله تعالی مرا نیز از جزایم رهایی دهد بجا به نبیه صلی الله علیه و آله وسلم و سید اشم که فقیر را
و عای این غریبای مقیدین بنیت نیک رئیس و نائب آن مجلس برای رهایی این بیچارگان
رسانید که ایشان برادر سیدند و من هنوز نامردم **اقضی الله حاجتکم و تبارک**

بست و دوم سوال الله مطابق بست و یکم بارح شمس

که تحویل کتاب برج حل بود و نیز نوروز مجلس فتواییه از حضور تجویر شد و مولوی فضل الله صاحب
و مولو آید علی و مولو کریم الدین و مولو عظیم الدین حین بخاری و مولو جمال الدین و مولو
صید علی ارکان مجلس فتواییه صد مقرر شدند و تمذیب نقشه های مجلس با امور علم و کلام متوجه شد تا این

بست و چهارم سوال الله مطابق بست و سوم بارح شمس

این رفته مولانا مؤید الدین خان صاحب رسید که عبارت با نقل کرده می شود رفته
 معظا حسب الحکم مکرر بلکہ بعینہ ریختہ فلک گوہر سلک نگارم کہ فردا یوم جمعہ وقت ہشت گھنٹہ اول
 باو ستارہ پنجائز و محی الدولہ بہادر رفتہ ہمراہ بہادر و موصوفین برای تہذیب و ترویج اسلام مؤید الدین
 تحریر بہت و چہارم شوال ۱۰۸۳ ہجری عریضہ بجاوب آن خدمت مولانا ممدون فرستاد و م
 کہ بندش بہین دستار کہ دارم علامت و نشان حسب و تمنہ شرافت من بود احوال بدل کردہ
 می شود و در ہندوستان موجب رشخند من خواہد بود و نواب محی الدولہ بہادر فرمودہ بودند کہ اگر
 این دستار و رہباری منطور نہ باشد عامہ بستہ برای ملازمت حضور باید رفت بدل و جان پسندیدہ
 بودم کہ اتباع سنت ست انگار آن باعث ضلالت و کفر باشد فقط پس فردای آن وقت وقت
 ہشت ساعت روز جامہ پوشیدہ و عمامہ عربی بستہ خدمت نواب محی الدولہ بہادر
 رفتم و از مکان ایشان ہمراہ ایشان برو دولت سرائی اعظم النور راہ و افضل الامراء
 و اکرم الاسخياء و اخدم الفقراء و العلما و جناب بیضا ب نواب افضل الدولہ بہادر مدظلہ
 و عم فضلہ رفتم اول بجلو خانہ حاضر شدم بعد قریب بدیوان عام ہمپای محی الدولہ
 بہادر رفتہ در مکانی کہ متصل آنست و در آنجا تہنیت یا و الدولہ بہادر شستہ بودند رسیدہ
 نشستیم و قرار گرفتیم و تا پاس نشستہ ماندیم قریب نیم روز سواری رئیس ملک نظام
 برہمہ و ار کہ آن را پنجاہ زمان برداشتہ بودند از زمان خانہ برآمد عازم محل ششگاہ خاص
 شد ہمین کہ سواری سوار قریب ما مرم رسید ہمہ حاضرین برای تعظیم از جا برخاستہ آداب
 تسلیمات و کورنش و مجراہ بجا آوردند فقیر نیز رسم تعظیم بجا آوردم این ہر دو امیر ہمپای
 سواری سرکار تا بدو تہناتہ خاص کہ تشریف می بردند رفتند و فقیر ہمراہ نشستہ ماندیم بعد چند قاتر
 طلب فقیر شد ہمراہ چو بداران روانہ شدم چون برو دولت رسیدم محافظان آنجا گفتند کہ
 در اینجا آداب بجا باید آورد و ہمراہیان کہ فقیر را برودہ بودند گفتند چون قدم چند پیشتر رفتم و
 برچو ترہ رسیدم محمد میرن و محمد بہادر و محمد سحانی چو بداران نشست محمد خان عرف

خدا بزرگوار خان گفتند این جای بجا آوری آداب است که وفقه چو بداری آواز داد که آداب بجا
 آرید پس سه بار سلام بجا آوردم باز قدمی چند پیشتر بردند باز گفتند نگاه رو برو و نواب برین
 دو صد قدم پرتاب بمن فقیر دید باز گفتند که آداب بجا آرید باز آداب تسلیم بطور بالا بجا آوردم
 باز گفتند پیش بیاوید باز پیش رفتم چون قریب فزش رسیدم باز گفتند آداب بجا آرید و نگاه رو برو
 باز آداب و سلام و بجا آوردم باز قریب بردند و گفتند که نذر بگذرانید پس پنجره و پیله خالی بر سر
 رومال نهاده پیش نظر سرکار کردم هر دو امیر که نشستند بودند ایستادند از آن هر دو نواب محال
 بهما در هر دو دستهای مرا گرفته پیش حضور کردند برادر مسافر نوازی حضور رو پیله از روی رومال
 برداشته فرمودند که ایشا فوج بداری سپرد شده است عرض کردم که با صاحب مع و ندعالا
 برای نشستن شما باز ت نمیدهم که وقت تنگ گردیده است بگردانید که شمار بسند فوج بداری
 صلی الله علیه و سلم نشسته اید باید که موافق حکم خدا و رسول بایست و دیانت مقدمه را را
 فیصله کنید و روان را بحق رسانید تا با جماع عدل و انصاف شما باد دولت راضی و خوش
 شوم و شما را طلب فرموده پیش خود بنشینم و بشما سخنانم عرض کردم که انشاء الله تعالی
 همچنان خواهد شد باز چو بدار گفت که بپایید و آداب بجا آرید قدمی چند گردیده بودم که با حضور
 طلبیده همان سخنان نصیحت را عاده فرمودند بآل الله فیمنه و حکمه عدله و فضله باز عرض
 کردم انشاء الله القدر همچنان خواهد شد پس برگردیدم و نقیلین پوشیدم باز چو بدار گفت که آداب
 بجا آرید آداب بجا آوردم و سه بار بجزا کردم و روانه شدم چون بمقام اول رسیدم باز چو بدار
 گفت که نگاه رو برو چون بمن دیدند باز چو بدار گفت آداب بجا آرید باز سه بار بجزا کردم و
 بیرون آمدم همه حضور در دولت استحقاق و انعام خود خواستند آخر جای که نشست بودم
 بابتظار نواب محی الدوله و هماد و نشستند مانند که مدوح ایشان تشریف آورده مرا همراه
 چو بداران احکام رسان اعنی محمد حسین و قاف و خورشید و محمد کلن از نشست حمید خان و عن
 اعتماد و نواز خان بخداست نواب ممتاز الملک بهادر روانه فرمودند پس در حضور ایشان رسید

آداب و سلام بجا آوردم و چو بداران احکام رسان که همراه آمده بودند کم حضور رسانیدند و حضور
نواب مختار الملک ببادند سر فراری ناموری پسر و پیه گذرانیدم پیرافرمودند و منظور نمودند
بعنائنه عامه بسیار خوش شدند و فرمودند که این عامه شمار بسیار زیباست عرض کردیم که نباید
ورود باره کار انشاء الله تعالی با عامه خواهیم کرد احوال و باره حقیقت ابرار کار محکم و تفصیل تصالح
حضور مستفسار فرمودند به غرض یک بمل عرض سپرده شد بسیار سرور شدند پس شخص
شده برکان رسیدم چو بداران مجرائی و احکام رسان که آمده بودند و این ایشان شیرین کرده شد
که گفته اند قطعه حاصل نشود رضای سلطان به تا خاطر بندگان نه جوی به فرمای که خدا
بر تو بخشید به با خلق خدای کن گوی به و احسن کن الله الیک چون کثرت
کار دیدم و اکثر ملایان ملازم را خالی از کار یافتم درخواست نائب خود بفرمای که گذرانیدم و
نوشتم که اگر مولوی حسن رضا صاحب مکتوبی نائب فقیر سقر شوند بفقیر بسیار در رسید و
اطمینان خیر خواهد هم حاصل شود نواب صاحب منظور فرمودند که ایشان از تارتخ

بست و نهم سوال المکرم الله در در شنبه مطابق بست و نهم تاریخ ۱۲۶۵

کار سرکار شروع شد و بودند حال تنخواه ایشان بلکه جمله کسان از نقشه که از ملحات
این کتاب است واضح خواهد شد جناب مولانا سید الدین خان صاحب بتاریخ

سوم ذی قعدة ۱۲۶۵ مطابق سی و یکم تاریخ ۱۲۶۵ عیسوی

هر دو فرزند آن مولود قدرت مخی صاحب هم نام سابق را بحضور نواب مختار الملک ببادند که جناب
مملوح ایشان یکصد پنجاه روپیه جلای منصب ایشان براه بند و پرور و چاکر نوازی مقرر فرمودند
بایستیم و در بیان بلده فرخنده بنیاد حمید آباد و آن تکمیل فصل است فصل اول در بنیاد
و تزک قطب شاهیه آورده که پیش تموری بلده فرخنده بنیاد حمید آباد و آبادی خلایق و گولکشته
بود و در بایک بلده است قریه بود که اکنون تسعد و می داشت و در انجاری جمیله حسینه
از قوم لولیان بوده است شاهزاده زمانه بان تعلق سید داشت از پدر خود پوشیده

بطالع ابلجیل سیر و شکار و بیت الطفت رسیدند و در آن مذکور پیش و عشرت سے گذرانید
 و بعد از رفع هوا ای نفسانی مراجعت قلعہ بیکر و روزی در موسم بهشکال برپا سپ سوار شد و برود
 موسی رسید و دید که دریا بطغیانی است در و لوله عشق بی اختیار اسب خود را بدریا
 انداخت و جان بسلاست برود و مجبور رسید که اگر دید و باز قلعہ آمد و اجبار سے
 این خبر را جناب شاه رسانیده پادشاه مجبور استماع این واقعہ حکم برای تعمیر بلبدار و خدمت
 فرمود و او در عرصہ ہشت ماہ برود موسی بنایں با تمام صانید گویند برای تیاری پل نقدیک
 لک روپیہ عنایت شدہ بود از ان چار ہزار روپیہ باقی ماند و از دفعہ ذریقیہ بحضور شاه عرض نمود
 حکم شد کہ از ان طعام نختہ ہفت لک روپیہ تقسیم نمایند و فلکی تاریخ پل صراط المستقیم گفتہ بحضور
 شاه پیش نمود پادشاه پنج صد شتر فی با عنایت فرمود تیاری پل قبل از آبادی بلبدہ نو کرد و پل
 است چیل در نصف و ہشتاد و یک ہجری سال ساختہ شد و بلبدہ در سال یک ہزار ہجری آبادان
 گردید کہ ماؤ و تاریخ بنای آن یا حافظ است و تاریخ اتمام آن فرزندہ بنیاد شد گویند و در ایام
 فرمان روائی محمد علی قطب شاہیہ بود کہ ملقب بیڑی ملک (اللقبہ چہارم قطب شاہیہ چون بعضی
 ہوا حادثہ و بایں در گو کنند و روی نمود تمامی ارکان پیشگاہ سمری سلطان فی عرض نمودند کہ بر سائل
 رو و موسی بقاصدہ سترہ از قطعہ گو کنند و شہری بنا و فرمایند سلطان حسب معروفہ الشیخ
 شہری باسم بجاک نگار آبادان فرمود زیرا کہ بادشاہ بر لولی کہ بجاکتی نام داشت بران والہ و شہت
 بود بنامش موسوم کرد و تکثیر آبادانی پرواخت بعد مردن سماء مذکورہ این معمورہ
 بحیدر آباد مشہور ساخت آن زمان بلبدہ بحصار بود بنای فصیل آن مبارز خان انداخت
 و طول پل نزود کہ حالانہ نام پل کہنہ مشہور است و صد درعہ است و عرض دو آذوہ و درعہ و ارتفاع
 آن چہارہ درعہ است و بلبدہ را حضرت اورنگ زیب بہادر پس از سرکاری سلطنت ہندوستان سال
 سی و یکم جلوس در سال یک ہزار و نو و ہشت ہجری مسخر کردند و قبائل گردانید و ابو الحسن خاتم طبعہ قطب الملکیہ
 اسیر نمود و تہید آباد را بپارچہا و موسوم فرمود بزبان قطب شاہیہ و در این بلبدہ قریب

نیکو بود و سال یکینار و یکصد هجری نواب میر قمر الدین علیخان بهادر نظام الملک صفیاده
حصار بلند و بزرگ و بی چری با تمام سنانید

فصل دوم در بیان نعل صاحب دستیکینار و یکصد و هفتاد و هشت هجری نواب
میر نظام علیخان بهادر نظام الملک آصف جاہ ثانی جاگیرت تبرکات قرار فرمودند از آنجا
خود آتشی سرور کائنات مست صلی الله علیه و آله و سلم که آنرا نعل مبارک نامند و در عمر که با بر سر
مبارک سیال الشہد حضرت امام حسین رضی الله عنه بود و از آن خود پارچه بینی جدا شده بود و
بعام و در عمو کسی از ژوآران یافته دست بدست نزد سلطان یوسف علیخان عادل شاه گری
بیجا پور تبرک رسید و از آنجا بعد سلاطین قطب شاہی در حیدر آباد رسید و چون سلطان حسین پور
و در تعویذ نقره نماده بصورت لفظ مبارک الله بر علم زده در صندل گرفته همیشه بعشره و محرم شہاد
آداب و رسوم تعزیت امام الشہد رضی الله عنه بجا می آورده و آن دستور چارلیست که در عشره
محرم متصل مہلی در وازہ آنرا ستاده می کنند خاص عوام ایجاد ریخا آندہ عود می سوزانند و گلہا را آندہ
و از آن این شب دہم هجوم خلایق میشود که آن را می بردارند و کثرت آدمیان ہمراہی و بسیاری
روشنی شمع و عود سوزانند و ریزی میشود قابل دید اینجاست که سوا آدمی دیگر از حیوان سواری
و آن معج نباشد چون بینی خود مانند نعل می باشد پس شبہ را با سم شبہ به موسوم کردند
فصل سوم در ذکر بنا و پل ثانی و ثالث در ایام سند نشینی نواب میر فرخندہ علیخان بہادر
ناصر الدولہ افضل الاراکین نظام الملک صفیادہ رابع بابام الملی گری میر پورٹ صاحب ایشان
بہادر در سال یکینار و دوصد و چهل و پنج ہجری تیاری پل بر رود موسی قریب پادگھاٹ باہتمام
الفسن صاحب بہادر و جہت ہشتاد و پنج ہزار و پیدہ کہ از خزائن عامہ عطا شد متصل در وازہ چادر گھا
بارتفاع پانزدہ درجہ و سہ صد گز طول بنا یافت و تاریخ آن راجہ راجا بایان مہاراجہ چند و لال
تصفیقت فرزند بر سنگ سیاہ کند ایندہ نصب نموده اند تا پنج ناصر الدولہ شاہ آصف جاہ
کہ نظیر این گہن ندید نگاہ بہ حکم چون شد بہ راجہ چند و لال بہ زود سازند پل بشام و پگاہ

از سر عقل جبر سرور است و چل بنار دشل هر ماه و در شش ماه هجری و در فرمان روی جناب
فیض صاحب حاکم دوران فیاض زمان نواب بیهیزیت علیخان بهادر افضل الدوله نظام الملک
اصف جاه و خاس ظهیر سر سلطنت مشیر امور مملکت مقنن قوانین ریاست اسوکار اکین کیا
رکن السلطنت القاهره عقد الدوله الباهره الفیض الجسم و الفضل الفخیم دام اقباله و طال
افضاله بی نهایت پسندیده و تحکیم ساخته شد تاریخ ابتدای بنای او را شیخ امین الدین
ساکن مال خلیل کوثره مولد پاکتو تعلقه راجپور خوش ماده یافته سلمه ربه رب ابدنا الصراط
المستقیم سال یک هزار و دویصد و هفتاد و پنج هجری و تاریخ ختم و تمام بنای او را شاعر لائاثر
اعنی و جیه الدین خان معنی خوش ظلموم فرموده است و سرکار پرویواری پهلوی را دلی در وازه
جدید برنگی کنده کنانیده و چرخ نموده نیست قطعه تاریخ بعد افضل الدوله بهادره نظام الملک
اصف جاه دوران و آملی تا بود تا بان مر و صر و بود و خورشید اقبالش در خشان و نکو
و دیوان او مختار ملک است و که نیکی را بود و هر حال خوابان و بود و کرنل و دیو و سن بحب و در
سفیر نیک دل و می شوکت و شان و ترسن را و مشغولات این پل و نباشد همچو طاق
ایوان و صراط مستقیم رود موسی و معنی صحیح تاریخ بر خوان و از صنف این کتاب تاریخ
بنای آن پل تمییز نیست قطعه تاریخ نظام الملک اصف جاه انجم و پل خوش و خرم
و اوسع ساخت محکم و بنایش را بسبب تاریخ گفتند که باشند نامش مشهور عالم و قمر بان
همه لطف و فصاحت و تاریخی گفته این آدم و بفرق افضل الدوله بهادر و بحب تاریخ گفتو
جسر اعظم و هرگاه و حد الف را در مجموعه اعداد جسر اعظم و فصل کنند تاریخ بنای این پل و
شد یعنی سنه یک هزار و دویصد و هفتاد و پنج هجری حاصل میگردد و دام اقبال لبانی بنای الاقامه والادار

فصل چهارم در بیان دروازه های حصار این بلده و در حای

بر آنکه حصار این بلده فرخنده بنیاد را سیزده دروازه نموده می شود اول و بی دروازه قدیم
و دوم و بی دروازه جدید که بر دروازه افضل گنج مشهور است سوم چادر گھاٹ دروازه

چهارم ویر پوره دروازه پنجم یا قوت پوره دروازه ششم دروازه تالاب میر حیدر بقیم گو دروازه
هشتم محل دروازه نهم علی آباد دروازه دهم غاری بنده دروازه یازدهم فتح دروازه
دوازدهم دو دباولی دروازه سیزدهم دروازه پل کسندو این حصا شکیه آثار را سیزده و پانزده
یعنی کهرکی هستند اول کهرکی پوره دوم کهرکی تالاب میر حیدر سوم کهرکی تالاب چهارم کهرکی گنگ
شاه پنجم کهرکی بودله صاحب ششم کهرکی دار الشفا که کهرکی را درینها مشهورست هفتم کهرکی کلالا
هشتم کهرکی قصار ان یعنی و هو بیان تخم کهرکی حسن علی که این هر سته کهرکی مخفی هستند که
مردم آمد و شد از آن کمتر دارند دهم کهرکی پینا دروازه یازدهم کهرکی چار محل دروازه
دوازدهم کهرکی دو دباولی که حال بندست سیزدهم کهرکی کارچی کوره

فصل پنجم در بیان آبادی محلات و بازارهای و غیره آن که بیرون حصا بلده است
بدانکه بسیاری از اینج عمارات که متصل بلده هستند و بعد از تیار حصا وقتاً فوقتاً آبادان شده اند تفصیل

ردیف	نام محل	ردیف	نام محل	ردیف	نام محل
۱	بیک بازار	۸	الوده بونی	۱۶	کهاروا
۲	چوڑی بازار	۹	کاروا سیان	۱۷	رست پوره
۳	مدار گنج پور	۱۰	کاروان ساج	۱۸	مدار گنج
۴	بیرون دروازه	۱۱	کاران گراتی	۱۹	غمار گنج
۵	ویر پوره	۱۲	مستعد پوره	۲۰	فصل گنج
۶	بیرون دروازه	۱۳	کاندوا	۲۱	بازار
۷	یا قوت پوره	۱۴	بازار کولی پوره	۲۲	سیه سینا
۸	بالا گنج	۱۵	قطبی کوره	۲۳	خشت گنج
۹	الپو کوره	۱۶	چنچل کوره	۲۴	ترب بزار

حصا شکیه آثار را سیزده و پانزده
یعنی کهرکی هستند اول کهرکی پوره
دوم کهرکی تالاب میر حیدر سوم کهرکی
تالاب چهارم کهرکی گنگ شاه پنجم
کهرکی بودله صاحب ششم کهرکی دار
الشفا که کهرکی را درینها مشهورست
هفتم کهرکی کلالا هشتم کهرکی قصار
ان یعنی و هو بیان تخم کهرکی حسن
علی که این هر سته کهرکی مخفی هستند
که مردم آمد و شد از آن کمتر دارند
دهم کهرکی پینا دروازه یازدهم کهرکی
چار محل دروازه دوازدهم کهرکی دو
دباولی که حال بندست سیزدهم کهرکی
کارچی کوره

در این سیزده و پانزده
یعنی کهرکی هستند اول کهرکی پوره
دوم کهرکی تالاب میر حیدر سوم کهرکی
تالاب چهارم کهرکی گنگ شاه پنجم
کهرکی بودله صاحب ششم کهرکی دار
الشفا که کهرکی را درینها مشهورست
هفتم کهرکی کلالا هشتم کهرکی قصار
ان یعنی و هو بیان تخم کهرکی حسن
علی که این هر سته کهرکی مخفی هستند
که مردم آمد و شد از آن کمتر دارند
دهم کهرکی پینا دروازه یازدهم کهرکی
چار محل دروازه دوازدهم کهرکی دو
دباولی که حال بندست سیزدهم کهرکی
کارچی کوره

نشان شمار	نام محلہ	راہ	کیفیت	نشان شمار	نام محلہ	راہ	کیفیت
۱۳۸	ماہی پورہ			۱۳۸	گنیشہ کٹہرہ		
۱۳۹	مجاہد پورہ			۱۳۹	راز دار خان پورہ		
۱۴۰	محلہ تیرہ داران			۱۴۰	پہوی کٹہرہ		
۱۴۱	گوشہ کٹہرہ			۱۴۱	نام پٹہ		
۱۴۲	کٹائی پورہ			۱۴۲	مکیہ غنیمت		
۱۴۳	شیخ جٹ			۱۴۳	مکیہ نیاں		
۱۴۴	شعل ناد			۱۴۴	اشرا پور		
۱۴۵	پٹیشی رام			۱۴۵	گوبال پورہ		
۱۴۶	کوشہ کٹہرہ			۱۴۶	جعفر کٹہرہ		
۱۴۷	تلی پٹہ			۱۴۷	رام سنگھ پورہ		
۱۴۸	کٹہرہ پورہ			۱۴۸	کٹہرہ پورہ		
۱۴۹	بٹی پورہ			۱۴۹	بٹی پورہ		
۱۵۰	محلہ کٹہرہ			۱۵۰	محلہ کٹہرہ		
۱۵۱	امام پورہ			۱۵۱	امام پورہ		
۱۵۲	چھیا کٹہرہ			۱۵۲	چھیا کٹہرہ		
۱۵۳	پیارو سنگھ			۱۵۳	پیارو سنگھ		
۱۵۴	سنگ تھلہ			۱۵۴	سنگ تھلہ		
۱۵۵	محلہ پل قدیم			۱۵۵	محلہ پل قدیم		
۱۵۶	محلہ تانہ وارہ			۱۵۶	محلہ تانہ وارہ		

فصل ششم در بیان محلات و بازار ہادغیر آن آبادی کہ اندر حصار بلکہ فرخندہ
پنیا و چیدر آبادست تفصیل اسامے اندر گذر حسین علم

نشان شمار	نام محلہ	راہ	کیفیت	نشان شمار	نام محلہ	راہ	کیفیت
۱	بارہ سید عینہ			۶	محلہ اود بہان		
۲	محلہ قطعہ موت			۷	محلہ کوچہ		
	حید خان			۸	محلہ کلاں سنگھ		
۳	بازار شہادت			۹	محلہ چیل پورہ		
	بنک			۱۰	محلہ بادی گونڈ		
۴	محلہ لاہ سنگھ			۱۱	محلہ حاکم پورہ		
۵	محلہ کچھی وارہ			۱۲	محلہ چورہ		
				۱۳	جٹ پورہ		
				۱۴	محلہ گانہ		
				۱۵	محلہ گانہ		

ردیف	نام مسجد	ردیف	نام مسجد	ردیف	نام مسجد
۱۴	مسجد سرالوده	۳۸	مسجد کرم	۴۸	مسجد پیرباده
۱۵	مسجد حضرت بابا	۳۹	مسجد ژیرباده	۴۹	مسجد شاه بنان
۱۶	مسجد ژیرباده		کیوان جاده	۵۰	مسجد کتک پیر
۱۷	مسجد پیرسایان	۴۰	مسجد چوک	۵۱	مسجد کتک کتک
۲۰	مسجد اردو	۴۱	مسجد شاه گنج	۵۲	مسجد سید کتک
۲۱	مسجد بزرگ	۴۲	مسجد ژیرباده	۵۳	مسجد جلال واد
	گماهی سیان		امیر کتک پیر	۵۴	مسجد غازی پیر
۲۲	مسجد کتک گنج	۴۳	مسجد جلال کتک	۵۵	مسجد پیر سید
۲۳	مسجد شمس	۴۴	مسجد ژیرباده	۵۶	مسجد شمس گنج
۲۴	مسجد سید کتک		دقارالامربا	۵۷	مسجد بزرگ دلال
۲۵	مسجد کتک شکر	۴۵	مسجد کتک پیر	۵۸	مسجد سید کتک
۲۶	مسجد کتک پیر	۴۶	مسجد کتک پیر	۵۹	مسجد اسلام داد
۲۷	مسجد کتک پیر	۴۷	مسجد کتک پیر	۶۰	مسجد کتک پیر
۲۸	مسجد کتک	۴۸	مسجد کتک پیر		پل
۲۹	مسجد کتک	۴۹	مسجد کتک پیر	۶۱	مسجد پیر
۳۰	مسجد امین باغ	۵۰	مسجد کتک پیر		دیر پیر
۳۱	مسجد موتی مسجد	۵۱	مسجد کتک پیر	۶۲	مسجد شاه پیر
	ازون گد علی	۵۲	مسجد کتک پیر	۶۳	مسجد پیر
۳۲	مسجد کتک	۵۳	مسجد کتک پیر	۶۴	مسجد کتک

بیلچہ	نام محلہ	بیلچہ	نام محلہ	بیلچہ	نام محلہ	بیلچہ	نام محلہ
۶۵	محله قاضی خور	۷۸	محله فیصلی ند		بریلچ اندھان		
	پورہ	۷۹	محله کول پورہ	۹۴	محله کاسا پورہ		
۶۶	محله بہت پورہ	۸۰	محله سلطان شاہی	۹۵	محله کوچہ پانچا		
۶۷	محله فرحت محل	۸۱	محله کمال سال	۹۶	محله مسجد		
۶۸	محله مسجد	۸۲	محله کوٹ جان		مولوی غفر		
۶۹	محله دروازہ پورہ		چنگلس	۹۷	محله کوچہ کھنڈ		
	اندرون گدڑ	۸۳	محله پونی وارہ	۹۸	محله سندھو کاہ		
	سلطان شاہ	۸۴	محله پشی بازار	۹۹	محله بیکان		
۷۰	محله غلی پورہ	۸۵	محله مسجد شکر		بہا نڈا رجاہ		
۷۱	محله علی آباد	۸۶	محله غسان لان	۱۰۰	محله بازار		
۷۲	محله بنگلی باوی	۸۷	محله دواڑہ		بہادر الدولہ		
۷۳	محله پنی مہکی		میر مومن	۱۰۱	محله بازار		
	ہنومان	۸۸	محله سپر نورسید		بہت گنج		
۷۴	محله لال دروازہ	۸۹	محله کوچہ بالکند	۱۰۲	محله دروازہ		
۷۵	محله ناگل چپتا	۹۰	محله کھنڈا والدو		آلاب میر علیہ		
۷۶	محله سید	۹۱	محله سپر پورہ	۱۰۳	محله چھاٹک		
	مہاراج		مید		ممتاز الدولہ		
۷۷	محله چھاٹک	۹۲	محله مغلیہ پورہ	۱۰۴	محله کٹری گاڑی		
	سبحان خان	۹۳	محله حوصن		کوڑہ		

نور علی
دستار
پایا

ردیف	نام	محل	تاریخ	ردیف	نام	محل	تاریخ
۱۰۵	محل درگاه	۱۲۰	محل شاه	۱۳۶	محل کوثر	۱۳۶	محل کوثر
	امیرالشیخ		لنگر	۱۳۳	محل بزرگ	۱۳۳	محل بزرگ
۱۰۶	در وازده چاه	۱۲۱	محل طحاس	۱۳۴	محل کان	۱۳۴	محل کان
	گھاٹ	میرچک	خان پورہ	۱۳۵	محل کٹر	۱۳۵	محل کٹر
۱۰۷	محل بخاران	۱۲۲	محل میرچک	۱۳۶	محل چارمینار	۱۳۶	محل چارمینار
۱۰۸	محل سلیمانجاہ	۱۲۳	محل گرد حویلی	۱۳۷	محل کمان	۱۳۷	محل کمان
۱۰۹	محل جام بلخ		محل دیم	۱۳۸	محل حوض	۱۳۸	محل حوض
۱۱۰	محل رافزہ	۱۲۴	محل کمان	۱۳۹	محل کوثر	۱۳۹	محل کوثر
۱۱۱	محل بازار نوزخان		محل بیگ		محل رسول		محل رسول
۱۱۲	محل نام بازار	۱۲۵	محل کوثر	۱۴۰	محل بازار	۱۴۰	محل بازار
۱۱۳	محل چاہ حجام	۱۲۶	محل کٹر		محل پنچشہ		محل پنچشہ
۱۱۴	محل بازار کوکا	۱۲۷	محل اوقت پورہ	۱۴۱	محل بازار	۱۴۱	محل بازار
۱۱۵	محل سد ہیٹھ	۱۲۸	محل چتر		محل ملک		محل ملک
	محل کٹر	۱۲۹	محل کوثر	۱۴۲	محل کمان	۱۴۲	محل کمان
۱۱۶	محل ایلی پورہ		محل پوشش	۱۴۳	محل سندھ	۱۴۳	محل سندھ
۱۱۷	محل حافظ محمود	۱۳۰	محل سندھ	۱۴۴	محل چتر	۱۴۴	محل چتر
۱۱۸	محل دروازہ		محل پنچیل		محل نعل		محل نعل
	محل پورہ	۱۳۱	محل کٹر	۱۴۵	محل پورہ	۱۴۵	محل پورہ
۱۱۹	محل داری		محل علی شاہ		محل نعل		محل نعل

نام محمد	راه	کیفیت	نام محمد	راه	کیفیت	نام محمد	راه	کیفیت
محمد کبریا		۱۳۹	محمد		۱۳۸	محمد چاه		۱۳۷
مسجد حبه		۱۳۶	دری دروازه			مرغ خانه		

فصل بیستم در بیان ناکهای بیرون شهر

نام ناکه	کیفیت	نام ناکه	کیفیت	نام ناکه	کیفیت
۱. ناکه	۱۰	۲. ناکه	۱۰	۳. ناکه	۱۰
۴. ناکه	۱۰	۵. ناکه	۱۰	۶. ناکه	۱۰
۷. ناکه	۱۰	۸. ناکه	۱۰	۹. ناکه	۱۰
۱۰. ناکه	۱۰	۱۱. ناکه	۱۰	۱۲. ناکه	۱۰
۱۳. ناکه	۱۰	۱۴. ناکه	۱۰	۱۵. ناکه	۱۰
۱۶. ناکه	۱۰	۱۷. ناکه	۱۰	۱۸. ناکه	۱۰
۱۹. ناکه	۱۰	۲۰. ناکه	۱۰	۲۱. ناکه	۱۰
۲۲. ناکه	۱۰	۲۳. ناکه	۱۰	۲۴. ناکه	۱۰
۲۵. ناکه	۱۰	۲۶. ناکه	۱۰	۲۷. ناکه	۱۰
۲۸. ناکه	۱۰	۲۹. ناکه	۱۰	۳۰. ناکه	۱۰
۳۱. ناکه	۱۰	۳۲. ناکه	۱۰	۳۳. ناکه	۱۰
۳۴. ناکه	۱۰	۳۵. ناکه	۱۰	۳۶. ناکه	۱۰
۳۷. ناکه	۱۰	۳۸. ناکه	۱۰	۳۹. ناکه	۱۰
۴۰. ناکه	۱۰	۴۱. ناکه	۱۰	۴۲. ناکه	۱۰
۴۳. ناکه	۱۰	۴۴. ناکه	۱۰	۴۵. ناکه	۱۰
۴۶. ناکه	۱۰	۴۷. ناکه	۱۰	۴۸. ناکه	۱۰
۴۹. ناکه	۱۰	۵۰. ناکه	۱۰	۵۱. ناکه	۱۰
۵۲. ناکه	۱۰	۵۳. ناکه	۱۰	۵۴. ناکه	۱۰
۵۵. ناکه	۱۰	۵۶. ناکه	۱۰	۵۷. ناکه	۱۰
۵۸. ناکه	۱۰	۵۹. ناکه	۱۰	۶۰. ناکه	۱۰
۶۱. ناکه	۱۰	۶۲. ناکه	۱۰	۶۳. ناکه	۱۰
۶۴. ناکه	۱۰	۶۵. ناکه	۱۰	۶۶. ناکه	۱۰
۶۷. ناکه	۱۰	۶۸. ناکه	۱۰	۶۹. ناکه	۱۰
۷۰. ناکه	۱۰	۷۱. ناکه	۱۰	۷۲. ناکه	۱۰
۷۳. ناکه	۱۰	۷۴. ناکه	۱۰	۷۵. ناکه	۱۰
۷۶. ناکه	۱۰	۷۷. ناکه	۱۰	۷۸. ناکه	۱۰
۷۹. ناکه	۱۰	۸۰. ناکه	۱۰	۸۱. ناکه	۱۰
۸۲. ناکه	۱۰	۸۳. ناکه	۱۰	۸۴. ناکه	۱۰
۸۵. ناکه	۱۰	۸۶. ناکه	۱۰	۸۷. ناکه	۱۰
۸۸. ناکه	۱۰	۸۹. ناکه	۱۰	۹۰. ناکه	۱۰
۹۱. ناکه	۱۰	۹۲. ناکه	۱۰	۹۳. ناکه	۱۰
۹۴. ناکه	۱۰	۹۵. ناکه	۱۰	۹۶. ناکه	۱۰
۹۷. ناکه	۱۰	۹۸. ناکه	۱۰	۹۹. ناکه	۱۰
۱۰۰. ناکه	۱۰	۱۰۱. ناکه	۱۰	۱۰۲. ناکه	۱۰
۱۰۳. ناکه	۱۰	۱۰۴. ناکه	۱۰	۱۰۵. ناکه	۱۰
۱۰۶. ناکه	۱۰	۱۰۷. ناکه	۱۰	۱۰۸. ناکه	۱۰
۱۰۹. ناکه	۱۰	۱۱۰. ناکه	۱۰	۱۱۱. ناکه	۱۰
۱۱۲. ناکه	۱۰	۱۱۳. ناکه	۱۰	۱۱۴. ناکه	۱۰
۱۱۵. ناکه	۱۰	۱۱۶. ناکه	۱۰	۱۱۷. ناکه	۱۰
۱۱۸. ناکه	۱۰	۱۱۹. ناکه	۱۰	۱۲۰. ناکه	۱۰

ردیف	نام کتاب	مبلغ	ردیف	نام کتاب	مبلغ	ردیف	نام کتاب	مبلغ
۱	کتاب...	۵۰	۱۱	کتاب...	۵۰	۲۱	کتاب...	۵۰
۲	کتاب...	۵۰	۱۲	کتاب...	۵۰	۲۲	کتاب...	۵۰
۳	کتاب...	۵۰	۱۳	کتاب...	۵۰	۲۳	کتاب...	۵۰
۴	کتاب...	۵۰	۱۴	کتاب...	۵۰	۲۴	کتاب...	۵۰
فصل هفتم در بیان نامهای مذکور								
ردیف	نام کتاب	مبلغ	ردیف	نام کتاب	مبلغ	ردیف	نام کتاب	مبلغ
۱	کتاب...	۵۰	۱۱	کتاب...	۵۰	۲۱	کتاب...	۵۰
۲	کتاب...	۵۰	۱۲	کتاب...	۵۰	۲۲	کتاب...	۵۰
۳	کتاب...	۵۰	۱۳	کتاب...	۵۰	۲۳	کتاب...	۵۰
۴	کتاب...	۵۰	۱۴	کتاب...	۵۰	۲۴	کتاب...	۵۰
۵	کتاب...	۵۰	۱۵	کتاب...	۵۰	۲۵	کتاب...	۵۰
۶	کتاب...	۵۰	۱۶	کتاب...	۵۰	۲۶	کتاب...	۵۰
۷	کتاب...	۵۰	۱۷	کتاب...	۵۰	۲۷	کتاب...	۵۰
۸	کتاب...	۵۰	۱۸	کتاب...	۵۰	۲۸	کتاب...	۵۰
۹	کتاب...	۵۰	۱۹	کتاب...	۵۰	۲۹	کتاب...	۵۰
۱۰	کتاب...	۵۰	۲۰	کتاب...	۵۰	۳۰	کتاب...	۵۰

جواب آنها بعد از خط دیوان صاحب بر سر دیوار باز می‌نویسند و دیگر ماکم هم بر سر احکام و اجوبه
 میشود و درین و خوشی گرامی اند که کوششی نیز در حد حیدرین صاحب و دیگر کوششی محمد صدیق صاحب که
 هر دو در کار خود فرو دل جو هر فرد و دیگر حکام که در کارهای که افسران حیدرین صاحب و دیگر
 صاحب قادی اند نهایت صفت درون و بهوشیار و کارگزار و دیانت شعار و اوقات
 و ستورات این ملک و صد حسنات نفس نفیس خود انجام کارهای بسیار پندناپذیرند
 و این خوب نیست که حاج و دعا و حق چند را عارضین در حالت نبودن صاحب پیش آمدن مانع
 حرج کار متصور و نظم کار ایشان بر وضع دستورات منواییست نه بر قوانین مرقب
 شوم که چهری مجلس مالگذاری از باب این محکمگی پس انداز موده کار رکن اول را نام سطر
 چارلس است و رکن دوم هم سوم پیشی عبدالقادر و رکن سوم معروف به یحیی بن جی فارسی و
 رکن چهارم مشهور به سید محی الدین صاحب علوم و میر مجلس ایشان آغا محمد شوستری هستند و اخیر
 کار ایشان نه بر وضع منواییست نه بر قوانین انگریزیه بلکه بین میان هر دو دست و سرشته و از
 این محکم که او بهوشیار است اما مردم بسبب اینکه آورده بای قوم خود بسیار مامور کرده است و نما
 میزنند و قیمت بای نمی‌نند تا آنکه از راه سد در اخبار نکست نویسی سینه دهند و نمیدانند که این هم
 قدیم است اما حاسدان را قلب سیاه که هرگاه کشیر المتوسلین را می‌یابند بگانه‌های می‌کنند پس
 هر دو دشمن را حفظ خود مناسب است و حکم القوا مع کما وقع التوجه احتیاط ضروری و پیر و آباء
 و چون درین محکم صندوق غرض مقرر کرده اند که مستغنی عرضی خود را در آن می‌اندازد و بعد
 عرصه دراز خوانده میشود تا آنکه مستغنی مضطرب شده عاجز گردیده بخانه خود محروم میگردد و
 اندک سبب چنانست که از جای رکن یک نفر هر روز سماع غرض مستغنیان کرده تا این شکایت عوام رفع گردد
 چنانکه عدالت خاص است نام افسران محکم مولانا مولانا دین خالص صاحب است
 و لهوی ملقب به قلم عدالت خاص هر قدر کار را که بر قانون آورده ذات سامی ایشانست
 نهایت کارگزار و مدبر و دیانت دار و محنت کش در کار سرکار نیز قلم لایعایت درجه معالمان

تجربه کارگر نیری و هندوستانی از نشان نویسی تار و بکار و پروانه و فهرست و نوشتجات
همه یکپرده قلم ایشان میباشد از هنگام صبح تا زدن ساعست شب قلم از دست ایشان
نی افتد مقابلہ تحریر ایشان همه محرران سرشته قلم بر گوش می دارند شخصی را در کار ایشان
و غایبست و بر مراد است ایشان کسی را خبری از محرران خوش قلم و پاک دست که در محکمہ
ایشان جمع اند در محکمہ دیگر نیست نائب ایشان فرزند کوچک ایشان ستان بهم طایف است
همچو پدید است و ولادت پسندیده اگر چه پدر مولود الدین ستان مگر احمد سدر که سپهر معین الدین است
چشم مجلس صدر مرافعه ثانیست و در آن پنج رکن و یک میر مجلسین تند اول رکن مولود
احمد علی صاحب فرزند از مولود اکبر علی صاحب و اعظم سلمه که غلغلہ و غطای ایشان در بهشت
کثر از اہل علم آسجا باشد کہ ایشان را نداند از عرصہ دراز و سر کار نظام سلسلہ ہدایت و ارشاد
و تظہر قلم و بیان و غلط خصوصاً و ایام محرم شریف و ایام و دوازدهم کمال هجوم غلات و طرب
ایشان میباشد فرزند از جہد ایشان اول ناظم عدالت پادشاهی بوده اند سالها سال کمال عالم
در آن خدمت بجا آورده حالاً آن خدمت بتجفیف درآمده سر کار کمال قدر وانی رکن اول
این مجلس مقولہ فرمودند خوش گذران اند چون این خدمت خود طلب لب لباب تمیق اوکار شیکا
و مانع را بیان میکنند و الحق بفرید فکر آدم بہتر بہ فارابی میر سدر رکن دوم مولود کریم الدین
صاحب اندنایت مر و بزرگ کریم النفس تجربہ کار از مولودہ شعاع شیرازین در مرافعہ اول بوده اند
ارادت یا حضرت شاہ سعد صاحب نقشبندی مجلہ وی نظہری دارند قدس سرہم رای ایشان
بر وضع قانون مغولیہ ندین و تجویز ایشان بشیر مینی بر رحم خوش آئین ست بانہ بگان خدا
کریم نیکویش و بار عایا و بر پایا خوش روش اما حسن طریقت حضرت ایشان در آرای جماعت
بجوب است گو مقام فرویت اوضاع و عند البحرین مقبول و مرغوب ست رکن سوم
مولود جمال الدین صاحب مدرسی اندیشہ در سر کار انگریزی مامور بود و اند و بکار گزار سر
و شہور را اینجا اگر چه مدار حکم بران نباشد مگر خالی ہم از ان نباشد بشیر اصحاب و برین جماعت

بزرگان اند که کار و سرکارگری نپذیرفته اند بلکه درین ملک نموده یا بر منصب حکام امور
 نموده اند اندک آرای ایشان هم بیشتر افزوده می باشد و طوعاً و کرهاً اتفاق میگرداند رکن چهارم هم
 اعظم الدین خان صاحب بخاری اند اگر چه ایشان از مردم ولایت اند و رای ستوده ایشان با
 رای دکنیان همان قدر البعد است که ولایت خراسان را نسبت ووری بادکن اما از ثقات
 شنیده ام که هر قدر که رای رسائی ایشان در مقدمات میرسد دیگران کمتر آن مرتبه میسرند اگر چه
 هر کس بقدر اجتهاد و تحقیق حق ساعی باشد مگر ایشان زیاده تر نصیب از دیگران اند و
 شاب عند الرحان رکن پنجم مولوی حیدر علی فیض آبادی صاحب منتهی الکلام اند که
 خاندان علم و فضل ایشان در چارواک هندوستان است بلکه در تمام عرب و ترکستان و عراق
 و اصفهان صیت یکتای ایشان فرارسیده اما انجام کام حکومت را جای ندیده اند و اندک
 عایان رای ایشان را نه پسندیده اند الحق اگر چه کار که امی سرکار انجام نداده اند اما با مقتضای
 کامل علمی خود هر لحظه در تحقیق امور و متعلقه سر رشته خود همه تن مستعد و آماده شنیده ام اگر چه
 از مجلسی است پس لباس عبارت رقعات از ایشان است امیر این مجلس افتخار ثانیه مولوی فضل
 صاحب اند که پیش ازین ناظم عدالت دیوانی کلان بوده اند عمری در کار عدالت بطرز دستور ستولیه
 انجام فرموده اند صاحب علم اهل مروت ارادت با حضرت شاه سعدیه صاحب نقشبندی مظهری
 قدس سرهم دارند درین مجلس و مولوی سر رشته دار اند یکی مولوی احمد علی را سپوری که
 در عهد مرحوم محی الدوله کفایت و گوی مسله شق القمر بهمت نهیب و بابی از بلید و بلکه از حکومت
 نظام پر آورده شده بودند بتائید مولانا مولای الدین خان صاحب باز درین سرکار بر سر کار شدند
 اما مردم در حق ایشان هنوز لب نه بسته اند و بعضی شکی لایع ایشان و بعضی در
 شونت تحریر ایشان و بعضی در عدم اتقای ایشان و بعضی درین کونین و کونین اندک اندک
 و بعضی در عدم اتقاه و قانون دانی ایشان و بعضی در تحریر احکام تصفاه ایشان و بعضی در
 گویم اول مقتضای وقت است و اهم مطلوب طبع را ممول بر حق و طبع کنند و بعضی در

که در باب مجلس فرمایند و حسن و قبح این متعلق بآریاب مجلس میران است و تقوی را مدارق
 اند و نام و رسم چون چاکری کردیم تقوی که یاد از تهمت بری شدن نمی توانیم اگر کسی را مطلب
 درست شد تقوی سراید کسی را که حسب خواهش کار نه برآمده بنزات تهمت متهم گردانید و العلم
 عند الله و از کجا که شکر مردم کامل می باشد اگر زبان نباشد بدل باشد و ظاهر که زبان شکر کردن و
 بدل کفران نمودن از صفت نفاق است و می تواند که بجای ادای شکر هم زبان باشد و هم
 بدل بود و هم بدست و هم بقول ظاهر خطه ادای شکر حسن و منعم نمودن بسیار شکل انجمن
 کس درین زمانه نادور و دوست و مراتب علم فقه و قانون معلوم پس هر یک را بقدر حصه
 آورده است طایع این همه بر سر رشته داری مجلس کس آید و فوق کل ذی علم علیم
 است سخاوت حال را این قدر فقه و قانون پس باشد بلکه تجربه انیقدر علم ابائی را بخوابد بلکه
 کمتر این علم بعد از الصدوری و وپٹی کلثری بلا امتحان یافته ام و نسبت احکام موافق باشد
 یا مخالف عائد بکام است نه بر سر رشته دارد زیرا که سر رشته دار محترست نه عالم قی بر دو هم مولود
 عبد الباسط در اسی از کارگزاری این بزرگ اطلاع ندارم مگر آدم صاحب تدبیر و هوشتیار
 و ممد حسنات یک مجلس آن بزرگ این که از کار گزاران تحت او کس شاک و ناراضی
 نیست شاید که حکم فرمایان فوق هم خوشنود باشند و اما نسبت علاقه داران تحت و فوق
 و خوشنودی برابر نمی شود مزاج اجرای کار با عدالت نمی آید فقط باید دانست اگر چه فائده
 این مجلس بالفعل خوب معلوم نمیشود مگر خداوند تعالی مرتب این مجلس را سلامت دارد و بعد چندی
 پس انما صلاح امور ضروری انشاء الله القدر منتج فوائد کثیره و راحت رسان مخلوق و ناظم
 امور مملکت خواهد بود و دستور قدیم است که ابتدا کار سخت بشکل میشود و بعد استقرار
 همه امورش آسان و سهل می نمایند و اجرای کارش باسانی می گراید

ششم حکم در تعلقات است درین کچه توضیح قنای و تعلقات را می شود و مرفعه تحو فی تعلقات
 بعد از کلامی مقدمه در اینجا ابتدا و اول میشود و الا حکم خاص سرکار بلحاظ کلام و مصلحت و تعلقات

در تعلقات رجوع باشند درین دوران و در یافتن بلا رسیدن از صلاطین محکم بر اعانت
 نمیشوند و ناظر این محکم سولای این الدین خان صاحب فرزند ارشد سولانا موسی الدین خان صاحب
 بمقتدر عدالت خاص انداخته و در یک و صاحب علم و فطین و صاف طبع و خوشه و دینک و فطین
 که زود و بطلب معامله میسر شد و بعد تجربه بچند روز سر آمد مجربین بر نظیر خواهند بود و نائب ایشان سولای
 عبد الحکیم از بنابر سولانا که است علی دهلوی مرحوم است از نوینان زمان و نوخیزان دولت
 طبع خوبک دارد اما توجه بکار منصب خود نمی آرد و این وقت و صحبت و مری را که
 ذات فیض آیات سولانا موسی الدین خان صاحب است از نعمت عظمی غنیمت کبری می بیند و
 سر رشته دار ایشان سولای حافظ محمد صدیق اوزنگ باو است جوان صالح و فطین و خوش قلم
 چاکد است حافظ قرآن مجید لفظاً و معنای الصدور سولای زباندانی عربی و فارسی و اردو و هجرات تامه
 در انگیزی تحریر و تقریر دارد و امید از خداوند قادر و قاهر نیست ظاهر آن دارم که زود برتر و این

عزیز را یا بم و شکر فضل منعم بجا آورم

بهتقم محکم عدالت و یوانی بزرگست درین عدالت علی مقدمات قرضه و رین و فک من
 و وصول یافتن قیمت اشیا و مبیعه و مقدمات و خلیا بر مبیعه و مثال آن که تعداد دعوی یا مقدار
 قیمت شریعی بهما از اندر یکدیگر روپیه باشد و مقدمات حقوق که از با صطلح این ملک بطندر می مانند
 متعلقه بلده و اطراف ملحقه بلده و مقدمات منازعت جائیداد غیر متقوله و مرافقه عدالت دیوانه و مقدمات
 جعل که متعلق به ستا و پیرا دارد و بستد باشد و از میثوند ناظر این محکم علیا سولانا عبد الحکیم صاحب لکهنو
 حضرت ایشان بسبب آنکه درس بکثرت داده و جواشی بر اکثر کتب درسیه نوشته اند پیش خواص و
 عوام مشهور تر از آفتاب اند و کات و فطانت و حد است و وقایع طبع حضرت ایشان
 بر ترجیح اهل بند و علم واضح و واضح اگر چه در علم و در جوان اند اما در رای و مشاوره پیرانی الواقع
 طالع رین قتی علیا بحال عدالت بوده است که انجمنین حاکم حق و جوق به در معامله فهم و بین
 عدالت قیام نموده است حضرت ناظر صاحب و جمیع اهل بیان عدالت دیوانه است

حسب هدایت صدر باستمع و دعاوی و انفصال آن می پردازند و خواهند پرداخت و قرض
عدالت از قدیم خراب است اگر برای چندی محرران مقرر کرده ترتیب و تدریس بفرمایند
و بسته به ترتیب نام مدعی و مدعی علیه ترتیب ماه و سن مرتب کرده شود برای تمهیل
مقدمات و تحریر کیفیات بسیار آسایش باشد نائب ایشان دو بهنگا اندک موبوی
حمید الدین صاحب میرکے از مریدان مولوی فضل رسول صاحب بدایونی نهایت مرو
بزرگ خوش اوقات متدین خدا ترس دوم مولوی احمد علی شکر گنجی مروم ایشان را نیز
خوش وضع خوانند اما فقیر از کیفیت ایشان آگاه نیستم بر همین ختم کردم که چون سید نیک
باشد امید که نائب و مجلس او هم نیک باشد متمم اجراء احکام اعمال مولوی مسیح الزمان کلمه
صاحب مطبع کانیپور که نام نامی ایشان در تمام هندوستان مشهور است نهایت بسیار
از سوده کار صاحب علم و فراست و فهم و کیا است که البته صیغه حال بعد چند روز
استقبال چنان انجام یابد که باید و شاید

به ششم عدالت دیوانی خردوست که سابق ازین موسوم بعدالت دیوانخانه بود و در حین
عدالت کچھ خانہ نامش میکرد و تمامی مقدمات متعلقه دیوانی از قسم قرضه و رهن و فک الزام
و وصول یا قرض قیمت اشیاء بهیبه و مقدمات و غلیابی و مثال آن که تعداد دعوی یا قیمت شریعی
دریاوه بر یک هزار روپیه نباشد و دین عدالت رجوع میشوند و حسب هدایت صدر فیصله میمانند
خواهند یافت و اگر قیمت شیء مدعی بهازاید بر یک هزار روپیه باشد بعدالت دیوانی بزرگ
رجوع می نماید و فیصله در اجامی یابد نام نامی ناظم این محکمہ گرامی مولوی فضل علی صاحب
که برادر مولوی فضل الله صاحب میر مجلس بعد مرافعه اند حضرت ایشان را و نائب اند
ایک و او بی شمس الدین گوئی که هندوستان را بر سر کرده اند دوم مولوی حبیب الله اند
سهم بزرگ کار محکمہ را بر سر گرفته اند و امید است که اینها را بهر چه می شود و اکثر
اعراض در عدالت خاص میمانند و اگر ترتیب و تدریس بفرمایند و ترتیب اتم باشد

مجزو حال نموده آید و هر روز سماعت عرفان کرده آید و کتابهای مقدمات درست کرده و روزانه
نائبان و در ماه یکبار نظم ملاحظه فرموده و سبب التواذیر یافته در اجسام کار احکام نافذ نموده با
اجرای کار اهل معامله خوب شده باشد و باب شکایت همه سد و دگر درین محکمہ مستم اجرا
احکام و اعمال مولوی ابوالقاسم صاحب اندیشیان بهم اگر چنین کتاب مقدمات که مذکور شد
ملاحظه فرمود و سبب توقف را که بلا وجه باشد برداشته باشند همه اصحاب معامله ملاح و شکر گزار باشند

مستم محکمہ صدارت و اقتساب است

نظم آن درین بلده بنام نرخی مشهور است که پیشتر امتحان گز و آلات اوزان متعلق بایشان
بوده است و مردمان بدو وضع تارک الصوم و صلوة را از همین محکمہ سنه اور تعزیری می شود
برسم قدیم نرخی بماه رمضان المبارک یکد و بار سوار میشود و در شمس می گردد اگر بایستی ای
روز و کان کے راز طلوع ایان و امی بنید فوراً حکم تالاج میفرماید و لوندان شهر که همراه او
در سوار می بهمین غرض می باشند همه رخت و کان را بیک چشم زدن تالاج می بردند و غنیمت
میشمارند این طور محسوب در تمام رمضان المبارک باطراف مختلف میگردد که برجه عیان مستولی
میشود و محسوب حال که رسول یار خان نام دارد و متبنی نواب محی الدوله مرحوم است اگر چه صغیر سن است
شاید که چهارده ساله نباشد مگر حکم حضور درین رمضان بشهر برآده بود و غلظه انداخته اگر چه
طفل است مگر طالع خوب دارد و شد فی معلوم میشود زیرا که نائب خوب یافته صاحب علم اول جناب
مولوی آتش صاحب جامع علم معقول و منقول حاوی فروع و اصول آزموده کار و در قان
دانی بی مثال لطیف و ظریف و کتای روزگار غلظه معامله فهمی ایشان در چار د آگ مهندستان
ست کتاب تنقید از حضرت ایشان است اگر چه از چندی سماعت مفقود است مگر ناطقه افزود است
فیصله ایشان آراسته بقوانین میباشد و طرز ترتیب آن پیرایسته باینست در روز آن
ارباب مجلس مراغه را کمال محنت میشوند و قلم حضرات ایشان نهایت شغقت در برداشتن
بر این میسر و درستم مولوی فضل حق صاحب که سایه علمی چنانکه دارند مقدمه را بهم

در تحریر و هم در تقریر خوب می آید نشی بنظیر و مقرر و پذیر سوامی نائب و هم بودن اجراء
اعمال را هر قدر مستقیم اند محتسب حال را که ناظم محکمه صدارت است هنوز از حفظ نظام خطاب عنایت
نموده است درین محکمه تمامی متقاضیه نیاز حالت یومیه و سالانه و انعام و جاگیرات و غیره بطور غیر
یا خود و گل و گاهما و تکیه با وفادرات مجاورسی و دیوستان و پوچاری گری و غیره متعلقه بلده
یا اطراف بلده که در آن تعلق عدالت ضلع نباشد و یا متعلق با ضلع و بیرونجات بود و در عیان
و مدعی علیهم هر دو در بلده موجود باشند و اگر پیشو اهل صدارت بموجب هدایت صدر اوست قضایان باشند

فصل دوازدهم در القضاست

اینجا دعاوی محک و طلاق و ضمانت و تقسیم ترکه و دعاوی شفعه و تمامی مقدمات واقع بلده و جوع
میشوند همه مقدمات منوط بابت ترکه و غیره بموجب هر مضافا فیصله میشود مگر مقدمات قصاصی تقریر
و شفعه اکثر بر شش شریف میشود و کسی را از ایشان انکاری نیست بلکه در دعوی شفعه نمید و بموجب
قواعد شریعت فیصله میخواهند اگر کسی را اطلاع بر دعاوی زنان و بچه که مضمونه در اینجا منوط بابت القضا
بلده آید و ملاحظه کند تا بالیقین داند که بیشتر مردان از زمان اینجا بانواع کید و کمر و سحر و زهر و
اصراف بیجا در هلاکت انداخته اند و مردان را در اضطراب و افقار و بی آبرویی ناچار ساخته هر که
بر آرزوهای اینجا مانع نیاید طلقه النساء ایشان ساز و وسیه روی خود و هر دو جهان اختیار نماید
درین فایده البال و خوشحال باشد بلکه صد ها کسان ازین اینجا باعث ترقی و فلاح شده است
احمال را با غمی در ملک دکن کسی که کرده است وطن و مانند غلیو از هندوست ندرن این اسم
عجب نکر که در ملک دکن بجز زن شوهر شوهر است و شوهر زن ن و این مضمون عامه اخلاق
در اینجا مرد عیارت لطیفه شیخ بوعلی سینا رحمه الله علیه یاد می آید که نقل میکنم و ترجمه آن در فارسی میشود
اَلْبَلْعَنُ اِذَا بَلَعْنَ اِلَى عَشْرَةٍ فَهِنَّ بَعَثَهُ اللّٰهُ عَمَلَيْنِ وَاِذَا بَلَعْنَ اِلَى خَمْسَةٍ فَهِنَّ خَوَّرَ عَمَلَيْنِ
وَ اِذَا بَلَعْنَ اِلَى عَشْرَيْنِ فَهِنَّ فِي اَعْلٰی عَمَلَيْنِ وَاِذَا بَلَعْنَ اِلَى ثَلَاثَيْنِ فَهِنَّ اَمَهَاتُ النِّسَاءِ وَ الْبَنَاتِ
وَ اِذَا بَلَعْنَ اِلَى اَرْبَعَيْنِ فَهِنَّ لَحْمٌ وَ شَعْرٌ وَ سَمٌ وَاِذَا بَلَعْنَ اِلَى خَمْسَيْنِ فَاقْتُلْنَ

بِالْمُسْكِينِ وَإِذَا بَلَغَ الْإِلَهُ سَبِّحْهُ فَلَعَنَهُ اللَّهُ وَالْمَلَائِكَةُ
 وَالتَّائِيلُ أَجْمَعِينَ ترجمه آن زنان چون بمرورده ساله میسرند پس میباشند باز بچه بازندگان
 و هرگاه بپانزده سالگی رسند پس باشند زنان سفید و سیاه ششم بشت و چون بیست سالگی
 رسند پس آنجا نباشند بر آسمان هفتم یاد بر ترغفات بشت و چون بیست و یک سالگی رسند پس
 آنجا مادران و دختران و پسران باشند و چون به چهل سالگی رسند پس میباشند گوشت و پیر
 و چرب و فربه و هرگاه که به پنجاه سالگی رسند پس بدبختی که مکش آنجا را بکار و و هرگاه به شصت سالگی
 رسند پس بر آنجا باشد لعنت خدا و فرشتگان و مردمان همه و زنان و دختران اینجا کمال فهم و قدرت
 و دانش و کیاست دارند تمام ذهن اند اگر برای ایشان مدرسه مقرر کرد و تعلیم علوم و فنون
 و حرفه آموزانید و شود یکتای روزگار باشند مگر افسوس که به سبب علمی به تیره لغت الهی میرسد
 اگر درین ملک مردم شماری کرده شود شصت و نه زن باشند و یکصد مردان و وجه کثرت پیدایش
 زنان اینجا بجای خود خواهم نوشت و همه ساحره می باشند و سیه جرد و گویا مار سیاه اند که آدم
 کمتر از گوزن ایشان سلامت میماند از عوام و موسوم که ما پیش هر و رده ده پانزده و پانزده زن
 سر برهنه موسی سر برتقا بسته برای شکار مردان مسافر استاده دل ایشان ایک سخن میرانند و بخت
 ابلانش باشد البته میکنند پیرت آن سیه جرد که شیرینی عالم با اوست و چشم میگون لب خندان
 دل خرم با اوست و در اینجا کمتر کسی باشد که قانع بر چار زن باشد بلکه زیاده از چهل خواص
 اکثر از امرای دارند و تعجب که مولویان اینجا ایشان را منع نمی کنند و ازین فعل حرام
 باز نمیدارند که صریح ممنوع است و نهائی دهد این نامینیان اخذ اند و تعلیم وادی و بر خیزند
 پرده چهل از نظارین علمای دین و فروشان و دنیا خردیداران که چون کور مشعل دارند که بر شیشه
 و قصه با آنجا تبا به بیان می کنند و محال و حرام و صوم و صلوة و حج و زکوة و اخلاق محمدیه و
 خصال احمدیه را صاف صاف بیان نمی کنند خصوصاً قاضی و محتسب همه کتاب زیر سر نهاده
 و غلط در روحانیان بیان میکنند و از حیدر آبادیان خبر می دارند نام نامی حضرت قاضی صاحب

میرد لای علی صاحب است نهایت مرو و بزرگ صاحب اولاد کثیره اند نائب ایشان ملا پوستان
 تاجیک اند نهایت ذہین و فطین و کار گذار و محنت شعار که مغیب خود را آسایش میدهند اما در
 دارالقضای کار بسیار از یکپاس و زنجیری میروند و هنگام شام بر فراست می کنند باز کار بسیار
 افتاده میماند اگر دو نائب میشدند و حصه بلده شرقی و غربی تقسیم کرده کار بر ایشان تقسیم میکردند و
 تصحیح مسائل متعلق بقاضی صاحب میشد خوب انجام این کار میشد اینجا همان مثل است که یک سر
 و هزار سودا میست یک دل و خیل و آزر و دل بکه در عادی هم چنان همه داغدار شدند کجا
 کجا نهم و و ابالیان دارالقضا بموجب هدایت صدر تحقیق و دریافت و تجویز و انفصال مقدمات
 می پردازند و خواهند پرداخت یا ز و **سوم** کو تو الی بلده فرخنده بنیاد حیدر آباد است در آن
 جمله مقدمات زد و کوب و مجروحی خفیف و زردی خفیف که در آن مقدار مال مسروق زائد بر سه صد
 نباشد مع و دیگر مقدمات جرائم خفیفه که فرست آن مفصله ذیل است و انر میشد و بیشتر اسامیان حواله
 و قیدی فوجداری و عدالت خاص دارالقضا و صد تعلقات در مجلیس کو تو الی قید میشد متعلق تو اسه قید خانه
 یکی مشهور قید خانه چارمینار و دوم غول خانه طالب لہ و لہ سوم جلیانہ رکاب است بیشتر و برین قید خانہ
 قیدی بسیار بوده اند بوجود بعضی بسبب آنکه مدعی او پیدا نبوده بعضی بسبب آنکه لائق اخراج نبوده
 و بعضی بسبب آنکه لائق اخراج نشده بود و بعضی بسبب عدم رو بکار قید بوده است و بعضی را مقدمه
 رو بکار شده بود اما بسبب نرسیدن شہود مدعی یا شواہد تیریہ مدعی علیہ التوا می مقدمه بود و بعضی را
 میعاد فتوی گذر شده بود اما بسبب عدم پرسن عالیشان هنوز قید بود و بعضی بسبب آنکه قید او را
 کمتر میبایست او را بقید لا انتما حکام سابق یا بسبب جمل خود یا بسبب تساوت قلب گیرده بودند
 فقیر همه قیدیان را تخمه مرتب کرده و نقشه آن درست ساخته و معینه داران مقرر نموده بعد
 و کوشش و تحقیق تمام ازان جمله چار صد محبوبان را رها کردم و آزاد نمودم اگر ملازمان سرکار
 غور فرمایند تخفیف صرف است و هفت هزار و سه صد و هفتاد و پنج و پیمه سالانه کردم چه اگر رؤس
 چار صد قیدی را در سه آن روز خوراک پویمه فرب کنند یک هزار و دو صد و آن روز سه شود و چون

در ایام سال که سده و شصت و پنج یوم است ضرب کنند چار که دس و هشت هزار آنه میگردد و
 چون آنرا بر شانزده آنه تقسیم نمایند بست و هفت هزار و سه صد و هفتاد و پنج روپیه حاصل میگردد
 و همین تخمینا سالانه خرج تنخواه و بد و خرج ملازمان فوجداری است یعنی بست شش هزار
 و یکصد و هفتاد و دو روپیه حاصل نام نامی کو تو ال صاحب سید جعفر علی صاحب و او جنگ
 بهادر است ایشان از خاندان نواب رفعت الملک بهادر اند نهایت مرد جم و کریم و مروت و دانا
 علما و فقر او خوش عقیدت مریخ و مریخان حق پسند با صوم و ملو و ارا و تمهید تقسیم و انجمن
 اما مردم میگویند که در خدمت ایشان سفارشش بسیار مؤثر است گویند خصوصیت این اعتبار
 بر ذات گرامی ایشان محض تهمت است بلکه این در همه محکات است از کو تو ال تا ناله بهادر
 و دیوانی خرد و بزرگ و مرافعه و عدالت خاص و دارالانشای و خود تا بنجاب فیض انشا
 نواب مختار الملک بهادر بلکه خود تا بجنه و رفیق محمور وزیر بند نواب و الانجاب حضرت افضل الدوله
 بهادر و دام اقباله و افاض علماء العالمین بره و نواله سفارش را اثر تمام است لهذا این محل در نجیبا
 مقبول هر خاص و عام است بلکه باب سفارش در حضرت رسول قبول صله الله علیه و آله و اصحاب بطم
 و بنجاب رب العالمین مفتوح است و در کو تو ال بلده و نواب انیک پانچان دوم سید احمد خیر
 کهنه و بهوشیار و و منصف و قی و دایمی بدرالدین و دوم موای محمد حسین اول عامل بسم قدیم
 و دوم کار گذار بر بستورید یک مرشته دار گویند را و نام و شش مجری آن زمان آید موای فو
 و الاتی صحیح که در جمله امالی کو تو ال تپو بصارت است دیده نادر انظر بپنوی این شهر نادر
 انشا الله القادر و نشی این شصت اول مرزا امداد علی بیگ است و سید بهمن علی بیگ و سید
 عبد الله محافظ دفتر امداد دفتر بنجاب بسیار ابر و خراب است اگر تظییب آن بر وضع و نادر فوجداری
 بلده کرده شود بسیار خوب گردد و بیستم هر سه مجالس نشی سید عبد الرحمن حیدر آبادی است
 نهایت بلای کار صیغه خود و حسب هدایت ناسم فوجداری و رضای افسر خود انجام میدهد و این
 که در چن و اگر دیانت را اختیار خواهد کرد و در ترقی خواهد رسید و در سید محمد و در سید محمد و در سید محمد

نمبر بعض نشان شمار	تفصیل جرم تعلق کو تو الی انجا
۲۳	داشتن و ساختن و رواج دادن پیمانه دروغ
۲۴	داشتن شے مفرت رسان خلایق بشاهرا و عام
۲۵	عهد اگذاشتن مویشی مفرت رسان خلایق
۲۶	جراحت رسانی مویشی اشخاص غیر براد نقصان
۲۷	هلاکت مویشی تا بقیمت پنجاه روپیه
۲۸	بازن غیر مذاق یا کلام ناملائم کردن
۲۹	براه تبلیس جامه و لباس مشابه نوکران سرکاری پوشیدن
۳۰	شکستن بند یا مجرمی آب براه شرارت تا زراعت دیگران خراب شود
۳۱	آب ریختن براه برای افیت رسانی
۳۲	نقصان رسان به بچرا گاه یا زراعت
۳۳	وا کردن نفاقه موسوم به غیر صرف براه شرارت
۳۴	فریب خفیت
۳۵	مفروری قیدی زیر دریافت از حرست

دوازدهم

کو تو الی بیرون بلده است کو تو الی اینجا در نیولامزاجیدریگ اورنگ آبادی
 نر زنده چهارم نشی حافظ کرم احمد صاحب مغفوت اند و منصف اینجا که راجی کار مقدیات سنگین اند
 مولوی محمد مراد صاحب بی اندویش کس امین نگیر میهند یکی بدرجه اولی و دوم بدرجه چهارم
 و دو بدرجه پنجم و شش سوار و یک جمعدار و یک دفدار که علاقه باین کو تو الی دارند و پنجاه
 سوار دیگر از فوج در اینجا معین اند و از پیادگان هنوز بست و چار جوق از سرکار عطا شده اند
 و در هر جوق سیزده جوان و یک جمعدار و یک دفدار است چون علاقه این کو تو الی

کو تو الی بیرون بلده است
 کو تو الی اینجا در نیولامزاجیدریگ اورنگ آبادی

پس اول و عزمین است و باین جهت قلیل از بنام منظم فلان در نه است و یکو میست هم کرده شده
است و غرض از بنام سوری این محکمه گرفتاری بفرمان و در وقت شوارح عاصمه و مواضع حوالی بلده
و مامولی و هر وان و ساکنان است و کار کو توالی و بنام سوری حفاظت و گرفتاری بفرمان فیصله کردن
مقتضیات خفیه و چالان کردن بفرمان محکمه است سنگین و حفاظت و نگهبانی پیشه و سنگی و مسافری
شکر مدراس و کرنول و ناگپور و بومی و بهون گیر و شوارح کو چک است که در میان شکر و بومی
و کرنول واقع است یا دیگر شوارح که میان دو شکر واقع باشد همه متعلق صیانت این محکمه
است علاقه این کو توالی ملت کرنول تا جرجی لاکه از بلده می کرده است و جانب مدراس کاتی
که بست و چار کرده است و ملت بهون گیر شانزده کرده و جانب ناگپور پانزده کرده اما گوشه
علاقه سمت هند تا چهل و پنج کرده است تا اپانچ پور و لچها پور و جانب شکر بمبئی و پنجر و باشند
و از ده کرده و هم کار این محکمه تقسیم احکام جمیع دوا دین واقع بلده از دیوانی و فوایداری
و غیره است و تقسیم بعضی احکام حکام چچا و نی و حفاظت چکیات واقع چار در گهاٹم
سیرو هم محکمه است که از دفتر محاسبانند بجا و کمپری انوینٹ که نام افسران محکمه
هنرمند راوست مشهور هنرمند را و بلم از قوم برهمن و شیو و کهنی مدبوچار گویند که نهایت مدو
خلیق و در فن حساب و راستی و تبت برای و اما موصوف و بچله امور حسابیه در مفصل مشغول متعلق این
کاغذات مفصل از وصول باز و گوشوار و ماهوار و سه ماهه و شش ماهه و سالها محال مالک محروسه
مهر کار عالیست و هم وارجه و محلی و و از خام و کاغذات تنخواه ماهوار و اصفیه سالیانه تقدیر
هر چه باشد و کاغذات تدارک وصول باقی و جمع خرج و کاغذ تنخواه اول در محکمه تنقیح میرود
و بعد تنقیح از انجا بابت ملازمان بلده بجز محاسب آید و از انجا بعد تصحیح چچی بنام خزانہ میشود
تنخواه از انجا حاصل میگردد و بابت پیر و بجات از تنقیح میرود بجات فرستاده میشود و کار اول ایشان
را کم کشن را و برین سمارت است و اجراء امورات ملکی این محکمه بر عهده واران منقسم است و
گوشواره و جمع خرج و غیره کاغذات بملاحظه نواب عالیجاه و آئده بفرجه را و لیان امانت است

بها در دراجه اندجیت بها در بهر جا که لائق میشود و فرستاده میشود و تمام محترم خزانة بجا بی راندا
برادر و ده هشت را و مردمان مسکین است فارسی و لنگی و فی الجمله لنگیزی میداند و یک سب
مهم است گو پال را و نام فارسی و لنگی میداند و چند صرافان اند و در ایشان را نام نارین جی است
چهار و ده هم محکمه تقیج سرکار عالیست که مهم این دفتر را نام نامی میر قادر علیخان صاحب بها و
است و پیشدست و مدرکار اول ایشان را نام را و را کند را و است تقیج جلای بی بی منظور و ایشان
بموجب تطابق احکام سرکار عالی و در نیو لاله است تمام تقسیم خواه محلات حضور پر نور نیز
بذات ایشان تسلیم دارد و ایشان از سب بر نواب عظیم الملک مغفور اند
پانزدهم که چهری تقسیم خواه منصب داران است نام مهم این سر رشته که الحال کار فرما اند سوار
بنگ بها در است زیرا ایشان هشت سر رشته دارند و بیوران فرزند راجه اند جیت بها در شور
بلقب عم خود لاله بها در کایست و راجه نکر را و درای رایان نامت و نت بها در بیوسن سمارتخه که
عشیک کشیده میکشند بهر هفته سه ساله و راجه تجرای بها در کایست و راجه دلشکه نام کتبه و راجه پور
کایست و لال پرشاد و سوبج پر تاب و عکا که پرشاد و بابور و سرد دفتر اند و دشمن را و ددگار و
و راجه رام بدو گار و دوم جلای سر رشته داران گو شواره به راه درست کرده بملاحظه نواب
فخرا الملک بها در و دران بران شرح حکم جاری میشود که بر آورد و با درست نمایند و ایشان
بر آورد و با درست کرده بتوسط مهم بملاحظه سرکار در آورده بعد و دشمن نقل اصل دفتر
نمونه میرسانند و از آنجا چو تقسیم تقسیم خواه درین سر رشته میرساند و چو هر یک سر رشته دار
جدایگاه میرساند و سر رشته داران رساند بمنصب داران میدهند و منصب داران حسب ابطه و تحوط
و در خود بران ثبت کرده میدهند و خواه یگیرند و سر رشته داران کاغذ تقسیم درست کرده بدو دفتر میدهند
گویند که با به در وضعات که در یک سال وضع کرده میشود و پنج ماه در وجودات گرفته میشود و در پنج
مگر بعضی منصبها فقط نیم ماهه موجودات در بخش گرد میگیرند و یک ماهه یگیرند و از بعضی منصبها
موجودات و وضعات هر دو میگیرند و تحریر دفتر سر رشته دیوانی در صد و بیست و یک میگیرند و بعضی منصبها

فی قصه و در و پیسه ده آنه و تحریر صورت خزان فی قصه چهار رو پیسه و از و شش و در و پیسه و تحریر بنام شاهی
بابت مرتب کناییدن احکام و سند اگر بر تعلقه حاصل نمایند فی صدر و پیسه پنج آنه حسب تصور
سابق میگیرند و در حساب سرکار جمع می کنند و یک رو پیسه مهرانه و عدم تنخواه از شهر یک گناییم آنه است
و یک اگر کسی مثلاً صدر و پیسه را منصبدار بتایخ غره رجب مقرر شد از تنخواه آن بعد وضع یک ماه
داخل چوکی و بعد از روزه نو ملازمی و غیره تقریر از تایخ یازدهم شوال میشود و فردا بین طریق
نوشته میشود و در صورت اعانت یکماه از سرکار حاجتم نشین

نمونه بر آورد بشرح وضعات و موجودات بر آورد و طلب تنخواه با ستم فلان منصبدار
نو ملازم سرکار سر رشته دیوانی علاقه راجه رای ریان بهاسن متبایع و غره ماه الهی و اوق با و ششم الی ششم
لغایت آخر شهر یورماه آلهی ۲۲ شعبان ششم سال تمام

ششم فصلی
ششم

بابت و راهبه و وصولی

یافت

وصلی

مهرانه عدم تبدیل

نیم ماهه موجودات

وضعات یکماهه

نیم ماهه
عدم تنخواه

بجوب سوال در تخطی از غره
بجوب جوابی منواری سوزیب
بعد وضع یکماه داخل چوکی و بعد از روزه نو ملازمی
و غیره تقریر از تایخ از شوال ششم آلهی

محمود خان قاسم الدوله مرحوم هم تمام محصول خانه کو در و وارده ملی اند و بابت تنگ سکریه و جی
 ماهو و بابت نامدیک بهرام جی و اماست بر و بابت حالت دین ساجو مهر باجی و بابت راجو مالک
 نارین را و تمام اند که این هم محصول خانه شش است و در چهاونی با نیر شش محصول خانه است اول چهاونی
 سکریه را پادینی سین ساگر و دو هم الوال که مهم آن هر دو باشند و شش تنگ فرزند کند اسمی لیا
 است سوم چهاونی چادر گھاٹ مهم آن دین ساه فرزند دار اب جی چچارم چهاونی هنگولی
 مهم آن غلام و شگیر چشم سون آباد عرف انبا جوکانی مهم آن سید غلام حسین ششم
 و زنگ آباد مهم آن نارین را و ثانی است گویند راجه مالک بخش بخا در نهایت و سیل لاهلا
 و کریم الاشفاق و غریب پرور و رحمت گستر کشاده ابر و خنده در و نصف حق پژوه غم برادران
 اند و یادگار مهار راجه چند و لال فیاض بخشایند و حیاض ریاض الحق الولد ستر لایه عزت
 و بصفت حمیده پدر بزرگ خود موصوف همین اوصاف پاینده منصب است که از ابتدای
 الی هذا اليوم بر یک عهد موجود است و ستور العمل گرفتن محصول سائر در علاقجات سرکار عالی
 سوره غره رمضان المبارک ششمه چیرنی تل بر چند دفعات است و فقه اول و تقریر محصول
 خانجات و فقه دوم در بیان مالیکه از علاقجات سرکار عظمت دار سو اکرده و چهاونیات دیگر
 علاقجات سرکار عالی و آنرا خواهد شد و فقه سوم رقم محصول برایشیاد و اموال خواهند گرفت
 و فقه چهارم محصول شراب غیر و سیکرات و فقه پنجم و شش شش محصول خانه بر سجدات علامه
 سرکار عالی تقریر بهمان سفوف و فقه ششم در تفصیل محصول خانجات چهاونیا و فقه هفتم در تفصیل
 سعانی محصول و تعلقات صرف خاص غیره و فقه هشتم در بیان آنکه بکدام راستیک محصول
 خانه گذر خواهند نمود و محصول آن طلب کرده خواهد شد و فقه نهم در بیان آنکه مال سپیدی
 و صنوی مالک حرو و نه سرکار عالی روانه خواهد شد محصول آن بموجب فهرست بکدام یک
 محصول خانجات سرگرد گرفته رسید آن داده خواهد شد و فقه دهم اگر کدامی بهیو پارس
 چینی و زنگ گرفته و مال به محصول خانه پژوه در شایع راه بدو و ای محصول خواهد فرست

معنیات چون لباس و خولا و قلزات پیدایشی مانند طلا و نقره و صنوبر مانند یو طلا و نقره
و مرغ و ماهی و ظروف مسی و برنجی و آهنی و مقرض و پاق و قفل و دلو و اشیا دیگر از خاک
و گل پیدای شود مانند نمک و شوره و گبر و یا عیار بآن می‌شوند مانند زشت و سفال صنعت
چهارم اشیا و تفرقات مانند آتشبازی و شیشه آلات و صابون و ظروف چینی و کلاتون
و زریه و فروخت مکانات پس شرح محصول هر یک مفصلاً درین فهرست درج است گوئیم که سبب
گرفتن همین فهرست گری محصول است که تاجران مال خود را بسبب گران محصول کمتر در بازار آرند
بیت شهنشاه که بازارگان را بخت و در خیر برشته و لشکر بیست و یک و یک این فهرست تیار
کرده است کمال خورده بین و خوش بنای خود بوده باشد چه صنعت چهارم همه قابل موقوفی
نه لائق گرفتن محصول همچنین بسیار از اینهاست که قابل معانی محصول است متعین را
و باید که نظر بند و است و نظم بر اصل دار و نه بر فروغ گمارد زیرا که چون محصول از گشت بگشت
نباید که از غلگه گیر و که این طلسم است و باید که در باب معنیات نظم بر بعدن گمارد و نه محصول
از معنیات بازار آرند که انجین تشخيص محصول متعلق آمدنی اشیا است و آن باعث
گرفتن و تکلیف خلایق میگردد و همچنین اگر محصول مقرر کردن بر صنوعات است پس محصول
بر دکان صانع مقرر کنند بر صنوع یا براده مقرر کنند چون مس نیز بر مجول مانند ظروف مسی
العیاذ بالله و حکومتی بگشت و سفال محصول ندیده ام و نه شنیده ام و نه بر موم و نه از گشت
و نه بر کاشی و نه بگلان و چرانی و نه برای و پوست الماس و غیره نه در چه قسم چهارم صنعت اول
و این هم کاشی کاران است نه دستور و الیان ملک و سلطنت بنظر محصول بین جزئیات که
غالبی را مانده شکم پوری خود بدان میگردند و مری و فاع ابال می‌شوند تبااهی پدید است
چون از سر کار محصول مقرر شد هر دو می‌شدند معیت که آنجا و گرو شمنان را و نه چو آواز
بهم پیش نه خدا کند که در نظر ثانی این فهرست اجناس و اسلک را توفیق نیک
بخشد تا راه خلایق حاصل گردد و در حدیث شریف آمده و من جمیع کرم خواهم

برضیضان رحم آری بی بدیم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در عوام این
بلده فرخنده بنیاد بنام پشه لاله سوهرن لال و هوک معروف و مشهورست الحال ناظم این محکم لاله
کالاکپر شاد و بلوی نهایت و آشنایان و فیهام عالم امور سرشته خود در و طبع و متوانع
و قصدا رخوش میان مردم شناس خوش صحبت راست پسند خیر خواه سرکار خود را رحم بر اهل کالان
خویش متعلق محکم خود اما با اختلاف رای از باب مجلس مال مغذ و رچه سفر کرده و زمانه و دیده حکما
کر دیده را با غیران و محکوم را با حکام همان فرق است که میان زمین و آسمان مثل بسندیت
حاکم کانی شکا سریر پس چه گوید و چه سراید قطع مر و خردمند بهر پیشه را به عذر و بابت
درین روزگار به تا بسیکه تجربه آموختی به و زوگری تجربه بروی بکار به محصول درین سرشته
بر فاصله مقامات است چنانکه سابق دستور ملک انگریزی بوده است اگر درین ریاست هم
ملک آصفیه طبع شده بند و بست محصول مقرر کرده شود البته زیادت حصول محصول آنقدر
گردد که صرف ذاک را کفایت کند زیرا که باجری ملک تغلب و محصول کمتر باشد و حاجت خا
اهل حساب هم کم میشود و بهم شخص نرم و تعلیل گرم سلسله مشهورست و چوکیها هم تجویز ناظم مقرر
و بادا تحصیل داران و تعلقداران تیار کرده شود بلکه چوکیها و ناکه های محافظان راه و پیادگان
هم بقرب این چوکیهای ماسور و مهور گردد تا بحایت ایشان ذاک و هر کاره بسلاست رسیده باشد
خصوصا چنانکه در اینجا وقت و اوقات شده باشد بالضرور چوکی جو انان از سر کار یا جاگیر
یا زمیندار مقرر کنانیده شده تا باز شوخی در اینجا ملک غارت ذاک نگردد اگر بند و بست
خوب قابل اطمینان گردد و باز چوکی بهر خاست کرده شود و زنده دما م بوده باشد و یک بگل
هر کاره باشد تا اگر در میان افتد بوق بزنده با جوق برسد و علاج آنها کند نخواه ناظم که او را
میرسد بسیار کم است شاید که این باعث کم نصیب او باشد و رنه ذات جنایات فلک کاب
قدروان ملازمان خیر اندیش و خیر اندیشان مصلحت کیش حضرت مختار الملک بهادر دامن طلا
چنان نیست که ملازم خیر طلب را برتری نرساند و با علی مرتبه فائز نگردد اندازی بیت تهیدان

در آنچه سوار از هر کمال بد که خضر شهاب بیوان نشسته می آرد سنگند زردا بدو خیرین سرشته میباشند
سوانح ناهیت خبر میباشند که خاصه حکومت هندست اما این غریه اکثر برقع اقبال آن مکتوبات
و قطع نظر از واقع و تکلم و غیره میکنند

نور و هم کهری بدست که آن را حیدر مسکرات نامند این حکم را ناظم کند بساکیا اند
گویند نسبت سابق ناظم حال خوب بند و بست مسکرات کرده و درین عین انداز بسیار است
زیرا که کسی از زن و مرد درین بلد و نباشد که سینند هر نوشته گویا که همه نوشته و زمین سینند
خانه باعث و نگه و فساد است بچه از وقت تولد بجا میزنند و این آب و دخت خرم است و
طریق بر آوردن آن حکم رضا عیسیان مرحوم حیدر آبادی در کتاب تذکره الهند که مشهور بیاوگار رضا
چنین نوشته که زیر دخت بصورت مثلث تراشیده و قصد نموده کوزه گونی بندند پس از آن آب
روان میشود و در کوزه جمع میگردد و تا وقتیکه جوش نرزد و از در و سات و شیرین باشد آن را بنه و بکفون
و سکون یا معروفه و فتح ایامه و وقت های بزرگ و اتیها باضم نزهه و فتح تا قوتانیه و سکون میفرم
با سوجه و الف خوانند و چون درین طرف درو آنرا از اجتهت بنهند و جوش نرزد و مزه تلخ و ترش
بهم رساند سکر در و پیدا میشود سیند ای نامند از نیره که شیرین و رفیق و خوشبو دار و خالص
باشد سر و تر و مزاج سیند ای سر و خشک نیره سکر نمیکند و غایب براند و سکون حدت و گرمی و
تشنه و دفع احتراق و مرطب و سمن بدن و در بول و موافق امراض جاذب و یابس و مدققین و
غذا و بدن میشود و چون از نه تولد شروع کنند و هر نرسه تولد از نیر از یکت سه طل میبرد و بعضی
امراض قاعه مقام ما، البین میشود و اما سقط اشتهاست و سیند ای از رخت و شیرین و تلخ و ترش
و گران و خرومی و باوی میکند و کف و صفرا و رکنه و مزه میبرد و سکر می آرد و اگر تخم آرد
در و آمیزند با واد و رکنه و اگر همین نیت آمیزند ستا بنی و او را هم دست و پا و فساد امر احسن
جلدیه و بول و کلا فی شکم و قروح متعدد مکان آن و گرم و یاد و رکنه و هر چه که در آن آمیزند و فساد
آن پیدا کنند و سیند ای که کید و ریز و رگد نشسته باشد با و صفرا و کف دفع نماید و فرایند و ترش

است و سرکه او را ضم و فربه کننده گوشت و فمرا و بعد تقطیر میکنند بسیار بسیار و مثل
 فواید فراوان است و طریق ساختن فمرد و سرکه است که سیندری خالص گرفته و در پیوسته بنفشه
 سیب و عالی باشد پس بر دهن سیب و عالی گلی نهاده از آرد و گندم مهر کرده و در وقت روز و در وقت
 و شب زیر آسمان نهاده از دیگ و سرپوش گلی تقطیر نموده در آن عرق الایچی کوفته و گلی
 سبزی دور کرده و پوست لیمو داخل نموده یا در دم تقطیر نمایند آنچه تقطیر شود و تنه باشد فمرد
 است و آنکه در دیگ بماند سرکه بگرد و پس صاف نموده بکار برند آنتی کالاسه گویم و رین بلده
 ضعیف اشتها و کثرت برص و خفقان نفس نزول الما و فی الکلیس پیدا ایش امراض سودا و
 و ضعیف رجولیت و عروض اسهال و بی مروی و خشک مزاجی و مردم اینجا بیشتر در هتال
 همین بلا و بدست فلند از سرکه و الالامانعت گلی است که اندر بلده فرخنده و بنیاد و حیدر آباد
 فروخت نشود و با وجود این همه تشدد و مخالفت بسیار کسان خفیه فرو نشاند و اندرون بلده بسیار
 با انواع حیل میبند و مورد لوم لایمی گردانند اگر چه حاصل این صیغه بسیار است اما اگر برسم
 اگر نری کرده شود و محصول افزوده شود و در آن دو فائده باشد که آنکه محصول این المانعت
 گردد و دیگر بسبب گرانی قلت نوشتندگان هم شود و جنگ و جدل که بیشتر بسبب خوردن
 همین آب میگردد و هم ترافع گردد و فرخ فرسود و بنیاد و پیوسته و شهرت و بیک و پیوسته و
 بن بدست نیرسد و در یک سیب و سیر می گنجد و چون بردارند آن اکثر بدست می باشد چون
 سیب و آفت و شکسته می گردد اگر گلی سیب و سلامت باشد و بکار ندارد و فرود و پرند آن
 نشان و بد نصف فرد و بی شلاد و آنه یا سه آنه یا بد و آنه پنج و یک لونه جدا گانه فرود داده
 میشود که آن را بندگی بکستر بای موحده و سکون نون و وال مملعه موقوفه و یکسر کاف فارک
 و بای معروفه گویند پس خواهد فرود و آن را بنوشد و خواهد بشت یا ده آنه بفر و شد حاصل
 سیب و سینه می رسیند و بن بیک و پیوسته و آید و فرود و چار آنه یا شش آنه بلحاظ قرب و بعد و کان
 بیرون بلده و سینه چون از کاندار میاید بسوا می رسیند که از کمال می یابد و و کاندار

به سه رویه می فروشد اما آنزدگان که می آیند کرده برنجی یا آهنی یا سی خود کرده نشان و کاتار
میباشند نزد جوانان ناکه محصول بدعت امانت داشته و آیند که با صطلاح خود هر چه بفتح
های هوز و فتح رای هندیه و سکون با و فارسی یعنی امانت و ضمانت گویند چون بعد رسانیدن
سبوازدگان بسیندهی بن میگردد نه گنده پول از دکان دار آورده محصول ناکه جوانان
داوده کرده خود گرفته بپکان خود میروند

فصل در بیان کچری از باب نشاط که با صطلاح مردم اینجا از کچن کچری نامند
متنبه آن محکم باشد بقیه است که یک از عظمت حضور پر نور است عمرش قریب شصت سال
فقیر بود و قنیکه برای ملازمت حضور پر نور رفته بود و دیده بودم در خدمت ایشان یک کس به
سهم غلام رسول و چاکس محروم چند ماه کاره و جوانان مقرر اندورین محکم اکثر مقامات اینجا
چهار کس را که چینیان و از پیشو و مثلاً اگر کسی چپو کمری را بدارضا نمایند و ناکه اش فرار کنند و ناکه اش
درین محکم باشد کرد و بعضی و کوشش تنو سلان این کچری نشان از ایا فتنه پسین فرار کنند
و بنوی هر دو را گرفتار کرده حاضر میکنند و بعد ثبوت جرم هر دو قید کرده میشود و اگر گریزانند و رضا
مقتد بها گرفته میشود از یک و بهیته با بقدرش و اگر چپو کمری بدارضا نمایند بانی جو خود کس و نجان نخواهد
بانی جو نانش بران درین محکم میکنند و هر دو قید کرده میشوند الا اگر ناکه را رضا نمایند میکنند یا
اورا و حق پرورش چنین و یا هوار مقرر میکنند یا صرف پرورش سابق چپو کمری سید به مجاز
نجان بان میگردد و آن آیه لا یکنها الا از این زیر که آنحضرت ﷺ لیخیر بینکم مگر این فرموده
همه پرازد آتش است هر که ازین هر قدر که بظا هر آسته تر و بچس لباس و زیور پیر آسته
در باطن خراب تر و بدتر خواهد بود و بیت چه قدر آورد و بنده جو و پس که زیر قبادار داندام
پسین به بیشتر اوقات در یک صحبت او صاحب او مایه استی خود را سخته است و
در تمام بدن خود آتش مواد و نبیشه را فروخته خسرو اللہ یا و الا خیر اند و خسته پس
بر بخت علیای بادشاه واجب است که این فرقه را نیست و نابود نماید باین طریق

که اول فرست کچیان و چنین زنان که سب میکنند شرح پیروان و صبیبه تیار کنایه شود
 در شهر باشند یا در قصبه یا در موضع بعد از صبیبات از ایشان گرفته هر که در شاه سپید شود یا و
 سپاند و اگر کسی در شاه او نباشد حاکم مری او گردد و در درسیه بتیان تعلیم کرده فدا و باطل کنایه
 دهد و اگر کسی مقیر برای پروردن طلبد با و سپارند و تا کید کنند که او را پرورده تعلیم کرده بعد
 رساند و زنان جوان را حاکم کنند که به راه میروند و رفته اندام نهانی خود نموده باشند و بیای
 اگر آلوده بلای سودای یا بد و اسیر و ن آباوی یا بر کناره آن آبادان کند و بعلاج او پروازد
 و اشتها کند که کسی نزد او نرفته باشد و این اشتها بر ذریعه حاکم فوجداری باشد تا اگر کسی
 عدول حکم کند فاعل و مفعول هر دو زنجیر کشیده شوند یقین که باین تدبیر و سوانی
 خود باز آمده تو به کنند و این همیشه پدر را بگذرانند و باز همیشه ملازمان فوجداره نگان حال این
 زنان پیر قبیله باشند تا باز دیگر دختران را نیارند و اگر از ندرت برای اشتراک برده و فریب
 بشرای مقبول رسانیده شوند تا قلع و قمع این رسم بد فاعله خراب گردد و مبیست از زنا
 خیزد و با اندر جهات و این نماید از پوسخ زکوة

فصل در بیان کچری میتهی آنکه در قرضه های ذات و مالشهای زمین نزدانی است و دیوار و
 تیاری مسکان و مرست المکنه سرکاری و تیاری ناودان و غیره دران و درستی و فتن آن قلمی المکنه
 سرکاری و بلیمن رسانی حضور نو که بهر هفته میشود و مالشهای تجاران و ااوران و بژوان که
 بانس بچوژ باشند و کماران و شکرشان در اینجا پیش میشوند و افسرین محکم شمع فیض دین ایام
 از بندگان حضوری اند و سر دفتر ایشان لاله شیوه بر شاد است که قریب مکان مخرفان جمعه را با
فصل در بیان سر رشته لنین بد آنکه لنین عبارت از چپا و فی است گرد و ریخا مراد از لشکر است
 از آنجا که این سر رشته تفرق است یکجا نیست که حالش مفصل معلوم گردد و سر رشته لنین گوشه
 محل که در جوی ای که جابه است در اینجا تقسیم خواه اسوران گوشه محل میشود نام سر رشته دار
 این محکم لاله گردباری پر شده است مشهور نیستی را حاکم لاله بر هر پشاه و صاحب قوم است

سکه شاه جهان آبادی نرادرست و چند عمر تحت ایشان مامور و تقسیم نخواه مطابق صاحب
 الهی میشود و در یک جمعیت مامور و بلده برای گرفتن نخواه درین سرستند و آید با ساز و برق
 با زرق و برق میباشد و این نوع فوجی درست نیست فترت جمعیت با قاعده علامه

نظام الملک آصفجاه بهادرتعلقه دیوانی

جنرل اسٹاف

تعداد	نام مع عدد	نوع	کیفیت	تعداد	نام مع عدد	نوع	کیفیت
۱	جنرل اسٹاف	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	جنرل اسٹاف	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	جنرل اسٹاف	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	جنرل اسٹاف	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	جنرل اسٹاف	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	جنرل اسٹاف	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	جنرل اسٹاف	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	جنرل اسٹاف	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	جنرل اسٹاف	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	جنرل اسٹاف	۱	۱	۱	۱	۱	۱

سواران رساله حبشیان

۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱

ردیف	نام معصومه	تعداد	کیفیت	تعداد	نام معصومه	تعداد	کیفیت
۱	عادلان	۱	۱	۱	سلطان	۱	۱
۲	نایمان	۱	۱	۱	دستگیر و دستگیر	۱	۱
۳	نیر نواز	۱	۱	۱	نیرنگ	۱	۱
۴	نیر	۱	۱	۱	نیرنگ	۱	۱
۵	سواران	۱	۱	۱	نیرنگ	۱	۱
۶	اشاپ ساجد	۱	۱	۱	نیرنگ	۱	۱
۷	نیرنگ	۱	۱	۱	نیرنگ	۱	۱
۸	نیرنگ	۱	۱	۱	نیرنگ	۱	۱
۹	نیرنگ	۱	۱	۱	نیرنگ	۱	۱
۱۰	نیرنگ	۱	۱	۱	نیرنگ	۱	۱

سواران و نیرنگی لانسیر یعنی نیرنگ بردار

ردیف	نام معصومه	تعداد	کیفیت	تعداد	نام معصومه	تعداد	کیفیت
۱	نیرنگ	۱	۱	۱	نیرنگ	۱	۱
۲	نیرنگ	۱	۱	۱	نیرنگ	۱	۱
۳	نیرنگ	۱	۱	۱	نیرنگ	۱	۱
۴	نیرنگ	۱	۱	۱	نیرنگ	۱	۱
۵	نیرنگ	۱	۱	۱	نیرنگ	۱	۱
۶	نیرنگ	۱	۱	۱	نیرنگ	۱	۱
۷	نیرنگ	۱	۱	۱	نیرنگ	۱	۱
۸	نیرنگ	۱	۱	۱	نیرنگ	۱	۱
۹	نیرنگ	۱	۱	۱	نیرنگ	۱	۱
۱۰	نیرنگ	۱	۱	۱	نیرنگ	۱	۱

نیرنگ
نیرنگ
نیرنگ
نیرنگ
نیرنگ
نیرنگ
نیرنگ
نیرنگ
نیرنگ
نیرنگ

ردیف	نام و نام خانوادگی	تاریخ تولد	تاریخ فوت	مدت عمر	محل دفن
۱	محمد علی	۱۳۰۰	۱۳۵۰	۵۰	قبرستان
۲	علی محمد	۱۳۰۵	۱۳۵۵	۵۰	قبرستان
۳	محمد حسن	۱۳۱۰	۱۳۶۰	۵۰	قبرستان
۴	علی احمد	۱۳۱۵	۱۳۶۵	۵۰	قبرستان
۵	محمد علی	۱۳۲۰	۱۳۷۰	۵۰	قبرستان
۶	علی محمد	۱۳۲۵	۱۳۷۵	۵۰	قبرستان
۷	محمد حسن	۱۳۳۰	۱۳۸۰	۵۰	قبرستان
۸	علی احمد	۱۳۳۵	۱۳۸۵	۵۰	قبرستان
۹	محمد علی	۱۳۴۰	۱۳۹۰	۵۰	قبرستان
۱۰	علی محمد	۱۳۴۵	۱۳۹۵	۵۰	قبرستان

شہر پشاور

ردیف	نام و نامیده	تختگاه	تختگاه	تختگاه	تختگاه	نام و نامیده	ردیف
۱	کشتی ناز	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	تختگاه	۱۰
۲	سگ گرد	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	تختگاه	۱۰
۳	نقش چینی	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	تختگاه	۱۰
۴	نقش شش	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	تختگاه	۱۰
۵	نقش کمر	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	تختگاه	۱۰
۶	صومعه داران	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	تختگاه	۱۰
۷	صومعه داران	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	تختگاه	۱۰
۸	جمعه داران	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	تختگاه	۱۰
۹	اسرار الیه	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	تختگاه	۱۰
۱۰	عبداللہ داران	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	تختگاه	۱۰
۱۱	ایلیکان	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	تختگاه	۱۰
۱۲	بزرگواران	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	تختگاه	۱۰
۱۳	پنجین داران	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	تختگاه	۱۰
۱۴	وزیران سپاه	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	تختگاه	۱۰
۱۵	اشتراسیونستان	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	تختگاه	۱۰
۱۶	بیابانستان	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	تختگاه	۱۰
۱۷	پادشاهان	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	تختگاه	۱۰

یکت جہٹ رانام کپال رعیت ست زیراکہ کپال بضم کاغ عربی و تشدید مع فتحہ پای فارسی

کوشواره تنخواہ پولس وغیرہ سرداران فوج باقاعدہ

نام و سہ	پولس مکان	کرائیہ کان مٹریہ	پولس آپ	میزان
اسٹات کھنڈل شمس آبنگر افشار شمس پیر ارباب ڈاکٹر نجیب سرگروہ سرگروہ راجپوت ڈاکٹر شمس سرگروہ راجپوت ڈاکٹر شمس سرگروہ	۱- ۲- ۳- ۴- ۵- ۶- ۷- ۸- ۹- ۱۰-	- ۱- ۲- ۳- ۴- ۵- ۶- ۷- ۸- ۹- ۱۰-	- ۱- ۲- ۳- ۴- ۵- ۶- ۷- ۸- ۹- ۱۰-	- ۱- ۲- ۳- ۴- ۵- ۶- ۷- ۸- ۹- ۱۰-

نام محله	تعداد	پیشین	پسین	پیشین	پسین
پیشین	۵	۵	۵	۵	۵
پسین	۵	۵	۵	۵	۵
پیشین	۵	۵	۵	۵	۵
پسین	۵	۵	۵	۵	۵
پیشین	۵	۵	۵	۵	۵
پسین	۵	۵	۵	۵	۵

فصل در بیان جمیع منازل و ازم جناب فیضاب نواب شمس الامرا
عمدة الملک بھادر و ام فیضانم فایت احسانم

اگر فقیر را صحت فوج ایشان بخوبی حاصل نیست اما هر چه سراسری دریافت شد حواله حناء
کرده میشود اگر همین قدر در سر کار و قار الامر افتد از الملک بھادر محسوب شود و عیضا
خواهد بود و تخمین کامل سرکار شمس الامرا سوا سے منفور خواهد شد

نام محله	تعداد	پیشین	پسین	پیشین	پسین
پیشین	۵	۵	۵	۵	۵
پسین	۵	۵	۵	۵	۵
پیشین	۵	۵	۵	۵	۵
پسین	۵	۵	۵	۵	۵
پیشین	۵	۵	۵	۵	۵
پسین	۵	۵	۵	۵	۵
پیشین	۵	۵	۵	۵	۵
پسین	۵	۵	۵	۵	۵
پیشین	۵	۵	۵	۵	۵
پسین	۵	۵	۵	۵	۵

باقی احوال این خاندان عالیشان و سلاسل ایشان بفضل جداگانه نگارش خواهد یافت و مختصر
اوقاتی و زهد حسن سلوک و خیرات و خدمت فرائدات پیران رضوان الله علیهم اجمعین امیر کبیر خواهد
تعلیم زیاده از بیان و تحریر نیست حق تعالی ذات قدسی آیات ایشان را ابدام بر سر خطا نون
سلامت بآکر است و در و جمیع مقاصد ایشان را محصل آرد آمین

فصل در آنکه صحت فوج اعواب که در ملک نظام ست و شواریه فهرست آن از افسران ایشان یافتم
نوشته و از دفتر معلوم این و چنین فوج کشته و غنیم بسیار است اگر برای حساب و اعلیه و خارجیه و ششم
تخوذه این گروه سرشته جداگانه مقرر شود و نقشه های آن بموجب نقشه که در فوج امینی است
درست گردد و حاضری و غیره حاضری فوج و وصول تخوذه و چال و رویه افسران و جوانان
و اتماد و ملازمان نوشته شود البته صحت آشکار گردد و در آنچه می نویسم تخمینا است مقابله
تصحیح اعتبار ندارد و آنچه اندک وجود ندارد و میزان کل

نام و جبار	نقد و پیاوه	تیمار و سوار	میزان	در هر جبار	نقد و پیاوه	تیمار و سوار	میزان
عبدالله بن جبار	۲۰۰	۰	۲۰۰	بزرگ و جبار	۲۰۰	۰	۲۰۰
غلام جبار	۲۰۰	۱۵۰	۵۰	بزرگ و جبار	۲۰۰	۰	۲۰۰
عابد	۲۰۰	۰	۲۰۰	سین صالح	۴۰	۰	۴۰
بزرگ و جبار	۲۰۰	۰	۲۰۰	بزرگ و جبار	۲۰۰	۰	۲۰۰
بن قاسم	۲۰۰	۰	۲۰۰	شیخ ابوالحسن	۵۰	۰	۵۰
غلام حسین	۴۰	۰	۴۰	بزرگ و جبار	۱۰۰	۰	۱۰۰
شیخ ابوالحسن	۲۰	۰	۲۰	سین صالح	۵۰	۰	۵۰
بزرگ و جبار	۵۰	۰	۵۰	بزرگ و جبار	۲۰	۰	۲۰

۱۰۰ هزار	۱۰۰ هزار	۱۰۰ هزار	۱۰۰ هزار
عبدالله شانس	۵۰	۵۰	۵۰
کل سیزده	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

پس جلوه نمره هزار و شصت و یک نفر از کس در شهر و امرا و مهاجران متفرق توکلی
و سه هزار در تمام عملداری نظام نزدیک راجگان و وسیع کمان و زمینداران نوکر هستند
یا در شهرها و ده ها و اوستان می کنند و سود خود را بجا سپینمایند و کمتر ازین اعراب باشند
که سود نگیرند و بخورند بلکه سود گرفتن را معامله نام کرده اند و این ثروت اعراب در کس محض
از سودگیری است انحراف فلس تلاش در روکن می آیند و بچند روز بسبب گرفتن میباشند
و حالا بسیار پوشیده شده اند هر سال حساب می کنند و دستاویز جدید از مقروض نویسانیده
می گیرند و بران شواهد اگر دو و گاهی میشوند چار از عرب میباشند و اگر از یک کس مخالفت میشود همه
حامی و جانب و از نزق خود می شوند گو با هم مخالف باشند لیکن درین خلاف با غیر همه
تشفیق می شوند آن حال جمله اعراب درین مملکت هفتده هزار یا بیست هزار تن میباشند و در
بسیار از دور جدید آباد در کشت و خون و ذاکه قطع طریق اعراب را عبث بدنام کرده اند و بجا
بدون شرکت مولد از هر قسمی که باشد درین ملک و شهر از قوت بطل نمی آید و مولد را چند
اقسام است و مرد از مولد دور که است که آنرا در بند می و دو غله مانند کی آنکه یا دکنی و عربی
دوم آنکه یا دکنی و حبشی بود سوم آنکه یا دکنی و فرنگی بود چهارم آنکه یا دکنی و هندی بود
پنجم آنکه یا دکنی و فارسی بود ششم آنکه یا دکنی و پنجابی بود هفتم آنکه یا دکنی و سکه بود هشتم
آنکه یا دکنی و افغانی بود نهم آنکه افغان از پیشوایان اوج آن یا پوسف زئی یا کوهرستان
یا از کابل یا قندهار یا دیگر از خراسان بود دهم آنکه یا دکنی و ترک بود و دهم از آنکه از بخارا
بود یا بلخ یا بدخشان یا مستملات آنها دهم آنکه یا دکنی و تاجیک و روی باشد یا از دهم

آنکه یادگشتی در احوال بود و در نخست آنها سکه بیده افغانی بیده عربی و اصف آنها حبشی است
و چون مقدمات اعراب بر حکم پیشتر دانسته شود و ظاهر از سر کار بر حکم یک یک کس از عرب
یا از مولدان چاوش مقر است که بوقت پیش آمدن مقدمات آنها چاوش فحاشیش با اعراب
می کند یا هر چه پرسیدی از وی بوی پرسد و ترجمه طلب کن را در اظهار می نویساند یا از
طرف حاکم طلب قانونی را با وی همانند و آنچه از او نعم میگوید بجا کم ترجمه کن میکنند پس
طریقه مقدمه طوم می یابد و از وقتیکه گرانی اشیای خصوصاً غله شده است اکثر اعراب لوطی که می
اندازند و غارت می کنند مگر فضل خدا و کریم نیست که نواب عا کجباب وزیر آصفجاه را صد
خیرات و مظهر تفضلات گردانیده است که هر روز هزار هارم مردم را غله خیرات و تصدق میشود
و رند و رین ملک از نفوس بندگان خدا بسیار پلاک میشوند و تمام ملک ویران میشود باین
خیرات غله که از سر کار عالیجاه که با تمام نواب مختار الملکها میشود و از پیشگاه یک صاحبزاده های
گرام و امر اعظام طعام و نقد تقسیم میشود کسی نمیداند که قحط است الا ماشاء الله که از ازل
و تقدیرش قبض رزق کرده باشند و چون هنگام حیات و گستاخی و دزدی و قتل
اعراب حسب آئین مقرر خود تدارک جانی میکردند و عسکره و تشیره می نمودند و نجوت
این کمتر خجایات را اختیار می کردند از وقتیکه از بعد از ان اعراب عمل عسکره و تشیره
بر آورده شده مقدمات اعراب بقصداری سپرد شده اند البته شوع شده اند چنانچه
مزی تحقیق و تسهیل و آنجا قلت تحقیق و تنقیل جزای بوضع قواعد جاہلیت اینجا مخلص
می باشد و آنجا بهم پلاک باختصاص و ظاهر که ملک را سیاست در کار آقا و کار او را
بلکه نصحت است که حکم بفرموده خدا و رسول باید جاشانه و علم بران صلی الله علیه و آله و اوصیاء و علم
فصل در بیان جیلانی عالم گویند آغا علی شهنشاهی زوار از مدینه منوره سینا از اسلحه
امام جعفر صادق رضی الله عنه یافته بکر بلا می برده در نیزه نصب کرده بدکن آورده و
حکومت سلاطین قطب شاهی بوده سلطان عصر عظیم و کریم استقبال نموده جانیکم

حالا هست آورده نگاهداشت و بکار طلا در آورده و روز راند و نموده حکم فرمود که بشهره
 محرم الحرام استاده باشد و برای صرف گل نمود و گذر اوقات مجاورین بن عقیبت خود
 از سر کار کفایت مقتدیه بقرض نمود پس در اب بیگ بنیره آغا علی ترمیم عمارت مکان قدیم
 نمود و تقارخانه و انکته هر دو طرف بنا کرد و هنوز اولاد آغا مذکور موجود و هر کس از امیر و وزیر و قوی
 و شیعه بلی بنود لنگر خود را که شرح آن قریب می آید در اینجا می برند و حسب دستور خود فاتحه می خوانند
 و درین ضمن یکم چنانچه هزار بار پیوسته نقد حاصل میکنند و معاش سرکار علاوه بر آن ست مگر بنگر
 اینجا بزرگ و شوهر می شنند خصوصاً لنگر سرکار و دام اقباله و لنگر امیر کبیر بهادر رضا عفت الله قدره
فصل در بیان لنگر گونید روز تیارخ سیزدهم در پنج عبدالمطلب شاه شهنشاهه فریاد که من بخت
 نام داشت سوار شده که در قنیه فیل مذکور مست گردیده راه جنگل گرفت بشاه به این حال
 تمام مردم جلوه در عایا سر سیمه شدند و این خبر را بهادرش که بجناب بیگم عفت پنی پنی صاحب
 می رسیدند ایشان بالفت مادر می نهایت بقرار و پشیمان شد بجناب قاضی الحاجات بواسطه
 روح پر فوق حضرت امام الشهدا رضی الله عنه بحال الحاح و حاجت نذر کردند که اگر فرزندم شهنشاه
 عالم سلامت باز گردد و یک لنگر طلایی بهوزن لنگر فیل تیار کرده در حسین علم برده ریزه ریزه
 آتش کرده بر فقر او مساکن تقسیم کنم و این نذر را بهر اصدق مودی گردانم چون دو سه
 روز برین ماضی گذشت و خیال تنگی او گشتی پس در دل مادر مهربان آمد بر هر درخت توشه
 و کوزه درآویخت تا اگر پسرم تشنه و گرسنه زیر درختی بگذرد و از آن غذای خورد و آسای
 نوشد و رفع تحلیف اشها کند گونید که بعدستی و سه روز مستی فین فرو شد و یارخ شانزدهم
 محرم الحرام شهنشاهه بالنحیر و السلام و صحت و عافیت بخانه واپس آمد بیگم ندوده ادای نذر
 فرمود و لنگر طلایی بوزن سیزده سیر طیار ساخته و بکمر شاهزاده بسته آنرا بجا بوس تمام حسین
 علم برده لنگر را ریزه ریزه کرده بر فقر او آنجا تقسیم نمود و از آن روز این رسم لنگر کشته درین
 خاص و عام اینجا بر روز عشره شریفه جاری گردید و اسل الان جاری ست و کوی

صورت مورت که در نیو لاشه و سیت سابق در آنجا فیلی نه پادشاهی بود و هاجمال
نذکور بسته میشد و آن فیلی مخصوصی ام سوار بر سلطان بوده است

فصل در بیان چشمه پی پی بدانکه این چشمه است بر کوهی بر فضا که در آنجا گاه گاهی مادر
عبداللطیف شاه برای سیر میرفت و آنجا سیرت زیرا که صحرا است چشمه را و نام آن
خاتون حیات بخشی بیک بوده است و در عت او پی پی صاحب میگفتند بعد از مرور و دور
با اصطلاح عوام چشمه پی پی مشهور شد با زبان عوام منسوب بسیده النساء رضی الله عنها شد
چند دستور است که وقتی عام مذکور میکنند و از آن خاص مراد میشود چنانکه مراد مذکور میکنند و از آن
بومی مراد میشود که قال السعد شیرازی رحمه الله بنده آمد بعد از آن در تخمین حال آنجا مردم چله ساخته و بکنج
تیار کرده اند و در آنجا رفته طعامهای پرند و نیازهای کنند و ثواب آن بروج پرتوج سید النساء رضی الله عنها
فصل در بیان علم پی پی که آنرا علم حیدر نیز گویند بدینست که خاتون مذکوره که در باب
اول تشیع میباشد و از معتقدات اعلام بود اندکی را از علم بنام السرد دیگری را
بنام محمد و سوم را بنام علی بن خط طغرائی با هتایام حیدر خد متکار خود تیار کرده پیر و ن شهر
جانب شرق استاده کرده که خنج روشنی و بکل سواری آن از سر کار مقرر شد حالا بهمان
مردم آنرا علم پی پی و بعضی علم حیدر می نامند

فصل در بیان عرس کوه کهره بدانکه جانب شمال از بلده فرخنده بنیاد و باصله شش
کوه و اقصی قریب بوضع کهره آنرا در عرف عوام کوه خوانند بزبان پاستان برای کوه کشت
راسامی بود و هندوان و سال یکبار آنجا رفته طواف میکردند و مراهم مذهبی بجا می آوردند و شنبلیله
بهتدایم رجب یعقوب حبشی در واقع دید که خضه آمد و گفت که ترا حضرت منظر العجایب
اسد الله الغالب علی کرم الله وجهه یاد میفرمایند این و اله خبت را بیدار و خوابسته
از سر پای ساخته همپای ایلی نبی شد آن هاوی صادق او را بران کوه برد و دید که آنجا باب
فیضاب ترکش در کمر و کمان در بر انداخته دست مبارک بر زمین نهاده جلوه فرما اندازین شتاق

آقای مبارک آداب قلامانه بجا آورده روز بروز دوست بیسته استاد چون صبح شد چنانچه مذکور بود
 کوه تخت کشید و جای که حضرت فیض در حبس را تشریف فرما دیده بود آنجا سنگی دیدن
 نقش دست مبارک آنحضرت بود پس رویا به خود را صادق دانسته در آنجا محرابی
 بنا کرد و نشان دست مبارک را تراشیده در آن محراب نصب نمود و لوله شمشیر
 بنام صاف صورت الله که اس ترس نبی صغری می نامید پس گاه گاه خود هم برای زیارت
 پنجه شریف می رفت چون موسم طواف نمود رسید مرازم خود را در آنجا بدستور بجا آورد و در پیش
 و آنجا کرد و حسن اتفاق ابراهیم قطب شاه بهمن شب بر بالای حصار قلعه گوگنده برآمد و بجا
 شمال در صبح از شنی دید پرسید که این چیست را می دانند که منطور نظر سلطان بود و نظر
 بحضور ملک حاضر میماند عرض نمود که این کوه کچیه است بران مسلمان چله حضرت علی
 رضی الله عنه ساخته اند و شب جمع شده جشن می کنند سلطان گفت که اگر بچنان سرت
 مابودت هم اراده نمی کردیم که چون این خبر بنمود رسید آلات پرستش خود را از آنجا برآورد
 بر کوه چریال که از آنجا فاصله دو کر و ده دارد نهادند و دیول آنجا باز زمین برابر کردند
 رنگی و ملنگی که عابدان آنجا بوده اند مجاور آنجا مقرر شدند سیزدهم جب سلطان آنجا
 تشریف برد که این تاریخ ولادت آنحضرت رضی الله عنه بوده است و با و شاه در آنجا
 جشن میلاد تشریف سرور کائنات سید الانبیاء و صلوات الله علی نبینا و علیهم السلام قریب
 داد و بر کوه دوم که بر قریب این کوه مبارک است قدم تشریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را
 نهاد و بیت برپایی که نشان کف پای تو بود و سالها سجد صاحب نظران خواهد بود و پس
 بتایخ هفتدهم جب که در شب آن جشنی شرف زیارت امام تسبیح اولیای رضی الله عنه
 شده بود و عرس تشریف مقرر شد رفته رفته عزیمت کفایت و اینجا شد اکنه و تقارخانه بابالای
 کوه و بدین کوه و مقابر بنی شد و همانند بلده باغات احداث کردند تا حال امرای بلده و
 رؤسا و اهل عرفه و بازگیر و کانداران و اصحاب قریات از اطراف و جوانب هر سال

روز عرس شریف رسیده جمع میشوند و نیاز و قاتحه آنجناب فیضی الله عنه می نمایند
و سواي ازین ارباب بدعت از روشنی و رقص و مناقب خوانی و انواع تماشاها و وضع
عجیب و غریب میکنند و تکلفها بروی کاری آرنند زیاده ازین کدای میل به عظمت و شان
درین مملکت نمیشود و غفران مآب مهر نظام علی خان آصفجاه ثانی در عهد خود گهرازی تو
برای عظمت و جاگیر برای صرف عود و گل و دفع حاجات باروب کشان جبل مذکور و علم بی پی توین
علم سقر فرموده اند و روایت صحیح اینست که مولانا م در پیش بود که برین کوه بود و نزد او تبرکات
بزرگواران بسیار بوده است هرگاه او مرد رنگ عیش شاه بجایش نشست و هر سال و نیم
ماه عرس بنام پیرو خود میکرد و هرگاه پادشاه و عصر شنید همه تبرکات از او گرفته در کوه سجده نمود
او را بسیار از قطعات زمین عطا فرمود پس رنگ عیش شاه از کوه خود صندل کوه مذکور می برد
و در آنجا عرس مرتد خود میکرد و هر قدر مقتدرت مریا فرود و رونق عرس بهم زیاده شود فتره
پادشاه و وزیر و اهلی و ادنی رفتن آنجا شروع کردند پس این عرس آن مولاست
نه عرس حضرت مولانا علی رضی الله عنه که مردم بزرگم خود عرس جناب مقدس می دانند
که هم الله وجه انشیت حقیقت عرس جبل کبریا الله اعلم از شیدالدین خالی گویم درین میل زیاده
از یک لک مردم جمع میشوند از آن یک خمس مرد باشند و چار خمس زن مگر همه در فقر و طلب
و الماس و مروارید غرق میباشند و بلا تکلف و حجاب عریان بر سوار میباشند آجانب میگردد
و کثرت آب نوشی و خرا آنقدر میشود که از هزار بار و پیچ محصول آن در کجری بدعت داخل
میشود الحمد لله امسال بسبب بندوبست علم فوجداری یک کس هم کشته نشد و انتظام
میله چنانکه میبایست گردید این همه شرف نیت نیک نیت حسن تدبیر نواب الملک است بدست دام قباله
فصل در کیفیت شوارع بلده و حواله آن بدانکه راه شهر و کوه
بسیار تنگ و گنده که در برسات گذر و شوار و هر جا که خاشاک انبار باشد و دو
سه جعبه در آنجا افتاده باشد باید دانست که سکان امیری در آنجا خواهد بود و گویا این

امارت خواهد بود و وجه آن چنان گویند که هنگام مهاراجه چند و لعل بهادر و مجال آن شهر
که آرایش مکان کند مهاراجه بجا و هر کس را از دربار میدانست بهر حیل که میتوانست زرش
می کشید گویم این سخن است مجبول بلکه خود طبع امرای متوجه بصفای کوچ و بازار نیست و نه
ملکن بود که فاشاک و پس انگنده حیوانات و بر از مردم و جفیه جانوران افتاده می ماند غریبا
خود محتاج اند و آن تصفیه آن ندارند و امر خود صفایند می تند آری اگر خود رئیس ملا خطه شهر
فرماید و از آمدنی سسکرات خاکروبان ملازم داشته حکم صفای شهر فرماید البته می تواند شد یا
بر محله داران حسب آمدنی ایشان ماوجب مقرر فرمایند روزانه صفای راههای محله باشد
خاکروبان مقرر شوند و برایشان افسری مامور شود و روزانه در کوچه ها و شوارع گردیده
مسائنه کرده باشد و مدام بر آنها تاکید دارد که خاکروبی در کوچه و راه فاشاک با غلاطی نگذارد
و نه مجرم باشد و بهر محله مکان بول و بر از برای رفع ضرورت بشری ایشان مقرر شود و تا
جای دیگر گنده نشود خاکروبان بول را در سکه ها و بر از و غیره را در تنگها پراخته قبل از نماز صبح
بر زده بیرون شهر انداخته باشند و برای این هم خاک را بخیابان شهر مقرر کرده شود و برای
نمونه صفای شوارع حسین ساگر و چهاونی که پر متصل با فضل گنج نیست کافیت و اگر انقدر
هم در شهر صفای باشد تمام شکرست و آنکه بعضی از طرفاسیگه نیکه دستور قدیم را بناید گذشت
و آئین نو دولتان را بر رعایا بناید برداشت که در آن سراسر ایشان را بدستی و رستی شلاع
و بفرخی آن و بدون خرج صفای شهر تکلیف است و تکلیف رعایا باین نباشد گویم اگر قیمت
مسکان که در سکر آید از مبالغ بدعت و عوض زمین از نزول و افتاده و ملیه بی مسلمان
آن مکان با ملک داده آید نو ع تکلیف نباشد بلکه عوض کمته جدید میسر می گردد و کل
جدید نیز نیست اگر چه برین هم رعیت قبول نمکند شاست اوست قانون مقرر کرده
که هر که را از متصل راه مسکان نخدم شود و اینقدر جای حق شلاع گذارشته مسکان خود تیا
کرده باشد و نه مستحق سراسر عدول علی باشد الغرض خاصه هندی و شایست که

خلافت شوارع است هندی و در حیدرآباد موجود است و مصلحت این برالوالباب روشن است
 هندیانرا اصطلاح هندی در کتب سندیانرا اصطلاح سند در کتب عربی و کتب فارسی
 و شوارع عام که بخیلی ندر یا شعله پور یا کداس که میرود البته درست هستند و همیشه در میان
 فصل در بیان تقسیم نخواه و نام ماهها که بحساب آن تقسیم نخواه می شود
 باید دانست که خواه جمله ملازمان در عهد دیوانی نواب مختارالملک بهادرماه بهاد تواریخ می شود
 گویند که در حکومت کسی از دو اوین باین طریق جمله ملازمان ماه بهاد نخواه بلا وضع جبهه میسیر
 است و حساب آن به موجب شهور آتی است و اسماء شهور مشهور است و درستی حساب بالاندر
 ماه تیر است و تمام سال آن بر ماه خرداد است تیر کبیر تا نو قانیه و یا معروف و رای مهله نام
 ماه شمسی بزبان فارسی و آن مدت ماندن آفتاب است در سرطان که بحساب هندی تقریباً
 ساون باشد ۳ روز بود و امردا و چه در اصل مردا و بود و بضمیمه هر دو دال مهله نام ماه فارسی که
 مدت ماندن آفتاب است و اسد و آن تقریباً بهندی بهاد و آن باشد ۳ روز و شهر نور بهضمیمه
 بهجمه سکون های هوز و کسر را مهله یا با مجمول و فتح و او و را مهله زده نام ماه شمسی و آن مدت
 ماندن آفتاب است و برج سنبله یا بنگ تفاوت با کوا و مطابق است و ارد که اسوج باشد ماه هندی
 اس یوم محرم کبیر سیم و سکون های هوز و رای مهله نام ماه شمسی است و آن مدت ماندن آفتاب است و برج
 میزان که بهندی کاکم باشد ۳ یوم آبان بالف مدوده و فتح یا موحده و الف و لون
 نام شمسی آن مدت ماندن آفتاب است و برج عقرب آن با ماه هندی که آهن است با یک پس پیش
 مطابق دارد ۳ یوم آذر بالف مدوده و ضم ذال محرم و رای مهله نام ماه شمسی و آن مدت ماندن
 آفتاب است و برج قوس یا پوس که ماه هندی است با بنگ کمی پیشی آن مطابق دارد و یو
 و می بفتح و ال محله و سکون یای تحتانی نام ماه شمسی و آن مدت ماندن آفتاب است
 و برج جدی و مجندی ماه و بعضی ماگه ناست ۴ یوم صمد
 بفتح یا موحده و سکون های هوز و فتح سیم و ذال نام

شمسی و آن مدت مانند آفتاب است و برج دلو با چنان ماه هندی باندک تفاوت
 مطابق دارد ۳۰۰ یوم استقدار کبیر هجده و سکون سیم و کسره فو سکون نون
 و فتح و ال مهله و الف و رای مهله نام ماه شمسی است و آن مدت مانند آفتاب است و برج
 حوت هندی صیت باشد ۳۰۰ یوم فروردی که فرودین هم نامندش بفتح فو سکون را
 مهله و فتح و او و سکون رای مهله و کسره و ال مهله و یای معروف نام ماه شمسی است آن مدت مانند
 آفتاب است و برج حمل و آن سه و یک و دست و این ماه سر سال فارسیان است و هندی این
 ماه تقریباً بیسکه گویند و روی هجده است بضم هجده و سکون رای مهله و کسره و ال مهله و یای ثانی
 نام ماه شمسی است آن مدت مانند آفتاب است و برج ثور که هندی مطابق آن صیت است
 ۳۰۰ یوم خرداد و او بضم خا و حجه و سکون رای مهله و فتح و ال مهله و الف و ال مهله نام ماه شمسی
 است که هندی تقریباً بیسکه باشد و آن مدت و دو آفتاب است و برج جوزا ۳۰۰ یوم
 فصل در بیان میله های اینجا باید دانست که درین شهر از عمده میله های که اجتماع مردم در شهر
 محرم است خصوصاً تا پنج پنجم محرم که در آن لنگر حضور می برآید و در آن جمع فوج سرکاری و دیوانی
 و فوج امیر کبیر بهادر میباشند و تمامی فوج آراسته و جماعیله و اسپان پیر بسته و سواران
 هر یک جمعیت در اعمارهای رنگارنگ نشسته از مقابل حضور و دیوان میگذرند نهایت میر
 میباشد قابل دیدن و این در آمد و بر آمد از طلوع آفتاب تا غروب شمس میشود و مردمان برای ملا
 این سیر یک مکان را صد بار و پیر کرده و او میگذرند خصوصاً قریب که حضور کرده و عبور تمامی فوج
 در اینجا میشود و هر کس خواهش مکان سیر بگرداند اول ماه اگر کسی ببرد و بست انجمن مکان میکند
 البته او را بدست سیر و الاخیر است بعد سیر لائق دیدن است و هم خرم میشود که قریب بگا و در حضور
 کسی چوکی کسی بنجره و اله کسی پیشی کسی شیر و کسی خرس و کسی لیلی و مجنون و کسی رقا ص و
 کسی توال خود را ساخته می آرد و با انعامات از حضور بگیات ممتاز میشود و هزار بار و پیرین
 خیرات میگردد محرم شریف را گویا عید قرار داده اند خوشیهای کنند و السبب انقباضه گفته میشود

لطیفه می پوشند تو گوئی که بولی هندوستان است و دو میل کوه بولی است که تا ششم مهر می کشند
و پیشتر از زن و مرد خواص و عوام و قبیح و لشکریه در آنجا می رود و نهایت آن بویه عالم میگرداند
شروع ماه رجب تا آخر آن زیادتر هجوم خلایق بتایخ می برهم جیب میشود اکثر مردم از عمارت پاکند
بوضع لنگر برای سیر می نشینند و درین ایام در آنجا اکثر سگان بدست می رسند مردم هم میانه های خود را
در آنجا و هم بر کوه استاده میکنند اینجا دکانهای سینه های که ما شجر التمر باشد بسیار میباشد و گوئی که
کباب باشد و با صطلاح مردم دکن آنرا چا کنها گویند بسیار فروخته میشود کمتر مردم باشند که ازین
بلا تا قاطع نسل مصون باشند و درین میل سه حصه زنان میباشد و یک حصه مرد و همه سیم چیده
باشند الا ماشاء الله تعالی و عجب قدرت خداوند قدیر دیده شد که زنمان کریمه نظر همه در نزد
مروارید و یو اقییت و الماس و زمر و غرق بوده اند و بر تکلف خود را با جنبیان و ایمانیان و این تاریخ
بازگشت مردمان میل کوه شریف است درین هر دو میل بسیار گشت و خون میگرد و اما درین سال
هر دو میل نظم قویداری بسیار مانده است شخصی شسته و خسته نگریه و دیگر دارد آتی سنگین بخت است
و عون آبی عم نواله بوقوع نیامده اینم خوش بختی رئیس دام اقباله و نیک نظمی نواب
سالار جنگ بهادریست حسن نظامه حاصل مراد آئینین دیگر سینه در هندوان میشود و در سلیمان
فصل در بیان کیفیت فصول و آب و هوای اینجا باید دانست که در اینجا تا
موسم گرمی از ماه مارچ پیشرو زیرا که چون آفتاب در برج حمل می ولید شروع گرمی می گردد
و بهر هات از روی حساب هندوان از مرگ کبیر سیم و سکون رای مهله و کاف فارسی شروع
میگردد و از روی حساب انگریزی از ماه جون خصوصاً بود و آفتاب در برج سرطان و درین
سر وی هم میشود که مردم لباس بانات می پوشند اگر کسی که سبج در بدن داشته باشد و نهوشد
عجب نباشد که بفعل مبتلا گردد و هرگاه آفتاب در برج میزان می در آید یعنی آخرتیمبر سردی
شروع میکنند بقول عرب اِذَا قَرَدَ الشَّمْسُ فِي الْمِيزَانِ بَرَدَ الْمَاءُ وَالْكَدَّانُ وَكَرَّ الْقَتَا
و برج میزان می در آید آب در کوزه ها سرد میگردد و این سردی تا آخر ماه فروری که همگام

ورود آفتاب و ریح حوت است سیماند و از روی آله مقیاس سردی و گرمی که شش ماهی را نشان
یافته شد که نتهای گرمی و ریخ یکصد و پنجاه رجه است و نتهای سردی چهل و پنجاه رجه و بیشتر بارش
در ریخ بعد از نخت چهار ساعت روز دهم شب میشود و بخواه این ملک از روی طب سرد
و خشک است لهذا دوا اگر کم و تراکثر موافق مرضی میشود و خلط سودا در او در ریخ غلبه است
فلذا بیشتر رنگ مردم این ملک هم رنگ زمین ریخ سیاه میشود و صفرا و رطوبت در ریخ
غالب است که صفرا بسبب خوردن دانه ذرت که جوار باشد و دال تور و میخ سرخ و بلغم خورون
را هم بپختن سیاه چل که شریف باشد که بکثرت بخورند و نوشیدن سینه و خوردن بقولات تره عاقل سگردد
فصل در بیان بیماری های اینجا که بکثرت میشود بدانکه اکثر امراض که درین
جای شود از امراض عامه جنسیه الکشف است و فیل پا و عرق مدنی و نزول الماء و کثیر
و چپک و گوبری که هم شمی از چپک است و سرخچه که کسرا باشد هم شمی از آن و خنایر
و هیضه است و پیش که زحیر است و در آن بلغم خام و خون می بر آید و سوزاک و جربان
که رقت منی باشد و شقیق النفس و دل و بواسیر و سرطان و زگی و فالج و وجع منقاع
و کزاز و تشنج و ام الصبیان و دبه که از بیماری بدلی در ریخ نامند و اکثر بچگان بدان ضائع
میشوند حکما اینجا علاج زهر را نمیدانند و زنان بیشتر در بجه زادن و لیو و علاج حکما اینجا ضائع میشوند
حکما و هم امراض و حکام اینجا را تعلیم علاج زنان حامله و بچه ده و بچگان کوشیدن از زهر الفتن و اجابت
بهیمن خوف اکثر زنان چنین ادویه بخورند و میخورانند که رحم ایشان قبول حمل میکنند و باردار نمیشوند
و اکثر خانها عالی خانوادها باین کم میشوند و شده اند ضرور است که از سرکار عالی نظام کایت سه چنان مقرر
شود که در اینجا درس کتب طبیه خواه در فارسی از سیزده طب کفایه منظور و مفتح القلوب طب اکبر تا
تحفه المومنین و در علم از قانونی و موزن و تقسیم و اکثر اوسد و شرح اسباب قانون شیم شده باشد و
مدرس محقق فن طب بتما مقرر شود و ابدا طلبه ناسند عطا شده و طب فرستاده شوند و بر طب حکم آموخته و کار
عالم مقرر شود تا طلبه و طب اندو یاد و بمانند باشد و هر مرض با سباب علما مطابقت کرده و تشخیص مرض نموده

فنج نو بنامیده باشد باین ترکیب هم مرتبه صحت رسند و هم حکمای معتقد و چند روز
بسیار بهر سنده و عالمی بر فیض رسانند و شهره این نیکنامی با کثافت عالم رسد و اگر یوگان
خوانان فن و اکثری آموزند و اکثری آموخته کسب طب یونانی کنند و بدلائل و تجربه استعمال
فنج انگیزی موافق قواعد یونانی کرده ملک بهر ساند معجونی عجیب مفرج القلوب گردند بلکه حکم جهان
مهر سپید کنند الله تعالی حکام را از این چنین توفیق بخشند و این تجویز خود را در جات خود مروج بایم
فصل در بیان اسمای مبارک حکمای اینجا که اکثر مردم در ریجا متوجه بجلال

ایشان هستند باید دانست که جهان که طب درین زمان از زمان است همچنان طبیب
گران است و درین ایام تجربه بر طب مقرر کرده می گویند که پیش طبیب مرویش تجربه کار بر و اگر
هر دو لازم و ملزوم است اگر یکی باشد دیگری نباشد علاج ناقص بود پس واجب است
بر معالج که هم مسائل طب یاد دارد و هم تجربه کار بود این هر دو صفت و طبیب خاندانی بیشتر
جمع باشد مگر ندرت از اطبای نامی و گرامی خاندانی بلده فرخنده نیاید و یکی مولانا حکیم
محمد ابراهیم صاحب فرزند ارجمند صاحب یکم لوسی قطب الدین صاحب مغفور اند عالم هر علوم
سرخیل ارباب فقه و فقه و دوران بود و می زیان فرقه العصر و حید الدین مذهب الاخلاق عظیم
الاشفاق بیاری بکس خلق ایشان گم میشود و ضعف بسنخان مفرح مقوسه ایشان می رود
و محمل قاف کاشنه شائق مرجع الخلاق بر اقران خود فائق بر حال مرضی شفیق و بعوام
و خواص خلق بخصائل پندیده موصوف و عبادت مبدود مشغوف و یانت دالامانت شعاع
اندلسی بخش خاطر پریشان مریض گریان میرود و خندان از خدمت ایشان میگردد و دانشنا
و دوا دانی حضرت ایشان نهم است و نفع رسانی خلایق و دارو بخش بر ذات شریف
فهم استاین چنین باید و دارو رسان بشفا خانه سرکار عالی جاه همچنین شاید اگر مریض شب
می رسد صافی نیاورد اگر شب و ابرو در می آید مری ندارد یا سبب علایم شب فهم
خود شخص مریض شب و ابرو در می آید مری ندارد یا سبب علایم شب فهم

در تعلیم اندازد و مجبور است و تشتت خاطر سازد و عذوبت برادر تو امی مرحوم حکیم علی خان صاحب میفرمودند که یک مریض یک طبیب و اگر دو مریض و یک طبیب بود هم مضائقه ندارد و اگر سه مریض باشند و یک طبیب پس همه در مرض شمرده شوند و طبیب دیگر را مجبور است و آنکه بعضی بزرگان بر عدم تشخیص مرض ایشان اشتغال اعتراض می نمودند غافل اند از این نکته که وسعت اخلاق و هجوم خلایق می کند و در بعضی احوال اذیان را و تشتت و پریشانی می آید که آن تشخیص مرض خلل می افتد چه تشخیص می خواهد تنهایی و ملاحظه کتب را تا مرض باسباب و علامات خوب تحقیق نماید و هجوم خلایق و خلق عظیم مهلت آن نمیدهد پس چگونه علاج موقوف آید و درین قصه طبیب نیست و اگر قاصد و حاجت هجوم ضعیفیت و پس ملیت مسالمتی الله و الله و معاهد میرلسایه و افکیفت انا و دوم حکیم شغالی خان صاحب این نام گرامی ایشان میرلطیف علی الخاطب شغالی خان شاه جهانپوری هستند ایشان بد شغالی خان اول اند که در عهد نادر ابراج چند لعل محاوره تهنه بخشش اطبا بودند و میر صاحب مدوح پسر حکیم صفدر علی صاحب اند که در گلی کرد و ناشر لیت پیدا کردند و مرجع الامر و اقربا را اند و از بار یافتگان حضور پر نور اند خدمت ایشان که شغالی اسم بسمی اند هجوم خلایق می باشد همه اعتراض خلایق تشخیص ایشان است اما میگویم که معترضی غافل از قول اطبا چون است که میگویند که اگر تمام روز شب بر حالت مریض جواب گویم پس وای بر حال کسی که فکری صدمه کس را سنگی دل او باشد بکیف از عهده مرضی بر آید و جواب دهد و این دانشمند اکثر علاج بر وضع و اکثری می نماید و وقتی بر طریق یونانی اند شغالی و مننه شغالی ستوم حکیم صفدر علی صاحب که خود علاج بر طریق یونانیان می نمایند و فرزند ایشان یعنی میرلطیف علی اکثر بر طریق و اکثر معالج میشوند و کمتر بر وضع یونانیان چنانکه بالا گذشت چهارم حکیم میرجعفر علی صاحب همشیره زاده حکیم میر صفدر علی صاحب که در ایرانی گلی میباشد خود مع هر دو پسران علاج بر وضع و اکثری می نمایند پنجم حکیم نادر از بار یافتگان حضور پر نور است زیاده از حقائق علاج

این بزرگ اطلاع ندادم ششم حکیم قمر الدین صاحب پس حکیم منان که قریب سیصدی علم غیبی
 از باریا و سنگان حضور پر نور اند طریق طبع ایشان را ندادم هفتم حکیم واجد علیه صاحب باور
 و کاه الله خانی اند ببلان طریق آهانی متوجه میشوند اما کمتر بشنوم حکیم آصف علی لکنوی که قریب
 کمان مغلیوره بوده راحت رسان عالم اند هفتم میر مهدی لکنوی که متصل بانغ سیدی منان
 می باشند شفا بخش عالمیان اند و هفتم حکیم مرزا محمد جعفر حسین بناری که در مجلس در مرقعه بیضیه
 فوجداری ملازم تجربه کامل دارند و مسائل طبیعه را از علمی و عملی و مفردات و مرکبات خوب
 می دانند در علاج استسقای خود شاید که نظیری با خود ندارند اما افسوس که کسی قدردان
 این بزرگ غریب الوطن نیست یا دهم حکیم مولوی محمد سعید صاحب گوپاموی لکنوی
 گویند استعداد و در کتب درسیه خوب دارند و کعب که در تجربه ایشان نیز مردم اینجا شایسته است
 گفتگو با دارند گویم شصت خاطر فصل اند از تجربه است و مشاغل دیگر امور هم مانع آن است
 و دوازدهم حکیم مرزا شاه علی صاحب که در فن ذاکتری استعداد کامل دارند از طبیبان متعلق
 فوجداری اند با کتب یونانی هم آشنائی دارند بنایت این بزرگ تذکره رضائی که کتابی
 خوش اسلوب و مفردات طب است بزبان کهنی اتالیفات حکیم محمد رضا علیخان حیدرآبادی
 و فی الواقع آن حکیم لاثانی بعد از اب سکندر جاه کتابی عزیز الوجود نوشته است بهر سید و نشان
 بعد نقل برداشتن و تصحیح نمودن در قالب طبع می آرم از دکن تا شمال نفع آن به خلایق
 میرسانم مرزا موصوف نهایت وسیع الاخلاق و عظیم الاشفاق با طبع ذکی و علم و فی نفع
 خلایق هستند و در علوم طب محلل و قائل اما افسوس هزار افسوس که وقتی که به تحریر این
 رسیدم طاهر جان حکیم مروج بکشن همیشه بهار خلد عبار ضمه و بانی شفا نمود انا لله و انا
 الیه راجعون سیزدهم حکیم مرزا علی است که بیشتر معالجات قیدیان محابس کو توانی اند و تفرق
 علاج بیماران بر وضع ذاکتری هم نمیکند اما ندانم که علاج یونانی هم میکنند یا نه چهاردهم حکیم
 محمد مرزا ندانم که علاج بر وضع ذاکتری می نمایند یا بر طریق یونانی می کنند اما ارباب دانش و نو

ششین حکمت ایشان بیان می کنند که چون انواع اعمار را قسم دادند بر پانزده ساله را خوب پند
 و اندرین باب انصاف ایشان را از تمام ایشان ندیده ام تا خودم حکیم و زمره صاحب
 کدخدای اند و معالجات یونانی و بیس طوائف استعدا و بیس و از دیگر هنوز در اینجا معالجه که معطر
 انکسای باشد و به فتنه است به جمع طوائف بخدمت ایشان کثرت اما به سبب عدم تعارف
 باشند به سبب اینکه در ایجاد و امی قابل پسند حکیم صاحب یافته نمی شود و در نسخ ایشان
 در کثرت می شود یا اخلاق مردم اینجا صاحب کدخدای توافق ندارد و به سبب تلاش خاطر خواه مردم
 ایشان را متوجه بحال خود کثرت می پذیرند یا مردم اینجا عادی اجزای قلیله اند و در نسخ ایشان
 اجزای بسیاری مانند و فقیر هنوز با ایشان نه درین جا بر خورده ام و نه در کدخدایان کیفیت
 علیه بگویم که تجربه ایشان نوشتن نمیده و انهم مولانا حاجی حافظ عبد الحکیم صاحب ناظم عدالت و پیر
 به بزرگ طریق علاج ایشان را بسیار می ستودند و گفتار مردم حکیم محمد وزیر که در بخواد شفا خانه
 سه کار عالمه قرار مقرر اند به جمع طوائف با ایشان بسیار است تجربه خوب بروضع و اکثری می دارند
 شخصی را از عروب بوقت فارغ و دهان کشاده مانده بود و فقیر او را شفا خانه نزد ایشان فرستادم
 فوراً دهان و حنا علی و افضل او را در دست کردند به نصیحت است بامانت و دیانت علیدان را
 به نوعی که در خدمت ایشان می رسند بعد دریافت بیست و شش مخرج هر یک حسب حالش و امید بند
 و ظاهر است که هرگاه علیدان را حکیم با خلاق نامه متوجه حال خود می یابد و دو مفت او را از سر کار ببرد
 پس چرا بچنین طیب خلق الله رجوع نیارد که طیب مفت و دو مفت پس مفت را چه باید گفت
 و فتنه هم ناظم دار الشفای سه کار عالی اقتدار مشربیم بن صاحب بهادر اند عالی فطرت والا
 فطرت از سطو مرتبه فلما طولن رتبه که حکیم الا خلاق عمیم الا شفاق روزیکه ابتدای مطب در اینجا
 فرمودند از سر کار شتماری جاری شد که انقلش حرف بچون نیست اشتها اول دار الشفای
 واقع افضل گنج بروز و شنبه آینده بوقت ساعت هشت مفتوح خواهد شد و مردم که از من
 بیار و نداد از هر مذمت بهر قوم که باشد بوقت هشت گشته برای کنانیدن علاج و گرفتن و ا

که برای روز سوای جمعه که بشما خانه خواهم رفت صلاح طبی و دوا خواهد یافت مگر ضرورت که بپایان
 قبل از هفت ساعت بیایند سووم از طرف سرکار حکیم محمد وزیر با اختیار کامل در دار الشفا مقرر
 شده اند شال الیه بذاته بر یک بیمار را خواهند دید و برای داون دوا خواهند گفت چهارم چون
 در بیماری اکثر او و یقیناً تاخیر میشود و لهذا بیمار را تا وقت تیار شدن او و یقیناً قرار لازم است
 پنجم هم بیمار را ضرورت که نشیبه یا یا لیه صحت و پاک برای گرفتن دوا همراه خود بیاورد
 ششم اگر ناگاه که ام کس بیمار شود که تاخیر در دوا می او باعث ضرر باشد وقت که در
 دار الشفا خواهد رفت دو امیر خواهد گردید لیکن برای بیماری و گریه باید که ساعت که در صبح و نیم
 چون که صلاح طبی و دوا و در دار الشفا از سرکار داده میشود و فیض نباید که هیچ کسی بدین جهت در دار الشفا
 خریدن نمی تواند فهم از ده کل است که در وقت چند دقیقه و شفاخانه چند حجره میانه نمایند که در آنجا بیمارانی که
 علاج سکونت نمودن توانست و قیام تمامی نیست ضروری آن خواهد گردید و بطوریکه بیمارانی که در آنجا
 سکونت خواهند نمود بیشتر کرده خواهند شد تحریر فی التایخ است دوم ماه ربیع الاول سنه الهجری بعد چند
 استتاری مگر زبان ارو و جاری نمودن حاصل مضبوطش اینکه دار الشفا که در افضل مکنج
 ست برای ماندن سخت بیمارانی تیار شده است تا که در اینجا بالضرورت ایشان مقام کتد است
 دوم جادی سنه الهجری بیمارانی را اجازت آمدن اسجد داده خواهد شد که سائیکه علاج
 ایشان ضروری الاحتیاج باشد و انشاء العلیل باشند فقط همان کسان داخل این دار الشفا
 خواهند شد و می غرتان را بحجره جدا داده میشود و ایشان را باید که خاک خورش و خادم خواهند
 اختر و با ضرورتی خود را نیز از جای خود آرند یا طلب دارند برای بیمارانی غیر امکان علمیه مقرر است
 اما برای هر واحد حبه جدا گانه نیست مگر برای یک قوم و در یک مکان جای جدا جدا مقرر است
 و برای صرف بیمار غفلت دو کافی از سرکار عالی سیرسد بیمار غفلت را خورش نیت از سرکار
 داده میشود لیکن روز مقرر سه آنه داده میشود و بیمار را لازم است که آدمی از اصد قایا اخلاص
 اقربای خود همراه خود برای تیار خود و دار و دوا و سه در باب خورش و نیت مخیر آن معین

او باشد اگر او را معنی تیمارداری نخواهد بود و خدام و اراکین شافع دست او دست میزنند و بر سر
 بیاراج حکم میگویند که تا وقتی که بدار الشهاب باشند مطابق ایامی محمود وزیر طبیب عامل باشند
 نوشتن اینجاست و یکم جادی الشانی است که جری میچشم از اطباء یونانی حکیم محمود
 قدرت اند خانی دلموی اند که از هفت ماه ملازم دیوانی سفارش مولانا می محمد الدین صاحب
 شده اند پایه علم ایشان از مصداق قادری یا بر تحقیق و در عین و قدرت و دبل و ای بر سال
 که در بلاد و دولت است از ظاهر بنویز مطب ایشان در بخار و نوق و شهرت گرفته است بر ظاهر است
 که درین پیشه پیشه و کانداری است بدون التفات صاحب جایی کمتر رونق می پذیرد و خاکسار
 و وسعت اخلاق و سخاوت و وفاداری و استقلال مزاج لازم طبیب است فصل در بیان
 مشایخین و کرام بلده فرخنده بنیاد حیدر آباد حرمها الشان الفتن و الفساد
 بدانکه در حدیث شریف وارد است هرگاه ذکر صاحبین کرده میشود آنوقت رحمت خدای کریم
 نازل میگردد پس هر چه استم که ذکر بزرگان دین را درین نامه درج کنم تا مملو بمهرم خداوندی گردد و در
 فقیرم در آن شامل شوم و شاید که بزرگان بزرگان سختم پذیرا گردد و ذکر خیر ایشان موجب
 مغفرت من پریشان شود و است شنیدم که در روز امید و بیم بدان ربه بیکان بجهت که بیم
 اول از مشاهیر باب سلاسل مجید نقش بندیه یکم تا رسیدن معرفت سلاسل حبش ارباب
 حقیقت محلی بجمعی شریعت مملع طریقت شریف به تشریفات و نیت تارک مرهم فیوید
 سجن عظیم مجبول بصنع رسول مقبول صلوته علیه که و السلام تحسین من الملائکه و الامام محبر
 الملی اللودعی الامعی هو سید الاشرف العلی و ام فیضانه و ابرح احسانه ایشان سجاده مولوی
 عثمان صاحب مقبور و ایشان خلیفه حضرت شاه سید صاحب مته الله علیه اند و ایشان خلیفه
 حضرت عبداللہ شاه صاحب دلموی الشهور شاه غلام علی صاحب نظری شاه جهان آبادی
 قدس سرهم اند که فیضان ایشان از بند تابند و از عجم تا عرب و از بخارا تا بروم و
 است اقلیمی از دست الیم سبعة نباشد که فیض سران حضرت ایشان در اینجا نباشد و طرفه قوت محدودیم

ایشان اینکه بنیت اول و آخر شهرت ایشان است که آنرا موجب تهنات میست به کسانیکه همین
ایشان در تقدیر آنرا نوشته اند ببردست مبارک ایشان توبه کرده داخل طریق مجدد میگردانند
و شرف نسبت مجدد و یا محریه میگردد و رونق خانقاه شریف موقوف بذات فیض سمات ایشان
است انجام جمله امور خانقاه شریف محض بر توکل است حضرت ایشان کمال قانع و صابر اند چه
رئیس و امرای انجام دهم ایشان اغنیت کبری و نعمت عظمی می پندارند مگر حضرت ایشان با وجود
بابل و عیال بودن بدینا و ارباب دنیا مطلقا التفات نمی فرمایند بدرس و تعلیم ارباب طریقت
نست و روز مصروف میباشد آنکه مذاق درویشی است درین خانقاه شریف است بجهان الله
حضرت شاه سعد الله صاحب قدس ستره چه قدر تیره فانی اشخ سیداشند که در هر امر خانقاه ایشان
نسبت بنظر میره خانقاه شریف دلی یافته میشود و اگر اندکی نسبت بنظر میره داشته باشد و بهر دو با نجا
شرف شده باشد فوراً بدر آمدن انجام و یا بد که انجام بنظر آسناست من ذاق عرف و دم
رازدان خلوت و در خیمه عین الم امور سفر و باطن اوقات نکات نظر بر قدم محرم راز هوش درم
سائر مقام یادداشت ناظر بنظر نگار داشت رسانده مقام تکبیر حضرت شاه سبکین اند ایشان
از اجل خلفای جناب شاه سعد الله صاحب قدس ستره بنظر میره مجددی اند ایشان صاحب حلقه
و توجیه اند که بیک نظر خود دل مرد طالب از ده می کنند نهایت قانع صابر و عابد و شاکر اند
مشوکل خیرت گذار خالق بنهای طالبان المجاهد فی الطریقه و العابد فی الحقیقه اکثر مردم بهر
سبارک ایشان توبه کرده داخل طریق میشوند فیض باب نسبت بنظر میره مجددیه میگردد و ندا و ام الله
فیضانه جاری گردد که کوسا و اژی بجوار مزایین خود یعنی خانقاه حضرت شاه سعد الله صاحب
قدس ستره خانه ساخته بهدایت طالبان مشغول اند سوم متفرق دریاست توجیه یک
بهر تقریر بنحو صبیح سردی خواطرت سلم محمدی نسید الزین شاه محمد صاحب البوالعانی
نقشبندی اند سلمه رب ایشان خلیفه محمد شفیع خان صاحب جمدار قدس ستره اند ایشان
از ارباب دول و جمدار سواران ذاتی بوده اند هرگاه صحبت شاه محمد مقام المعروف

شیخ عالی قدس سره رسید و مال شیخ و خانان شرکیده ترک نموده فقیر شدند و سامان
 دنیا را اندوخته و بر جای شیخ نشستند و سجاده شدند شاه محمد حسن عالی ایشان را در کتابخانه
 ستیابید ابو العلی نور الله مرقدہ مفصل نوشته اند قابل دیدن است شیخ صاحب عالی
 وطن چمنپور مشهور بوده است مزار ایشان در نیجا به محل اردوستان ایشان را ارادت بشاه
 عزت الله صاحب است که مزار ایشان در بکریست ایشان را ارادت بمولوی برهان الدین صاحب
 است که مزار ایشان در شاهجهان آباد است و ایشان را ارادت خدمت مزار فرما و صاحب است که
 مزار ایشان در دهلی گنبد است و ایشان را ارادت خدمت بمولوی دست محمد صاحب است که
 مزار ایشان در آگره است و ایشان را عادت بنجاب فیض ایما حضرت میر شاه ابو العلی صاحب
 است نور الله قدس سره مزار مبارک ایشان در آگره مشهور و معروف است فقیر نیز بارها
 بنیارت مزار مبارک سید صاحب مغفور استغفیر شد و ام چهارم المتوکل علی الله
 و المقصم بالله الاوصافی التفرید و الافرونی التوحید القانی فی المطلق و الباقی باحق جبار
 کشف خجسته حقیقت نشسته بخش طالبان طریقت حضرت مزار حسن بک صاحب عم الله صیانه
 وزیر و جدانه ایشان از مزاریان بهوپال اند و در عهد نواب بکنندریا به حضرت نسل از نجبا
 تشریف آورده اند از نیجا به سال در بازار علی میان بیرون لمبه شکارچرخ شکل علی الله تبارک
 در سلسله تقادیر و صحبه و در دید ایشان را ارادت منگرفت حضرت شاه حسین الدین صاحب
 است که مزار ایشان در تکیه شاه جعفر است و حضرت شاه جعفر از خلفای مولانا شاه نظام الدین
 اورنگ آبادی بوده اند قدس سره هم و در طبقه ابو العالیه مزار اصحاب را خلافت
 از شیخ صاحب مالی است محمد الله و اشخاص چند بر دو سلسله بر دو مزار اصحاب
 توبه نمودند و مستغفیر شدند محمد انور الدین خان صاحب المشهور بنسبیه حنیف بهادر ابن
 محمد شرف الدین تاج الدین مغفور جمعیت بروستان ایشان گرفته اند بابرک الله فی احواله
 و اخاصه الله تبارک مزار اصحاب منور کسی را شناختند و خسته اند محکم نظر الله فی عین حلیه الله

نظر الله و لربای طالبان جام بخش حارثان ابن النبی فایغ از مقام منزل غلظه اندازد این است
 و شوق مقبول طریقه حضرت خواجہ رکن الدین عشق فی زمانه ولی سید عمر علی صاحب نشرا شد فیضانی
 الآفاق و افروده الله فی احسن الاخلاق ایشان هم عیض شیخ صاحب عالی اندوهم هم شیر و دوده جناب
 مدوح و معنور ذات متدوده صفات حضرت ایشان فی زمانه بجا شیخ صاحب هست احسن الله
 حاله و نور الیه **ششم** صوفی با صفا صافی ذی الجود و العلی سرخیل فقرا صابریه صاحب نظر انوار
 موسویه محمد یزدنگ افزای لباس تجرید و رونق بخش خرقه تقصیر صابریه ایشان فرمید زانی قطب
 مکان حسین دوران صاحب الترتیب مروج تبایح انبی عشرت خلق با حلال خیر البشر و روحیت
 مدیوش حضرت شاه خاموش ایشان خلیفه حضرت حافظ موسی صاحب مانکپوری پنجابی اندکس
 ستره اگر چه ایشان از نواح بیدر اند اما مشرف بطریقه در مانکپور شده اند بسیاری مردمان را بنام
 خدا اشتنا فرموده اند و حب دنیا از دل ایشان ربوده از اصحاب سماع اند محب الغر با خادم
 الفقیر اهر صمی آید رسید بند و هر چه نیرس از ان نمی چند معنی صوفی در ایشان ظاهر صورت فقر
 از چهره ایشان با هر یاران ایشان لباس صابری و مخلصان ایشان از موت دنیا پرسی فاض
 الله فیضه فی الآفاق و جعل مریدیه علی احسن الاخلاق حضرت ایشان از جناب حافظ صاحب
 قدس سره خلافت و در طریقه چشمتیه صابریه یافته اند غلظه اکثر مشرکین ایشان درین سلسله
 میشوند فقیر را زیارت ایشان هنوز میسر نشده است زیرا که این متکلف از جای خود بر نمی خیزد و ایشان
 بر جای خود نمی مانند و مقتدر بیل بوستان طریقت ثمری سرستان حقیقت چیم زن گلشن توحید
 کو گو گو چنین تقریبانی موسوی الله حضرت شاه عبدالعزیزیه نظامیه خلف خلیف صاحب
 جناب حضرت بنیف حضرت مولوی شاه عبدالعزیز صاحب دهلوی اند ایشان از خلفای قبله و
 کعبه با مقتدران جناب فیضاب مولانا فخر الدین صاحب چشتی نظامی و دهلوی بوده اند و از ایشان
 برگاه سید یوسف صاحب تشریف صاحب هست قدس الله سره رحم شاه صاحب موصوف حسین
 بلده قلم کسار هشته تشریف سید اند ذات باریکات ایشان از منتقامت روزگار یا بخش سلسله خمریه

است سلسله عالی هشتم از شاه پیر خان واده اینجا صاحب الورع و التقی سید ادا صیال علی
 و الهی علی بن منیر محمد مصطفی حضرت شاه مر تقی قادری شریب شفی زویب خلیفه سید میر شد قادر است
 و ایشان خلیفه سید غلام علی شاه قادری ایشان خلیفه حضرت سید موسی قادری قدس سره ارحم
 و ایشان خلیفه سید پیر باد شاه صاحب اندر از این بزرگ تر گاهی حضرت پیر باد شاه صاحب
 متصل در و از اول گفته است سلسله قادریه هنوز در خاندان ایشان باقی است اما گویند که سبب
 پیوستگی امرای مان کسب طریقه تحقیق خواص آن حصول نسبت جمعی را با دیگری که مشرب
 میشوند چه پیوست و بزرگ زاوکی مان طلب است از دیگر و اکثر بزرگ زاوگان باین عوانی که
 در سبب مردم میمانند و فقط نام گیرندگان خانواد و وصایا که تشنگان خود میباشند و نباید اندک اگر
 کمال بود و نفس نفس ایشان بود و نمی فهمند که در حدیث شریف وارد است که ای فاطمه کن
 بران که من خضر رسول شدم عمل کن عمل کن هرگاه امر بر عمل است پس بزرگ زاده اما که
 قطع تنگ نموده است این بران چند که حصول کمال بزرگان کند تا خود بزرگ گردد و شهم باد شاه
 طریقت و سلطان معرفت جاوید نشین تکمین مرجع نشین چار باش تلون جناب میر باد شاه صاحب
 قادری برانپوسی که از خلفای حضرت مولانا فاطمه شاه شجاع الدین صاحب قندهار قدس
 سره اندر از فاطمه صاحب علیه الرحمه متصل درگاه حضرت سید حسن بر بنیه از بلده بفاحه یک کرد
 است میز او میر که به از قنات شنیده ام که در وقت حیات از اصحاب خدمت این بلده بوده اند
 نظم و نسق اینجا بحسب باطن جاری بر دست ایشان بوده است و سید احمد علیه السلام
 شمس و از شمار توحید که تازیانی نصر می نور عین بطین حضرت مولوی سید نور الحسن حفظه الله
 المعروف بقادر الدوله بهادر اگر چه در لباس بنیاد تصور اما در باطن سر اسر نور ایشان خلیفه
 مولوی سید نور الاصفیا صاحب اند و ایشان خلیفه مولوی سید نور العلی صاحب قادری قدس
 سره اندر از این بزرگ قریب بلده است ایشان هم از شاه پیر شیخ این بلده بوده اند علیه الرحمه
 یا از سید حاجی حرمین شریفین مقبول سید الگوین اربع زبان اتقی دوران محتاط آگاه

معارف و دستگاه حلال رموز و دود قادی کشاف غموض الله ناظری و الله حاضری حضرت
 سید حاجی نور الدین قادری اندوین مالوف ایشان قصه ساد و پوره ضلع انباله است از
 اولاد شاه تمیص قادری انداز سلسله جدی دارند در اینجا از عرصه دراز تشریف میدارند
 رئیس اینجا حضرت ایشان اعتقاد میدار و خدمت که باید از نقد و خس مجاگیر کرده است
 و میکند نسبت شاخ هندوستان در صحبت ایشان است اگر مرد با وضع درین زیان باشند
 ایشان هستند در خدمت این بزرگ ختم خدا جگان رضوان الله علیهم اجمعین ختم درویش
 و دیگر ختم بسیاری می شود و هر که توفیق الهی و تکیه می سفیرا ید بدست حق پرست ایشان داخل
 طریق میشود و در باغ قریب یوسف صاحب شرف صاحب تشریف میدارند
 از سر کار جاگیر بست و پنج هزار روپیه مقر رست باقی و دیگر فتوح که بفرقه از سر کار
 میرسد علاوه بر آن است کمال نظم در هر امور پسند خاطر مقدس حضرت ایشان است در باب
 افخار و دولت فقرای و دندیب دارند یکی آنکه فقیر را باید که چیزی از بیم و زور غیبه نبرد
 خود ندارد و تامل در افخار آن بدان متعلق نباشد و مانع اخلاص نگردد و بیست
 بنده بانشان دادای پس چند بنی بدسیم و بند زرد و دیگر آنکه اگر برای طینان قلب چیزی
 فوخره دارد و تامل مضطرب بخواست و ضروریات نگردد و مضائقه نباشد و بعد مردن تقسیم حسب
 فرائض هم گرد و ازین نعمت هم محروم نماند اما تعلق قلب بآن ندارد پس مصدع
 هر گاه از رنگ و بوی دیگریست که کل خرب پالکد نیم فرخون بر گزیده هر چه باور سیده
 بآن شادان و فرحان است و و از و هم صاحب است علیا حاکم توبه قصوی صاحب
 تمکین و زوات سخت یکی بین یکی و یکی دان از فوق تا تحت مضمون الفاظ هر الباطن را خوانده
 و از غیب گذشته بخندوی رسیده مقبول بارگاه همان حضرت شاه مدار خان وطن
 شاه جهان پور افغانه در هندوستان است ایشان را سجدت شیخ المشایخ حضرت
 و شاه احمد سید محمد دوی نقشبندی و بلوی قدس سره را در دست و خلافت درین

بلده بجله فتح و روزه تشریف میدارند و در خدمت ایشان خلعة طالبان حق جل جلاله میشوید
 و هر یک علی حسب مراتب روزانه بتوجه لطائف و دوائی و مقامات شریف میگردد و اوامر افضایانه
 جاریا و رطب ساریا و شکر کانیکیه این نسبت منظره احمدیه در حق ایشان مقدر فرموده اند و خلط
 میشوند بیشتر و هم سائر مقامات علیه داور و اسرینیه عارج معارج طریقت و امام صاحب شریعت
 فی زمانه اود حضرت مولانا نیاز محمد ترک دام ظلّه ایشان را راوت نبوت شهادت صاحب
 قدس سره است درین بلدة بخلیره سکونت میدارند و وطن ایشان خجستان است ثابت مذهب الانفاق
 اند و کل سبک دارند و فراموشی صفات حمیده و نفوس پندیده همچو ذات باسکات این بزرگ
 درین بلدة فخره بنیاد فردی باشد که یاب بکلیه یاب و یاب چهارم و روش در روش
 مسکین همچو خاکلی نجیته و آبی برویخته نه پشت نادر اگر بی گفت یار و روش بی گفته نصیحتی
 که بنام ذات ملکی صفات حضرت حاجی مولوی محمد حسین صاحب ششویس است و اوصاف ایشان را
 راوت بطریق تفت بنده مجذوبه و در خدمت مولانا شاه احمد سعید صاحب دهلوی مظهری قدس سره
 است و هم از خباب ایشان خلافت یافته اند درین بلدة و در بازار اتوار چوکی مسجدی لشکریک برادر
 متوکل مقیم اند بسیاری بفضیل ظاهری و باطنی ایشان تسفید شده اند و روزانه میشوند و آنکه گفته اند که
 در روش نیست که در صحبت اود اید و اید صدقات آن و ایشان هستند مولانا ایشان نواح پشاور است
 و در هر خط قلم ایشان قوی فیض لازمی ایشان بگریختن تسلیم ایشان زود متعدی میشود و جسم فیضیه
 یا تر و هم افزونان و اود و در آن نفور از خلایق و عارف حقائق صاحب مرم و تقوی
 عارج معارج صدق و صفا جامع صفات حمیده و مجموع اوصاف پندیده مخدوم الانام مقبول
 به خاص و عام منظور نظر الله حضرت امام علی شاه صاحب محکم اسد فیضانم و زید اسد عرفانم اند
 چون حضرت ایشان کمال و استواری دارند و از اجای معین قیام نمی آرند و در خیر الانس و نیراهم که
 بیشتر و قلعه گوگانه تشریف میدارند و فاهمنوز حضرت ایشان را ندیده ام باب چهارم و
 بیان سلسله حضور پر نور عاتق زمان و حدیثی مثل دوران خباب فیضی که انبیا فضل الله و

نظام الملک آصفجاه خاسن میر تقی علی خان بهادر دام اقبال مع سلاسل دیگر امرای عظام
کبرای و الانقام آنحضرت مع دیگر احوال شش بر چند حصول فصل اول در سلسله حضور نورالدین
چون آبانی که هم حضور فیض معهود صدیقی نب نقشبندی شرب بوده اند اینها شریع سلسله
جدی و بیعت نواب و الاحباب نظام الملک آصفجاه اول مغفور سکنیم و از اصل تا فرع میرانم
و آغاز از حضرت امیر المومنین ابوبکر بن الصدیق صاحب سول الله فی النار و الوزیر الاعظم
للنبی المکرم رضی الله عنه میایم در حدیث شریف آمده است که کان نبی بعدی لکان ابابکر و غیر
بعدی ابوبکر بن الصدیق و روایات رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم بایم مرضل سر و کانت
صلی الله علیه و آله و سلم با است جماعت نماز پر و اخت و بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
همه بیعت آنجناب روز وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دست نهادند گویا شد اکل فی
الطریق شد رضی الله عنه کما قال مولانا جاحی قدس سره الشامی **نظم** نقشبند عجب
قافله سالارانند که بر ناز ره پنهان جسم قافله را به همه شیران جهان بسته این سلسله اند
رو به از حیل جان بگسلد این سلسله را به دیگری فرماید رحمه الله تعالی رباعی تو نقش نقشبند
را چه دانی به تو شکلی بیکر جان را چه دانی به گیاه و سبزه اند قدر باران به تو شکلی قدر باران را چه دانی
و یکبار از نقش توان بسوی بی نقش شدن به این نقش غریب نقشبندان دانند به وفات رضی الله
عنه شب سه شنبه در میان مغرب و عشاء تاریخ است دووم جمادی الاخری سال نیر و نه هجری
شد و بود عمر شریف رضی الله عنه شصت و سه سال و وفات کرده شد در حجره المومنین عایشه رضی الله عنها
باسینا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و به خلافت آنحضرت رضی الله عنه دو سال و سه ماه و شصت و دو روز

از حضرت امیر المومنین ابوبکر بن الصدیق ابن ابی قحافه رضی الله عنه

سلسله جدی نواب نظام الملک آصفجاه اول مغفور		سلسله بیعت او شان	
شمار	نام	شمار	نام
۲	امیر المومنین ابوبکر	۲	سیدان پیغمبر
	کیفیت مختصره		کیفیت مختصره

شمار	نام	کیفیت مختصره	شمار	نام	کیفیت مختصره
۸	ابو جعفر	این نام رسول خانی نیست	۸	ابو جعفر	
۹	ابو جعفر		۹	ابو جعفر	
۱۰	ابو جعفر		۱۰	ابو جعفر	
۱۱	عبد الله		۱۱	عبد الله	
۱۲	عبد الله		۱۲	عبد الله	
۱۳	عبد الله		۱۳	عبد الله	
۱۴	عبد الله		۱۴	عبد الله	
۱۵	عبد الله		۱۵	عبد الله	
۱۶	عبد الله		۱۶	عبد الله	
۱۷	عبد الله		۱۷	عبد الله	
۱۸	عبد الله		۱۸	عبد الله	
۱۹	عبد الله		۱۹	عبد الله	
۲۰	عبد الله		۲۰	عبد الله	
۲۱	عبد الله		۲۱	عبد الله	
۲۲	عبد الله		۲۲	عبد الله	
۲۳	عبد الله		۲۳	عبد الله	
۲۴	عبد الله		۲۴	عبد الله	
۲۵	عبد الله		۲۵	عبد الله	
۲۶	عبد الله		۲۶	عبد الله	
۲۷	عبد الله		۲۷	عبد الله	
۲۸	عبد الله		۲۸	عبد الله	
۲۹	عبد الله		۲۹	عبد الله	
۳۰	عبد الله		۳۰	عبد الله	
۳۱	عبد الله		۳۱	عبد الله	
۳۲	عبد الله		۳۲	عبد الله	
۳۳	عبد الله		۳۳	عبد الله	
۳۴	عبد الله		۳۴	عبد الله	
۳۵	عبد الله		۳۵	عبد الله	
۳۶	عبد الله		۳۶	عبد الله	
۳۷	عبد الله		۳۷	عبد الله	
۳۸	عبد الله		۳۸	عبد الله	
۳۹	عبد الله		۳۹	عبد الله	
۴۰	عبد الله		۴۰	عبد الله	
۴۱	عبد الله		۴۱	عبد الله	
۴۲	عبد الله		۴۲	عبد الله	
۴۳	عبد الله		۴۳	عبد الله	
۴۴	عبد الله		۴۴	عبد الله	
۴۵	عبد الله		۴۵	عبد الله	
۴۶	عبد الله		۴۶	عبد الله	
۴۷	عبد الله		۴۷	عبد الله	
۴۸	عبد الله		۴۸	عبد الله	
۴۹	عبد الله		۴۹	عبد الله	
۵۰	عبد الله		۵۰	عبد الله	

در رسول خانی بیدار تا قاضی محمد خواجه بیدار باشد اینها را بخواند
 طاعت بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار

ردیف	نام	کیفیت مختصره	نام	کیفیت مختصره
۲۲	شیخ ابوالحسن		خواجه گلشن	
۲۳	شیخ ابوالحسن		خواجه گلشن	
۲۴	شیخ ابوالحسن		خواجه گلشن	
۲۵	شیخ ابوالحسن		خواجه گلشن	
۲۶	شیخ ابوالحسن		خواجه گلشن	
۲۷	شیخ ابوالحسن		خواجه گلشن	
۲۸	شیخ ابوالحسن		خواجه گلشن	
۲۹	محمد عالم الشیخ الصیدی القلی		خواجه نظام الدین	
۳۰	محمد ابن ابی بکر		خواجه میرزا علی بن	
۳۱	محمد ابن ابی بکر		خواجه محمد عرفانی	
۳۲	محمد ابن ابی بکر		حضرت ایشان	
۳۳	محمد ابن ابی بکر		نگهبان جان خواجه	
۳۴	محمد ابن ابی بکر		خواجه ابی بکر	
۳۵	محمد ابن ابی بکر		بابا کلان خواجه	
۳۶	محمد ابن ابی بکر		امین مک	
۳۷	محمد ابن ابی بکر		خواجه سید اسماعیل	
ایشان را دو فرزند بوده اند سردار امام نامی				

میرزا بدخان المخاطب لقب علی خان

که همراه خلدیگان بوقت تسخیر قلعه گلکندره چشمت کوله زنبورچه بتاریخ مسبت چهارم ربیع الثانی
یکهزار و نود و هشت و شصت هجری بمجار حجت الهی پیوستند و یکبار روز و شوی بقاصد کشش کرده
از حیدرآباد رفون شدند و نام گرامی کلان راسید به اوالدین بود که قاضی عمر قند بودند و علی خان
دو فرزند بودند و اندکی

۳۳ - قاضی الدین خان بهادر که پیشگاه حضرت خلدیگان وزیر اعظم بودند وزیر النسب بکیم صبیح
نواب محمد سعید الله خان بهادر وزیر اعظم شاهجهان بادشاه منسوب بود که از بطن او دو پسر و
یک دختر پدید آمدند وفات بهادر ممدوح در سال یکهزار و یکصد و بیست و دو شد
وزیر ایشان در دولتی متصل به میرزا دروازه است در خانقاه آن معصیت نشان

نظام الملک آصفیاه میرزا الدین خان بهادر فتح جنگ المخاطب بکیم خان

از بطن وزیر النسب بکیم پدید آمدند تاریخ تولد یک و شصت در سال یکهزار و یکصد و هجری
تعلیم و کن را بلا شرکت استعانت مخیر دیگر زبوشمشیر خود و سحر فرموده در سنه یکهزار و یکصد
شصت و یک هجری بتاریخ چهارم جمادی الاخری روز و شنبه بمجار حجت حق کریم پیوستند
سجده آباد روضه منوره قریب دولت آباد پائین مرقد منوره شاه برهان الدین خرب قدس سره
مدفون گردید نور الله مضجعه بعد وفات لقب الشیخان نواب مغفرت بکیم فرشته تاریخ ولادت
بهشت ۱۰۰ هجری نور النسب بکیم صبیح نواب قمر الدین خان بهادر وزیر اعظم محمد شاه بادشاه ایشان
منسوب بوده است از بطن آن دختر و دو پسر و یک دختر پدید آمدند بکیم خان لقب نواب شمس
دوم میر محمد بنیه خان مخاطب لغازی الدین خان فی منصور وزیر النسب بکیم مرحوم و دیگر پسران
و دختران از وی بکیمها بوده اند که تفصیل هر یک در دیگر کتب مثل سوانح و کن خزائن عامه غیر نامه کور است

۳۵ - نواب مستطاب آصفیاه ثانی نظام الملک والد دولتیه نظام علی خان بهادر
فتح جنگ پهلایار وفادار رستم دوران سلیمان اقتدار کشورستان مظفر الممالک اسطوره زمان

ایشان از بطن عمده بیگم متولد شده اند تاریخ تولد ایشان سعید خجست است بفرستاد و تاریخ ولادت ایشان مستوجب بهشت هفتصد و بیست و پنج سال است در سن صحن که مسجد گردید بعد وفات لقب غفران آب مقرر شد تاریخ وفات بر روح پاک میر نظام علی درام خوانند باد و ضو همه اشخاص فاخته درین مصرع عجیب و تاریخ را بخوان مستوجب بهشت با نظام فاخته

۳۴ - سپه سالار یار وفادار رستم دوران سلیمان اقتدار اسطو زمان کشورستان مظفر الملک نواب میر اکبر علی خان بهادر سکندر یاه فتح جنگ اسدالدوله نظام الملک آصف جاه ثالث از بطن تنیت النساء بیگم اند که اندا و لاد حضرت غوث اعظم سید عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه بود ولادت با سعادت ایشان در سن یک هزار و یکصد و هشتاد و یک شد و گنگشت ایشان بسو خلد برین تاریخ هفتصد و سی و یکمین روز جمعه در روز دوشنبه و چهارم شهری است ماده تاریخ مصرع نکر و حین سکندر پند اب حیات و دیگر زمین جان رفت چون کند جاده سایه گیتی پناه ظل الله در سال او را شنیدم از رضوان در سند آرا که سکندر جاده در سن وفات ایشان نیز در صحن که مسجد است در حین در آباد و لقب ایشان بعد وفات حضرت منزل شد و پسر و هشت دختر گزاشتند نام هر یک از ذکور و اناث مفصل در تاریخ رشید الدین خان مرقوم است هر که را خواش بود دران بنیاد خجاستن حاجت است

۳۵ - افضل الاریکین سپه سالار وفادار رستم دوران سلیمان اقتدار اسطو زمان کشورستان مظفر الملک نواب میر فرخنده علی خان بهادر ناصر جنگ ناصر الدوله نظام الملک آصف جاه رابع ایشان از بطن فضیلت النساء بیگم عرف چاندنی بیگم اند ولادت با سعادت و اقبال ایشان تاریخ یازدهم شهر جمادی الاولی سال یک هزار و دویست و هشت هجری نبوی است صلی الله علیه و آله وسلم و سیر ایشان به بهشت برین تاریخ بخت و سوم رمضان المبارک سال یک هزار و دویست و هشت هجری شد و مرقد ایشان نیز در صحن که مسجد است و لقب ایشان بعد اتصال بر حمت غفران منزل شد غفر الله لهم الله تعالی ایشان را و فرزند عطا فرمود

یکی را نام نامی افضل الدوله میر تنیث علیخان بهادریست و دوم را روشن الدوله میر جهانگیر علیخان
بهادری فلک نام خدا یا باکرام و نوال فیض بخش و فیض رسان و در هر دو برادران را مانند ابرو محیط و
تا بنده و پاسته و در هر دو و چون همرواه تا بودن آسمان و زمین بجایه محمد و اکبر و اصحابه این
آمین وصل علی نبیه و اهل بیت و عترت و همه کلمه پارت العالمین و العالمین *

۳۸ - افضل را کین دولت او صدامرسله سلطنت السنه زمان حاتم دوران مستردان علما
مرتبه شناس نصبتا سلیمان قدرت سکندر شوکت جمشید مرتبت رستم مولت محمدی اخلاق
رحمانی اشفاق حسیم الخلاق و الاثم صاحب الجود و الکریم فلا طون فطنت ارسطو فطرت
جناب فیضآب نواب میر تنیث علیخان بهادر افضل الدوله نظام الملک جمع جاه فاسد ام تم
فیضانه جار یا داعم القهر فی الساسه یا اذ بطن جناب حشمت آاب و لا در النساب کیم اند تولد ایشان
بتاریخ بیست و نهم ماه ربیع الثانی در سال یک هزار و دصد و چهل و دو هجری شد و بعد
داخل شدن غفران آاب در بهشت برین ایشان بر چار بالش حکومت مرتبه نشین شدند
و منشی سید افضل حسین جالیسی عطا فخلص مدخله تاریخی خوش نکاشتند که اگر کسی گفته باشد
به ازین ندر سفته باشد قطعه چو از مسند سلطنت ناگمان * عدد مسند سلطنت ۲۴۰ هفتصد
و سه شدند * بملک بقا ناصر الدوله رفت * و عدد ناصر الدوله ۲۱۴ چارصد و هفتصد
شد پس چون عدد ناصر الدوله را از عدد مسند سلطنت بیرون کنند باقی مانند ۲۸۶
باین طریق ۲۸۶ افضل خدای و بتاید بخت * بران افضل الدوله خوش جا گرفت *
پس چون بر باقی که ۲۸۶ اند عدد افضل الدوله که ۹۸۴ نهصد و هشتاد و هفت باشند افرایند
باین طریق ۱۲۸۴ حاصل می شود سال جلوس حضرت نواب صاحب مدخله که کثیر از عدد
و هفتاد و سه سال هجری حاصل می شود الحال مسند نشینی آنحضرت رسال و همست و نواب
رئیس سابقه او کلام الله مجید و بخاری شریف کمال ارادت و اعتقاد است که هر روز
حفاظت آن مجید را و بخاری شریف رختم مینمایند اگر اتفاق درود حضرت آن

مجمع قرار میشود کسی تعظیماً نمیخیزد بسیار ناخوشنود می شوند و میفرمایند که روی کلام مجید و شریف
 شریف تعظیم باید دولت نکرده باشد که در امت و چون فقیری رسمی در خدمت ایشان میسر
 بکمال بخش عقیدت و ارادت بندگان عالی بظرفه العین بامارت میسر و در عهد سلطنت ایشان
 افضل گنج و پهل نو در دروازه گلان نو در شهر نپاه تیار شده است و افضل المساجد بسیار
 از ترفع و وسعت مناسب و چار بوی آن تیار می شود و الله تعالی آبادان و اقیامت دارد و دین
 ایام که فخط سالی گردیده بفرط کرم بچندین هزار غراب از سر کار روزانه غله عنایت و تقسیم می شود
 شاید که قریب یک سال این تقسیم جاری مانده زیرا که مرغ گندم چار سیر و پنج سیر و درشت شش سیر
 شده بود و الحال که نیت فیض رسان عالم اثر کرده مرغ غله و بارزانی آورده است انشاء الله استعان
 قریب از نانی نامی شود و بعالم فیض عام میسر است و دستورات حضور پر نور است که هر چه ارشاد و کفر
 می باشد بنام نواب مختار الملک بهادر زبانی تمهیت یا ورا لاله بهادر و مصلحت جنگ بهادر
 و ناصر میان ارشاد صادر میگردد و ایشان حکم حضور را نزد نواب ممدوح میرسانند و نواب عظم له
 هر چه بچوب معروض میداند باریاب شده بحضور میرسانند و این آمد و رفت در روز چار چار مرتبه
 بعضی روز میشود و گاهی شب هم حکم می رسانند و جواب می دهند و وکلای مشائخین هم بحضور
 حاضر می شوند و معوضات موکلان خودشان بحضور میرسانند و هر چه از جواب نقد و جنس حاصل
 می شود بحضرات خود میرسانند و هر چه حضور را در ملازمان رد و بدل منظور میشود حکم آن صادر میگردد
 و از امر و اما اگر کسی رخصت میخواهد عطای شود اگر هنگام تقسیم تمخواه محلات میسر حکم تقسیم آن
 میفرمایند و از دولت سر اکثر نفوذ احکام حاضری و دیوان و پیشکار زبانی بامام شریف میشود و حصول
 ملازمت دیوان و پیشکار لا بحضور گاهی در مکان منجلی بگیم و گاهی در سجاده و گاهی در دیگر جا میشود
 و تخلیه با دیوان هم میشود و دیوان و پیشکار با هم می شوند اما اول دیوان باریاب میگردد و اگر ضرورت
 می باشد تخلیه می شود بعد چون زمان رخصت دیوان قریب میشود اطلاع حاضری پیشکار میشود
 پس اجابت می گردد و چون سلام پیشکار شد دیوان برخواست نمودند و هر دو نفر سر گردیدند

هرگز از ملازمان طالع ياد می باشد سندی زمین و مواضع هم خطا میگرد و در اگر کسی فقر یا نوعی میکند
 از شاد و عشق که متقدم این را در عدالت برنج و گندماید شود اگر کسی از عزیزان و مشوستان خوش است
 میکند که بنده بخوابد که نسبت فرزند خود با و خرفلان کند و صورت مناسب بر و انگلی میشود و چون
 از آنکه اجازت حاضری خود برای ادای تسلیم می خواهد اگر مناسب باشد حکم اجابت شرف نفاذ
 می یابد و چون اخبار قصه و فساد و گشت و خون بلده یا متعلق بلده بسج مبارک میرسد بگو تو ال بلده
 ارشاد میشود که گو تو ال بهنوس فرستاده مقدر اگر فرغاید و جمله اخبار بلده و حواله آن روز را نه
 بسج مبارک حضور میرسد و هرگاه دیوان و پیشکار از حضور رخصت شود خبر رسیدن هر دو
 بسج مبارک می رسد و هرگاه تنخواه محلات از دیوان می رسد اطلاع آن کرده می شود
 و خطایان جریانه می شود و اطلاع وصول آن بحضور می رسد و اشترحت بندگان عالی گاه
 در آتیه محلی می شود و گاهی در افضل محل و گاهی در بهون بهر و گاهی در مکان نو که در مکان
 سلیمان جاه تیار شده است و سر رشته حفاظ را بهر اسیر که مناسب میدانند سپرد میفرمایند گاهی
 به نین و گاهی به بیکری و چون رایج می از مخصوصات از جاده استمال میرود و نقد و گوشتند
 تصدق و نه بنده و بعضی مجربان را که الزام نمیکند کرده بران می باشد حکم اخراج آن از ریاست
 نه دی و مایند و اگر کسی از مستولان چاکران می سپرد تنخواه او را بر وجه یا پیران یا دیگر
 اقسامیش باری می نمایند و اگر از صاحبان انگریز و خاتونان ایشان بدعوت و دیوانی تشریف
 می آرند اطلاع بهر کار می شود و باین طور که فلان فلان از سر داران نه یا بست
 و دیوان تشریف آورده بر سینه خورده مرخص شدند و بر آمدن حضور گاهی در کلین بران
 و گاهی در مکان منجلی بیکم و گاهی در افضل محل و گاهی در بهون نه و گاهی در آفتاب محل
 گاهی در حالیه چین و گاهی در راک مال و گاهی در مکان نو که بکان سلیمان جاه تیار
 شده است و گاهی بر بادلی خان بهادر خان گاهی در زمر و بنگه و گاهی در موتی بنگه و گاهی
 در تو شسته خانه و گاهی در نعمت خانه می شود و تا میخورد و بایست گه طری روز و شب تا یک یا شب

ملک و بعضی شرف داشتند اما سبب این امر اینست که در این زمان که در این شهر
 بعضی از مخصوصان و در اینجا باریانی می شود و بقدر مقدور با امانت و غرض می گردند و دستورات
 نواب مختار الملک بهادر اینک یا خود بدولت ایشان را یا از می فرمایند ایشان پیشتر اطلاع خود
 فرمایند پس هر وقتی که ارشاد می گردد حاضر میشوند و خود بدولت گاه بهانه می بخشد
 سوار شده تشریف می برند و وقتی از قوالان مثل مقصوم و گیسو خان و از سارنگی نوازان
 نیز می سخن خوب و آواز مرغوب میشوند و بهر بنی که می نوازند اما این فعل بسیار قلیل بلکه قلیل
 چون ماه نو دیده می شود خوانندای نبات مصری از قلعه دار محمد نگر می گذرند و آداب امر
 و غیره بابت رویت بلال مامون بعضی رسانیده می شود و هرگاه دیوان صاحب اراده رفتن
 سرور نگر یا عیادت یا منصور آباد یا کوه مولی یا اراده ملاحظه سیر مسافت اسپان می نمایند
 و بهر دلیلی رفتن آنجا را می خواهند از حضور اجازت می گردند و چون باز گردیده و حشمل مکان
 می شوند باز یکصد و الا اطلاع کرده می شود و هرگاه که امی محکم یا مجلس جدید قائم می گردد
 بحضور اطلاع تقرر آن کرده می شود و هرگاه کسی از حضرات نقشبنده عرض حاضر می شوند
 حاضر می گردند کمال اعزاز طرف بازوی راست بر تخت خودی نشانند و جای مسند میهند و تا
 هم کلام می گردند و شیرینی و نقد هزار بار و بهر عنایت می فرمایند و هرگاه کسی از بیگمات در وقت
 رفتن جهت زیارت برهنه صاحب و غیره می کند و در صورت مناسب اجازت رفتن میهند
 و اگر که امی صاحب جدید در کوتهی رزیدنی داخل میشود اطلاع و دخول آن هم بحضور میگردد که فلان
 صاحب از فلان جا داخل کوتهی رزیدنی شد و چون کسی از ملازمان فوج حرم خاص یا منصبدار
 بعارضه معذور میگردد و بشرط کرم براسامی او از فرزندان یا از اقربانش مامور و معذوری فرمایند
 و این رسم قدیم هر کار آصف جاهلیت و امم قبایل و خوانندای اعلا سبزرگان قدس سران
 یا سبب انشرفه و انبیا از امر و قلعه دار محمد نگر یا کوه و سنگتره از دیوان میسرند بشرط عنایت منظوری
 فرمایند و از آن مختار الملک بهادر با امیر الامر او دیگر اعوان و اهل می بخشند و سبوحه بار خن

هنوز از علقه مرگ خاص می رسد بعد ملاحظه اگر پسند نمی شود و این سبک در دهکده حرمانه هم صادر
 می گردد و از شاد خریدار چه باشد شروع بر مرز ثابت علی بیگ می گردد و اگر کسی از بار یا سنگان
 حضور سفارش فیس می کند اگر تقدیرش برابر تدبیری باشد هزار بار و پیه حسنج می یابد و اکثر
 قریب ان خفیف البیاد را از کوه توالی طلب فرموده ده ده یا نوزده یا نوزده روپیه فی اتم و هم
 تنها نمای کما دی عطا فرموده در تصدق رومی فرمایند و چادر گل و شیرینی بر مزارات اولیاء
 الله رضی الله عنهم نیز بیشتر در حالت بیماری خوانین معظمت میفرستند اگر تباری مکانی یا خوش
 منظور خاطر مبارک می باشد برای ساختن آن حکم والا بهر الیا امیر معماران نفاذ می یابد که حسب الامر
 فویا تباری کند گویا که میر عمارت جنوری است و برای آرایش بلوغ لاک کوزه و حوض آن اگر منظور
 خاطر والا می باشد با قدر الملک نواب رشید الدین خان بهادر حکم و الانفاذ می یابد و
 هرگاه اسامیان سنگی از ریزیدنی بجبل پور روانه می شوند اطلاع آن هم بحضور کرده میشود
 و هر قدر نذر که بدو آید و در گشت می کند اطلاع آن بحضور می رسد و لفافیات اخبارات
 معرفت میر رضا علی بخشی بحضور می گذارند و چهار او منشی ایشان خوانده بسمع مبارک
 یک یک از اخبار می رسانند و بر وجهه موترکش حاضر می شود حضرت اصلاح می فرمایند و جهان
 بر دو مشنبه می گیرند و هرگاه در الوان با دیگر جاساقت میگردد و خبر آن تفصیل آنکه فلان سبقت
 بر دو فلان نهرو بسمع مبارک می رسد و بیشتر برای دسترخوان کوه مولی هزار بار و پیه از سر کار
 محرمت میشود که غرض اذان ایصال ثواب ارواح طیبات و پرورش محتاجان است و اگر کسی
 از ملازمان حازم که معظمه میشود و خست یک سال دو سال عظامی گردد اگر محتاج محض میباشد
 تنخواه آن هم مشکلی محرمت می شود و حفاظ که برای خوردن ما حاضر دسترخوان بر کوه مولی میرود
 برای سواری ایشان چهل منزل رتبه و دوازده زنجیر فیل مثلاً از سر کار عنایت میشود و هرگاه
 فوج سرکار عظمت در ارتقرب بدل وارد نواح بلده می شود خبر آن نیز مفصل از مقام آمد و رفت
 و تعداد سامان فوج بسمع مبارک می رسد و بهاء رجب تیاری کونده ها کرده می شود و مقصد

روپیه مثلاً عنایت میشود همه غراب و امار و غنیمت و وقت گذشتن یکپاس شب تا پنج خنیم از آن اهل
 می فرمایند و سلامی عام میشود که آن پرورش محتاجان منظور فاطمه مقدس می باشد و چون
 از کوه سولی بست و یک خوانا میسر کنند میطلبند و چیزی از آن تبرکات نوش جان میفرمایند و باقی را
 در محلات تقسیم میفرمایند و خدمت درست کنند و نماز متعلق بشیخ فیض است اگر گاهی درستی
 نهایی مکانات خوب درست نمی کنند مستوجب جرمانه می شوند و فوراً ادا می سازند و حضور تمام
 ماه مبارک یا هوم می باشند الا اشار الله و آن ضرورت شرعی باشد و برای دایه فرزندان اقبال
 نشان هفت روپیه مشاهره مقرر فرموده اند و خدمت از باب حرمین شریفین از الله شرفنا
 نیز تقدیر کرده می شود و چنانچه اسال چاه هزار روپیه بکام مقصود و چاه هزار روپیه بدین منوره افکار
 الیها عنایت فرمودند و اگر چندان از امر برای رفتن متصرفه غیره معابد خود واقع بکنند و نشان
 خدمت می خواهند خدمت یک سال برای ایشان هم عنایت می شود و نخواهد یک سال ششگی
 محرمت میگردد و اگر کسی از معترضان سیر کار عالی فوت میشود و بعد از ای ریوم مذمبی وارش او
 ملازمت و تسلیم حاضر می گردد و او را و او و نشان که سفید بتقریب ماتم پرست از حضور عنایت میشود
 که سه هزار میگردد و دو فرزند از نواب مصفا الدوله بهادر که کمال تاکید است که بیرون نگرند
 چنانکه از بی چاه مختار الملک بهادر حکم فرستادند که فرزند از نواب مصفا الدوله بهادر فوت
 شب کوچه گردی نکند شامچرا او شان را اگر قتاری کفید عرض نمودند که فدوی در فکر گرفتاری
 او شان هستیم هرگاه او شان را گشت کنان در کوچه و بازار می یابیم فوراً اگر قتار کرده به خدمت
 پیران بگویند او شان می رسانیم و شب او شان در کوچه و بازار نیامد بودند کسی که رو برو حضور
 بر نوبت عرض کرده باشد بخدا راه غلط پیورده باشد و گاهی ملاحظه گشتی بپهلوانان هم میفرمایند
 و میراسم سلطانی با نعام دل ایشان را شاد می نمایند و گاهی تماشای با بگوان ملاحظه فرموده
 با نعام بیار می نوازند و هرگاه شبلی صاحب النظار بنواب خورشید جاد بهادر بیزدن
 بلده برای میرالاب یا نجم یازارت بر نه صاحب ایسمان نما تشریف می بزند و بحضور عرض

می شود و چون داخل می شوند اطلاع آن هم می رسد و هرگاه شادی کسی از فرزندان امراد مسفر زن
 نسر کار اعلی میشود نوشته برای ادای نذر بعد حصول اجازت بروقت مقرر حاضر میشود و از حضور
 پرنور بخیف و سرخ و خلل ممتاز میگردد و هر قدر که طالع او یاری میکند و حضور است مبارک خود را
 بر سر بر گذارند و عرض یکی سهره بر سر نوشته امر اشل ای رایان میندند باز نوشته نذر میگردد و منظور حضور
 میگردد و ایشان نقد مبالغ عنایت و خرج ارباب نشاط و صندوق عطر و پاندان چنگیران گل
 حضور داخل میکنند و چون از امام خواه صاجزاده آبرو تبدیل آب و هوا بیرون بلده میروند
 و داخل میشوند اطلاع آن بحضور پرنور میشود و در آنکه نو تیار و اکثر جاسولو و شریف خواندن را ارشاد
 میشود تا تین در آن درایر و در روز تفریح و گازی سوار شده اند محل و سه چکر میدهند و بستار پنج
 بست و نعم شعبان فردا قطار داخل میشود و از غره رمضان المبارک بموجب حکم اجرای آن می شود
 و بهاء مبارک اکثر خاصه بخت شده تقسیم میشود و نقد با مراد هر که منظور خاطر اقدس میباشد عنایت شده
 ارشاد میشود که بان طعام بخند هر روز اینقدر نمازیان را شگایا زده کس اخور انیده باشد این وقتی باشد
 که بسبب عذر شرعی روزه نمی دارند گویا که ندیده داده می شود و عذر می فرمایند که این سال
 روزه داشتن نمی توانم و هرگاه که بسنت می رسد دیوان عرض می کنند که برای تیاری جوژه
 بسنت حکم خیاطان شریف نفاذ باید بران اجازت خیاطان میشود و بعد تیاری عرض مینمایند
 که بسنت از کدام دروازه داخل کنانیده شود بران حکم میشود مثلاً از دیوڑھی مرادند و خلوت خان
 داخل باید کرد و همچنان العجل می آید و اگر از معطیات بیگمات مثل غفور النسایم که صاحب بیار میشوند
 حضرت ولادور النسایم صاحب را برای خیریت و حیات ایشان می فرستند و باز که معاودت
 می فرمایند عرض آن بحضور پرنور می شود و لازمه بسنت دیوانی این است که دو هزار و پنجاه
 در و روپیه و دو جوژه و یک انگشتری مع عطر دان و پاندان و چنگیران و بست کشتی میوه جات
 و هشتاد خوان خاصه و پنج دیگ خاصه و پنجاه والی و ده بار نشکر می باشد و غالب جنگ بهاء
 هشتاد می باشد چون داخل می شود آداب عرض می کنند و حضور پرنور بسنت داخل

می فرمایند و پس آن بخت پیشکار بلازمه یک هزار و دویست و پنجاه روپیه و یک جوته و یک انگشتری
 و بست و پنج خوان تاجه و بست و دالی و دو بار نیشکر و عطردان و پاندان و چکپردان
 و حسن می شود و بست و پنجن کچری بلازمه جوته و انگشتری و پانصد روپیه و بست و بست
 و پنج خوان و بست و پنج دالی و عطردان و چکپردان و غیره داخل میشود و بست و پانصد روپیه
 یک صد و بست و پنجر و پیه و جوته و غیره نیز داخل میشود و همراه بست و فوج سرکاری و سوار
 و نواز لطیف تمام میباشد و از جنگ و راههای گل بختار الملک بهادر یک و پیکار یک و بامیر که هر یک
 و بخورشید جا بهاد و یک عنایت میشود و ولایت غایت است و تاریخ بست و دوم رمضان
 مبارک بر قبر والدا جده خود که روز عرس نواب ناصر الدوله بهادر مرحوم مغفور است در که مسجد
 بعد بند و بست تا و دیگری نیاید تشریف می آرند و مسجد از همه خالی می گردد و بر قبر والدا مغفور خود و بست
 اشرفی و یازده چادر گل میگذارند و بشیرینی فاستحه میفرمایند و بر قبور دیگر اجداد و هم میباشند و پنج اشرفی
 علی التوئیه نذر می کنند و بر دشمن چوکی نوازان پنجاه روپیه و نقاره نوازان پنجاه روپیه و پیه و گنگر بال نوازان
 نیز بست و انعام عطا میفرمایند و بران اسپه که قریب که مسجد میماند و یک بانوی حضرات پیش میکند یک
 اشرفی و اورامی نوازند و بد و پله شکر شربت یک آبدارخانه در حویلی سلیمان جا به مقرر میفرمایند و هرگاه
 اول شمرانه شعله بخند و بر نور سید بنمازیان خوانند و می شود و سحان الله بسمیت هر چه در آن صورت کن
 در راه او لن تالوا البر حتی تنفقوا کما قال الله تعالی لن تالوا البر حتی تنفقوا انما تجبون هر چه
 دوست می دارید تا آن را بر اه خدا نرسید بال و قسم نرسید چنین عادات ستوده می باشد فیض الدوله
 گردانیده و غلغله فیاضی ایشان بچار دانگ هند بکودر جمیع کشورها رسانیده رباعی سرمد غم عشق
 بوالهوس اندهند و سوز دل بزدانگس رانده اند و سری باید که یار آید بکنار و این دولت
 سرمد به کس رانده اند و عهد مصطفی و صد شمع سحفا طمحت میشود و جا به مبارک اگر بر خفته
 اقدس میر سده چل خوان به نواب مختار الملک بهادر و نواب اسپه که بهادر و نواب رشید الدین خان بهادر
 و به نواب ناصر الدوله بهادر و به نواب عثمان عوض و به نواب جنگ بهادر و به نواب سیف الدوله بهادر

بست و یک و بست و یک خوانم بر روشن الدوله بهادر و چهل خوان خاصه عنایت می فرمایند
و دیوان صاحب چون برای قطع جوهره عید الفطر اجازت خیاطان میخواهند از حضور پر نور پادشاه
خیاطان می شود و هجدهمین ماه مبارک زخی را اجازت گشت حسب دستور می گردد و آواز
چار سینا را کاروان گشت می کند چون به کان خود داخل میشود عرض آن میشود که زخی فلان
فلان محله را گشت کرد و حضور فردر سوم تعلقه را از دیوانی طلبیده نیز ملاحظه فرموده و سنیامه
نگاه می دارند و چون طعام از جانی در راه مبارک می آید بر پشت را و ضعفائی که باین بنکله
استاده می باشند تقسیم می گردد و مطلب روغن گا و پوست صواب بر زانها بت علی بیگ و
وحید منور خان پسر نواب مستور جنگ بهادر و نصرت جنگ بهادر میشود و گاهی در کوئنه شریفین
آورده بامایان و اصیلان حکم عالی صادر می شود که پارچه های اورا به بیابان و بست تاریخ ۲۹ ماه
مبارک جوهره های عید مسکه نواب مختار الملک بهادر و پیشکار بهادر و کلاه های مایانه از نزد
رفیع الدوله بهادر داخل میشوند و قاضی و کوتوال و صوبه بده را بر و انگلی رفتن عید گاه بهار
اداسی نماز عیدی گردد و حکم گسترانیدن فرش می گردد و در روز عید عرض میگرد که قاضی کوئنه
و غیره برای نماز عید گاه رفتن باز بعد فراغ عرض می شود که پس از ادای دو گانه و خطبه حاضر
شدند پس دیوان و پیشکار حاضر شده آداب عرض میکنند و باریاب میشوند اول نواب مختار الملک
بهادر یا امیر کبیر بهادر بعد نواب رشید الدین خان بهادر و فرزندان ایشان بعده پیشکار بهادر
و فرزندان راجه ناکش بهادر بعد همه امرا و منصب داران نذر بحضور پر نور میگردانند چند عمائد
حضور خود نزد می گیرند و بقیه باب نواب مختار الملک بهادر حکم میگرد که نذر خود گیرند در میان
هر قدر نوشته های امیر زادگان حاضر میشوند بخیفه و سپیچ سر فرامی شوند امرا و چو داران
گرم بازاری می شود که عمو ماتهدید و توپیچ میکنند و اظهار قرب خود می نمایند زیرا که کمال جفا پیش
و کسیکه بدون دستار و باری و عمامه و جامه می باشد دخل سینه یابد گویند آنروز هجوم
نذر گذاران بسیار می شود فقیر گاهی درین یوم سعید حاضر نشده ام که تقدیرم با دم نذر نموده است

اگر مانع پیش می آید حضور برآمد نمی شوند حکم می شود که همه نذر را داخل نمایند اما نجاتی در حسب الحکم
 نذر در جمله امر از چه دیوان و چه پیشکار و چه کوتوال و غیره گرفته داخل میکنند و همه بدون سلام و تبحر
 با کتفه خود را واپس می شوند بفرط کرم بر در عید سعید به نواب امیر کبیر بهادر و نواب مختار الملک بهادر
 و نواب رشید الدین خان بهادر و خورشید جبه بهادر و شاه صاحب میان یعنی بشیر الدوله بهادر و خاصه هم
 عنایت می شود از همه برای نواب مختار الملک بهادر و دوزخ روپیه و نواب امیر کبیر بهادر و دوزخ
 روپیه و پیشکار بهادر و خصد روپیه و محمد خان جمعدار پنج صدر روپیه نصیب یا و جنگ بهادر و خصد روپیه
 و بودهن خان جمعدار پنج صدر روپیه داخل می شود باقی متفرقات و صد و پنجاه روپیه و ششاد
 و سه مهر اشرفی می باشد و بر روز دیگر از طرف صاحب عالی شان بهادر هم تفهیت و مبارک باد میسر سلام
 و مجرای مایان و اصیلان می شود حضور کوکبه کشاده اشبای فقره همه خواص تقسیم میفرمایند و نذر
 نواب ذوالفقار الدوله بهادر و بنیر محمد صمد مام الدوله بهادر و نواب روشن الدوله بهادر میگذرد
 و نذر در محلات میگذرد و مجلس جشن می گردد و هنگامه رقص میسر و میشود و بر روز پنجمی به پور میآید
 و و صدر روپیه و بلوده با صدر روپیه و کماران و و صدر و پنجاه روپیه میسماة ایشان نیز بدستورانعام
 داده میشود و روزانه حضور بر نور صباح و سه پیر بر آمد میشوند و بانعامات هر قدر که تقدیر نفیست میکنند
 بندگان خدا را سرفرازی می بخشند هر کس امتحان مقدر خود خواهد بخا آید و بنیر باجمعی آهنگن بپارس
 آشنا شد و فی الحال بصورت طلا شد و خورشید نظر جو کرد و بر سنگ تحقیق که غسل
 بر بهاشد و بعضی اعیان که مخصوصان جناب معلی جرمانه می فرمایند از آن بر فقر و محتاجان
 تقسیم کرده می شود و تشکیل که رسن گلو بند سپ می باشد و شکال که پانصد پ میشود و اگر مطلوب
 می باشد آن را راجه ناکب بخش بهادر داخل می کنند و برای چوکی و بهر و زنان خانه زنان مقرب
 که سلاح بسته چوکی و سپر می دهند شاید که زیاده اند و صد زن اینچنین باشند ایشان را گارژون
 نامند بفتح کان فارسی بالف پیوسته و رای بهندیه موقوفه و مستحق مال معلوم و سکون نون
 کمال مستعد و محنت و جفاکش می باشند اکثر از ایشان مرد میگردند و بعضی نکاح هم میکنند و این قسم

اکثر اشراف است اگر کسی از ایشان بر سر می نهد پادشاه آن در کوتوالی تکیه قید کرده میشود
 تا پنج چهارم محرم لشکر رشیدالدین خان اقتدار الملک بهادری برآید و همین تا پنج لشکر صاحبزاده یعنی
 دختر خردین می برآید و تا پنج چهارم در خواست خرج لشکر حضوری می گذرد و بران چهاره هزار روپیه صرف
 آن بامیرالدوله بهادر خان سامان حضور عظامی گردد و تا پنج نیمه لشکر حضوری برآید و تمام جمعیت
 حضوری و امیر کبیر بهادر و جمعیت پیشکاری و دیوانی همه همراه آن می باشد و این مجمع در حیدرآباد
 لاقی دیدست اما فوج که با آئین است همه با سلا و براق درستست و آئین همه غیر نظم
 بشروع و فوج ملکه از همین تلنگستان است فعلاً با همه فوج پیاده که با کلاه و سبندوق و دودی
 باشد موسوم به تلنگ گردیده و از دیوانی بابت نذر محولی بست و یک اشرفی و یک هزار و هفت صد روپیه
 و بست و یک کشتی جوړه و سیلی دار غیره و از نو پیشکار پنج اشرفی و نه صد روپیه و هفت کشتی
 جوړه و غیره و از راجه اندر جمعیت بهادر و هفت کشتی و ستار و انگشتی و سیلی و غیره داخل می شود
 و مقصد بر نور بروز لشکر خود بدولت مع بیگات در بنگاله سبزه تشریف آورده لشکر و کل جمعیت
 دیوانی را ملاحظه می فرمایند تا شامی آن می بینند و جمعیت امیر کبیر بهادر را بنصف ملاحظه فرموده
 بر خاست می فرمایند زیرا که شام می شود و بوقت یک پاس شب بحضور بر نور عرض می شود که لشکر بحسب علم
 داخل شود و لشکر امیر کبیر شمس الامراء بهادر از سپیده دم مسبح برآمد می شود و درین لشکر هر ساله
 شد یک پیدامیشود جز آن هم بحضور مفصل می گذرد و بعضی می رسد که فلان بفلان سبب زخمی
 شد یا ملاک گردید یا بجای گذشت و اگر کسی سائل بر وجهی که استاد و مرثیه و ایام محرم می خواند
 هر چه قسمت او یاری می کند او را سرسرا از باغ نام می فرمایند و سیلی با امیر کبیر بهادر و تختی را الملک
 بهادر و پیشکار بهادر و نواب روشن الدوله بهادر و رشیدالدین خان بهادر و شبلی میان و مردم محل
 ایشان که دختر مکرمه حضور اند و شاه صاحب و دیگر بیگات را مغرور و ممتاز می فرمایند و تا پنج نیمه
 شب و هفتم محرم وقت نیم شب سواری فعل صاحب می برآید برای حفاظت آن ضد جوان
 فرستاده می شود نهایت هجوم مردم و کثرت مشاغل می گردد و این هنگامه نیز قابل دیدست

در این
مجلس
مجلس

و با امیرالدوله و عرض یکی حکم می شود که بر فضل صاحب بنی بریند که همچنان لایق می آید و در این
بفتح دال هندی و سکون های هنوز نشدید و کسرتای هندی بیای معرفت آن پادشاه پسر خاوار
طبع به پنج ابرک می باشد و حضور پر نور اکثر بر چو نند که هوادار باشد سوار شده نشریف از مکان
می آید و آن زمان که کما می بر و از بهر موجب تر اینکه حامله می باشند و چونکه حضرت قوی العجب
اندر این زمان مرخصت اگر می افتند و هرگاه نگاشته می شود و مورد عتاب میگردد باز
کرده می شوند و در فصل اثنار سب که بحضور پر نور می رسند بر امر او اغره و محلات و دیوانه حساب
و ملازمان تقسیم فرموده می شوند و این اثنار نامیه که بر بهادر و رشیدالدین خانی که در و چند نور خان
و تنور جنگ بهادر و نصرت بهادر داخل می شود اگر در فصلی قلت رومی نماید به تعلقه داران
حکم تا قذمی شود آنچه سب تیار شود بر سر کار مابد و دست رسانیده بهشت قیمت آن داده خواهد شد
هرگاه صاحب عالی شان بهادر غرم ملاقات می فرمایند و دیوان صاحب عرض بحضور می نمایند
حکم می شود که روز و وقت مقرر کرده اطلاع دهند و از غنم طبع حضور پر نور انوار جنگ بهادر اندر گریه
حفاظ و غیره تیار می طعام منظور می باشد بر ایشان نفاد حکم عالی می شود و هرگاه اسید پیدا
شدن ثمره اجموده قریب معلوم می شود بر دیوان بهادر حکم تیار می کرده و سپس نصرت جنگ بهادر
ارشاد تیار می جوهره برای زیم و بچه مادر می شود که داخل کنند اگر حسب تقدیر طبع پیشکار از اعتدال
منحرف میشود بعضی بنده نوازی دریافت نه صحت میشود پس پیشکار آداب علا و مع کیفیت
صحت به عرض التماس می و آید و چون بعد صحت باریاب میشوند و میگذرانند و چون شاه نورالدین
قادر می قسمی غرم ملاقه می فرماید برای باربرواری حضرت ایشان و وفیل و ده اسب از
حضور پر نور صحت می شوند و دانه و گاه و غصیه صرف آنها نیز از حضور عالی معین میگردد و تا پنج
سینه هم حاضر از دیوانه مبلغ پنج صد روپیه نقد و روغن و کفش و غیره و از پیشکار می کسب است
و پنج روپیه نقد و روغن سیاه و ماش و غیره بر رسم تصدق بحضور پر نور داخل میشود و چون انی
غله در نیولا بسیار بوده است که برینج را نرخ فی روپیه پنج سیر بود و مخلوق که درین بلد به فقرند

بسیار تکلیف که بیاوریش ناگفته بهر دمان می رسد بخوار الملک بهادر ارشاد کرد و یک که هر روز
 بلا نماند در فضل گنج و باره دری و بل گفته و یا قوت پور و طعام هزار و پیر و غیره تقسیم شد و با
 برنجیان چند می عمل مانده اما چون که در عطای غایب عطا عام بوده است پس غلامان که در دست و در گنج
 و موبنگ بقدر خوراک یک کس تقسیم می شد و این تقسیم تا مدت دراز مانده است امید که نسبت نیک
 حضور پر نور بر مخلوق درازانی کشوده شود و چندگان عالی رافعت بخشیده آید چون درین ملک
 مثلا در جنگل ابراهیم بن گویند و شتی بسیار میباشند اکثر اعراب و میر نکار بحضور پر نور میسازند و چون در خطبه
 نواب گورنر جنرل بهادر شتی سردار علی فرزند کلان رشید الملک بهادر میسازند و اگر خطبه میسر
 ایشان بحضور پر نور می خوانند و هر قدر آب و رو و موسمی آید اطلاع آن بحضور پر نور میشود که نسبت یاده
 یابست یک طاق بل که نه غرق شدند یا یازده مثلا یا کم و بیش از آن و از راجه که کوالاس یا شولا پور و غیره
 از ملک محروس یا بیابانی میشوند اطلاع شان بحضور پر نور میگردد و در هر فائده که از کلفت از حضور فیض بخور نواب
 گورنر جنرل بهادر یا از ولایت بحضور صاحب رزیدنت بهادر نامی حضور پر نور میسر میسرست و چون
 داخل حضور پر نور میگردد و چون جواب خطبه شنوایند میشود و بران ضرورت مهران خاص می گرد و نواب
 رشید الدنجان بهادر و دیگر اراعی غور رشید جا بهادر و راجه ناکت بخش بهادر و لاله درگاه بر شاد و
 میو صاحب و تنیت یار جنگ بهادر و شتی رشید الملک بهادر که مهران حضور پر نور تجوئل ایشان کوٹھه میباشند
 طلب میشوند ایشان حاضر شده مهران خاص و بروی حضور پر نور در کوٹھه یعنی مهران خانه با حقیقت کشاده
 بر آورده بر خطبه می چسپانند و باز مهران خاص را در کوٹھه مهران خانه نهاد و بسند می کنند و بر دوش
 هر یک مهران خود با شبت می فرمایند و خطبه بملاحظه بندگان فاعدا آورده به خدمت نواب
 مختار الملک بهادر می فرستند و ایشان بخدمت صاحب عالی شان بهادر روانه میفرستند
 و اگر طے نامجات بر آوردن از چار صندوق که در همین کوٹھه میباشند منظور حضور پر نور می باشد
 همین امر التشریف می آرند و بر آورده بملاحظه اقدس می در آرند و باز بدستور بجا طاعت تمام
 بجای خود شتی می گذارند و بجا سبج الاول اکثر طعام سبج شده بر فقر تقسیم میگردد و

بمحض بداران خورانیده میشود و خصوصاً بتاریخ یازدهم معرفت اسد علی و از وفه طعام یازدهم هزار
 روپیہ بخت کنانیدہ تقسیم کرده میشود حضور پر نور و ستار بر وضع قدیم بر سر مبارک خود میگذارند
 و بر آستین آن و ستار بندی ملازم است و بتاریخ و دوازدهم ربیع الاول در مکه مسجد رشید بسیار کرده میشود
 و در حق هر کسی فتویٰ قصاص میگردد و تا وقتیکہ از حضور حکم صادر نمیشود بحسب در آورده نمیشود
 و گردنش زده نمی شود و هرگاه بقتل میرسد عرض کرده میشود که گردنش در کیض از تن جدا شد
 و اگر زیاده ضرب جلا میسرساند و عتاب میگردد و بتاریخ دوم ربیع الثانی سال یک هزار و دصد
 و هشتاد و سه هجری حکم برای بنای مسجد در فضل گنج صادر شد که هنوز تیار می شود و تاریخ
 بنای آن فقیر با تعمیه گفته ام این است تاریخ ساخت نواب افضل الدوله * خانه حق که
 نیست اورا حجت * هر زبان آورده بتاریخش * فکر می کرد و گوهری می سفت * ناگهان
 مردی از رجال الغیب * بر جل افضل المساجد گفت * نشست پیش صاحب بجای نشست
 محی الدوله مرحوم مقررت برای میوه خوری دختر عالیہ خود بدولت بست پنج روپیہ و بر میوه خود
 صاحبزاده بنا اقبال که بتاریخ پنجم ربیع الثانی سال یک هزار و دصد و هشتاد و سه هجری متولد
 شده بود و طال عمره و اقباله چهل و شصت روپیہ هست و فرمودند تاریخ آن نواب و بان اقبال و
 افضل که نام من است آن میر محبوب علی ست ضاعت اللہ ملکہ و فضلہ آنچه گفته ام نیست
 تاریخ بدر گاه آتے سرچسودم * دعا با خالصا شد نمودم * که ای خالق طفیل احمد پاک *
 کین شرمندہ بر خواہ سودم * برہ آقاے نعمت را تو فرزند * کز و بشد و نعمت کشودم *
 سبحان اللہ که در درگاه ایند * قبول آمد دعا های سجودم * که یعنی افضل الدوله بہادر سپہ
 خوش یافت کہ اورا ستودم * باقبال و حیات و نصرت و فتح * بفضل نامی ہم لب شودم *
 اجابت از در حق می شتابد * بجز وزاری خود آرزودم * نرا اندامیر افضل الملک * چونکہ
 سال میلادش نمودم * تمجید و جلالتش و رفرون باد * کہ با کردیان آمین شنودم *
 و از لفظ ہوا تمنا نیز تاریخ منے بر ایمان از لطف و احد بگیم است کہ برای زحکی ایشان پنچہار و نیم

مرحمت شد و تباریج یازدهم شریف موسی سر بود و نه کشیده شد و به ترش یک صد و پنجاه
 روپیه عنایت شد و در بر مشائخین و دیگر فقرا و محتاجان بسیاری از خیرات شد و چون که هنوز
 بگرفت بود و در باب تباریج از زانی تاکید کامل از حضور بردیوان صاحب مهاد رفته است قلند
 نذر دیوان صاحب و پیشکار صاحب در باب تنهیت تولد فرزند از جند نگر قلند و چنان فرمودند
 که بعد از از زانی غله خراهم گرفت حال از زانی و گران فی هر دو از جانب حق است نه از طرف خلق قلند
 بقیص و میبسط در کلام مجید است و هرگاه که تباریج پانزدهم بیع الشانی صندل بر بنده صاحب قدس
 می رود اطلاع آن بحضور پرنوری رسد و چون قلند محمد نگر گلکنده بنظر ضرورت خود درخواست
 تمدن خود میکند بعد منطوری حکم می شود که کو تو ال بلده بند و بست قلند را در نظر دارد و چون بخواهد
 خود بگریزد و اطلاع آن هم بحضور می شود و هر دو عید در هرگاه چنانکه گاه آن انعام پنج صد روپیه
 انعام می شود و بگوید صری ایشان دو ساله مرحمت میگردد و چون ضحون میشود از دیو یکا یازده رسا
 گویند و یازده گیم و یازده تخان کما دی و یک راس جاموش و تیل و ماش مغیره انشیا
 تصدق و پنج صد روپیه نقد و از پیشکاری یک صد و بست و پنج روپیه نقد باقی دیگر شای شیخ
 سابق برای تصدق می رسد و همه بر فقر تقسیم می گردد و شب سید هم جاوی الادلے در
 فرد محل و تپال فقرای ساریه می شود و در آتش افروخته و داد و شش می کنند از حضور پرنور
 ایشان را دو صد و پنجاه روپیه داده می شود و مصمم چیزی برده در شیش را چیزی گو در ویش را
 زیرا که ایشان بر دغانمای دیتا اند اند قدم در دیشان رد بلا برای حضرت شاه خاموش
 چشمتی صابری جاگیر شش هزار روپیه مع شش هزار روپیه نقد سالانه بقرست تا در حق حضور پرنور
 دایم مزید دولت و تقابل باشند و چون ماه هلال حب ویده میشود حکم روانگی تقاره کوه مولی میشود
 و سه صد روپیه برای خرج تقاره ادر کار مرحمت میگردد و نصیبت کوه مولی نیز بمرکار عالی و خل میگردد
 و یکم حب کونده تیار میشوند و چند امرا به تن اول آن متوجه می شوند و این شرح کونده و تیار
 و پنجه روپیه عنایت می گردد و تباریج چهارم بست و نه کس از مجاوران کوه مولی حاضر میشوند

سید و دستار عنایت میگرد و با فسر ایشان که و غیره ایشان نامند شش دو ساله مرحمت میشود
 در هر روشنی کوه سولی چار هزار روپیه یا احمد میان عنایت می شود و بامار مضانی و اما جمیع سید و
 اما شریفه و اما اولاد ام یک یک هزار روپیه معمولی کوه سولی عنایت میگرد و برای میوه و خر
 فرزندان چند شبلی میان خورشید جا به باد که آن نه حضور بر نور میشود ضعف الله اقبالهم
 بست بهشت روپیه یا هزار فقر شد و بعشره اولی شعبان المعظم دو هزار روپیه عنایت میشود
 برای نیاز با محاسب و دو صد روپیه روزانه فاسخ شده باشد و گاهی ملاحظه شنباهای جاموشان
 میفرمایند و به نوکران که خدام آنها باشند شش روپیه انعام عظامی شود و عشره شانیه شعبان
 المعظم برای روشنی که مسجد و مکان منجلی بیکم صاحب و دو هزار روپیه عنایت میگرد و و شیر و غنچ
 سید آتشباری بچوب بیکم و پنج سید بها یو بانی و پانزده سید آتشباری بروشن الدوله بهاد
 و پانزده سید بهرام الدوله بهادر عنایت میشوند و از نوزده سید الدین خان بهادر پانزده
 سید آتشباری بچوب بر نور داخل می شوند و حضور بر نور را اگر عشق است بخیرات است بهر وقت
 خیرات است و دست سبک است بهیت خدین فنون شیخ نیر و بهیم حس و راحت
 بدل رسان که بهین مشرب است و لبس و مصرع بخوبی بخش که دنیا و آخرت بر زمی مگو
 حضرت است اما بر حسن کیا حسن الله الیک عمل آنجناب است و صاحب رزیدنت بهادر اگر
 اراده ملاقات می فرمایند معرفت و یو انصاحب اطلاع آن بحضور میشود پس روزی مقبره
 می شود و حکم فرست و فرستش می گرد و آن روز از صبح معرفت کو تو ال بنده و بست اه از کوئی
 تا جلو خانه میگرد و که کسی سلاح بند از کوئی رزیدنتی تا جلو خانه میان راه نمی آید اگر ضرورت
 میباشد اقبال سرکاری میر و صاحب رزیدنت بهادر مع قدر نرک سواران و یکت و اصحاب
 خود تشریف می برند سابق و دستور چنان بوده است که بر اه مستقیم تشریف ببر و در
 می برده آنجا و یوان صاحب حاضر می بودند یعنی چون خبر میر رسید که صاحب رزیدنت بهادر
 صاحبان سوار شده و یوان صاحب بر فیل سوار شده و داخل در و اوت میشدند

هرگاه صاحب عالی شان بیاد میر سید نزد دیوان صاحب استقبال کرده می آوردند حالیکه دیوان
چنان شده که در پیش از کوتهی تشریف می آرند و از اینجا بر غیلان سوار شده تشریف می برند
و دیوان صاحب و امیر کبیر بهادر و در حضور حاضر میباشند استقبال کرده می نشاند و حضور بآه
میشوند و ملاقات میشود و کلمه کلام و مزاج پرسی میشود هرگاه پانزدان پیش میشود خدمت میشوند
اگر بامر ضروری از پیشتر صاحب مدوح ملاقات تخلیه میخواهند با چاری تحلیه میشود و دیوان صاحب
و غیره کسی از امر در اینجا نباشد یعنی دیوان صاحب و امیر کبیر بهادر و پاره پاره میگردانند
و سوامی حضور در صاحب رزیدنت بهادر و یک دو صاحب دیگر همراهی ایشان را از این خلوت
نگه میدارند و امیر کبیر بهادر و مختار الملک بهادر بیرون فرستاده میباشند بعد صاحبان بیرون
می آیند و امیر کبیر بهادر و مختار الملک بهادر باز قدری مشایعت میفرمایند و صاحبان بهادر باز
سوار شده بر کوتهی خود تشریف می برند و باید یوانی تشریف می آرند باز از اینجا بر کوتهی تشریف
می برند اگر تقریب عطای چیزی یا القابی یا میر می میشود بسیار از حکام ولایت میباشند
و خلیفه که می آید رسید الملک بهادر میخوانند و نشی رزیدنتی و خزانچی آنجا نیز حاضر میباشند و
نشی رزیدنتی یا نامایان که خزانچی آنجا اند القاب یا خطاب حسب درایت صاحب رزیدنت بهادر
خوانده بهندگان عالی می شنوند و آن چیز را حضور پر نور بان امیر بهت مبارک خود عطا میفرمایند
و امیر مدوح نذر میگردانند باری استوائ اند یا مع القاب از اندن برای ثواب مختار الملک
بهادر و جناب صاحب رزیدنت بهادر آمده بود که حضور مجمع بست و در افسران انگیزی و مخصوصا
خود را جمع فرموده دست مبارک خود عطا فرموده بودند و زیب گلو می هر یک نموده پس
حکم شد که پانزدان داده آید و سلامی اتواپ و دو بار سر شد و مخلص شدند و بر هر کس از امر
کمال قهرمان سلطانی نازل میشود در قلعه محمد نگر عرف گو گنده مقید میگردد و باز بر نمی آید
الا ماشاء الله چنانچه محتشم الدوله بهادر که بدستگیری الطاف حضور بعد زیاده از یکسال از آنجا
طلب شدند و بدستقبال اکرام استقبال و با لطاف حضور پر نور مشمول شدند و بر روز نوروز

نیز در بار گنبار منعقدی شود و نذر میکنند و نذر را میر کبیر بهادر و دیوان صاحب و پیشکار صاحب
 و خورشید جاهد بهادر و بشیر الدوله و غیر هم معززین خود به دولت میگیرند و بانی را بطریق عادت
 می شود که دیوان بگیرند پس ایشان میگیرند و نوشته با آنکه حاضر میشوند بمرتب و بقیه سر فرزند
 میفرمایند و هر چه در پیه و اشرفی میکنند و بسر کار عالی داخل میکنند و نیز تجمیعیت بهر ای میر کبیر
 بهادر و مختار الملک بهادر و دیگر امر داخل حضور میفرمود و بامیر کبیر بهادر و مختار الملک بهادر
 و مصصام الدوله بهادر و رشید الدین خان بهادر خاصه عنایت میکرد و در همه چند جامه و دو خوشه
 را ارشاد میکرد و در همچنان عمل می آید و این اکثر تقاریب و دستوری عجیب غریب آنکه در عهده او
 عید الضحی یک یک گو سپند از سر کار حضور بر نوب مختار الملک بهادر و امیر کبیر شمس الامرا
 بهادر و دیگر امر بر ملازمان و متوسلان و منشیان و قباله عشره و محلات معلات حسب
 حصص معینه تقسیم میشود و تا پنج نهم و یکجه بر یک کس مذکور عنایت میکرد و دو بهر واحدی رسد
 و همچنین در ایام فصل آنکه شروع از ماه چیت میکرد و علی قدر الحیثیت انبیه تقسیم میشود و هر کس
 هر قدر که مقدار کرده باشند میر سید الله القدر این سر کار عالی جاهد تا یوم التنا و قائم و پائنده
 و ارا و امین و بزرگانه نواب غفران تاب روزانه فاشه پیشوایان طریقت رضی الله عنهم بر نان
 گندم پیاده پله و حلوائی تر سه پا و پله میشده تقسیم بر غریبا بین طریق می شد که فی کس دو عدد نان
 و یک سپهر حلوائی تر داده میشد الحال صداسن بریانی پنجه بر غریبا تقسیم می شود و صداسن غریبا
 بهر بار روزانه داده می آید بلکه نان سه پله تر گندم پنجه بر سگان محلات بلده فرخنده بنیاد روزانه
 تقسیم کرده میشود و همین خیرات مبرات بحکم الصدقه تر و البلاء دفع بینه میکرد و دیان اسن و ملک
 آرام در مملکت و هر گاه صاحب رزیدنت بهادر مبدل میشود عوت جلسه حکام بال ترک و سامان
 و روشنی و قصص سر و شب میشود پس بروزی بحضور ملاقات نموده هر خصص میگرد و دو
 حاکمی جدید که بجای ایشان می آید بهر پیشوائی آن ذاک چو کیمیا جید را با و ابتدا ملک نشیند
 و از بلده فرخنده بنیاد تا بسر حد ملک امیری ممتاز و جمیعیت مقصد بهای برای پیشوائی می آید از آنجا

شوالی نوه همراه حاکم جدید ناکوٹھی رسیدگی می آید و در آنجا رسیده اطلاع بدین صاحبان
 و ایشان عرض بحضور نمایند و از حضور غور شد جنگ بهادر و رشید الملک بهادر مثنی و
 مرد بهر حمید خان مع دیگر متمیزی برای خبر خیریت و استراحت مزاج مبارک صاحب بهادر می آیند
 و از اینجا بعد استراحت معاد شده آداب عرض بحضور و طرف صاحب عالیشان بهادر میرسانند
 بعد حسب اجازت دیوان صاحب تشریف می آورند ملاقات کرده باز بحضور می روند و هر روز
 که برای ملاقات و دربار صاحب عالی شان بهادر مقرر میشود آن اطلاع میدهند و در آن روز
 و بار منعقد میشود و خریطه نواب گورنر جنرل بهادر که می آید بمر کار میگذرد و خوانده میشود و بطوریکه
 که تشریف نواب میرسد ملاقات معمولی میشود و بر آخر خریطه و بار دیگر مقرر میگردد و در آن
 روز بدستور رسوم آن کمال خرم و احتیاط و احتشام و کثرت بجا آورده میشود و هنگام روانگی
 صاحب رزیدنت بهادر داخل شدن حاکم جدید ادای مراسم سلامی توپ بدستور و کوهی کشیده
 و دعوت صاحب رزیدنت بهادر جدید مع دیگر صاحبان عالیشان کمال تنک و احتشام و روشنی
 و رقص سر و و اطعمه گوناگون و میوه جات و قلمون میگردد و جنگیر گل بوان جنگیر گل صاحب عالیشان
 از طرف حضور پر نور عنایت میگردد و ایشان آداب عرض می نمایند و اگر نواب و الفقار الدوله بها
 بیمار می شوند بر خواصان سکنه رجا بهادر مرحوم حکم میشود که بحضور بهادر مدوح رفته خبر خیریت مزاج
 ایشان بیازند و چون سال قریب تمام میرسد دیوان صاحب بهادر و رشید الدین خان بهادر و
 امیر کبیر بهادر و نصرت جنگ بهادر و حسن بنور خان بهادر تاکید میشود که بقایای تعلقات و خل
 خزانه عامه نمایند هر یک عرض میکنند که بقایای تعلقات سرکار بالراس العین داخل میکنیم
 و داخل مینمایند و یکدیگر با تمیز نمی باشد یا از داخل حضور رسیده باشد عرض میکنند که برنگزینار
 نیست یا بسر کار داخل خبر طلب رسیده است و تفصیل و بیکه برای اعراض سالانه مقرر است

نام تمام	نام صاحب عرس یا فاتحه	نام ماه	تقدیر و روپی مقرر
میرزا بهر علی	عرس حضرت سید عبدالوهاب صاحب مرحوم	مهر	ماه

نام مستحق	نام صاحب عرس یا فاتحه	نام ماه	تعداد در پیغمبره
میرزا صر علی	فاتحه حضرت نانی صاحبہ مغفورہ۔	محرم	بالہ صد
ایضاً	عرس حضرت شاہ علی عباس حسینی۔	ایضاً	صد
ایضاً	عرس حضرت رحمت اللہ شاہ۔	ایضاً	لہ صد
ایضاً	فاتحہ محمد صالح چوہدر۔	ایضاً	صد
ایضاً	فاتحہ امیر غلام حسین منصبدار۔	ایضاً	صد
ایضاً	عرس حضرت شاہ شمع اللہ مرشد ابن شاہ صاحب در اورنگ آباد۔	ایضاً	بالہ صد
ایضاً	عرس حضرت کبیر شاہ۔	ایضاً	صد
ایضاً	عرس حضرت برائ الدین اولیا در اورنگ آباد۔	ایضاً	بالہ صد
ایضاً	فاتحہ ماما بخت اور۔	ایضاً	بالہ صد
ایضاً	فاتحہ گوری بگم۔	ایضاً	بالہ صد
ایضاً	عرس سلطان عبداللہ قطب شاہ۔	ایضاً	بالہ صد
ایضاً	عرس حضرت سلطان الشارح قطب مدینہ۔	ایضاً	بالہ صد
ایضاً	عرس حضرت حاجی مولوی عبدالکریم صاحب۔	ایضاً	صد
ایضاً	شیر پنج نیاز حضرت امام قاسم علیہ السلام۔	ایضاً	صد
ایضاً	نیاز کونڈا۔	ایضاً	بالہ صد
ایضاً	نیاز گنج شہدا۔	ایضاً	بالہ صد
ایضاً	نیاز حضرت امام حسین علیہ السلام و خانہ باغ۔	ایضاً	بالہ صد
ایضاً	فاتحہ نواب شہید۔	ایضاً	بالہ صد
ایضاً	نیاز برادر گھات انی المال آباد رانا میر پانی مستقیم۔	ایضاً	بالہ صد

نام مستقیم	نام صاحب عرش یا فاتحه	نام ماه	تقدیر و روپیہ
میر ناصر علی	نیاز حاضری -	محرم	۵
"	نیاز درویشان سدا سہاگ -	"	۵
"	پخت طعام عشرہ شریفیہ -	"	۵
"	شریت شکر سفید -	"	۵
"	علیم نیاز حضرت شاہ راجہ صاحب -	"	۵
"	شریت مصری سلامت خداوند نعمت ہاتھ صواب فرغندہ یار جنگ -	"	۵
"	فاتحہ حضرت موسیٰ حبیب -	"	۵
"	نیاز حضرت پیر بادشاہ عرف دو پیران -	"	۵
"	نیاز جہاڑ شاہ سدا سہاگ -	"	۵
"	نیاز حضرت میرمن عارف -	"	۵
"	نیاز حضرت حسن برہنہ صاحب -	"	۵
"	نیاز شید مرتضیٰ قادری ساکن ہمنائاد -	"	۵
"	نیاز صوفی صاحب قادری -	"	۵
"	نیاز مات و رحمت محل دولتی نہ قدیم -	"	۵
"	نیاز حضرت محمد بیگ مجذوب -	"	۵
"	نیاز حضرت احمد علی شاہ دولیم -	"	۵
"	نیاز حضرت بکس برہان -	"	۵
"	نیاز حضرت روشندل صاحب -	"	۵
"	نیاز حضرت محبوب شاہ سدا سہاگ -	"	۵

نام مہتمم	نام عرس عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد پر پیہ مقررہ
میر ناصر علی	نیاز مسکین شاہ سدا سہاگ -	محرم	لہ عہ
ایضاً	نیاز اعتقا و شاہ سدا سہاگ -	ایضاً	لہ عہ
=	نیاز مستان شاہ سدا سہاگ -	=	لہ عہ
=	نیاز جوشن شاہ سدا سہاگ -	=	لہ عہ
=	نیاز سو سن شاہ سدا سہاگ -	=	لہ عہ
=	نیاز محی غسل و رویش -	=	لہ عہ
=	نیاز مولوی قطب الدین صاحب و سید احمد صاحب -	=	لہ عہ
=	نیاز محبوب شاہ سنگستان -	=	لہ عہ
=	نیاز حضرت جان شد شاہ -	=	لہ عہ
=	نیاز مصری شاہ سدا سہاگ -	=	لہ عہ
=	روشن شاہ سدا سہاگ -	=	لہ عہ
=	معمول برائے توش خانہ -	=	لہ عہ
=	نیاز آبدار خانہ در چار مینار و آبدار خانہ ملکی حضرت میر نواب -	=	لہ عہ
=	نیاز آبدار خانہ چینی متصل مزار میان پیہ -	=	لہ عہ
=	فقیر لار و فیل ماویہ -	=	لہ عہ
=	فقیر ای فیل رعد جنگ -	=	لہ عہ
=	نیاز نشان و اخراجات روشنی علاوہ جات -	=	لہ عہ
=	خرید عود و بنا بر اخراجات ۲۰ مار فی کار -	=	لہ عہ
=	تیسری دیوٹی سواری فعل صاحب جوانہ فرخندہ یا جنگ -	=	لہ عہ

نام شهر	نام صاحب عرس یا فاکت	نام ماه	تعداد و قیمت
میرزا علی	معمول محمد شکر الله قصه داله -	مهر	۱۰۰
ایضا	معمول سید دوست علی پسر بهادر خان دیوگیه -	ایضا	۵۰
"	مریم بی زوجه شیدی احمد چله -	"	۵۰
"	معمول کشی نور محمد قنوه نبر -	"	۵۰
"	دیدار علی شاه ورویش -	"	۵۰
"	فقیری میان نشست خواجه سرا -	"	۷۰
"	حضرت یوسف صاحب ثمریت صاحب -	"	۱۰۰
"	نیاز میان منصور صاحب -	"	۵۰
"	نیاز حضرت سیدیران سینی متصل بهر کوشج ندیم -	"	۵۰
"	نیاز حضرت سید صاحب در خانه باغ -	"	۵۰
"	خرید سیله ناندیر و مشرع و گوده طلا فی بابا برچوبک -	"	۵۰
"	درویشان سدا سهاک -	"	۵۰
"	در آثار شریف -	"	۵۰
"	سهره هر روزه و دوشی فعل صاحب و عود و گل و غیره -	"	۵۰
"	شب نیم تعلقه خانسانانی ایتنام شهابت جنگ -	"	۵۰
"	آبدار خان سیر بنگله دولت خانه قدیم -	"	۵۰
"	روغن کجبه و تیاری و لوئی یعنی شغل -	"	۵۰
"	روغن کجبه پارچه برای دوشی	"	۵۰
"	مهورات عاشق و حاشا	"	۵۰

نام خانوادگی	نام خانوادگی	نام عاشر خانہ	نام مستحق
مارم	محمد	عاشر خانہ سرطوق -	میر ناصر علی
مارم	ایمن	عاشر خانہ قلعه محمد نگر -	الینا
مارم	"	عاشر خانہ علاوہ تیمان -	"
مارم	"	عاشر خانہ حسین علم -	"
مارم	"	عاشر خانہ فعل صاحب -	"
مارم	"	عاشر خانہ لطیف حسین خان -	"
مارم	"	عاشر خانہ مرد پلہ ہتمام نواز خان -	"
مارم	"	عاشر خانہ حضرت عباس علیہ السلام -	"
مارم	"	عاشر خانہ بی بی خاتون جنت رضی اللہ عنہا -	"
مارم	"	عاشر خانہ مندرہ خنبیلی -	"
مارم	"	عاشر خانہ براق پنجی -	"
مارم	"	عاشر خانہ والی مرتضیٰ -	"
مارم	"	عاشر خانہ حجاز و شاہ سداسہاگ -	"
مارم	"	عاشر خانہ بندہ علی شاہ -	"
مارم	"	عاشر خانہ بسنت بیگم متصل مکان ماہ لقا -	"
مارم	"	عاشر خانہ میر بخشو آرائش گر -	"
مارم	"	عاشر خانہ ذمرو نقال -	"
مارم	"	عاشر خانہ نواب جان نصیب بیگم -	"
مارم	"	عاشر خانہ نصر اللہ خان مرحوم -	"
مارم	"	عاشر خانہ کوہ شریف -	"

نام مستتر	نام عاشورخانه	نام ماه	تعداد روز و بقیه
میرزا مسکلی	عاشورخانه پنجه شاه بلده -	محرم	دو
ایضا	عاشورخانه عاوده سیویان -	ایضا	دو
"	عاشورخانه قدیم رسول بلده -	"	دو
"	عاشورخانه پنجه شاه قلعه محمد نگر -	"	دو
"	عاشورخانه آغا فر باد -	"	دو
"	عاشورخانه قطبی کوزه -	"	دو
"	عاشورخانه نارسنگ -	"	دو
"	عاشورخانه متصل دروازه آه بلی -	"	دو
"	عاشورخانه عطا پور حواله امام علی -	"	دو
"	عاشورخانه گردبستی محل -	"	دو
"	عاشورخانه میر مومن عارت -	"	دو
"	عاشورخانه ملکاج گری -	"	دو
"	عاشورخانه مهدی حسین -	"	دو
"	عاشورخانه چمن علی شاه معصوم حسین شاه -	ما	دو
"	عاشورخانه مذکر شاه -	"	دو
"	عاشورخانه جان کنور طواف -	"	دو
"	معمول سواری علم بی بی سکینه -	"	دو
"	عاشورخانه کوه قدیم رسول -	"	دو
"	عاشورخانه متصل دویور کھی منور الملک -	"	دو
"	عاشورخانه متصل علی متصل مسجد غالب جنگ -	"	دو

نام ششم	نام عاشورخانه	نام ماه	تعداد در پویش
میر ناصر علی	عاشورخانه متصل پورھی گلشن محل	محرم	۷۷
ایضا	عاشورخانه علم شبیر	ایضا	۷۷
"	عاشورخانه متصل پچا ایک نوید محل	"	۷۷
"	عاشورخانه ماما من جندو	"	۷۷
"	عاشورخانه حضرت امام قاسم	"	۷۷
"	عاشورخانه بیرون دروازہ علی آباد	"	۷۷
"	عاشورخانه متصل پورھی فرحت محل	"	۷۷
"	عاشورخانه شیخ محمد نادر کتابخانہ	"	۷۷
"	عاشورخانه سردورنگہ	"	۷۷
"	عاشورخانه محمد بندگی متصل پورھی بخشی بیکم صاحبہ	"	۷۷
"	عاشورخانه متصل دروازہ دودا ولی	"	۷۷
"	عاشورخانه متصل درگاہ حضرت حسین شاہ ولی صاحبہ	"	۷۷
"	عاشورخانه ماہ لقا	"	۷۷
"	عاشورخانه نیلم بابی	"	۷۷
"	عاشورخانه بی بی سکینہ درباغ جہان پرور بیکم	"	۷۷
"	عاشورخانه کلب علی شاہ	"	۷۷
"	عاشورخانه عزیزہ بیکم	"	۷۷
"	عاشورخانه دوازہ امام	"	۷۷
"	عاشورخانه بی بی سکینہ علاوہ نظر علی	"	۷۷
"	جھوٹہ حضرت علی اصغر متصل مکان	"	۷۷

نام متهم	نام عاشورخانه	نام ماه	تعداد روپیه مقررہ
فتح اللہ بیگ -			معقولہ
نام متهم	نام صاحب عرس یا فاشحہ	نام ماه	تعداد روپیه
میر ناصر علی	عرس حضرت میر موسیٰ ناموش -	صفر	صہار
ایضاً	عرس حضرت فضیلت النساء بیگم صاحبہ -	ایضاً	لحمہ
"	عرس حضرت شاہ قلندر شہید -	"	مار
"	عرس حضرت نررزئی بخش صاحب -	"	مار
"	عرس حضرت دووپیران -	"	مار
"	عرس حضرت شاہ شبلی صاحب -	"	مار
"	عرس حضرت شاہ راجو صاحب -	"	مار
"	عرس حضرت دوازده شہید -	"	مار
"	معمولہ ونگل علاوہ تیمان -	"	مار
"	معمولہ سواری علم بی بی سکینہ -	"	مار
"	عرس قلندر علی شاہ و ظہور شد شاہ -	"	مار
"	عرس حضرت صوفی شاہ عرف عود صاحب -	"	مار
"	عرس حضرت رجب علی شاہ سبز پوش -	"	مار
"	فاتحہ سالانہ حسن افزا -	"	صہار
"	عرس حضرت سکین شاہ -	"	مار

نام مستم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
میر ناصر علی	فاتحہ سالانہ غمار کنور -	صفر	مار
ایضاً	فاتحہ سالانہ میان صندل -	ایضاً	ص
"	عرس حضرت حافظ امین الدین صاحب -	"	ص
"	عرس حضرت مولوی یار محمد صاحب -	"	ال
"	عرس حضرت سلیمان صاحب -	"	مار
نام مستم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
محمد اسد علی	عرس حضرت دیوانہ شاہ -	بیج الاول	مار
ایضاً	عرس حضرت سلیمان شاہ و ادایہ حضرت احمد علی شاہ	ایضاً	مار
"	عرس حضرت شاہ میر اولیا -	"	امار
"	عرس حضرت نوبہار شاہ سدا سہاگ -	"	ص
"	عرس حضرت بھولی باو شاہ برتالاب میر جملہ -	"	و ع
"	عرس حضرت جلال الدین سرخ پوش -	"	ل ع
"	عرس حضرت سید اکبر حسینی و مرشد زوہ راجو حسینی -	"	مار
"	عرس حضرت قدم رسول بلدہ -	"	و ع
"	عرس حضرت قدم رسول کوه شریف -	"	و ع
"	عرس حضرت میات اللہ شاہ	"	و ع
"	عرس حضرت قاسم دولہ -	"	مار
"	پخت طعام دوازدهم شریف -	"	احد ماہ
"	عرس حضرت حاجی عبدالکریم کھڑی مراد حاضر جواب	"	مار

نام متهم	نام صاحب عرس یا فاجعه	نام ماه	تقدیر و رویداد
محمد علی	از اجات روشنی و غیره عرس حضرت سالت پاری	بیج الاول	الکابر
ایضا	صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در مکہ مسجد - عرس خواجہ ظہور علی شاہ -	ایضا	ص
=	عرس حضرت شاه حضور اللہ شاہ -	=	ص
=	عرس حضرت شاه میراں حسینی در ابراهیم پور -	=	مار
=	عرس حضرت سید اکبر حسینی عقبہ یواردونجانیہ قدیم -	=	مار
=	عرس حضرت معین الدین شاه برگھات وارہ کلی -	=	مار
=	فاجعہ سالانہ ماہ نقابانی -	=	ال
=	عرس حضرت آثار شریف عقبہ مکہ مسجد -	=	مار
=	عرس آثار شریف در عاشور خانہ بادشاہی -	=	مار
=	عرس آثار شریف در بلدہ -	=	مار
=	در مکہ مسجد برای حدیث شریف -	=	مار
=	عرس حضرت قلیچ خان -	=	مار
=	عرس حضرت محبوب علی شاہ ساکن امر وہہ -	=	ال
=	عرس حضرت شاہ کلیم اللہ جہان آبادی قدس سرہ -	=	ص
=	عرس حضرت میر ابو العلی صاحب قدس سرہ -	=	ص
=	عرس حضرت سید شاہ ولی -	=	ص
=	عرس حضرت شاہ لطیف قادری در نمکنڈہ -	=	مار
=	عرس حضرت عبکس شمشیر برہنہ -	=	مار
=	عرس حضرت بہار علی شاہ بدر گاہ شاہ یوسف صاحب -	=	مار

نام مستقیم	نام صاحب عرس یا فاستحه	نام ماه	تعداد اورپیہ
محمد اسد علی	عرس حضرت زین العابدین عرت بادشاہ صاحب	ربیع الاول	۵۵
ایضا	فاستحه سالانہ سراج کنواری -	-	۵۵
نام مستقیم	نام صاحب عرس یا فاستحه	نام ماه	تعداد اورپیہ
محمد اسد علی	نیاز مہندی حضرت محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ -	ربیع الثانی	۵۵
"	جنت سلامت خداوند نعمت بابت مندر نشینی حوالہ	"	۵۵
"	سید حسام الدین صاحب -	"	"
"	عرس سینی بادشاہ -	"	"
"	عرس حضرت حمیدہ شاہ دولہ -	"	"
"	عرس حضرت احمد علی شاہ دولہ -	"	"
"	عرس حضرت بودلی صاحب -	"	"
"	عرس حضرت موسی صاحب شطاری -	"	"
"	عرس حضرت صوفی صاحب قادری -	"	"
"	عرس حضرت احمد شریف غاوم احمد علی شاہ دولہ -	"	"
"	عرس حضرت شاکر شاہ سدا سہاگ -	"	"
"	عرس حضرت محبوب شاہ سدا سہاگ -	"	"
"	عرس حضرت مظفر شاہ عرت پیر بالی شاہ -	"	"
"	عرس کوٹا شاہ عرت نور الدین صاحب -	"	"
"	عرس حضرت خواجہ شمس الدین حسینی -	"	"
"	عرس منظور شاہ -	"	"
"	عرس حضرت حاضران حضور	"	"

نام خانوادگی	نام صاحب عرس یا فاتحه	نام ماه	تعداد درویش
محمد علی	عرس حضرت الشیخ	بیج افشار	۵۰
ایضا	عرس حضرت قطبی صاحب	ایضا	۵۰
"	عرس حضرت واصل شاه	"	۵۰
"	عرس حضرت نوروز بیگ	"	۵۰
"	فاتحه سالانه والده ناصر بیگ	"	۵۰
"	نذر بروز عرس حضرت حسینی باوشاه	"	۵۰
"	عرس حضرت غفران آب رحمة الله علیه	"	۵۰
"	فاتحه سالانه امامی بیکم	"	۵۰
"	نیاز حضرت محبوب سبحانی الله عنه در عاشورخانه باوشاه	"	۵۰
"	نیاز حضرت محبوب سبحانی الله عنه در آثار شریف	"	۵۰
"	نیاز حضرت محبوب سبحانی الله عنه حواله قمری والد	"	۵۰
"	نیاز حضرت محبوب سبحانی الله عنه در چهارمینار	"	۵۰
"	عرس حضرت بلند شاه صاحب	"	۵۰
نام خانوادگی	نام صاحب عرس یا فاتحه	نام ماه	تعداد درویش
بنی زین علی	عرس حضرت جمال مبارک صاحب	جمادی الاول	۵۰
ایضا	نیاز و بهال برای سلامتی خداوند نعمت امیر اقباله	ایضا	۵۰

تفصیل این کارهای خیریه

سکین شاه	یاد علی شاه
۵۰	۵۰
مرحوم شاه	خلات
۵۰	۵۰
نیاز	باقی
۵۰	۵۰
۵۰	۵۰

نام مہتمم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تجدد اور روپیہ
مختار رضا علی	نیز حضرت بدیع الدین شاہ مارہر قدس سرہ	جمادی الثانی	دس
=	متصل و تھانہ قدیم -	=	=
=	حوالہ خیراتی شاہ مارہر -	=	دس
=	عرس حضرت بدیع الدین شاہ مارہر مکہ مسجد -	=	دس
=	عرس حضرت میر محمود صاحب -	=	صہار
=	عرس حضرت میان پیر صاحب -	=	صہار
=	عرس سید حسن برہنہ صاحب -	=	صہار
=	عرس حضرت سید احمد بادشاہ -	=	مار
=	عرس حضرت شاہ جھاڑوستان -	=	مار
=	عرس حضرت الغوث الثانی -	جمادی الاول	مار
=	عرس حضرت شاہ شہید شاہ صاحب -	=	دس
=	عرس حضرت سید میران سینی خداوند مرزا -	=	مار
=	عرس حضرت احمد شاہ رفاعی -	=	مار
=	عرس حضرت دیوانہ شاہ درہنا آباد -	=	مار
=	عرس حضرت دو لہ دو لہن -	=	دس
=	عرس حضرت پلنگ شاہ -	=	مار
=	عرس مقبول علی شاہ علاقہ ثابت علی شاہ -	=	=
=	بالکھ حضرت فاضل شاہ واقع ٹوبہ عرب ستیا رام کپور -	=	مار
=	قصبہ شاہ آباد -	=	=
=	نیز حضرت حسین پیر شاہ صاحب -	=	مار

نام مستتر	نام صاحب عرس یا فاتحه	نام ماه	تعداد در پی
بخشی رضا علی	فاتحه سالانه آفتاب بیگم -	جمادی الاول	بار
ایضا	معمول استانه مدار قریب بستی محل -	ایضا	موصی
=	فاتحه سالانه حسین لقا -	=	بار
=	فاتحه سالانه سیمونتی	=	بار
=	نذرا محمد علی شاه دوله بر روز عرس -	=	موصی
نام مستتر	نام صاحب عرس یا فاتحه	نام ماه	تعداد در پی
بخشی رضا علی	عرس حضرت شاه عبدالحق صاحب کسل پوش -	جمادی الاول	موصی
=	عرس سید نور الهدی صاحب دروازه حضرت -	=	موصی
=	سید مومن صاحب -	=	=
=	عرس محمد عباد الله پیر محمد غوث -	=	موصی
=	عرس میان صاحب مجذوب واقع بیگم بی -	=	موصی
=	عرس حضرت میر علی صاحب مجذوب ساکن ناو شیر -	=	بار
=	معمول امین علی شاه هنگام میروانگی عرس جمال بهار شاه -	=	موصی
=	جمال بهار شاه لعل بیگ پروا انگه شرح صدر -	=	موصی
=	عرس حضرت شاه سعد الله صاحب مجذوب نقشبندی -	=	موصی
=	عرس حضرت شاه نعمت الله ولی کرمانی -	=	موصی
=	عرس شاه بهلولان شاه ولی ساکن قصبه شاه آباد -	=	موصی
نام مستتر	نام صاحب عرس یا فاتحه	نام ماه	تعداد در پی
بخشی رضا علی	عرس حضرت حسین شاه ولی قدس سره -	جمادی الآخر	موصی
=	عرس حضرت موسی سماک عرف بنگری شاه -	=	موصی

نام ششم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تقدیر و پیر
سختی رضا علی	عرس حضرت کریمت شاہ دولہ -	جمادی الآخر	مہمان
ایضاً	عرس حضرت قادر بادشاہ مخدوب -	"	مہمان
"	عرس حضرت شاہ پیر الدین صاحب -	"	مہمان
"	عرس حضرت مولانا مفر الدین صاحب ترک درگاہ -	"	مہمان
"	عرس حضرت مراد شاہ و ہوتی -	"	مہمان
"	عرس شاہ حسین و ہذا صاحب -	"	مہمان
"	عرس حضرت شاہ ٹیپو صاحب -	"	مہمان
"	عرس حضرت سگ بی صبر -	"	مہمان
"	عرس مولوی شہاب الدین صاحب -	"	مہمان
"	عرس حضرت فخر الدین صاحب دودھ پیران -	"	مہمان
"	عرس حضرت عباد اللہ شاہ صاحب -	"	مہمان
"	عرس حضرت نعمت اللہ ولی -	"	مہمان
"	عرس حضرت مولانا فخر الدین صاحب -	"	مہمان
"	عرس شاہ عنایت اللہ حسینی عرف کوڑی شاہ -	"	مہمان
"	عرس سید عبدالوہاب صاحب قریب زیاباغ -	"	مہمان
"	عرس حضرت سید علی صاحب سنا و حضرت حسین شاہ -	"	مہمان
"	ولی صاحب قدس سرہ -	"	مہمان
"	اخراجات نقارہ عرس حضرت مولانا مشککشا -	"	مہمان
"	نیاہ تقریب عرس حسین شاہ ولی صاحب قدس سرہ -	"	مہمان
"	عرس حضرت سید علی صاحب -	"	مہمان
"	عرس حضرت نہایت النسایم صاحبہ مغفورہ -	"	مہمان

نام مستتر	نام صاحب عرس یا فاتحه	نام ماه	تعداد و روپیه
نیکنی و ناسی	فاتحه سالانه رستم بیگ مشهور سلیمان بیگ صاحب -	جمادی الاخر	ص
"	فاتحه سالانه آجاگر بابی -	"	مار
"	برسی بالک و اس -	"	سجده
نام مستتر	نام صاحب عرس یا فاتحه	نام ماه	تعداد و روپیه
میر مراد علی	نیازهای گل بزرگان -	جیب اکبر	ما ص
"	نیاز چهار صاحب کبار رضی الله عنهم -	"	له ع
"	نیاز حضرت مولی مشکلی کشا رضی الله عنه بزرگوار -	"	ایار اعر
"	برکوه شریف -	"	"
"	پنخت طعام در کوه شریف در عرس -	"	ا ع
"	برای جلوس شامیان و غلاف بنبر همراه مندل -	"	مار ع
"	اخراجات روشنی کوه شریف -	"	ما ص
"	نیازهای و بهال حضرت سید احمد کبیر و پیر عمر دواز -	"	ما ص
"	نیاز حضرت ابی بکر بن الصدیق رضی الله عنه -	"	ما ص
"	عرس حضرت گلاب شاه سیداساگ -	"	مار
"	عرس حضرت مسکین شاه -	"	ص
"	فاتحه سالانه زمین جی -	"	مار ص
"	فاتحه سالانه جیوئی بی -	"	ص
"	نیاز حضرت مولی مشکلی کشا رضی الله عنه در آتش شریف -	"	ص
"	نیاز ایتاد و عاشور خانه باو شاه بی -	"	ما ص

نام مستم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
میر مراد علی	عرس حضرت چلین شاہ -	حب الہ	صا
"	عرس حضرت برہان اللہ شاہ -	"	مار
"	عرس حضرت جھاڑو شاہ سداسہاگ -	"	مار
"	عرس حضرت جان اللہ شاہ صاحب -	"	مار
"	عرس حضرت سیتا شاہ صاحب -	"	مار
"	عرس حضرت محمد بیگ صاحب مجذوب -	"	صا
"	عرس حضرت غلام علی شاہ صاحب -	"	مار
"	عرس حضرت میان عزیز اللہ صاحب نان فروش -	"	مار
"	عرس حضرت خواجہ محی الدین شمشیر برہنہ -	"	مار
"	عرس حضرت شاہ مسافر -	"	مار
"	عرس حضرت سلیمان شاہ -	"	مار
"	عرس حضرت محی لعل درویش -	"	مار
"	عرس حضرت نور بیگ -	"	مار
"	فاتحہ حضرت مولوی قطب الدین صاحب -	"	مار
"	عرس حضرت سیر الہدی صاحب -	"	مار
"	عرس حضرت قدم رسول برکوتہ شریف -	"	مار
"	عرس حضرت میر فتح علی صاحب -	"	مار
"	عرس حضرت گلاب شاہ سداسہاگ -	"	مار
"	عرس حضرت یتیم شاہ -	"	مار
"	فاتحہ حضرت مولیٰ شکیل کشا رضی اللہ عنہ درویشی کوڑہ	"	مار

نام مستمسک	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد اور پیم
میر مراد علی	فاتحہ حضرت مولیٰ شکر اللہ شاعر ضی اللہ عند حبیبی کورہ	جب حبیب	دعہ
"	نیا دوس حضرت حبیب شاہ	"	دعہ
"	بیوی شاہ ساکن ملک ارجن گیری	"	دعہ
"	فاتحہ حضرت مولیٰ شکر اللہ شاعر ضی اللہ عند درخشاہ	"	دعہ
نام مستمسک	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد اور پیم
میر مراد علی	عرس حضرت مہی شاہ درجل پلی	شعبان المعظم	مار
"	عرس حضرت فتح اللہ حسینے	"	مار
"	عرس حضرت جاک باب صاحب	"	مار
"	عرس حضرت جمیل شاہ صاحب	"	مار
"	عرس حضرت شاہ کرک صاحب	"	مار
"	عرس حضرت وجیہ الدین صاحب	"	مار
"	عرس حضرت پیر زنجیر صاحب	"	مار
"	عرس حضرت محمد خاموش صاحب	"	مار
"	عرس حضرت بابا شرف الدین صاحب قدس سرہ	"	مار
"	عرس حضرت شاہ مجد الدین شطاری	"	مار
"	برہما راجہ چند دلال	"	مار
"	عرس سید پیران حبیبی مرشد او دلی شاہ	"	مار
"	عرس حضرت فاضل شاہ	"	مار
"	عرس حضرت عنایت اللہ شاہ	"	مار

نام	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
میر مراد علی	معمول کشتے تبرک مولانا فقیر الدین صاحب قدس سرہ شہان العظم	مئی	۵۰
"	فاتحہ عرفہ حضرت تنہیت النساء بیگم صاحبہ -	"	۵۰
"	فاتحہ عرفہ نواب غفران باب -	"	۵۰
"	فاتحہ عرفہ حضرت منقرت منزل -	"	۵۰
"	فاتحہ عرفہ حضرت نجفی بیگم صاحبہ -	"	۵۰
"	فاتحہ عرفہ نامہ ارب بیگم از اقربا بی بی نجفی بیگم صاحبہ -	"	۵۰
"	عرس حضرت لطیف شاہ صاحب در نکلندہ	مار	۵۰
"	فاتحہ سالانہ ماما سکینہ -	"	۵۰
"	عرس حضرت شاہ عیسے صاحب -	مار	۵۰
"	عرس حضرت سید اکبر ولی صاحب -	مار	۵۰
"	آبدار خانہ بہار سی حضرت شرف الدین صاحب	"	۵۰
"	عرس حضرت خواجہ صاحب -	مار	۵۰
"	فاتحہ سالانہ سر و پکنور -	مار	۵۰
"	تباری بخت طعام نیاز حضرت بادشاہ صاحب -	مار	۵۰
"	فاتحہ سالانہ بنی بیگم صاحبہ -	مار	۵۰
نام	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
میر احمد علی عورت	فاتحہ دسترخوان حضرت مولیٰ شکر شاہی	رمضان المبارک	۵۰
صوت جنگا باد	عندہ برکوتہ شریف -	"	۵۰
"	عرس حضرت پیران پیر صاحب -	مار	۵۰
"	عرس حضرت غریب شاہ سدا سہاگ -	مار	۵۰

نام منتم	نام صاحب عرس یا فاتحه	نام ماه	تقدیر و پیم
میر احمد علی عرف	عرس حضرت پیر بادشاه صاحب -	رمضان المبارک	ص
مولوی جنگ بہادر	عرس حضرت تعجب شاہ -	"	ص
"	عرس حضرت خواجہ امین الدین علی صاحب -	"	ص
"	عرس حضرت سعد و بنی صاحب -	"	مار
"	عرس حضرت امام صاحب دوم دوم -	"	مار
"	فاتحہ سالانہ حکیم سید صاحب -	"	مار
"	فاتحہ حضرت سید رمضان سینی -	"	ماہ صیہ
"	ختم نماز تراویح و مسجد کوٹا شاہ در قلعہ محمد نگر -	"	ص
"	عرس حضرت سید علی پیران صاحب -	"	س
"	عرس حضرت تدر بہادر کوڑی شاہ -	"	مار
"	عرس حضرت میر قربان علی برادر میر یونس عارف -	"	ص
"	نایز حضرت مشکلا شرافتی اللہ عنہ -	"	مار
"	عرس حضرت محبوب شاہ سدا ساک متصل راجہ باغ -	"	ص
"	عرس حضرت شاہ شمس الدین محمد رشتا قادری قدس در بد -	"	امام ص
"	عرس حضرت سید قدرت اللہ صاحب ہمنآباد -	"	مار
"	معمول عید الفطر شجر شید علی شاہ و تصور علی شاہ و ربڑ -	"	ص
"	معمول عید الفطر بیوی شاہ ساکن ملک ارجن گری -	"	ع
"	عرس حضرت امام بیگ دولہ -	"	مار
"	عرس حضرت بابا فخر الدین صاحب در گوہا کورہ متصل امجد آباد -	"	مار
"	برای فاتحہ تراویح و رانار شریف -	"	مار ص

نام مہتمم	نام صاحب عرس یا فاقہ	نام ماہ	تقدیر اور پوچھ
میر احمد علی عوف	برای ختم تراویح در مکہ مسجد -	رمضان المبارک	ماہ
سلوک جنگلدار	ختم تراویح در مسجد خلوت مبارک -	"	رمضہ
نام مہتمم	نام صاحب عرس یا فاقہ	نام ماہ	تقدیر اور پوچھ
میر احمد علی عوف	عرس حضرت میر نواب صاحب مجذوب -	شوال المکرم	معمول
سلوک جنگلدار	عرس حضرت مغفرت منزل -	"	معمول
"	عرس حضرت شام عبد اللہ صاحب قادری -	"	ماہ
"	عرس حضرت محمد غوث صاحب -	"	معمول
"	عرس حضرت مستان بادشاہ -	"	معمول
"	عرس حضرت داؤد بادشاہ صاحب -	"	ماہ
"	عرس حضرت سید عبدالقادر -	"	معمول
"	عرس حضرت بابا شاہ -	"	ماہ
"	عرس حضرت سید حفیظ اللہ شاہ	"	ماہ
"	عرس حضرت غلام سرور خطیب -	"	معمول
"	عرس حضرت محمد حسین گیسو دراز بندہ نواز قدس سرہ	"	ماہ
"	نیاز خلافت حضرت سید محمد حسین گیسو بندہ نواز قدس سرہ	"	ماہ
"	معمول چلو دتاری قدیل نیاز حضرت سید محمد حسین گیسو دراز -	"	ماہ
"	عرس حضرت کمل پوش صاحب -	"	ماہ
"	عرس سید حسین قادری ہمشیرہ داؤد سید علی صاحب	"	ماہ

نام مستم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
میر احمد علی عرف	عرس حضرت حاجی صاحب درچیلہ پورہ -	شوال المکرم	۵۰۰
صوت جنگنا پور	فاتحہ سالانہ نور بائی -	=	۱۰۰
=	فاتحہ سالانہ کریم کنور -	=	۵۰۰
=	فاتحہ سالانہ قادریہ بیگم -	=	۱۰۰
=	عرس حضرت گلاب شاہ مجذوب احاطہ مقبرہ -	=	۱۰۰
=	میر نواز صاحب مجذوب -	=	۱۰۰
=	عرس سید مظفر علی شاہ درچارکمان -	=	۱۰۰
=	عرس مودو خان صاحب -	=	۱۰۰
نام مستم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تعداد روپیہ
حافظ انور صاحب	عرس حضرت شاہ یوسف صاحب قدس سرہ -	ذی قعدہ	۱۰۰
=	عرس حضرت ابن صاحب -	=	۱۰۰
=	عرس فخر الدین صاحب مجذوب -	=	۱۰۰
=	عرس حضرت روشندل صاحب -	=	۱۰۰
=	عرس حضرت جمال الدین صاحب -	=	۱۰۰
=	عرس حضرت جٹا شاہ صاحب -	=	۱۰۰
=	عرس حضرت الف بیگ دولہ -	=	۱۰۰
=	نذر عرس الف بیگ دولہ -	=	۱۰۰
=	عرس حضرت حافظ عبد القادر -	=	۱۰۰
=	عرس حضرت محبوب شاہ سنگ شاہ -	=	۱۰۰
=	عرس حضرت شہید علی صاحب عطا پور -	=	۱۰۰

نام مہتمم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تقدیر و پیم
حافظ انوار صاحب	عرس حضرت دیوانہ شاہ سدا سہاگ -	ذیقعدہ	مار
الضیاء	عرس حضرت اوجالار شاہ -	"	صہ
"	عرس حضرت داود علی شاہ -	"	صہ
"	عرس حضرت امام علی موسیٰ رضا رضی اللہ عنہ -	"	صہ
"	عرس حضرت حیات شاہ صاحب متصل در گاہ بود صاحب	"	رعہ
"	عرس حضرت باد اللہ شاہ در موضع کنتور -	"	رعہ
"	عرس حضرت امام ضامن رضی اللہ عنہ -	"	رعہ
"	عرس حضرت بدو خان -	"	رعہ
"	عرس حضرت محمد شاہ نگر در دائرہ سلطان نگر -	"	صہ
"	برسی محمد معصوم باری دار و واخانہ -	"	رعہ
"	سالانہ دروانہ بیگم -	"	مار
"	سالیانہ ہمشیرہ الف بیگ دولہ -	"	رعہ
"	عرس حضرت کلب علی شاہ -	"	صہ
"	سالیانہ سلیمہ بیگم -	"	مار
"	عرس حضرت حافظ محمد علی صاحب قدس سرہ -	"	مہار
"	عرس حضرت سید شاہ علی عباس صاحب -	"	مار
"	عرس حضرت ڈھوپر شاہ صاحب -	"	رعہ
نام مہتمم	نام صاحب عرس یا فاتحہ	نام ماہ	تقدیر و پیم
حافظ انوار صاحب	عرس سید محمد صاحب بکریان والہ -	ذیحجہ	مار
"	عرس حضرت اعتبار شاہ سدا سہاگ -	"	مار

نام مختصر	نام صاحب عرس یا فاتحه	نام ماه	تعداد اور فریب
حافظ انور صاحب	نوروز عرس حضرت شاه یوسف صاحب شریف و صاحب	مهر	۱
	صاحب قدس سرها -		
	عرس حضرت حسین بن صاحب -	مار	۱
	عرس حضرت گلزارشاه کینہ شاہ جہان مرستان -	مار	۱
	عرس حضرت شامی الدین شہلی -	سہ	۱
	عرس حضرت امیرن خاکسار -	سہ	۱
	عرس حضرت نامدار شاہ -	سہ	۱
	عرس حضرت شاہ اسمعیل صاحب کھوری وارہ -	سہ	۱
	عرس حضرت حافظ احمد نابینا -	سہ	۱
	عرس حضرت شاہ انور قاری -	سہ	۱
	فاتحہ عرفہ حضرت غفران باب علیہ الرحمۃ -	سہ	۱
	فاتحہ عرفہ حضرت مغفرت منزل علیہ الرحمۃ -	سہ	۱
	فاتحہ عرفہ حضرت تنہیت النسا بیکم صاحبہ مغفورہ -	سہ	۱
	فاتحہ عرفہ حضرت بخشی بیکم صاحبہ مغفورہ -	سہ	۱
	فاتحہ عرفہ قاریہ بیکم صاحبہ مرحومہ -	سہ	۱
	فاتحہ عید الفصح بہ نخت نان و کباب -	مار	۱
	عرس حضرت نکر شاہ -	سہ	۱
	بخت نامہ نیاز حضرت امام حسین علیہ السلام و خیمہ نبی -	مار	۱
	بخت نامہ نیاز حضرت امام حسین علیہ السلام و دربار -	مار	۱
	بخت نامہ نیاز حضرت امام حسین علیہ السلام و قلعہ محمد نگر -	مار	۱

نام مستم	نام صاحب عرس یا فاتحه	نام ماه	تعداد روپے
حافظ انوار صاحب	تیار می تقریب علاقہ جعفر علی -	فریاد	۵۰۰
	عرس حضرت قدسیہ بنت مکانی -	۲۰	۱۰۰
	عرس حضرت بخشی بیگم صاحبہ مغفورہ -	۲۰	۱۰۰
گو شوارہ و وارزہ ماہ یعنی یک سالہ پانچ			

نام مستم	نام ماه	تعداد روپے	کیفیت
میر ناصر علی	محرم الحرام	۱۰۰	
ایضاً	صفر المظفر	۱۰۰	
محمد اسد علی	ربیع الاول	۱۰۰	
ایضاً	ربیع الثانی	۱۰۰	
بخشی رضا علی	جمادی الاول	۱۰۰	
ایضاً	جمادی الثانی	۱۰۰	
میر مراد علی	رجب المرجب	۱۰۰	
ایضاً	شعبان المعظم	۱۰۰	
صولت بیگ بہادر	رمضان المبارک	۱۰۰	
ایضاً	شوال المکرم	۱۰۰	
حافظ محمد انور	ذی قعدہ	۱۰۰	
ایضاً	ذی حجبہ	۱۰۰	
	یک سالہ پانچ	۱۰۰	

یک است این پنج هزار و نهصد و شصت و دو و پیمینج آنکه مرثا اس بلده فرخنده
 بنیاد است حریم الله عن الفساد و تاسی و شش هزار و پیمین دیگر برای خود و گل که هر روز بر
 ملاقات بزرگان مستعمل است از سرکار عالی و رحمت می شود اللهم ذو فی ذی و لا تنقص * *
 فصل در بیان کسانی که روزانه بیشتر و حضور حاضر میشوند و مجرای می گردانام ایشان
 مجمل نوشته میشود تهنیت یاد والد دولت بهادر نازولی و مراد علی خان و حافظ منصب علی
 جغتو نوی و حکیم صدر علی و حکیم شقای خان و حکیم قمر الدین و پیمین و میان و شیو صاحب
 و بالیاد و غلاوران و وکیل نور الدین شاه صاحب قادی و حامد الله شاه مدرک و حاجی
 امام وکیل شمس الامرا بهادر و حاجی غفور وکیل اقتدار الملک بهادر و حاجی رام پرستاد
 و بنجی رضا علی و لاله لچهارا و نصرت جنگ بهادر و لشکر جنگ بهادر و بنجی رشید الملک
 و محمد شکور و مصری خان شکار و رفیع الدوله بهادر و عرض یگی بهادر و مختار بیگ وکیل
 شاه محمد نصیم عرف حضرت مسکین شاه واکرام الله شاه فقیر و احسان علی و صولت جنگ بهادر
 و صادم جنگ بهادر بنجی صدر و شیخ فیض و قیصر جنگ بهادر و لاله گو بند پرستاد و ناصر علی
 سیان و حضرت مسکین شاه صاحب دیگر و حاجی جمال بنجی و حیدر علی کوکا و امان سنگه
 و لاله منی لال و حکیم نادر و غلام محی الدین و اساز و اسد علی منصبدار و غرت یاور جنگ
 و رفیق یاور الدوله بهادر و قطب یار جنگ بهادر و سعید الدوله بهادر و صوبه فرخنده بنیاد و حیدر آباد
 و خورشید جنگ عم و من یگی و نواب مختار الملک بهادر و امیر کبیر شمس الامرا بهادر و
 عمده الملک بهادر و خورشید جاه بهادر و راجه بنذر بهادر و شکار و قوت جنگ بهادر و فقط
 پس اگر حضور پر نور بهادر ازین امرا اشخاص چند چیده مجلس قرار دهند و پیش ایشان و
 روبرو حضور پر نور هر روز یا در هفته یا در دو هفته یا در ماه یکبار مقدمات هر قسم مرتب شده باشد
 و حضور پر نور خود متوجه شده تقاریر بدی و بدعا علیه و نشود شنیده تهنیت و ترتیب
 مثل فرموده حکم فرموده باشد یا تجویز امرا خود شنیده فیصله فرموده باشند در چند روز یا

ریاست را باین عدل انصاف رونق تازه حاصل شده باشد و غلغلہ مستعدی حضرت رئیس
 بذریعہ اخبار با کثافت عالم رسد و زکات و فرائض امر اہم ظاہری شدہ باشد و زبان
 شرات گویان و بدخواہان الال شدہ باشد و بعضی از انا یان اعتراف می کنند کہ ہر گاہ مجربان فوجہ از
 جمعہ داران اعواب و یا از صاحبزادگان و دیگر امر اطلب می شوند و اوشان مجرم را نمی فرستند
 این عمل بسیار بد و زبون و خیرگی و شورہ پستی است کہ خود عالمی میکنند و حکم ناظمان حضوری را
 بخیاں نمی آرند اگر حضور خود متوجہ میشوند بہ این قباحت مرتفع می شود کہے را مقدرت نمی ماند
 کہ مجرم را نگاہ دارد و بعد الت فرستند گویم منشاء حضور و منظور خاطر دیوان حساب تیرہمین است
 کہ ہمہ خاص عام و رسم خیاط عدالت گذشتہ باشند و جملہ خرابی ہا مرتفع شوند زیرا کہ غرض
 ہمہ زمین دو این کہ سرکار بکثرت مامور فرمودہ اند ہمین است اما از قدیم عادت چنین نبود
 است کہ کسی نامش در فوجہاری یا دیوانہ عدالت نماید بلکہ معاملات خود را نرم یا گرم انصاف
 خواہ ظلم ہر چہ میشد خود می کردند و نامش بجائی نمی بردند حال دیوان صاحبین عمل ناپسندیدہ
 عدالت ہا مقرر فرمودہ اند و برای آنها دستورات قرار دادند چون این دستورات بر جمعہ داران
 و صاحبزادگان و امرا و مایان و محلات محلالت شاق بودہ است احکام عدالت ہا را بخیاں
 نمی آوردند و دیوان صاحب اجرای قوانین مقررہ را بر خود منحصر داشتہ تجویز فرمودند کہ از ہر جا کہ
 مجرم نیاید ما بدولت را اطلاع دادہ باشند تا بذریعہ عدالت خاص و مجرم را طلبیدہ لائق محکمہ
 کہ باشد حسب خواست آن محکمہ را سجا فرستادہ باشند اگر کسی سہرا کند بحکم حضور بر نور تعمیل
 شدہ باشد باین ترکیب اجراء کار میشود اگر چہ دیر می کشد مگر در چند روز این جملہ قباحت مرتفع
 خواہد شد و درین عرصہ سہ سال بسیار عادت مردمان درست شدہ است و غونہ پیر آئین میشوند
 و این حکمت عملیہ خاص مجوزہ دیوان صاحب است و بس و الحق درین سرکار مغولیمہ بنسب
 بود اگر چنین نمی شد البتہ فتنہ و فساد بسبب بودن خلاف عادت سابقہ بر پا بطور نمی شد
 کہ نظیر آن دشوار میشد و دیگر بعضی دانشمندان نا اشنای دستورات مغولیہ واقف قوانین

ملک گویند میفرمایند که چون مجربان گرفتاری آیند اگر ایشان ضامن بهم میرسد تا تحقیق برضما
می وادارد در دود قیدی سپارند و مجرم متوسل امر او صاحبزادگان و محلات مغلات و مایان
و جمعی از ان اعراب ممتاز را که می آیند در حوالات نمیدارند و با ایشان می سپارند این ظلم و سراسر
تا انصاف است گویم اگر ضمانت بهم میرسد بر ضمانت داشتن و ضمانتی را بحاجت دار سپردن
و کسانیکه ضامن آنها بهم نمی رسد تا تحقیق زیر حوالات داشتن و خوراک معتمد ایشان را
از سر کار دادن سراسر مصلحت انصاف است زیرا که اگر بعد تجویز سراسر از ساند البته نا انصاف
خواهد بود یا خوراک نمیدهند البته نا انصافی میتواند شد یا فتوی ایشان طیارست اجراء آن نمیتواند البته
باشد و الا فلا و وقتیکه دید انصاحب چنان منصف باشند که اگر کسی بالش بر ایشان در کد امی عدست
کند عافری خود را در جواب بی ناگواری می دهند و شب روز اوقات خود را در خدمت انص و تحریر جوابات
حکام و نظار ماتحت و ملاحظه کاغذات صرف می نمایند و یک ساعت با آرام نمی گذارند پس ظلم
که بدارین صورت اگر حضور خود ملاحظه کار نفرمایند جائز باشد جای عجب نباشد و اگر خود متوجه شوند
و بار فرمایند نور علی نور و زین شرف رعایا و تجند نصیب بر ایامیت وزیری چنین شهر پاک چنان
جهان چون نگیرد قمری چنان ببارک المثنی بهم العالیه و غایم العالیه آمین و دیگر بعضی از اشر
می گویند که حضور در ملک خود دوره نمی فرمایند تا حقیقت رعایا و برایا و کیفیت آبادانی و
ویرانی ملک بر حضور ظاهر شود و ستم رسیدگان حکام مفصله بداد خود و ستمکاران و ستمکاران
بر زیر و ستان کوتاه گردد بلکه ملاحظه دیگر حکومتها فرمایند تا بصارت کماهی حاصل گردد نمی بینی که
سلطان روم خلد نهند بلکه و سلطنته بعد ملاحظه شام و عرب مصر علاقه خود سپهر فرانس و انگلستان
کرده است می کند گویم این قتی میباشد که حکومت نوعی بود اینجا حکومت شخصیست و حضور او
منظور آبادانی ملک خود و تبیین قوانین است و اجراء دستوران بانصاف بعبد سیر و ظاهر که در دوره
بادشاه البته رعایا و برایا بهم تکلیف گوناگون میشود و آن منظور حضور نیست البته هرگاه رعایا و
بعد اجراء قوانین انصاف و حکام دیانت پسند و نظار خردمند فارغ البال گردند چه عجب که آنوقت

عزم سیر و گشت علاقه فرمایند و در صورت گزافی غلبه سراسر تکلیف ملازمان و رعایاست و بهر تعلق علیا که
 حضور پر نور شب و روز متوجه بازگشت و مشیر با تیر هم گیل و نهار و فکرنه و بست از نسل و
 اندام آرا و در صورت ست بارک الله فی افکاره و تدابیره و در نظم و نسق عدالت ها و محکلات و
 تعیین نظار و دیانت دار و عمال حق پسند و کار گزار مشغول است هر ساعت بدستی سخنة های گوناگون
 و با احتیاط نقشه کارگزاری های هر حکمه متوجه و مامور و بحصول رضای خداوند نعمت خود میسر
 و دیگر بعضی مدبران ایجا میگویند که مردم آفاقی را بر عمده های جلیله مقرر نباید کرد بلکه از امیرزادگان
 این بلده عتیقه مامور باید نمود زیرا که ایشان مستحق بهر نوع هستند که پرورده نعمت اوقدیم اند اگر
 ایشان محروم باشند و آفاقیان بر مناصب جلیله رسند حیث عظیم و ظلم فحشیم باشد گویم اگر مردم
 ایجا لیاقت انجام کار سرکار بامانت و دیانت دادن می توانستند چرا محروم از مناصب جلیله
 میمانند این مسئله را من هم تسلیم دارم که بهر نوع استحقاق اول مردم ایجا راست بعد از حصه
 آفاقیان است مگر ملاحظه فرمایند که اگر تا دو پارس و زخمة و باقی روز و شب در سیر و قصبه خود نشین
 گردانند و طرف دستورات ملک و قوانین و علوم در سیر ضروریه مطلقا التفات نفرمایند و نصیحت
 مردمان مجربین و سیاح و ارباب علوم و فنون اختیار نمایند و نه ملکانا را سیر فرمایند پس چگونه لیاقت
 انجام کار سرکار کردن توانند و چرا سرکار ایشان کار خود سپار و وزیر که سرکار و انجامی کار
 خود چیست و چالاک و دیانت و صفائی و بجزات تامة بلا روی رعایت احدی نمی خواهد و ایجا از
 سفارش و مروت گیر و مفر نیست این آفاقی مغرب الوطنان که وارد هستند بغیرت خود میترسند
 و رضامندی آقایی خود میجویند و بجای یکپاس و پنج پاس در محنت بطوری میگذرانند که عرق پیشانی
 ایشان تا با انگشتان پامیر رسد و تمام روز بکیزانوشسته تا کار سرکار با انجام نمیرسد پهلوی نیز میگذرانند
 و از کسی متوقع یک جبهه نمیباشند بخلاف مردم ایجا که بخصد روپیه می یابند هرگاه از عمده جد می شوند
 صاحب ده لاکه و پیه میداشند پس اگر دزدی نکند و نداد بجای این غینه قارون و خزانه غیب یافتند
 و اگر غنیمت یاب هم در تاجا خیاثت کنند بداند که آیا در کابل خرم میشود و در محل بند و شان هم خان

خواهد بود که گفته اند بهیت خوی بدو طبیعتی که ششست به نزد و جز بوقت مرگ از دست به
 در هندوستان از هنگام نوب سکند جاده بهادر منظور شنیده ام که دیانت واری از هند بهجید آباد
 وارد شده باشد و از اینجا فارغ البال شده در هندوستان ریاستی پیدا کرده باشند بلکه خاک ویت وار
 در هر جا خراب است بعضی نظر دارند وستان به هند میگویند بهیت ای دانت بر تو رحمت از تو
 رنج می یافتم و وی خیانت بر تو رحمت از تو گنجی یافتیم به دیگر بعضی حسا و اینجا میگویند که هند سان
 قحط زده آفتی در اینجا آمده مردم را خراب میکنند اگر شمارا در اینجا روزگار بهم می رسید چرا در اینجا
 می آمدید گویم خیر اند از تقدیر که دانه های رزق هر کس را بهر اطراف انداخته اند که آدمی گردیده
 مقسوم خود را می خورد و سوا ازین در ملک هند اصحاب جوهر بسیار پیدا میشوند و ظاهر که در کثرت تقدیر
 میباشد اند از سفر اختیاری کنند و در اقالیم دیگر رسیده اظهار جوهر ذاتی خود می نمایند و خود را به جوهر
 خود بر تزییات میرسانند این سبب رسیدن بندی حساب جوهر در حیدر آباد و دیگر ممالک میشود
 و تا وقتیکه خبری از هند و ستانیت و مردم اینجا بوده است اینها را بشنودم اینجا به مردم هند مال
 محبت التفات و پرورش حکم انجنس سیل الی انجنس میفرمودند و میفرمایند و چرا نباشد که جزو اعظم
 محالست فیما بین وجود است هرگاه ماده اصلی هند و ستانیت و ایشان نامه به حکم غیریت التفات
 و محبت بر خاست و مغایرت آمد زیرا که ما مردم هند به چارپایی می خیمیم و کهنی نژادان بر زمین
 میخسند و ما چارپایی گندم و دال ماش میخوریم و ایشان برنج و زرت و دال تور و مرغ می خورند
 و ما شیرینی می خوریم و ایشان ترشی می خورند و ما آب سرد میخوریم و ایشان سینه می نوشند
 ما افیون نمی خوریم و ایشان افیون میخورند و ما میکشند مایک زن منکوه داریم و ایشان بازان
 چند اقسام یعنی خواص و کمکای و شادی و اله و حرم و کشته بلا تکلف بهنوق تمام بدون حیا و شرم
 و بلا لحاظ زن جانزه و ناجازه عمر خود میگذارند و ما مردم نماز میگیریم و روزه میداریم و ایشان نه نماز
 میگذارند و نه روزه میدارند و ما میگذاریم و برکت می تراشیم و ایشان بت میگذارند و برکت می تراشند
 ما مردم زیور نمی پوشیم و ایشان زیور می پوشند ما مردم بای پوش می پوشیم و ایشان برهنه میگردند

با عمو و کلاه پوشید و ایشان عمو و ستان و پس میان ما و ایشان چگونه موفقت آید و دیگر بعضی نامجرمان
 گویند که بر ستوار عام و حوالی و مواضع متعلقه شهر همیشه غارت گران و داکه نامی اندازند و غارت
 می کنند و بدست آن ادر باب پولیس چنانکه باید نمی شود و مجرمان گرفتار نمیشوند و مال آنرا میگردانند
 گوئیم ملاحظه نمایند که پیش از سه سال چه قدر قاطعان طریق را می زدند و داکه می انداختند و اندر یک
 سال هر قدر که بدست شده است و مجرم گرفتار آمده اند و مال آورده شده است گاهی در حکومتهاست
 اینقدر نشده بود پیش از این بین فریاد و سبیل را در احوال خود ندیده اند و مال را می انداختند و بدست می
 ایشان جمعی در آن دام را نام و ممتنان این بلده اعراض و سکمان را نشانیده اند زیرا که هر قدر در آنجا
 که گرفتار آمده اند و به شهر باین و آنجا و سکه و مولد بوده اند بسیاری ملازم سرکار و امر و اسکنان بلده
 بوده اند و کمتر بغیر ملازم غول بیابانی شده بعد عصر برآمد و سراغ روانگی مالان حال خانه معتبر بود و
 از شهر برآمد تاخت آورده یا نقب زده مال گرفته بگو ناگون جیل اخل مشهر میشوند و وزیر حمایت امر
 و بعد در آن گننام می نشینند ادر باب پولیس کمال کوشش سراغ ایشان بر آورده مع مال گرفتار کرده
 می آند و اخل فوجدار می میکنند و از آنجا بسرای قمر واقعی می رند مگر ادر باب پولیس چه کنند وقتی که
 مامور حرمیان حامی ایشان باشند و پیشتر این چنین کسان بسبب حمایت و ملاذ و نشان و ستیاب
 نمی شوند برای گرفتاری ایشان نواب مختار الملک بهادر تبریز گوناگون بر کار آورده اند
 و سرای قید نیست و اخراج از ریاست و عبور و رای شود و تبریز فرموده اند و چنین محرم را که اقل
 عبور در یک شور از اسباب و سکه و غیره میباشند و قدره در این شهرت سو کو فوجدار و صاحب نیست
 اول روزی که بهادر اگر قابل سرای قید چارده ساله می باشد تحقیق فرموده حکم عبور و رای شود
 می فرمایند و بر تار سنجی که صاحب روزی که بهادر برای روانگی طلب میفرمایند بعد از آن کس
 کمال و نیم تنه و کلاه در مجلس چچا وانی باستصواب ناظم فوجدار می رواند میفرمایند و از آنجا حکم گیرند
 مجلس حسین ساگر سکندر آباد روانه می فرمایند و بزود وقت مقرر از آنجا برای عبور و رای شور و
 بمی می فرمایند و این چنین روانگی مجرم در تمام سال کیبار می شود و کمال تاکید نواب صاحب

که اینچنین هجوم ملازقوام مزبور هرگز برای کم تجویز نشود زیرا که ایشان درین ایام کمال سرباز و رسته
استیصال ایشان بعبور و دریای شور کردن سراسر مصیبت است اگر امر از او جمعداران از چال و روستا
ملازمان خود آگاه شوند و مردم سامی گیرند که ملازوان و کاه دن است و یافته باشند و او نشان
را گرفتار کرده بار باب پولیس سپرده باشند و نوعی رعایت و حمایت اینچنین کس نمایند و وقوع وارث
بسیار بکم یافه دست نایب و خواهر شد بلکه نشانی از حرامیان در حیدرآباد نخواهد ماند و بلده پاک خواهد شد
باید که جمعداران و امران خبر داشته باشند که آیا ملازم یا امیدوار باشند خلل حمایت ایشان یا اقارب
مستوسلان ایشان در سینه بی خانه و مدک خانه سپردن و پناه و آوایی او از کجاست و خرج او زیاده از
آمدست یا نه و یکدام کدام کس صحبت دارد و نزد نیکان می نشیند یا بدان و بلا ضرورت نائب پیشاید
یا نه و در جبهه خانه یعنی قمارخانه هم می رود یا نه و در قهوه خانه مخبران هم فرستاده خبر آنجا گرفته
باشند و در قهوه خانه هم می رود یا نه و زنان اجنبیه هم نزد او می آیند یا نه یا این نمودن ایشان می رود یا نه باین
اصول عیار جمله ملازمان خود و پانداگر کامل برآید و صحبت خود دارند و اگر ناقص برآید بوجه متوجه
سپرد ملازمان پولیس نمایند و هرگز در دست خود ندارند از همین جاست که اکثر امیرزاده بصحبت این
و او باش خراب میشوند و آب و سی خانمان را بر باو میدهند بخراپد و باو هیچ علاج نمی گردد
بلکه بعضی از صاحبزادگان اند که بصحبت او نشان خراب شده اند و همراه او نشان در میدان درو
خود را بر دمال بسته بنگامه بایر پامیکند و آب پولس اگر نمی شناسند بترک ادب پیش نمی آیند و اگر
می شناسند بعزت خاندان بپلوتی میکنند و این تاکی خواهد بود و آخر به حوالی سرخواهر کشیده و آه منطوق
اثر خواهد کرد و اگر چنین صاحبزادگان حرامیان را ناظم و جبراسی بجا خطا و ب میطلبند و بتوسل
تاسم نخواه میخواست بجا آب آن بقاسم خود می بخارند که منصفان انکار میدهند و آب بپای از ملک ملک محتاج
شده و ریخته اند و درین وقت عورت یافته اند و قوت انصاف ندارند و عقل رشوت دارند
این بوجه در عدل و انصاف خلل شده و الا الله کار جوانان را تا که از جنس طلا و نقره و ساج و شاد
آن رعایا و شیرو تقصیر ثابت نشود و هرگز نخواهم فرستاد گویم احتیاج امری است که از آن

کس از کمالات خالی نیست زیرا که احتیاج داخل با هیئت ممکن است صاحبزاده صاحب نیز از ممکن خارج بود
 پس ضرورت محتاج خواهند بود و از ملک ملک در بلده آمدن مامور را عیب نیست زیرا که بزرگان معترض
 از سفر قند بهندرسیدند و از قند بکن نقل و حرکت فرمودند چه عرضها یافتند که بوزارت بلکه سلطنت
 رسیدند و درین وقت چه معنی دارد بلکه سنت الشراذیم بچندین است و وقوف انصاف انقدر است
 که نیک و بد را می شناسند بن العلماء و الفضلاء و الحکام معززاند و عقل رشوت که دارند قیاس
 بر ملازمان خود میفرمایند صاحبزاده را هرگز محبت بصلحان رسیده است ورنه اینچنین نمی نوشتند زیرا که
 مولوی رشوت خوار در همین جا شنیده است صاحبزاده دیده باشند و رشوت رسانیده و ظاهر که
 آراشی و المشرقی و الراحیش کلهم فی النار آقایی ماهر رشوت جائز ندارد بلکه اگر نام نذرانه دادن
 بسیار کسی می آرد و مور و جیانه و قید میشود پس کرازه که نام رشوت بر زبان آرد باین وجه
 شهره انصاف و عدل و از مشرق تا بغرب است خلل در عدل انصاف وقتی خواهد بود که بهویست
 صاحبزاده شود که حمایت مجرم خود نمایند و بناظم خوداری نیاورند و چون بصلاح و همایان جوانان
 صاحبزاده که مقتول شدند مجرم بر ملازمان صاحبزاده عائد شده بود و ملازمان خود بر جرم خویش عالم
 شده و ریاس افتادند بحایت صاحبزاده و آمده ابله فتری کردند و جواب که دراز عقل است
 بالفاظ سفاهت تحریک نمایند پس آنچه شدنی است امید که دو گرفتار آیند و حامیان خج و پشت و
 حسرت گزند و گویند که چرا نفر ستادم و مورد لوم حکام شدم و دیگر هر دستوری که قابل انتظام عالم و لائق
 بندوبست و باعث رفع ظلم و شدائد موجب آسایش خلایق باشند از امور و اینجا قانون نامیده اند
 و او را هرگز نمی پسندند بلکه کمال اذان متنفرمی باشند گویم کمال سوی فکر این بزرگواران است
 که غور و نفع و نقصان نگرد و هر دستوری که مستعمل دانان باشد اعم از آن که مستعمل اصحاب
 باشد یا دست مال دیگران آنرا قانون گویند و گو استمال آن حسب شرع شریف باشد یا نه
 بگفتن نادانی که این امر قانونی است نیز از دیگرانند و نمیدانند که خدا ماصفا و بیعیست
 خواهد از دلمان عیسی خواهد و باناقوس صاحب دلان شناسند آواز آتشنا را +

و اما این را نمی دانند که اگر مسائل شرعی را مستعمل گیران یا بنده از پیش خود بگذارند آری اگر سستی بود که
اصل آن در شرع شریعت یافته نشود یا خلاف آن باشد یا مخالف رواج و دستور آن ملک و راس و
دنیا باشد قطعاً ترک نمایند و نه عمل بآن کرده آن را بر صلحت و دلشست و انتظام ملک محتوی
محقق این است که آن را قانون نامیده اند پس حکم هر بر وقت و هر بر ملک مناسب اند به موجب
آن عمل نماید و مخلوق را از ضرر باز دارد و به نفع رساند و بیکر بعضی مشرقتان ظاهرش گویند که درین
بلد و طایفه خصوصاً در حضور پر نور و دریشان اكمال و لوق است گویند از اولیا شمرده میشوند و زیاده
از حوصالی ایشان که آن حق اهل الحق بود ایشان از حضور پر نور عظامی شود مانند عنایت شاه و متوشاه
و متوشاه و سوب شاه و ناچین شاه و دلکار شاه و مشک شاه و دهو کلی شاه و متوشاه و حضرت
بکمال صاف و سنج خود با ایشان با انواع انعامات پیش از آنکه و بقدر و نه حضرت ممنوعات شرعی
زیاده میشود گویند که فیض الهی ذات بابرکات حضرت او نعم و قائم دارد حضرت عامل اند بیکر آنکه هر
گره بر سر بند احسان غفران که کین زرق و شینیت و آن کرد و فن و قادر مطلق جناب اقدس سرسحاب
کرم بخش کرم خود آفریده است که فیضانش نیک و بد همه هر قدر که مقد کرده اند مستفید و مستفیض
می شوند که سیه و آن این ندانند که خدام و الامقام صالح و طالح و صاف و درون و بیکار و خدا
را نمی شناسند بلکه بنور ایمان بر خطرات همه مشرف میشوند اما به وقت ستاری عیب همه می پوشند
و بصفت کریم گش کس ناگس را میخوانند بقدریکه با اشاره فیض بشارت و قادر مطلق مجازی شوند زیرا که دل
فیاض خزانة خداوند کریم است و کلیه آن بدست مظهر کریمی ندانند بلکه در یک قدرت خود داشته است
هر قدر که دانند این منظور میباشد بجز آنچیزی خود که ذات مظهر فیاض است اشاره میفرماید آنقدر که
اگر کسی خزانچی را متصرف و متصرف اند او مشرک است پس مش ایشان انعام خداوند است درین
نشود و لکن شاه را حرکات باید و نه نصرت را شکایت چه عجب که در هر چو کسان خاکسار می عالمی
باشد تا بر چه فرمایند مقبول حضرت الهی گردد و بیکر آن که هر معر قوی دانند که درین گرد و سوار
باشد و این مظهر فیض است که کس را ناگس را ناو خلق با هر کس ناگس و موقوف

با عنایت بقول سعدی شیراز رحمة الله علیه در مشهوره که بختش کجاست حمام که ناله کند
 بجای بدام به اگر کسی بر نکات و مضامین شان سعدی علیه الرحمة آگاه باشد و حکایت حضرت
 ابراهیم خلیل الله را صلوات الله علی بنیا و علیه السلام هم یاد داشته باشد گاهی درون بخشنده و عارفان
 بر زبان نیارد بدانکه از صفات الهی رزاقیست منظر او چنین ذات غریب پرور را پیدا فرموده
 هزار محتاجین بوسیله جمیل آن بر رزق میرسند و فیاض است که بر رویه ظهور چنین فیض رساند
 از صلاح و طالع و بیرون و باریا بر اوقات و مقاصد میرساند و گوییم است که منظر او چنین شمعش پیشه را
 پیدا فرموده که عام و خاص اصلاهی عام و خاص که با نعم عام و علما و علماء و عباد و عباد و اوقات و اوقات
 جمله کامیاب میشوند بارک الله فی صدقه آئین فصل در بیان شجره طیبیه امیر با توقیر و شرف
 بر تدریس معیدیل زمان لا نظیر له فی الدوران حکومت اصفهیه را ظهیر و دولت نظامیه را نصیر
 کافه انام را برگزیده مقبول خاص و صفات حمیده جناب فغنیاب نواب شمس الامام امیر کبیر
 غمده الملک محمد رفیع الدین بختان بهادر نامو جنگ ام فیضانه و اقباله و امیر حجلاله و جلاله بدان که
 آباء کرام حضرت ایشان فارغ حسبین بزرگی چشتی شریف فرید نسب بوده اند بنا بر آن آعمان
 از حضرت امیر المومنین عمر فاروق رضی الله عنه میگویم و تا ایشان میرسانم باید دانست که جد ایشان
 حضرت امیر المومنین و امام المسلمین الذی کان رایه و انتقام لاجی و الکتاب عمر بن الخطاب رضی الله
 تعالی عنه بوده اند وفات یافتند در چاردهم ذیحجه سال است و دوم جری روز چهارشنبه شهید گرد
 ایشان را در میان ناد فزاولو غلام مغیره بن شعبه و نام این قاتل فیروز مجوسی بود و دفن
 کرده شدند و حجره نبویه مع صاحب خود صلی الله علیه و سلم و رضی الله عنه و بود خلا حضرت
 ایشان ده سال و شش ماه و سی و نه روز و بود عمر شریف ایشان پنجاه و پنج سال و نزد بعضی
 شصت و سه سال و بود قد شریف و راز سفید رنگ بر مقدم سرش نبوده است
 سلسله جدی امیر کبیر نواب شمس الامام بهادر
 سوائی و ام فیضانه و امیر حجلاله

شمار	نام	کیفیت
۱	امیر المومنین حضرت عمر فاروق رضی الله عنه	
۲	شیخ عبداللہ -	
۳	شیخ ناصر -	
۴	شیخ ابرار اسیم -	
۵	شیخ اسحاق -	
۶	شیخ ابوالفتح -	
۷	شیخ واعظ اکبر -	
۸	شیخ واعظ -	
۹	شیخ عبد اللہ -	
۱۰	شیخ مسعود -	
۱۱	شیخ نصیر الدین محمود سمان -	
۱۲	شیخ شهاب الدین احمد فرخ شاہ کابل -	در اکبر نامہ بدقت دوم کدور شاہ کابل گفتندی
۱۳	شیخ محمد -	
۱۴	شیخ یوسف -	
۱۵	شیخ احمد -	
۱۶	شیخ شعیب -	در اکبر نامہ بدقت دوم کدور شاہ کابل گفتندی که قاضی بود بلاهور آمد و در قصه قصه و اقامت کرد
۱۷	شیخ سلیمان کولیوال -	
۱۸	مخدوم شیخ فرید گیم شکر مسعود اچودھنی بک پنی -	در اکبر نامہ بدقت دوم کدور شاہ کابل گفتندی معارفہ دیار ہند شتعال داشت خواجہ قطب الدین غلیفہ

شمار	نام	کیفیت
		خواجہ معین الدین گھم اللہ الذی بر او افتاد و فصیح از چند درگاہ علوم رسمی و دینی است حقیقی و فرموده و روبراه ختمند که شمس الملبه افروخته دست از سیمه باز داشته دل ملازمت خواجہ بست ۱۱
۱۹	شیخ برالدین	
۲۰	شیخ محمود	
۲۱	شیخ سوبی	
۲۲	شیخ معروف	
۲۳	شیخ کریم الدین متوکل	
۲۴	شیخ شاه عبدالحق سلاک	
۲۵	شیخ محمد زبشنده	در رسول خانی محمود دانشمند نوشته است -
۲۶	شیخ داود	در رسول خانی در میان شیخ محمود دانشمند و شیخ داود شیخ احمد واسطه کرده است -
۲۷	شیخ پھول	شیخ پھول اور رسول خانی شیخ پھول نوشته است -
۲۸	شیخ فیروز	
۲۹	شیخ بہاؤ الدین	
۳۰	شیخ ابو الخیر	ایشان متوطن شکوہ آباد صنع اگرہ بستند -
۳۱	شیخ ابو الفتح	مخاطب بہ تیغ جنگ شمس الدولہ شمس الملک و شمس الامر شد نہایت رفیق پرور و پاک نواز و ترقی بخش ملازمان بودہ اند کہ آن تاثیر فرود در خانوادہ ایشان موجود است -
۳۲	شیخ فخر الدین	المخاطب بہ نام جنگ خوشید الدولہ شمس الملک شمس الامر الیکیر الیشاہ

شمار	نام	کیفیت
۳۳	شیخ رفیع الدین -	<p>را او بطن شیر الشما بیک صاحب صبیہ نواب محمد خان بک -</p> <p>سه فرزند شدند که محمد رفیع الدین خان بهادر که الحال</p> <p>عمده الملک امیر کبیر شمس الامر نام و جنگ بهادر عسکر</p> <p>بجمله میان اند -</p>
		<p>دویم محشم الدوله محمد سلطان الدین خان سبقت جنگ مرحوم بوده اند سویم محمد فرید الدین خان</p> <p>منفور بوده اند که در حدیث شهاب ازین جهان فانی بار الملک جاودانی شتافتند رحمت شد</p> <p>وسطان الدین خان منفور او و فرزند هستند یکی بشیر الدوله بهادر عرف شاه صاحب بیان</p> <p>سلطان الدین خان ایشان او و فرزند اسال شده اند اما فقیر را دنام ایشان هنوز اگهی نیست -</p> <p>دویم محشم الدوله بهادر عرف بهوکاری میان سلمه الرحمان و عمده الملک بهادر را هنوز اولاد</p> <p>و دو فرزند شمس الامر شیخ فخر الدین خان بهادر دیگر اند یکی محمد بد الدین خان بهادر عظم الدوله</p> <p>رفت جنگ بود که لا اولد بر حمت حق پیوستند دویم اقتدار الدوله و قار الامر محمد رشید الدین خان</p> <p>بهادر جنگ ایشان را دو پسر اند یکی نور شید جابه بهادر عرف شلی میان دویم محمد رفیع الدین خان</p> <p>عرف خواهر بادشاه که عمر و ازده ساله الحال دارند و نور شید جابه بهادر را دو پسر اند یکی بنام</p> <p>محمد فضل الدین خان بعمر یازده ساله دویم محمد حفیظ الدین خان بعمر قریب سی ساله نبیسه حضور پر نور</p> <p>سلیم الله تعالی فقیر را در خدمت این بزرگ نادگان مجاست نیست که اوقات و خصال ایشان</p> <p>بر نگارم مگر دو بار نواب محشم الدوله بهادر را دیدم و مذهب یافتیم اگر صحبت از باب علوم</p> <p>و ادب و سبب قلوب پیشتر چه عجب که حکم کاتب بکم تقودون باز فیضیان سلاطین جمع کند اگر چه چیزی</p> <p>روزانه در صحبت عم بزرگوار خود امیر کبیر بهادر باشند بلا رب قابل ملائق شوند زیرا که صحبت را</p> <p>اثر نامست حضرت ابوالبشر صلوات الله علی نیتنا و علیه الصلوٰه و السلام که در صلب خود از ذرات</p> <p>نیکسای و بد سیمه میداشتنند اثر صحبت بد افتد شد که در خط افتادند و تاثیر نیک آن شد که بد عاقل</p>

اولاد آدم صلی الله علیه و آله و سلم باز نخستین در پیامت خود داخل فرمودند و یقین است که اولاد کرام
 اگر متولد شدند محض صحبت نایب الان سه صحبت صالح ترا صالح کند و صحبت طالح ترا طالح کند
 و از بهر تمام این جهان ندیدم یارید بر جان بر ایمان زنده اگر بچکان بهر حال اخلاق محسنین بعد از
 عالم مطالعه دارند و بزرگان شامل اقتیاد و کیمیا و سعادت و بعد شام جمع خردان کرده بحث در آن
 و مجلسیان شنوانیده باشند صحبت که عونه همه درست شود و ضرورت که در صحبت بچه های خود
 منصب داران عمر متقی و مردمان تجربه کار هر قسم که صحبت ایشان نتیجت نیک فایده بخش دین و دنیا
 باشد مقرر فرمایند و اکثر مطالعه هر یک تواریخ هر قسم و هر ملک باشند تا اخلاق و عرائض ایشان
 درست شوند و بعد حصول علوم مرتفعه و منطق و حساب هندسه و جست و نقشه کشی و فقه
 و اصول و حدیث و تفسیر علم جزئی و فلاحات طب عمل آن فرنگ دارند و هم از کتب شیوخ
 و فن سپهری معطل ندارند و باین تقسیم اوقات فرمایند که یک لمحہ محل نگذرد و ضائع نگردد و دوم
 خوشامد گوار هرگز در صحبت ایشان نگذارند که طفل خراب می شود زیرا که در صفات اطفال باینستند
 که صاحبزاده در سخن کلام الله شریف میزبان منشعب فارسی کریم و افشای خلیفه خوانده اند
 و ندانند که اظهار چیست نعمت است یا مذمت و انایان در حق این و صفایان چه خواهند گفت
 اگر چه منقوت نفی سبب قسریات بابرکات مصدر الخیر و منظر الحیات امیر الامرا و بهادر و ظلم
 را عیب لطیفه عقلیه پیدا نموده است که اوقات خود را از اشتغال افکار و عبادت طریقه و ملاحظه کتب
 حکمیه ندانند که تواریخ علماء و حکام و التزام خیرات و فواید مشایخ کرام و اوراد شیوخ عظام و می نمیکشند
 و فیض لازمی ایشان بخلائق در بند متعبری گردیده است مقرر است و گاهها که از آداب معمول است بهر حال
 میسرند و در انعام الهی نعم نواله بواسطه خود بدست عالمی را شامل میفرمایند بابرکات فی اعمالهم
 اگر چه امیر این امیر اند که اتباع شیوخ خود را رضی الله عنهم همیشه عمل خود دارند و گویند خوراک حضرت
 ایشان پنج توله است گویم چه عجب که فردی مشرب اند قدس سره از اینجا که بسبب نجات
 و تقاضای برداشت مشکلات مشکل افتاده با اینهمه ضعف صیاح بر کشتن و در عبادات و اوراد

و غیر مشغول شدن نسبت روحانی ایشان است و نشاندی ایشان را سیمیه کاکرم و نشاند قریب
پسند فرموده کشیدن آفرین سیرمانند تفصیل این احوال انشاء اللہ تعالی و احوال فخرالملک سادات
خواهد آمد و اگر احوال قمار الامر سجاد بنی بکارم سببش آنکه احوال مفصل ایشان را خود رشید الدین خلی
که کتابت بسو ط شاد و سفت است مقابل آن حاجت تحریر فقیر نمائده مگر انیکه گویم انشاء اللہ تعالی
و احوال ایشان قریب جدا گانه همچو قال قول خواهیم نوشت فصل در احوال بده العطاء و سلامه
الاذکیا قدردان ارباب فہوم جامع اصحاب علوم نواب شجاع الدولہ قمار الملک سید تراب علیخان
سالار جنگ بہادر و ام فیضانم و سلاسل آباء و اجداد ایشان مع دیگر احوال کہ در زمانہ مختاری ایشان
واقف شدہ بدان کہ سلسلہ اجداد ایشان از خواجہ ولیس قریب عاشق رسول مقبول صلو اللہ علیہ وآلہ
وسلم رضی اللہ عنہ شروع میگنم و تا بایشان میرسانم و ہستی است کہ جدا مجید نواب بہا مدوح الشان
عاشق رسول مقبول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خواجہ خواجگان سرخیل جماعت تابعان حضرت غیاث الدین
بودہ اند رضی اللہ تعالی عنہ فرمودہ سر و کائنات صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در شان ایشان کہ بیاید
مردمان و دشمنان زمین و آسمان بود و درین نباشد اوراد و من سوا ہی مادر و باشد اورا بیاضی کہ دعا کردہ باشد
بحضرت حق تبارک و تعالی و صحت بخشدہ باشد حق تبارک و تعالی اورا از ان مرض مگر بقدر و نیاز
و در ہم سفیدی باشد پس ہرگز دشمن اورا بیند باید کہ اذہ منفعت طلبد برای خود انتہی و در سال
سی و ہفت ہجری و جنگ صفین شہید شدند

سلسلہ جدی زبدۃ الاذکیا سلاطین الامرا جناب فضیلاب شجاع الدولہ نواب قمار الملک سید تراب علیخان بہادر سالار جنگ لازال شہر و سقا لہ طالعہ مابرج اقمار فہنالہ طبعہ		
نام	عاشق سرور کائنات مغفور جودات صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خواجہ خواجگان حضرت خواجہ ولیس قریب رضی اللہ تعالی عنہ -	کیفیت مختصرہ

شمار	نام	کیفیت مختصر	شمار	نام	کیفیت مختصر
۲	علی		۲۰	عبدالرحمن	
۳	عبدالرحمن		۲۱	عبدالملک	
۴	عبدالرحیم		۲۲	عبدالرزاق	
۵	باسط		۲۳	شیخ نفی	
۶	سمعون		۲۴	عبدالمنان	
۷	امارة		۲۵	شیخ اویس	
۸	زید		۲۶	شیخ محمد علی	
۹	تقی		۲۷	محمد باقر	
۱۰	عکری		۲۸	محمد تقی	
۱۱	اویس		۲۹	شیخ محمد شمس الدین حیدر	
۱۲	ابراہیم		۳۰	محمد صفدر	
۱۳	اعمران		۳۱	علی زمان خان	مخاطب سید ریاض خان بہاول
۱۴	شاہ روع				منیر جنگ میر الدولہ منیر الملک
۱۵	باقر				امیر لامہ امداد اللہ
۱۶	اجہر				سرکار آصفیہ
۱۷	ابراہیم		۳۲	سید محمد علی خان	پیش در بزرگوار خود
۱۸	اسمعیل				برجت حق پیوستہ
۱۹	باسط		۳۳	سید عبدالعلیم خان بہاول	

ولادت نواب سالار جنگ بہاول در سال یکہزار و دویست و چہل و یک ہجری شد کہ ازین مصراع خوش اسلوب ظاہرست ع این گوہر گرے زیب وزارت آمد بحساب چہل عدد و آن یک ہزار

ار
بہ
ن

دو و صد و چهل یک شدن سال هجری ولادت با سعادت ایشان است بعد چند
 سالی پدری را از فرق ایشان برداشته بطل تربیت عم محمد ایشان قصدا و قدر آورده
 مظهر کمالات فرموده نواب سراج الملک صرحوم بعرضه است و بیست سال بهر نوع پرورش
 فرموده بکمالات و کمالات و دستورات مخاری و دیوانه آگاهی بخشید تا آنکه بسبب بیست و بیست
 سالگی رسیدند و سراج الملک در این عالم گدازان آنجائی گردیدند ایشان با لطافت خداوند
 نواب فیضیاب غریب و عدل گستر جناب آفتاب جاه نظام الملک ناصر الدوله بهادر بر عهده دیوان
 به شعبان المعظم سال یک هزار و دو صد و شصت و نه هجری مامور شدند که درین اعرافه پانزده سال
 شده است درین عرصه قلیل عهده خویش ایشان پل هم ساختند و گنج هم بنام حضور پر نور و هم بنام
 خود دیگر آبادان کردند و دفاتر مال و مجلس مال و تعلقات داران درجه اول و ثانیه و ثالثه تحصیل داران
 و رصیفه مال و امنا و متمان و عینه فوجداری مستر فرمودند و هم دارالانشاء و هم محکمات
 مال و هم محکمات معتمد عدالت خاص و دفتر تنقیح و دفتر حساب و محکمات تقسیم تنخواه منصبداران محکمات
 فوجدار مامور نمودند و هم فوج گوشه محل اکمال قانون آرستند و محکمات دیوانه خود و هم
 محکمات عدالت بزرگ مقرر فرمودند و نظام را به شاهزاده پنج صد روپیه بهوار نمودند و دارالقصا
 را کمال و نقی بخشیدند و دو کو تو الیکه اندرون بلده دیگر بیرون بلده مقرر فرمودند
 و وزیر ایشان نائبان و وزیر ایشان منصفان و وزیر ایشان متمان و زیر ایشان امنای جمعیت کشیدند
 مامور فرمودند و نظم شارع به ترتیب که میسبت باموری چون کیا پیادگان و سواران و امنای حفاظت
 راه و مسافران مقرر فرمودند باین ترکیب و ترتیب بیشتر مجربان غارت گران و غیره مع مال
 گرفتار می آیند و بسزا می رسند در زمانه سابقه مجربان علاقه امر و جاگیر داران گرفتار نمی شدند
 بحکمت عملیه تدابیر صائبه نواب صاحب مدوح پیشتر در فوجداری گرفتاری می آیند و بسزا
 و جزای رسند قاتل واقعی مقتول و سارق مجوس و متعبد می شود و پیشتر هر چه پال برآید
 می شد بملک نمی رسید حالا با نظام جناب مدوح اگر کمیجه برآید بشود بملک بعد از رسیدن داده

میشود و تنخواه هر یک ملازم هر قدر که بخواهد و پشاه ماه و بلاتراخی میرسد همچنین این منصبداران
 هر که ماه ماه مقررست ماه ماه و هر که است ماهی مقررست بروقت خودی یابند و مساجد متعلقه
 دیوانه باموری امام و موزن همه بدارند و یکسے تعمیر نیست بر سر شرب که باشد بیشتر فتوی بر
 در سبب امام ابو حنیفه رحمہ اللہ میشود و بند و ان با بعض تقدیر تصدیق شاستر خود فیصله میخواهند
 برای تصفیہ ایشان شاستر بیاستمراند الا در مقامات خون شفعه فیصله فتوی بر حکم شرع
 شایسته میشود و آباء و ان افضل گنج و مختار گنج و بازار پل افضل گنج و پل افضل گنج تمسک در عهد
 ایشان شد و در الشفا و فضل گنج و تعمیر گنج و در کس در چا و نی چادر گھاٹ در عهد ایشان
 گردید و جھنڈہ لشکر اندرا حاکم کوٹھی رزیدہ فیس از بیرون در عهد ایشان نصب و سیر شد قحط
 در عهد ایشان آنقدر گردید که گندم در پنج پنج سیر فروخت شد و خرج بر تنخواه ملازمان کمتر
 در عهد ایشان گردید و از زانی هم در عهد ایشان گنج بن بر ایشان شد و با وجود گرنے بسیار
 کمال فرست و داناتی خود مرغ کسے ندادند زیرا که می ترسیدند که اگر آرنندگان غله خواهند
 داشت که این ارزانی غله بکم سرکارست غله در بازارهای بلده نخواهند آورد و بجای دیگر که
 در آنجا اگر آن مرغ خواهد بود خواهند برد و اینجا فرید گرنی خواهد شد اگر غله فروشان حال گرنی اینجا
 خواهند شنید و خواهند داشت که مرغ با اختیار خود فروخته است بلا تکلف خواهند رسانید البته
 مروان را در بلده غله درست خواهد رسید و از قحط محض شهریان محفوظ خواهند ماند رزق
 بهم خواهد رسید نایاب نخواهد شد اگر چه گران بها گردد و ویرش عزت با تقسیم غله در عهد ایشان
 هنگام گرنی شد اگر از سرکار عالی آصف جایی اینقدر مدد رعایا نمیشد حال مروان حیدر آباد و بتر
 از احوال کسان و فریست گردید که رعایای بیچاره آنجا کسے پسان حال نشد و از خزانه عامه
 سرکار چه نداداگر چه گورنمنت فی الجمله از چنده روسا و عمائد ملک هند پرورشش فرموده
 درین باب مرا که نواب مختار الملک بهادر بنام حبیب رزیدنت بهادر روانه فرموده بود
 لائق شنید است از اخبار لکھنؤ که کارنامه است نقل کنم گوش جان بایشنود و ویرا و در خوا

نوشته ملک بهادر که مشعر پرورش عامه غلامانق او در دست هزار هزار از آفرین باید نشود و گویند
که جناب و لیسری گورنر جنرل بهادر از نامتطور فرمودند اگر راست است بهر آئین لون لون
و جوه غوطلب است که اگر سنگه رجایا و خرابی برایا منظور داشتند و بغریب پرور سے نہیں فرند
و بهر چیزه هندوستان رفیع عواج مردم اسنجا بحکم شیخ سعدی جمعہ ہند فرمودند و خوانہ سرکار
را محفوظ داشتند قطعہ اگر گنجی کنی بر عاسیان کشیدہ ہر گدائے را برنجی چہرا
نشانانی از ہر یک جوی سیم کہ گرد آید ترا ہر روز گنجی بد نقل و اسلک گورنمنٹ نظام بنام سر جان
بول صاحب سی بی اینڈ کی سی ایس آئی ریڈینٹ بہادر صاحب بن گورنمنٹ نظام را با استماع
این حکم کمال فحوس شد کہ در متوالا اسکانان ضلع اور لیدہ بنگالہ را کہ تحت حکم گورنمنٹ برٹس انڈیا
ادب بسبب مصائب قحط حال تباہ است و میان گورنمنٹ بنگالہ این است کہ در ملک اور لیدہ رفتہ
زیستش یک مردم بسبب گر سنگہ فرمودند و قول مسٹر یون شاہ صاحب است کہ وہ ملک زن
و ہر از جان گذشتند سوای ازین دستلر و سرکار انگیزی برا کثر باشندگان بلاد این مصیبت سخت
افتادہ است کسانیکہ جان شیرین خود را بخند سپردہ اند پانزدہ لک بشمار آمدند۔ این ممکن نیست کہ
بشنیدن این حوادث غم اندوز گورنمنٹ نظام را نہایت بیخ و الم و فکر و ترد و غم باشد یا آنکہ
از متوجہ کردن سرکار انگیزی پہلوئی کنند و اینچنین سوانح عظیمہ کشوند و خاموش باشند
و فی الحقیقہ این مناسب نیست کہ در ملکهای کہ از سلطنت مانہایت فریب باشند و بد انتظامی
و غفلت و رآن بود گورنمنٹ ماسکوت و رزو و اذکر و ارناطخان ملک ہند خبرے و اطلاعی نہ بد
خواہش گورنمنٹ مانہایت کہ نہ فقط در خاص قلمرو بلکه در تمام ہندوستان امن و امان باشد
و رعایا شادان و فرحان ماند گمراہ و قتی کہ سرکار انگیزی چنانکہ نسبت اوفے اسحال عمل نہ فرمود
است قرضن استہ متوجہ با و بخواد شد و مستعدی بخواد کہ حصول اینچنین بکات عظیمہ غیر ممکن
خواہد بود۔ راہی گورنمنٹ نظام نیست کہ قرض اول بر باد شاہ این است کہ جانہاے رعایا
را محفوظ دارد و چنان حکم لے کند کہ بر ہا ہوا خوشی و بہبودی نوعی سنجے رسیدن نہ تواند

و این سخن باده از حد لالی می بخشد که خواهد نمود که گویشت را خیال میکند و که الحال کج
 برایش از این لحاظ این امر ضروری نظر نموده است بهین چه عالم کثیر در مصائب است بلکه اگر دیده
 خبرگیری لگو که مردم کاری است عظیم انسان توفیقی است و حسب الافغان که اطراف خداوند
 عالم است و این سیر و سلطان عهد است اگر رفیق ثابت قدمی همچو گویشت برین اندیشه آن
 لایحس نیست و این افکار و گویشت این نسبت آن چه خواهد گفت سوا اینکه آثار خرابی است
 بنظر می آید و این نقطه تجربه اولین باشد که بر احوال ملکهای انگیزی و کار برش گویشت
 چند وستانی گویشت و آنچه کرده باشد بلکه چند سال گذشته باشند که باید محبت قندهار و ستانه
 بخانی این امر توجه شده بود و می که گویشت و کشتن اندیشه از جنگهای بیجا و تار و نیستی و از بیم
 و برای بازداشتن تاج بیست نظامی دست و پا بیا فاضی حکومت خویش بمیان آید و محبت کنیم
 چنانچه بر عهد و اب مادی جنوبی بنده و ستا چه امر و سلطان شد و فوج و قواد از ماند و قبض و عباد
 از و لیا کیش شسته شد برین بعضی ابر و حاد و با پیروی با کرده و محاکم مجر و بنده و من و شش
 و شور و شورش از ناله و بزمین طبع گویشت برین اندیشه از انصاف خطرناک محفوظ داریم
 متعین از و کنایان از جا و اطاعت قدمی بیرون نهادن ندانست اگر چه در آن وقت و وسط
 هند هنگام جنگ و جلال بر پا بود و کشته را را سوازی قتل و غارت کاری نبوده است لگو که
 اومی و سب از زبان شسته بودند و قتل رسیده و ال و اسباب تلف شده بود و رعایا
 هند و ستان از حکام انگیزی که با ناخوشن و و بندگان بود و این گویشت را اطلاع شده است
 که چند ماه پیشتر ازین هنگام که بیایست آن چند و ستان سا اما سال و سب خوف خطر مبتلا
 بوده است که در جزیرل بهادر برش انداخته و از نعمت خود و ملکه معظیه دام اقبالها را نوشته بود که
 در جمیع سلطنتهای هند و ستانی محرومه و محروم الیها امن و امان است و رعایا و برابا با انصاف
 شادان و فرمان است و آنکه گویشت جزیرل بهادر خبر است را مخفی کردند چون درین اخبار غوغا
 کرده می شود و هیچ یافت نمیشود و بالاخر بفضل و کرم خداوند که می آن حاکم جلیل القدر از سزاکی که

عالم بران میشد خلاص نیست دست و ظاهر است که حال عایای این ملک دور دراز و کیفیت
 باشندگان این کشور بعید سیحیج میخیزد و آن گویزان از باب پارلیمنت ملکه و عظمه را چگونه
 دست یابیدن می تواند زیاده ازین کدام گناه خواهد بود که اینچنین ملکه و عظمه و الا جایی غریب پروری
 شقیه را که دماغش کا شنائ عقل و نورست و دلش بر رسم و شفقت مهور خدع و دیگر لیکن سالها سال
 بیشتر ازین بقاوت که فی الحال بسر کار انگیزی گردید و فوج و رعایا مخالف گردید و گورنمنت با
 کار و بار گورنمنت برنش اندر زیاده نهایت خوف و افسوس میگردد و معلوم میشد که انجام بد خواهد شد
 و مضموم میگردد که گورنمنت برنش اندر آنکه بهلاطین قرب و جوار خود و تمامی جنگد و در خصوصت مصروف
 بوده است اراده افزونی ملک خود می داشت و کسانی که در حفاظت ملک او میماندند خیال
 آسایش و آرام آنها کمتر می داشت و قدم بر منفعت خویش می گذاشت و لیاقت حکمرانی که
 گورنمنت برنش اندر ابرار ملک ماتحت خود بخوب ترین وجه حاصل بود آن همیشه گورنمنت با
 بخون و روشنی ماند و نادمیت و اگر گورنمنت ماکمال رنج و ناست دید که گورنمنت برنش اندر
 را اکثر اراده شد که ملک بمسایگان بی قصور خود را فتح کند و ضبط نماید که افزایش محاصل
 شود و از تشویش افهام و تفهیم خلاص یابد رفته رفته اکثر چنان معاملات پیش آمدند و ظهور کردند
 که اندریشه گورنمنت ماست و درست شد و حسب الاذعان آمد یعنی هر علت نیست اندازه
 که دیگر ملکه قرار داده بودند بسبب غفلت نظام خود و رخاۃ ایشان ظاهر شد و نتیجه آن شد
 که بر برنش اندر قرض بسیار گردیده و در محاصل نقصان و کمی آمد و لیکو که هر دم را بد گمان
 ناراض یافتند - در سال یک هزار و هشت صد و پنجاه و نه عیسو جناب ملکه و عظمه و ام اقبال
 که نام نام ایشان اعظم و مکرم ضرورت و شهره حمده ایشان و در شهرت استتاری بدین
 مضمون جاری فرمودند که ایست اندر یا کمپنی بوجه بد نظامی موقوف کرده شود و گورنمنت برنش اندر
 از جنگست جدال و غارت و غنیمت دست بردارد و حکمرانی بد آنرا و انصاف بر رعایا کند و
 با بادشاهان قرب و جوار با خلاص و نیک نیتی پیش آید بلکه با بدخواهان هم چرب زبانی کند

باین طرح گورنمنت اندیا را چار ناچار امور است جنگی خود را ترک کردن و در افتاد و در حال متاع
 که از ارجکان صلح جو و نیک جو مجبور است می رسد از آن بگذرد و امید آن لازم آمد فلان گورنمنت
 نمی پردانه و کابلی را عادت اختیار کرد و در قحط خبر رعایای مجبور مطلقا نگرفت نفیست
 بر ترش اندیا یا نزوه ملک آدمی گرسنه از جان گذشتند حکام مطلقا بندگان کرون نتوانستند
 تا هم ممکن است که نواب گورنر جنرل بهادر شل سابق جناب ملکه معظمه که نام نامی شان شیر و آفتاب
 است نوشته فرستاده باشند که بفلان فلان حکمت تدبیر و لیاقت و استعداد و در گورنران محنت
 قحط رفع و دفع شد بلکه کثرت شهرت اکنون خلایق مطمئن و ثبات دست هر خبر و کار رعایا که گورنر
 و گورنران صوبه با مختلفه زیر ایشان همیشه بنمایند بهشت آن رعایا نهایت خوش و خرم می مانند -
 لیکن گورنمنت اراقرین میشود که گورنمنت بر ترش اندیا بعد از این مصیبت خوفناک که بر لکو کمار رعایا
 او نازل شده این سخن افهیده باشد که هرگاه ملک بسیار و قبضه او آمده است بران حکمرانی
 بجز واری مناسب سعی و کوشش و شواری شده است پس باین وجه گورنمنت مادر گورنمنت
 بر ترش اندیا و رغبت میکند و بیچک پس و پیش نیست که گورنمنت مادر و پس کردن صوبه برار گورنمنت
 کند - رست است که از چند سال گورنمنت مابند و بست صوبه مذکور را بگورنمنت بر ترش اندیا
 تفویض کرده بود لیکن بدست ما اول قریب ناخبر گیری رعایاست که غرض و فائده آن را بر عهد
 و پیمان هر چونکه مضبوط باشد تفوق حاصل است - ما نسبت بر رعایای خود خوف کامل است
 زیرا که آن بر ایالات گورنمنی است که آن نصف رعایا یک صوبه کلان را در گرسنگی انداخته بر
 در ساخته و ناحق بکجج زوپی و سخرانه پرداخته گورنمن فائده رعایای سکنه بر استحقاق این امر
 که خبر گیری آنها در دست اقتدار خود گیر و تمام گورنمنت ما بگورنمنت اگر نری مطلع میکند که میعاد
 اقرار نامه که نسبت انتظام صوبه برار بعمل آمده بود و در سال یکبار و ششصد و پنجاه و نه عیسوی
 ختم شد وقتی که همیکه هندوستان از کمپنی موقوف شد زیرا که اقرار نامه صرف با کمپنی شده بود
 بعد بر خاستگی کمپنی نوری آن موثر نمانده بلکه معظمه و کثرت و ادا و اقساها که در آن

همیشه در گنجینه استوار فرموده جمله اقسامه اراضی را که انگیزی کمپنی آنرا کرده بود بحال
 منظور داشته اند که گورنمنت از طرف خود که امی عمد نامیده نوشته بگورنمنت ملکه معظمه در میزند و رسان
 نداده است بر طبق آن تنظیم موقوفه برادر رسال مذکور یعنی شش شصت و نه نام منتقل گردید که از طرف
 مابقیار گورنمنت انگیزی مانده نشاء گورنمنت ما آنست که از طرف هر دو گورنمنت یک کمیشن
 برای تحقیق و اثبات دعوی گورنمنت نظام بابت معامله اضلاع کرنول و میسور که بر گورنمنت
 انگیزی واجب است مقرر کنند ساز و دی گورنمنت ماست که نسبت ملک میسور گورنمنت
 انگیزی را هر چه قصد باشد بان اطلاع بخشد و اگر نشاء گورنمنت انگیزی مثل تحریرات
 و فائز باشد که سند نشینی متبنی مدارج میسور منظور بود پس صلاح گورنمنت آنست که بعد حلیت
 مدارج میسور از طرف هر دو گورنمنت برای برابر تقسیم کردن ملک میسور کشتن مقرر شوند اگر موافق
 رای گورنمنت ما و گورنمنت انگیزی تقسیم شد پس ظاهر است که سه کار این فائده کشیده خواهد شد
 و درین معامله هر تجویزیکه گورنمنت انگیزی خواهد کرد آنرا گورنمنت ما بماند منظور خواهد کرد که
 رای گورنمنت ما این است که در تنظیم حال گورنمنت انگیزی را ترسیم کردن بر ضرورت آنکه آن
 خوفناک مصائب که پیشتر گفته شد بظهور نیاید و که دمی تکلیف فائده گشتی بر دارند موافق شود
 گورنمنت ما ترسیم این است که گورنمنت انگیزی حدود ملکی خود را که درین اواسط وسیع شده اند و با
 انتظام آمدن نمی تواند کم کند - گورنمنت نظام را باین جهت نظام ملک اوریسیه ملحوظ خاطر است
 تا معاملات آنصوبه یافت زده بر سر آید و مصیبت زوگان را آسایش شود و در تکلیف نباشد -
 و ازین امر نوعی انکار نیست که محال آن ملک بعد از اجابت هر قدر که باقی ماند بخراید گورنمنت
 انگیزی جمع شده باشد گورنمنت ما این همه بخان دوستانه باین لحاظ نوشته است که سلسله ارتباط
 که اودت و از دستگیر شده است قائم و اخلاص و یکجائی دائم باشد و سو ازین چون پیام غدر سال
 یک هزار و شصت صد و پنجاه و هفت گورنمنت ما داد و اعانت بگورنمنت انگیزی کرد پس نه دار
 و خواهد پی تمامی رعایای هندوستانی بر گورنمنت ما واجب شد و مقتضای انسانیت نیز همین

است که مصیبت کبریا بر او انداخته و تحریک اعلان مرگ و حبس بی پوشی نکند و درخواست
گورنشت با اذن صاحب است که بنظر مهربانی مضمون غیر اسلحه اچھنور گورنشت دهند و وزیر اعظم
و جناب ملکه معظمه و کنویرادام اقبال با بفرستند بی کم و کاست تحریر فرمائید و ستخط سالار جنگ
گویم در سرخیال ملی عهد بهادور در بند و در فرموده باشند و کاغذ اطلاعها که از گورنشت دهند
بخصوص ملکه معظمه و ام اقبال حاجی رسد همراه باشند و از گورنشت لایان تجربه کار سابق و از عهده داران
از موده کار خاک بند از هنگام ورود و چند بمصاحبت باشند و تصدیق مطالب محرره گورنشت
بهادور بکلیه قضیه زمین بر سر زمین شده باشد و نصیحت نوعی مبالغه راه نخواهد یافت و حق بکسر
خود قرار خواهد گرفت و اصل کیفیت محرره بشا بده خواهد رسید ببا مضمون باشد که موافق طبع
نویسنده می باشد چه حاکمی اگر از کسی راضی می باشد تعریف او می نویسد گو یو دیگر این نویسنده
و اگر از کسی ناخوشنود می باشد مذمت او می نگارد و گو در حقیقت و موصوف بصفا حمیده باشد
و هرگاه تخنیتی بر سر موقع رسیده بلا در رعایت تحقیق احوال ممدوح یا مذموم کند و صاف ظلم
خواهد شد از آنجا که محرم اوراق است که با حکام که پیش از غدر بوده اند نوشته اند که نکست
نهایت مستعد و دانت وار و کار گزار عیدیم الشال است بعد حکام هنگام غدر نوشته اند که مجبور و
است و بعد از غدر باز نوشته اند که نهایت مستعد و کار گزار است و انصاف پسند و حق جوست پس
بر تحریر که ام حاکم اعتماد کرده شود اگر تحریر حکام غدریه او ثوق داده اند کثرت را اولین آخرین
باطل می شود و چگونه میتوان که اجتماع اکثر ثقات بر غلط بود و بر تحسیر احاد خدمت سالها سال کم
بمانت و دانت کرده است و عمر خود در خیر خواهی مکار و ظلمات ابدی و بر ایا خرج کرده در کار ابدی
و حال مزاج حکام هنگام غدر که بود و محققان نیکو روشنست که بر پوشش فرامانی از جان گشته می شد
زیرا که آن زمانه وقت و با بوده و هر عاقل که عقل فحول حکمای ملازمین باندک با و هموم خطر آ
مرده و افسرده میشد که عقل از حکام بوده اند که عقل ایشان آن وقت زنده مانده باشد و نه
جان عقل خیر قیل را مرض سکنه عارض بوده است الحاکم هنگام محبت عقل است اگر از او

نفر نمایند و سعی و شقت بشت پنج ساله نوکری مرادشان کنند و مر از علوفه منصوب باصطلاح زراعت
 حال نشین گویند محروم دارند پس انصاف آن بخیر خدا ذکر خواهیم و باعلان اشتها و هم که بر آب
 ملازمان مستعد و کار گزار و امانت دار انگیزی من یک عیبت با ششم حال ملایه بنید و از من عیبت گیر
 و گویم کسیکه درین سرکار انگیزی کار مستعدی و دینا و امانت دوستی و چالاکی نموده باشد
 نتیجه قدر دانم و این خواهم بود که در گرسنگی و احتیاج خواهد مرد و حالش کس نخواهد پرسید فقط
 دیگر در عهد نواب صاحب بهادر در چاؤنی سکر بطوری تیار شده است که سواربان میان او
 رونم و مردمان پیاده پا برکناره آن که سرک سنگین مستقیم فرو ساخته اند روان شوند که چهلش برآ
 روندگان نشود و دیگر در عهد ایشان بر شامعی عام چاؤنی تا بل فصل گنج برآی روشنی
 شب روندگان نوپینی ایشان قنادیل آویخته اند که ره روان همچو روز در روشنی آنها بفرمان
 خاطر خوش قرار باشند و دیگر در عهد ایشان عیسایان کلیسائی وسیع و رفیع برای عبادت
 خدای مطلق قریب سانچ توپ ساخته اند و دیگر در عهد ایشان چاؤنی فوج آئینه در گوشه
 محل و فتح میه ان مقرر شد و قواعد آئینی در انجامی آموزند و هنرهای سپاهگری را روزانه
 میکنند و دیگر در عهد ایشان عهد نامه جدید نوشته شده است خلاصه آن آنکه هر خاطی و خیای خونی
 از مملکت برنش گور نمیشد که خیمه در ملک نظام رویا ازین ملک گر خیمه در عملداری انگیزی آید
 کار پروازان ناظمین طرفین گرفتار کنند و دم طلب ملا تامل فرستاده باشند چنانچه از طرف جناب و لیس
 نواب گور جنرل بهادر جناب پهل صاحب بهادر مجاز تحریر اقرار نامه شد و از طرف جناب
 والا خطاب بنده گان عالی حضور بر نور نواب فضل الدوله نظام الملک بهادر پهل گمیل شریک
 نواب سالار جنگ فتح الملک بهادر مختار گردید پس این هر دو مضربین با اختیار شد
 اقرار نامه با اتفاق نوشتند که طرفین را منظور و مقبول گردیدند شریک الطع عهد نامه جدید
 اول آنکه بر چهار شش الطع عهد نامه االیان برنش گور نمیشد نظام دکن باین دوستی
 و محبت و موافقت و مرفقت به استقلال و اتفاق عمل پیرایانند تجاوز و تفاوت شدن

بهر دوام اگر کسی مخطی که از رعایای برکش کور نیست باشد که در ملک نظام بنا کرده و در شهر
 یاد بادیه علانیه مخفی باشد و در صورت طلب اهلایان برکش کور نیست که در میان ملک نظام آنرا گرفتار
 کرده و در بند نیست باب برکش کور نیست هم خاطی غیر رعایا نظام است طلب کلبه در آن سرکار نظام
 تفویض نکنند بدان که قومیت و ملت خاطی اند که رشک کد امی عنوان واقع شود در آن صورت حرقی
 معدلت و نصف است الحافظ کشیده اهلایان طرفین دولت طلب عقید کرده تحویل کردن لازم و
 ضرور و اندستوم کسانیکه مقروض شده یا زد و کوب نموده بگزیند یا خاطی که از قبیل شرطه یا رفته شود
 آنها را گرفتار کرده بدون طرفین را ضرر نیست این دستور حسب اتمتیل نباشد چهارم اگر از این
 ممالک برکش کور نیست مالکی که در پیش مان کور نیست است مرکب خطبات مردم الذیل شده در ملک
 نظام روند یا مالکی که تحت نظام است باشندگان آنجا مرکب یکی از اجزای ذیل شده در قلمرو اهلایان
 برکش کور نیست بنایه گیرند پس چنین کسان ابر وقت طلب نظامان سگرین گرفتار کرده بجا است کامله
 حدود و خود را برسانند تفصیل خط یا یا غدر و بهنگامه کردن خون کردن اقدام متل
 زمانی محصنه ایذای جسمانی زخمی کردن ترشیدن عضوی و اگر ذی بھکی کوک کھسب
 نقب بخت قند گری سترقه زیاده از صدور میم سترقه مویشی و داده شکنی بقصد غارتگری آتش
 جعل سازی و ستادیر جعلی ساختن یا ساختن کنندین سکه قلب ساختن یا تیار کنندین خیانت -
 اینچنین خطایان اگر پوشیده بادی و بدان هم مجرم متصور شود ضرور منرا باید پنجم بغیر طلب و خواست
 و بلا شهادت خاطی را گرفتار کرده پسین سگرین لازم نیست باید که پیش از تفویض خاطی در میان
 کنند که عیث خطای که آن گرفتار شده است اگر چنین خطایان ملک یکبار و موافق عدل رواج آن ملک
 مستحق سزا باشد یا نه ششم باوقتی که کسی از متعابدین برای بطلاق است و این عهد نامه یکبار اطلاع
 ندیده آن زمان این عهد نامه جاری و بجا باشد کسی و تمیل تا نکند هفتم این عهد نامه است کامل
 و عهد و پیمان اثنی مدام جاری و عمری ماند کسی از عهد و ارضه ترسیم قبیح آن نکند فقط و یکبار
 ایشان نصحاء نامدار و شعری خوش گفتار از دکنی نژادان هندی است و آن در آن و طمان

و ایرانی نشان برین بنده عالی گرد آمده چینه دامنند و هر یک ایشان عظیم نظیری نظیر
 صحبت این عزیزان مفرح قلوب خلایق است و مصداق ایشان که تلامذات الحرمین اند چاشنی بخش
 ذائق جان اگر از کلام مفصل هر یک نوشته شود این کتاب از دیگر دو طبع نقل برداران مل
 و ناسازند و مختصری از کلمات این بزرگواران تحفه احباب میکند از کلام شیرینیه حقیقت و غایت
 سید علی نقی ضعیف بقائه الله بالفضل و الکرم

قصیده در حب

گشت ز خون شفق ما و نوا طلس نقاب
 یافت بتابید صبح رایت شب انتصاب
 بر زده کماشان آتش تیر سنا سب
 همچو حاصل گریخت در پرد بال عوا
 جامه کفن انخسب کرد سیه چون خضاب
 راست چنان بینود چون خط سنا غمنا
 چلک بهرام گور در شکم شیر غائب
 شیر فلک کرده نیز بهر سگ جبار ناب
 چون بتولای با و زورق زین بر آب
 تا با بشارت و بهر مژده عیب از ایاب
 بر لب دریای قیرگاه سپهر اشتهاب
 تیغ گهر دارین صند بر جایون جناب
 دان که از و میزند لاف شرف انتساب
 سرعت غمش مند در قطب مضطرب
 می برد از دل نشاط و در سرتار دکاب

از کمال کمال

دوش چو پنهان شد از سایه شب آفتاب
 چون علم آفتاب کرد فلک سرنگون
 بود چو در و مع ابر لمعه شمشیر برق
 روز که بر چتر سبز داشت های زرد
 چون ز خای شفق بنام شد اطلس نگار
 نقطه عیوق در دایره آسمان
 خنجر بهرام در پشت اسب خسته چون
 گرگ سحر خسته خوش بودم سنجاب شب
 جرم لال از زمان سوی افق شد روان
 جلوه لال صیام کرد چو ابروی یار
 یاکه به افکند غسل مرکب صند دکن
 حضرت قنار ملک آنکه جهان خواندش
 آن که بدوی کند ملک دکن افتخار
 سایه طمش و در چرخ فلک را بر ثبات
 شعله انصافش از جگر کند بر خواص

عالم تاج دکن
 این کتاب را در
 سید علی نقی
 در این کتاب
 آن خود را
 نام جلالی است
 که در این کتاب
 سید علی نقی

در چه نماید حال با نظر خرم او
خواب سار و پست و دولت بیدار او
گر نبرد بر محیط از الله ابر سخا
لے بفاتو سخن چون آب و جود و کن
قافیه بجایه را بعد تو ام المصتری
برگزین خیمه زینت کبوت
دو در خلافت تو گردست آردیندل
از پی رفو غزند در غلاف ترا
چون تو درین عهد کسیت بر عطا هست
ضمیم تو چون گند آگر بر پرویز خاک
بر سر و شسته که از خیل تو گردی ست
پیش سر که از جنبش ملک تو نه است
هست تا تو آن کو که در تیغ او است
از پی خصم تو بر مانده رعب تو
خشم تو در کوه اگر آتش فتنه زند
این پیر آن تا شود مدت عمرت دراز
ضمیم در رخ چون غلام گوید دعا
از فی اصلاح خلق تا بقیامت میباید
گوشتش نکو خواه تو در شمار احدی

کار قصید و کند غاصیت ما بهتاب
در نه جو بخت عدوش و شست تمنا و خواب
حقه گوهر کند جیب تنی را حباب
بر سر اسحاب ملک حکم تو مالک رقاب
قاسم عقل را روح تو ام الکتاب
گرد جهان هر کجا حزم تو باشد حجاب
لحبت دریا شود خشک چو روی سحاب
مایه نریاک ساخت مار شنج از لعاب
همچو عطای سحاب بخشش او بحساب
قطع کند نسل او تیغ اجل چون سداست
از برن ندان کنند کار شبانان و باب
نغمه غصت او دو کم ز طنین و باب
همچو در اجزا اعلی آتش بے التهاب
گر در طبع نهند از دل شیران کباب
خون فسرده شود و در گدازد کماند
خضر برون آورد آب حیات از سر
ناطقه تلقین کند قافیه مستجاب
عسیر انقطاع جاوه ترا انقلاب
خلق بداندیش تو تیغ قمار و تراب

و دیگر از کلام سحران زمان دوران فصیح بی نظیر بلوغ و لفظ پر قبول ارباب خلوب
مشایخات علام الغیوب به جمیع پیلا رسول قبول فدای غلامان رضیع قبول صلی الله علیه

و علی آرد و اعمام به عدد و کثیر او سلم علیه و سلم سلام بگیرد هرگز که زخرو و منظور نظر حضرت
فرود آید مولانا غلام امام شهباز علیه السلام بجهت و طین ایشان قصیده ای از مصافح لکهنوت
لک اشعری بنده و سر آمد خوران آنجا است قصیده مدحیه نگارم لائق شنیدست قابل دید
تا ناظران بدانند که جناب موصوف را درین زمانه نظیری نیست و مثل ایشان درین ایام
دیرینه و آن این است بر وضع شاه خورنی شاه و آل و

قصیده مدحیه

عید است و شیشه شکست ساغر آفتاب	از باده آفتاب ترا و دور آفتاب
عید است ماه نوزده چشک بر آفتاب	تا نور هر نظر شود از منظر آفتاب
عید است و عیش سایه فلک شد بر آفتاب	تا آب و تاب نور فراید در آفتاب
عید است و صبح دم چو صبوحی گشت آفتاب	مستانه سر بر آورد از خا و آفتاب
عید است از کشایش نخت جهان گشت آفتاب	بر سر و روزگار ز رحمت و آفتاب
عید است و غمای مسرت که از سر و آفتاب	مرآت صبح رخ شده روشن گشت آفتاب
عید است و از سپیده صبح آورد و بخت آفتاب	صنل برای چاره در دیر آفتاب
در ساغر بلور فکر آب آتشین آفتاب	در ماهتاب دیده نباشی گشت آفتاب
یک کاسه کرده است بیکرگی نشاط آفتاب	شیر سپیده سحر و شکر آفتاب
آه نیست است هر طرف از اوج آسمان آفتاب	قدیل و لغو و بیام و در آفتاب
تا دهره را بر قصه راز و پایی شوق آفتاب	دار و دست و اندر ره شکر آفتاب
از بهر خواب ناز و عروسان نو بهار آفتاب	از نور گستر و چین بستر آفتاب
یا از پی خوام سحر قاتلان بی باغ آفتاب	چید است این بساط طرب یکسر آفتاب
لے غلط که پس او بختش نداد آفتاب	کز دوش غلشتن فلکند چادر آفتاب
سر گرم آرد وی زمین بویست و بس آفتاب	لکاندخت است بر سر ره بستر آفتاب

در کمال کمال

در کمال کمال

در کمال کمال

آری بساط سجده می چسبند از نیاز
 تا مانند وزیر ملک با جشام
 سالار جنگ آنکه بلوچ جمین صبح
 فخر ملک مملکت آرا که هر صبح
 فرمانروای ملک دکن کز فروغ او
 لشکر گشته کز و طلبد بهر تاج فخر
 در یاد لای که آب زخار ابر آورد
 تا خطبه خواند مع و ثنائیش فلک شود
 پیوسته بهر طوف و دش چرخ میزند
 صبح آفتابش تنق نور بسته است
 از قهر و نشست سخن شفق سپهر
 افتاده بر درش ز گهر بیشتر نجوم
 هر قطره دارد از کرش بجز در کنار
 از خاک هر زمین که بر آن نقش پای است
 خواندند تا حدیث فروغ رخسار بنرم
 صبحی که میر و دسمن از شمع محفلش
 از بیم تیغ او که خورد خون صد نهنگ
 بر آسمان ز گرم رویهای اسپ او
 آتش نهاد آب خصال و هوا شربت
 با مبتدا خبر دهد از منتها سیر
 هم در سبک روانی او مدغم ابر و باد

بر خطه خاندان خطیب و زبانه دار سخن ۱۱

چرخ و زون لایه انوارت دوری ۱۲

قد بر فلک و آسمان شادان دارد و درون ۱۳

سایه حسین عز سجاد در آفتاب
 گسترده فروش راه بچشم و سر آفتاب
 نامش نوشته است باب در آفتاب
 سر خطش نهاده چو فرمان بر آفتاب
 هر ذره ره است درین کشور آفتاب
 با صد نیاز گردد و لشکر آفتاب
 پنهان اگر بجان بند گوهر آفتاب
 محراب ماه نوشته و منبر آفتاب
 پیچد هوای دور تا سسل و آفتاب
 آینه را گرفته به بین در ز آفتاب
 از مهر او شگفت چون یوسف و آفتاب
 استاد در برش و سها کمر آفتاب
 هر ذره دارد از قدش در بر آفتاب
 گلها می افتاد ز مذبح بر آفتاب
 آینه گشت در کف اسکندر آفتاب
 پروانه سان زنده بهوایش بر آفتاب
 سرخاب و اربال کشد بر سر آفتاب
 افغانده است فعل با آتش و آفتاب
 با خاک پای او نشود بر سر آفتاب
 اینجمله داشت است زمین باور آفتاب
 هم در فلک نوروی او مضمر آفتاب

در آینه آفتاب ۱۴

<p>کان هر دو چشم یافته و اخور آفتاب او گردن افکند بر زمین و نور آفتاب</p>	<p>گرد و غبار ز روی محشی رکاب به میل مرصع او گرفتند کند</p>
<p>دیوانه سان دو دهر کایش گرا آفتاب کز ناخن شعاع بجو و سحر آفتاب مانده شسته دم ز قفا شسته آفتاب از شرق تا غرب شتابد گرا آفتاب نه را بر و زگیر و شب را و آفتاب هر صدقت است برین محضر آفتاب کاکایش برات رزق نوید بر آفتاب او شرم آن کشید مرغ معجز آفتاب</p>	<p>همایش محال ز روی سبکسری سپیل و دیدنش زنده فرصت آنقدر او بگذرد ز بهشت و آسمان چو نور در خواب هم سراغ نیابد ز گرو او عذرش و هر چو رابطه اتحاد هم در عهد او بسایه و نور است ارتباط نقاش گرد زگر سنگی شکوه کند شب مطلق چکبید ز کلمه که میم</p>
<p>از آسمان شست بخاکستر آفتاب مثل شیر آغ روز ششمان ترا آفتاب گرد و برای کشتی اولنگه آفتاب او حکم ناجده ارب حیدر آفتاب ماهش بود شکوفه و برگه و بر آفتاب گرد و چنان بلند که در محشر آفتاب ز انجم سپند و خسته و بر مجر آفتاب رنگ عرض گرفته ازین جوهر آفتاب هم نقش پاکشد برین کیسه آفتاب</p>	<p>ای شمع جلوه توز آتش آفتاب پیش فروغ صبح جمال تو می شود گره زداری از حرکت چرخ سفله را شیدا نام تست ازان و که ترافت شمس درایت تو که ماند شمع طور رمح ظلمه طراز تو یک نیزه در نیزه تا از نگاه چشم بداین شوی بهر از پر تو جمال تو کرد اقتباس نور فیل تو آسمان شکوه است و دستکار</p>

کتاب

قطعه

مطلع

کتاب

به راه خود چو سایه فلک را از جابر د
 لرزیده از مهابت او پر خور آسمان
 زنجیر کشتان بودش ماه نو کجک
 جز نور تو بسجوه نرین زرفشان
 با جلاله بلند تو نازش کند مدام
 ایوان تو که رشک سپهرست زیدش
 باره دری بلند ترا زنده فلک که ماند
 آئینه خانه خانه آئینه دل است
 تار و ناهای مقصد روشن دلان شود
 آئینه دار گشت و مهر آئینه را بحسن
 از یک دو چار گشتن باره دری بود
 حوضش برنگ آئینه سر چشمه صفاست
 آرایشی ز معتداله و له یافت است
 بر فوات او کمال بود و منحصر چنان
 از بهر پیروی بزمین و زمان نیت
 هر صبح آفتاب به کف برورت رسد
 دیوان تست بسکه با فاق نور پاش
 مهر تو گر بلطف بگردون نظر کند
 قهر تو گر با وج فلک شعله انگد
 جمشید چاکر تو بود جام جم جم است
 آبادیان ز عهد مه آبا و میدهند

بر پایی او اگر چه شود سنگ آفتاب
 گردیده از صلابت او مضطرب آفتاب
 اندر ضمیر زنگنه اش مضمر آفتاب
 مهر را که دیده است در خشان و آفتاب
 مانند آسمان که بس از دیر آفتاب
 بر طاق او چو سراغ فروز در آفتاب
 بر او لین و در سپهر آن ششدر آفتاب
 عاری بود بر آئینه زین جوهر آفتاب
 از صبح زو بر آئینه خاکستر آفتاب
 هر صفت کرده است زنده گوهر آفتاب
 در شرف و چار برج فلک ششدر آفتاب
 کز شرم آب او بغرق شد تر آفتاب
 کز بارگاه او طبله زور آفتاب
 کز شرق تا بغرب سنجلی بر آفتاب
 بهتر در اسی روشن او بهر آفتاب
 اسی خیل جا کران ترا چاکر آفتاب
 یک فرد باطل است از ان دفتر آفتاب
 پهلو زند بوج می و ساغر آفتاب
 در شب زار صبح شود داخل آفتاب
 کامروز بنگر و بکف چاکر آفتاب
 از نام او نشان کشد من بار آفتاب

کلام از سید زین العابدین علیه السلام در وصف حضرت علی علیه السلام
 در وصف حضرت علی علیه السلام

<p>برپای پای تو نبدا فسر آفتاب خورشید اختر است و نهرا اختر آفتاب</p>	<p>نازیم خلوشان ترا کنر سدر نیاز بهستی وزیر برتری از نشان هر وزیر</p>
<p>انکار می کنند گنبد باور آفتاب بر روی خاک سایه پیغیر آفتاب روشن شد از فروغ پیاغم بر آفتاب هرگز ندید سایه پیغیر بر آفتاب در شب ماه دارد و در غنبر آفتاب گو یا کشیده است غم از کوثر آفتاب</p>	<p>روشن دلان اگر ز وجود نطسیر تو زانرو که خود باین همه روشنی ندید تشبیه سایه مشعر معدومی شبیه ترک ادب نکرده ام از نیک بنگر کیسر سواد نطسیر من از نور رخ نو آب از بیان روشن من میچکد دم</p>
<p>تا چون فتد قسمت جدیگر آفتاب و حصه دم فتاد از ان بهتر آفتاب انصاف جویدار نظر انور آفتاب بر خط من نهاده بصیرت بر آفتاب من آفتاب عشقم و نیلوفر آفتاب سر زودگر ز مطلع دل دیگر آفتاب هر شام و صبح میکندش از بر آفتاب از بهر این کشیده کشد مسطر آفتاب کاک مر که غوطه زد استی و ر آفتاب پاشید همچو نقطه ز پاتا سر آفتاب از لب که تنگ قافیه کردم بر آفتاب</p>	<p>با انوری مقابله کردم فرین زمین هر آفتاب از مسلم او فرو چکید از انوری فروغ گرفت است با زمین یک بوده است و من نیکی کردمش هزار نبود شکفت از دم گرم اگر شکفت زمین بیشتر قصیده شمشیه گفته ام شمس الفصحی که نام بود این قصیده را زیباست که بصفحه صبح از خط شعاع دعوی همسری بدیر فلک رسد زور قلم نگر که به هر صبح یک قلم تنگ آمد و بد اسره چون نقطه کرده جا</p>

خون شد ز کاوشش قلم که خط شعاع
 فریبند از روی قوای که در لبت
 امی مدعی بیا قلم اینک بدست گیر
 پوشیده نیست از تر و خشک تو از دلم
 از گرم جوشی تو در افشتم بزم مهر
 آخر ز چکناری ریش است ناگزیر
 دانی که کیستم تو ندانی که کیستم
 آنم که در زمانه نیایم بنظیر من
 آنم که هر سحر بی تعلیم نام من
 آنم که بر کلام من حسنت می زند
 آنم که پیش پای من نور و کمر است
 آنم که شمع طور فروزم باغ دل
 آنم که در ستاره صبح بهار من
 سحر بیان کعب و کجاری مدعی
 معذوم ار حو و نه بیند فروغ من
 اجای روی خویش بزم مرا چشم
 حرف ز طعن تیرگی از کور نشود
 با طبع گرم من چکند سر و مهرش
 میخوانم از قصیده شمشیرین و شعر
 نحسین ناشناس نخواهد کمال من
 نظم نمیکشد ز سکوت سخن شناس

پوشیده میخور و بیکر زشت آفتاب
 گشت از نور گرم روی لاغر آفتاب
 پیشم بیار واری اگر دیگر آفتاب
 آگاه باشد از همه خشک و تر آفتاب
 از سر و مهری تو نشینم در آفتاب
 خاک که که ابلهانه فشانی بر آفتاب
 آنم که سکه ز دستم من بر آفتاب
 مشعل گرفت گرچه شود در هر آفتاب
 خیز و بپای فرق خود از لبش آفتاب
 روح القدس که سازد از ان فقر آفتاب
 دارد اگر زیاده میری در سر آفتاب
 از خانه ام چراغ بردا کثر آفتاب
 می باشد التماسی برگ و بر آفتاب
 در پله با حرف نهی گوهر آفتاب
 آری ندیده است گهی شپهر آفتاب
 که دیده که گشت ز شبنم تر آفتاب
 باشد درین معامله چون من که آفتاب
 ز محبت نمی کشد ز دم صرصر آفتاب
 مشک مکر است که بودم در آفتاب
 پروای نور فری که کثر آفتاب
 جور که از کسوف نیاید بر آفتاب

صبح آتش د سپید کجای روی شهید
 بهر دار دست بهر دعا تا بر آسمان
 وقت دعا خطاب بمذوح کن چنین
 خالق عطا کند بتو فرزندان
 و صفش کند اهل بصیرت که در کمال
 آناه را بهر در آغوش پروری
 اقبال باو حلقه بگوش تو با حبس رخ
 عمرت در از باد بود تا بر آسمان
 سوزنده باد اختر بدخواه چون سپند
 در بزم بهر دوست بود شمع و لفظ
 هر خشک و تر بسایه مهر تو شاد باد

می دارد انتظار تو در منظر آفتاب
 آیین کند ز دل صفت اختر آفتاب
 کاس آسمان چاه تر اختر آفتاب
 در حسن ماه طلعت در پیکر آفتاب
 ماه است این سپهر پر و ماور آفتاب
 تا هست در زمانه گهر پرور آفتاب
 در باله ماه باشد دور چرخ آفتاب
 با خط استوار و خط محور آفتاب
 تا بر کند بجز خویش آذر آفتاب
 در زم بهر خصم شود خنجر آفتاب
 تا بر تو انگن است بجز و بر آفتاب

دیگر ادا بر رساله بلغای زمان و زبده فصیح دوران غنور کیا شاعر بی همتا ناثر بی نظیر
 شمسو امیدان فصاحت یکه تاز فیانی بلاغت صاحب ل سخن بسند نظم سخن دلپسند عسلی شید
 محمد و جالدین خان معنی حیدر آبادی سخنان چند بطریق یادگار می نگارم و ارباب هنر را بوجد آرم

عزل

صبح چکونه در دهر و بهما که به چنین
 فصل بهار یا سمن چون برسد به چنین
 گفتش ای کرشمه اناناز تو خون کند چسان
 دست زوین کشیده ام کفر تو برگزیده ام
 شنبه چو رنگ غنچه را دست صبا گره کشا
 پیش مرخص سکنه دم چون بماند بهم

شام چو رنگ سر زلف کشا که به چنین
 خنده زان لب و سوزن و دیا که به چنین
 دست سناوه بر میان کردا که به چنین
 هیچ بستی ندیده ام نام خدا که به چنین
 از سر ناز و انما بند قبا که به چنین
 بر رخ سمن بنه صم روضه فاکه به چنین

پرسد اگر کسے ز تو شیفیتہ چون کنی بگو
بر افق فلک چہاں مہر بود ضیا فشا
نقشہ بلند چون شود حشر با چگون شود
گفت کسی بیا مست جان بیدن چگونہ است
رفت چگونہ زین سدا معنی خاکسارا

بر زوہ چٹکی باو و لبراکہ بچپن
ایں آسمان جان بام براکہ بچپن
خلق جهان زبون شود خیز جا کہ بچپن
آید ناگهان نشست و براکہ بچپن
مشت غبار خاک راوه بهو اکہ بچپن

و این بزرگ جامع الصفات رساله در و در کائنات صلی الله علیه و آله و سلم موسوم به
بصومه النجاة فی حسان الدعوات تصنیف نموده و یکصد و یک در و در آن آورده و در هر
تاریخی بکمال صنعت بر آورده الله تعالی او را مقبول و خواننده و وارنده و مصنف را ثواب رساله
و مشهور کائنات عالم گرداند از آن جمله در و در اول و میان و در آخر یعنی نخستین پنجاه و یکم و صد و یکم را
در تیر ماه حجاب و کتابت و کتابت درین کتاب می آید در و در اول اللهم صل و سلم علی محمد و
آله و ائمه و وجه الدین یعنی بمقابله این مدو و چند فائده دارد و یکی آنکه شایسته بر نام مصنف
که وجه الدین است و دوم در آن تخلص او است که معنی است سوّم سال ولادت مصنف است
اعنی سال یکم از و در صد و سی و سه هجری و در و در میان که پنجاه و یکم است اللهم صل و سلم
علی محمد و آله و ائمه و نقل الدین بالتوابع انصالحه درین سال یک هزار و در صد و شصت و سه
هجری است و آن سال عمر مصنف و تاریخ شروع این کتاب تاریخ حیدر آباد است و در و در
آخرین اللهم صل و سلم علی محمد و آله و ائمه و اجمع دعای بد و اقامه ائمه اله درین سال یکم از
و سه صد و سی و سه می بر آید فقط و هم رساله بنام جدید التواریخ مشتمل و در صنعت تاریخ جلوس
نواب سالار جنگ بهادر بر بند و یوانی نوشته گویا اینهمه از کارهای نمایان این فصیح الفصحا
و ابلغ البلاغ است از فقرات اوست سپاس بی قیاس و ادا و اهدی را ستر است ۱۲۶۹
که حکومت معاویه و یوان جزایر اسیا عظماء نموده ۱۲۶۹ و مدار المهای ملک محدوده و کن
بکوان اقبالی لطف فرموده ۱۲۶۹ عظم جلاله و اکمل نواله ۱۲۶۹ و در و در نامحدود

سالار طایفه بهادر است ۱۲۶۹ که سرجامش از القاب جلالت است ۱۲۶۹ و املا سائیه کفر
 با نور و بهین بول شاکل او ۱۲۶۹ الاصله من و سلمه من سید العلماء و الیه البیلیل و اصحاب
 السلام ۱۲۶۹ و دیگر از سنج طبع محمود با و سخن جام کش شمعانه هر فن عزلت گیر از باب زمامه
 دست کش از اصحاب روزگار و پادشاه کاشانه عمری تلف کرده در کلام از متوسلان قدیم سرکار طایفه
 نظام متب بعلی خاندان مضاف بوالاد و دوان دهلوی الاصل میرانش الله خان نسل قانع روزگار
 و اقدار افکار فقیری گوشه نشین اسیری ترک گزین و سیری خوش تحریر شاعری خوش تقریر و صنائع
 و بدائع فرید میر احمد علیخان شهید مد ظله قصائد و غزلها بسیار است اما نبدی ازان برای تفنن طبع
 و دوستان و حفظ خاطر ایشان خواهم نوشت لیکن پیش از شنیدن کلام ترگ این بزرگ عاقل شنیده
 است و حضرت خود فی زیر که الحال عاقل مطابق این مقال است چون کمان حلقه بیکاریم با چند
 هزاره زور بازو دست مارا بر قفا پیچیده است و درستی است که این ستوده صفات موسوی حسب
 و دهلوی موطن است از منصب ازان قدیم شاه هند است در فن شعر و دانش و عروض و قافیه و
 صنائع و بدائع بهره کافی و بعلوم عربیه در مل و امور مالی و سلک مهارت تامه و حفظ وافی دارد
 و کیفیت حسب و نسب آنچنان می نگارند که مشار الیه فرزند سید جعفر علیخان بهادر دهلوی خواص
 نشین و جایگاه و موضع نزایه است و جد و پدر سید جعفر علیخان بهادر سید نواز شخان بهادر
 منصبدار و جده او شمس النسا بیگم دختر نواب سرلبنه خان بهادر دلاور جنگ مبارز الدوله
 مبارز الملک صوبه دار گجرات و بر ووه بوده و جد مادر مشار الیه سید صلابت خان بهادر
 صلابت جنگ عرت مرزا خانی نیره نواب مبادات خان بهادر ذوالفقار جنگ محمد شاه
 است و دختر ذوالفقار جنگ محل محمد شاه و مادر احمد شاه المخاطبه بنواب صاحب محل بود و چونکه
 نواب ذوالفقار جنگ بد فاسد احمد شاه بود در عهد سلطنت احمد شاه بخد مت امیر الامرات
 یعنی میر بخش گری سر فراد و مخاطب بنانا باشد پنجاه سال می گذرد که میر احمد علیخان شهید
 و ارو حیدر آباد است منصبدار و مقرب محقران منزل بود و بخلعت و خطاب امیر الشعرا ممتاز

والحال ہی ہم بدستور بعدہ منصبدار ہی سر فرزند اشعار و فارسی دار و وہ ہر دو خوشی کا گار

اگرچہ میرا ست اما عشق جو نمانہ دار و از دست بدہندہ سی

غزل

انفاس گرم و آہ شہر بار چاہیے
صنعاں کاشیخ ہوں مجھ اب ہننا ضرور
تو موتیان کا بار جو زیب گل کرے
میں اور آپ ایک ہیں جون عکس آئینہ
کشتہ ہوں رشک گل کا ہو گل بگل کا کفن

دل کی خبر کو برق کا یہ تار چاہیے
ترسا بچہ کے عشق میں زنا چاہیے
موتی سے آنسو نکا مری تار چاہیے
حائل نہ میرے آپ کے دیوار چاہیے
جائیدہ شہید عشق کا گلزار چاہیے

وازدوست و فارسی غزل مطلع اول

ساقیا معجزہ حضرت موسیٰ دارے
امو دل اندیشہ آن زلف چلیا دارے
امو دل از داغ جو طاقس تماشا دارے
نعل و میخ ست ز کفش تو بلال و خبم
غنچہ و گل نبود متصل ہسم بہ چین
غمزہ و عشوہ و انداز و ادوار دے آنے
دل من شاد کہ چون تو گل رعنا دارم
تا زلب حزن زنی مرفوہ صد سالہ زید
مدہ از دست دل خود کہ عزیزیت دارند
بخت من خوش کہ بیزہجو تو یوسف دارم
بستہ رشتہ زنا چو شیخ صنعاں
ہمہ عالم شدہ از پر تور ویت روشن

شنیتہ بادہ کلف چون یدر بیضا دارے
در سیر خویش نرا نم کہ چہ سودا دارے
نہ سرباغ نہ اندیشہ صحر دارے
آسمان و گریز کف پا دارے
ساقیا ساغرل در بر میں دارے
چشم بد دور کہ در خود ہمہ کیجا دارے
وقت تو خوش کہ جو من بل شیدا دارے
کن مرا زندہ کہ اعجاز سیما دارے
قد رخ و زین در شہوار چو دریا دارے
وقت تو شاد کہ چون بندہ زلیخا دارے
مگرے دل غنم عشق بت ترسا دارے
ہمچو غور شید ہر افر و ختہ سیما دارے

بسرک کمرش نیست نشانت ای دل
لب اظهار تو چون غنچه نه از هم داشت
نظر آنجا که فتد باز نگر و در چشم
کم ز فردای قیامت نبود فردایت
دل صد پاره ام البته گلو گیر تو شد
بسجیه کردی دل مجروح مرا از مژگان
زنگ و خوشبو گل لاله و نسیم من
روی تو روشن و آویزه دود و گوشت

گوشه گیری بجهان شهرت غنچه دار
سے دل غمزه آخر چه تمنا داری
همچو آئینه چه دلچسپ سراپا داری
که بفر و استعلق پس فردا داری
نه حامل بگلو از گل حمرا دار
هنرست به که بگفت سوزن عیسی دار
جمع در ذات خود ای یار تو تنها دار
جلوه حسن مه و عفت شریا دار

ای شهید از محبت عشقت ترا مروتی

نه عظیم دین و نه اندیشه و نیا دار

باقی حال این مدبوس نشسته عشق بر همه برنا و پیر این بلده و پذیر روشن تر از مهر نیست
و شیر عند السلطان و الوزیست اما پسری عزیز الوجود دار که جامع صفات سیده و محبوب
بعلم و پسندیده است میر کاظم علیخان نام نامی دار و منصبدارست متخلص بشعر تادیت
پنجبال بقدرست دار العلوم سرکار آصفجاهی کسب فنون بکتاب متداوله فارسی و عربی نمود
پیش امتحان امتحان داده بدست خاص سرکار عالی اعنی امیر روشن تدبیر خورشید رکاب
فلک جناب نواب مختار الملک بهادر ادام الله فیضاً ثم نیات تامه حاصل کرده سند کامل
گرفت در عربی نحو و صرف خوانده و در انگریزی بقدر اجرائی کار ضروری فائده برداشت
و هم در محاوره نظم و شعر فارسی و عروض و قافیه حصه کافیه بدست آورده اول در محکمہ اجرائی
اعمال جناب فیضآب خرابا پرورد قدردان ارباب فنون نواب مرزا علی محمد خان بهادر
شوستری مخاطب بجمع الدوله بهادر شهبندر بمبئی دایم فیض مقرر بود و زکریا بای انعام
ایشان مانده بعد چندی بملازمان محکمہ فوجداری منسلک شد آنجا کار تهذیب و تفسیر طریق

که در ناظم آسجا بدایت یافت انجام داده که دفتر آنجا نموده برای ارباب و فاضلین سرکار عالی و قضا
 شد و بفرق ریزی این دانشمند و دیگر عزیزان ماهر و مستعدان مستظهر و مستظهر مثل سید
 حبیب حسن صاحب محافظه و قمر سید ظلام علی صاحب و سید احمد حسن صاحب و فاضل
 محمد رضا صاحب و مرزا قاضی بیگ صاحب و قمر انجمن صاحب و آراسته گردیده عزت
 و رونق بدرجه یافت که برای ملاحظه آن خود بنده گان علیشان مختار ریاست سرکار والا اقتدار
 نظام بدو قمر فوهارمی بلده قدم رنجه فرموده ملازمان را عزت و وقار را شرف است که امت فرمودند
 و بملاحظه آن کمال محظوظ شدند و تعریف تهنیت آن بزرگان مبارک خود آورده ایشاد فرمودند
 که بملاحظه تهنیت و قمر شما بلکه بملاحظه کل عرق ریزی شما که در کار حضور پر نور بته دل می کشید
 سرکار از شما نهایت خوش و شرم است ناظم آداب بجا آورده دست و دعا کشود
 و بته دل دعا فرمود و ملت و اقبال سرکار نمود چون ذکر تهنیت و قمر بمیان آمده تهنیت از
 طریق آن نیز بیان باید کرد و آن این است که اول چند کس محرم قمر کردیم زیرا که دفتر تبر و خراب
 سی ساله بوده و بهر یک محرم آن گفتیم که کاغذ سال وار علیحدہ کنند چون تهنیت بستاند اوراق جمع
 کردند گفتیم ماهوار در هر سال مرتب کنند چون ماهوار کاغذ در هر سال شد مثل که متفرق بوده
 مقدمه وار کاغذ تاریخ جمع آورده بر هر یک مثل فهرست درست کرده نشان کاغذ و تاریخ وار
 بر فهرست و مطابق آن بر هر یک کاغذ نوشته شد و رشته بند کرده شد و بر هر یک قیدیک درست
 کرده بران نشان و نام مدعی و مدعی علیه و علت و ماه و سال نوشته شد پس ماهوار آشفته
 را در یکجا برشته گنده بسته دوازده دوازده مجموعه در هر یک سال نگاشته برپاچه نام سال
 بسته بقلم بر نوشته در الماری داشته شد و بر خانهای الماری هم نام سال نوشته شد
 بهین طریق جمله کاغذ سی ساله مرتب کرده شد مطابق آن کتاب درست کرده به نقشه

مفصله ذیل مبادات

فاتح نموده نوشته شد

نقشه مقدار فوجدارى مرجعه عدالت فوجدارى بلده فخره بنيا وحيد آباد و کن اذابت
رمضان المبارک ۱۲۵۳ هجری لغایت ۱۲۵۴ ه

نمبر شمار نمبر سبب تاریخ رجوع بقید و سنه نام مدعی بقید و لیت سکونت
علت نام مدعی بقید و لیت سکونت علت خلاصه تجویز تعداد کل کاغذات مثل
باین طریق اگر کسی راسال مقدمه و ماه یا و باشد بر آوردن مثل بسیار آسان باشد چون این خبر
درستی دفتر خدمت نواب والا جاه قدردان ملازمان رسانیده شد مقررین شدند که اگر کنه
راسال و ماه یا و نباشد پس چگونه مثل بر آورده شود و هنوز نقص در تمهید دفتر باقی ماند عرض
کردم که باین نقص از پیشتر التفات می داشتیم و برای رفع آن تدبیری می اندیشیدم مگر در تمام
ملک آئینی ترتیب دفتر فوجدارى بر همین آئین است و همیشه اهل دفاتر اخبار از هنگام درخواست
مقرر ارباب حاجت بسبب معلوم نبودن سال و ماه در بر آوردن مثل شکل پیش می آید انشاء الله
تعالی زود آن ملابحت را رفع و رفع میکنم پس امثله را از ۱۲۵۳ هجری تا ۱۲۵۴ هجری به ترتیب
حروف تبیی نام مدعی درست کنانیدم و بلحاظ حروف تبیی که در اسامی مدعی یافته می شد کتابی
درست کنانیدم تا بر آوردن مثال بدون دلبستن و بیان کردن سال و ماه آسان گردد و
و نقشه کتاب دوم که اسامی آن بلحاظ ترتیب حروف تبیی است اینست

نقشه نمبر ۲ - بموجب حروف تبیی بابت امثله مفصله عدالت فوجدارى بلده فخره بنيا وحيد آباد
من ابتداى محرم ۱۲۵۳ هجری لغایت ۱۲۵۴ هجری المقدسه

در میان	مدعی علیهم
باب الف نمبر کتاب تفصیل و تاریخ رجوع	نمبر کتاب تفصیل و تاریخ رجوع نام مدعی بقید و لیت
نام مدعی بقید و لیت سکونت علت	سکونت علت نام مدعی بقید و لیت
نام مدعی علیهم تاریخ فیصله	سکونت تاریخ فیصله

هرگاه که دفتر فوجدارى مرتب شد مولوی حبیب حسن محافظ دفتر کیفیت درستی دفتر باطلها

محنت و مشقت هر یک اهل کار باسید قدر خود و دیگران گذرانیدند که در این کتاب می گفتم
مگر افسوس که دفتر مرتب نشد و نواب عالیجناب آنرا ملاحظه و پسندیدند و فرمودند اما ساعیان که
اسید و ارتقی خود با بوده اند بحق خود نرسیدند و مراد از ترقی و پیشرفت این نبوده است که ماهوار
ایشان در رشته افزوده شود بلکه غرض او نشان از ترقی بخشی آن بود که بهر حکم که باشد بر ترقی
رسند تا ابالی دیگر محکومات را این دستورات ترتیب بیاورند تا بلاحظه ترستی ایشان دیگران
هم بشوق در آیند و باسید ترقی خود دفتر خود را منذب چنان نمایند که مثل مطلوب در یک دو
و قیقه بر آید و عمده فوجدار می را هنوز در دل این آرزو باقیست و چه عجب که همت علیا و جناب
آقا تو نامدار بهادر مد ظله بدو آرزو مندان متوجه شود و دفتر بجز قدر دانی آن والا جا به جوش
در آید و بکناره هر دو رسد

ترجمه کیفیت درستی دفتر عدالت فوجدار می بلده فرخنده بنیاد حیدر آباد
سن ابتدای رمضان ۱۲۵۳ هجری لغایت ۱۲۵۴ هجری و تحلی و اذیت ۱۲
لغایت ۱۲۵۵ هجری

که مولوی حبیب حسن صاحب محفظ دفتر فوجدار می نوشتند آنکه بنده بزمره مناصب داران بشاهره
پنجاه و سه روپیه پنجاه شصت روپیه و تحلی راجه چند دلال ملازم بود و بعد از بر عهده محافظه و قری
بشاهره هشتاد و روپیه بعد وضع مشاهره مناصب دار می بدفتر فوجدار می مقرب شد و هرگاه ناظم
فوجدار می مولوی نصر الله خان صاحب مامور شدند بمشاهده اتری و دفتر که گدای می مثل مطلوب
میشد و ستیابی آن دشواری گردید این کمترین را ارشاد کردند که تهذیب دفتر بطوری که برده شود
که بر آوردن مثل باسانی ممکن بود و بهر مثل که منظور بود به تکلف بر آید چنانچه بنده بتاریخ بیست و نهم
نویسمه ابتدای سال یک هزار و دصد و هشتاد و یک برین کار مستعد شدم و کمر سعی بر میان
جان بستم و حسب درخواست بنده منشیان تفصیل ذیل که کار کردن هر یک از ایشان باظهار قیمت
و جاتقشانی ایشان که بنده را در گرفتن این کار و به همت او نشان معلوم شد مقرر فرمودند و منضم بنده

که هر یک منشی های ترتیب و تهذیب دفتر بانجام کارهای دیگر نیز پرداختند که آن هم بلا حظه کار کردگی
 او نشان بود بدست بنده سوای اخذ و جوامع منفصله که قریب سه هزار امثله بوده است و گذر نپسیدن
 کیشیات و غیره که انبهم کاریست و شوار که فرصت یک لمحّه نغید بد ترتیب و درستگی امثله که رسیدیم
 بدین نقطه که هرگاه حسن و شهر رجوع یا فیضایه معادوم باشد برآمدن و برآوردن مثل سسلتر و یافته
 شدن آن آسان میگردد و هرگاه بعون الله القوی دفتر سالوار و ماهوار مرتب شد ناظم بالمشافیه
 اطاع تهذیب آن بسر کار والا التماس نمود پس ارشاد رفت که اگر کسی راسال و ماه یابد نباشد
 چگونه یافتن مثل آسان گردد و بلکه مشکلی که بود هنوز باقی ماند ناظم عرض نمود که ان شاء الله تعالی
 باز بطور دیگری دفتر مرتب کرده خواهد شد که این قباحت هم بآن رفع می گردد و هرگاه انجمنین ایضا و دیگر
 فرمودند از آن روز ترتیب فهرست اسما بر رعایت حروف بطوری کرده شد که ضرورت داشت
 ماه و سال ارجاع و تفصیل در برآوردن مثل نمائنده و هر سخن که نسبت منشیان مفصله
 منقوطه خود معروض داشتند میشد و آن بجلیه راستی محسوس است و ثواب و آئینش کذب مبرور و هر
 که بحصول نقل این کیفیت بکار کردن خود متعلی و مفتخر شود و فخر تعلیش میزید که بد ترتیب و تهذیب
 کمال عرق ریزی کرده اند مگر افسوس که بمراد ترقی خود نرسیدند تا پنج ششم رمضان المبارک
 سنه هجری سال یک هزار و دویست و هشتاد و دو که کس از منشیان عسلی محمد امین الدین صاحب
 و میر کاظم علی صاحب و منشی ابوالفضل صاحب بذریعۀ رقعۀ عدالت خاص در عداالت فوجداری
 رسیدند و از هفتم ماه مذکور از منشیان مذکور کار ترتیب و تهذیب گرفتن شروع گردید از آنجمله
 منشی محمد امین الدین صاحب خلف محمد شمس الدین صاحب تا تاریخ هفتم ماه مذکور امثله بسته
 فوجداری سنه هجری سال یک هزار و دویست و هشتاد و دو که بعد از سه صد و چهل و نه تا بود
 مرتب و مهذب فرمودند و بسبب فراطه و شکاری و کرده کاری و فراست و گیاست بدیشتی
 مولوی حسن رضا صاحب نائب اول سپرده شدند و الحقی که ایشان نهایت هوشیار و بسیار
 کرده کار اند و اسناد و سر رشته انگیزی نسبت هوشیاری و کارگزاری نزد خود دارند و عبادت

نثر فارسی را منشی بکتابی روزگار اند قصیر اللفظ و کثیر المعنی و کثیر اللفظ و قصیر المعنی را تحریر ایشان
 حاوی است بسیار ذکی الطبع و زود فهم و معامله شناس اند تر سخن آب چشم زدن میسرند و هر
 کار سترگ که بایشان مفوض شود برای رسا و فهم و ذکا و تجربه معلوم می شود که آن تصرش بطوری
 خواهند کرد که موجب خوشنودی سرکار خواهد شد منشی ابوالفضل که هیچ یک کار کرده بعالج مبتلا
 نشده بر حمت حق تبارک پویستند انا الله وانا الیه راجعون رحمه الله منشی محمد رضا صاحب خلف الصدق
 مولوی مفتی خیر الدین صاحب گوپاسوی منصب دار از شاهیه گوپاسوی علاقه لکهنو اظهار نویس عدالت
 فوجداری بسیار هوشیار فهمیم و فطین اگر چه جوان اند اما عقل پیرانه دارند اگر بصحبت نیک
 رسیدند ثمنی باشند هر کار که بایشان مفوض شود سرانجامش با حسن وجه خواهد شد و بجا خواهند آورد
 سوامی اظهار نویس او خلاصه نویس و عرائض خوانی و احکام نویسی و دفتر فوجداری و تھگی را درست کردند
 و امثال بستم سال یک هزار و دصد و هفتاد و سه سال یک هزار و دصد و هفتاد و سه هجری و شعبان
 و ذیحجه سال یک هزار و دصد و هشتاد و دو و هجری را بموجب حروف تهجی انتخاب کرده اسما را نام
 و والیه را از سال یک هزار و دصد و هفتاد و دو یک تا سال یک هزار و دصد و هشتاد و دو و بر کتاب نشسته
 و تهذیب بستم سنوات مفصله ذیل نمودند

دفتر فوجداری			
دفتر تھگی			
شماره ۱۱۵۶ هجری	شماره ۱۲۹۵ هجری	شماره ۱۲۹۵ هجری	شماره ۱۲۹۵ هجری
یک	یک	یک	یک
شماره ۱۲۹۵ هجری	شماره ۱۲۹۵ هجری	شماره ۱۲۹۵ هجری	شماره ۱۲۹۵ هجری
یک	یک	یک	یک

منشی سید احمد حسن صاحب بن مولوی سید محمد حسین صاحب ساکن مدراس تخلص بن سخا از اولاد
 حضرت بنده نواز حسینی قدس سره العزیز مریدی خوشنویس از خدمت ایشان بسیاری کسان
 تعلیم یافته خوش قلمی حاصل نموده اند و در عربی و فارسی و فن طب بهم دستگاہی دارند

نهایت عظیم الطبع و مروت خوش عقیده اند و دست بکار دارند سوا می صاف نمودن صندلها که غلات
مثل قنویات و رقعات و غیره ترتیب و ترتیب چنانکه کردند

دست فوجدار	دست محکم
ششده هجری	ششده هجری
یک بسته	یک بسته

سوا می آن امثلة لبسته ششده هجری و ششده هجری بموجب جدول تجمی انتخاب کرده اسمار الف
و لام و قدر می اذا اسمار جدول یا تختانیر راسن ابتدای ششده هجری تا ششده هجری بر کتاب نوشته اند
و قشیشید حیدر علی صاحب منصبدار و یوانی که امور فوجدار می اند نهایت محنت گزین شده وین خلق
چنانکه خاصه شرفایست و مردومی مروت و مسکین زد و نویس اگر چه پیرانند اما هم جوانی نیز نندایشان
سوی کار روانه نمودن مراسلات و رقعات هر یک بعد داشتن خلاصه آن و طلب رسید هر یک از
مرسول الیه که متعلق بنفس نفیس ایشانست تفصیل ذیل تهذیب و فقره ترتیب امثلة فوجدار می
فرمودند بارک الله فی همه العباد

ششده هجری	ششده هجری	ششده هجری	ششده هجری
یک بسته	یک بسته	یک بسته	یک بسته

و قشیشید حیدر علی صاحب منصبدار المتخلص بشعله ابن میر احمد علی خان بهادر شهید منصبدار و بلوی
خلعت سید جعفر علیخان مرحوم مرد قابل به شعر گوئی و سار و وفارسی صاحب استعداد کامل و هم بعد از
نویسی عربی و انگریزی بهره کافی دارند کتابی عجیب و غریب سیمی بزبده فخر جاهی بطرزیکه از هر فقره اش
تاریخ متر و شدن لاک برابر می بر آید تصنیف کرده است و مملوست بتوصیف نظم و نثر نواب الاجا
که گوش رسیده عالم است و فخر امت آن مثل گلستان سعدی علیه الرحمة است سراسر علم را
بلاحظه اشش واضح میگردد که آن عزیز و تصنیف آن چنان خون جگر خورده است اما افسوس
هزار افسوس که سینه که بزرگترین سحر کاره این بلا حله علیه نبوده است ورنه بالضره

بقدر توانی آن وحید الغر مبروم از صلہ نماند و ذات مقدس آن یگانه روزگار این محرم را
 را بصله قدر توانی میرساند چه دست گرم آن فریدالدین فقط تلنگی و انان را بنزار هزار روپیہ ہوا
 نواخته است بر شومی طالع چه گفته آید کہ لطیفہ جامعہ السنہ اگر نیزے و عربی و فارسی وارد
 را محرم ساخته و این کتاب شامل است بر نظم و نثر و صنائع و بدائع آن کہ گوش زمانیان
 آین چنین شنیده باشد و دیدہ از باب بصیرت کمتر دیدہ باشد با این بہ لیاقت کار گزار
 و بہر کار لائق و بہوشیار خوش قلم و دوزگار سوای صاف کردن فتویات بستہ بمفصلہ ذیل
 را بد فتر فوجداری مرتب و مہذب ساخت بستہ ۱۳۹۹ ہجری بستہ ۱۴۰۰ ہجری بستہ ۱۴۰۱ ہجری
 و منشی نرسولہ را و نہایت چابک و ستاند سوای صفائی کاغذات و ترجمہ کاغذات تلنگی بستہ امی
 مفصلہ ذیل تیار کردند بستہ ۱۴۰۲ ہجری بستہ ۱۴۰۳ ہجری بستہ ۱۴۰۴ ہجری و انتخاب امثلہ
بستہ ۱۴۰۵ ہجری و قدری از بستہ ۱۴۰۶ ہجری نمودہ بد منشی سید اعظم صاحب
 میرمنشہ فوجداری مامور شدند و منشی مرتضیٰ بیگ صاحب بستہ ۱۴۰۷ ہجری مفصلہ ذیل فوجدار
 را درست کردہ و کتیونی فتویات کہ بگیرندگان نقول دادہ میشود نمودند بستہ ۱۴۰۸ ہجری
بستہ ۱۴۰۹ ہجری و مولوی سلطان محمود صاحب کہ عوض منشہ محمد رضا صاحب مامور شدند
 ایشان برای یک سال مخصس شدہ بودند در بین تہذیب فقر متوجہ گردیدند ایشان صاحب
 استعداد و جلوم عربیہ اند کتب درسیہ عربیہ را از مرتب و نحو منطق و فقہ و حدیث و تفسیر و غیرہ
 خوب میدانند ہم در کس دادہ اند و ہم می دهند و عبارت عربیہ را خوب می نویسند قابل مدرسہ
 اند اسمار را می حملہ و نون را از بستہ ۱۴۱۰ ہجری اتمام و کمال دیار تحتانیہ را از بستہ ۱۴۱۱ ہجری
بستہ ۱۴۱۲ ہجری بر کتاب نوشتند و منشہ ولی اللہ عرف غلام علی صاحب کہ نائب بندہ
 ہستند ہر چند از ایشان در بارہ فقر کمتر کار تہذیب فقر گرفتہ شد اما بذات ایشان بسبب
 قدامت مد و بسیار حاصل شدہ کہ گاہی کماہی بد فقر فوجداری میداشتند تعلیم و تفہیم ہندیان فقر
 و اخذ و جہر امثلہ کہ بعد از قریب سہ ہزار خواہد بود و گذرانیدن کیفیت کہ روزانہ می شد مشغول

و هشتم عهد بدستی و دفتر تفصیل فیل هم کوشش بیخ فرمودند و اشله بسته های سده هجری
 و سده هجری و سده هجری و سده هجری و سده هجری و سده هجری و سده هجری
 را بر کتاب نوشتند و سواى آن گفتا و فی اشله بسته های مفصله ذیل بموجب حروف هجا
 سده هجری و سده هجری و سده هجری و سده هجری و سده هجری و سده هجری
 بسته مجرم و صفر و ربیع الاول سده هجری و ربیع الثانی و جمادى الاول و جمادى الثانیه و رمضان
 مقابل بهر یک بسته سال سابق نمودند و سواى اسماء مصدره بالف و تاء و قاف و نون و دال و زاء
 مهملتین و لام و نون و یاء و تحماتی باقی همه اسما دیگر حروف اطلاق بسته های سده هجری تا
 سده هجری جمله بدست خود بر کتاب نوشتند و دیگر مشکلات کا هنده جان که پیش متمان
 آمده اگر مفصل محرومند داشته شود و دفترى ضمیمه جدا گانه گردود و بر اسماء جمله کسان واضح و لایح
 است که این همه امور هر چه بظهور رسند نتیجه محنت و جانفشانی ناظم حال نو جداری ست زیرا که با وجود
 هجوم کار هر قسم بملایه محنت و مشقت برداشتنند و از منشیان و اهل کاران خود کار به محنت و جانفشانی
 و تسلی و مهربانی بلا عجلت و تراخی گرفتند آری اگر کار گزار لائق نباشد و کار فرمای فائق بود و هم
 کار درست آید و کار گزار مستوجب آسنت و آفرین شود و در همین ترتیب که دفتر عدالت بادشاهی
 و دفتر محکمات اجرای اعمال رسیده بود نیز مذهب گردید و شائل و دفتر کرده شد و این کیفیت که
 متضمن بلیاقت منشیان و محنت و جانفشانی ایشان است و موضح کار کردگی ملازمان و دفتر و
 کشف عرق ریزی متران و افسرست از برای آن گزارده میشود تا بملاحظه عالی سرکار و آید
 و حال محنت بهر یک از منشیان برای بیضا ضیاء و لایه کم و کاست بخوبی ظاهرا نماید بوجه طالع
 ایشان زور کند که هر یک بصله کار گزار می و مشقت کشی خود رسد و با لطافت خداوندی مرتفع
 شود و بهر جسم قدر وانی معنی گردد و عالی همتان را موجب تحریص و ترغیب و کابلان را
 باعث اتقین و ترتیب باشد فقط ناظم بهر از الحاح موجود است و متعجب که منشیان و دفتر
 نیکوکار محروم از ترقی نباشند و خدا کند که بهر یک را در حیات خود بر ترقیات خواه در و اوین بلده

خواه در محاکم مفصل بیند و گهای سرور و دامن فل خود چند آیین باز آمد مبرهیل مطلب که
آن بیان زبان آوری میر شعله است که در نظم و شعر بر اقران خود فائق است و بهر دو شایق غزل
از آن برای احتیاط دوستان ینگارم و بلا حفظ نهادن مؤام

غزل شعله

دو زن آراست بر رخ یار گاهوست گاهرج بغش کج ادانه ساقی مستان غمی گروم تو گاهوست گاهرج کج بر رخ زلفین را کشا بر آیدین روی تو گرد خانه ات گروم پس از مردن گذاری گردم سوی مزارین بگر آهنگ قتل و غارت آشفته گان دارد اگر انداخته سایه بفرستم آن هما سایه رسد بر تو مباد از خم چشم ای ترک شیرازی کج و راستی را سر و آواز تو آموزد ز پا خواسته نهاد آخر مردنهار در کوش بیا چشم محموت شدم سرست ای ساقی عجب نبود که زهره نیز در وجود و سماع آید گرت پناهی و دیر پیروان از گوش جان بشنو بسا وقت جانان همه شب شعله مخزون	رو بهر گزیدن مار گاهی راست گاهرج گهی مخمور که هشیار گاهی راست گاهرج بر رخ زلفین بکشایار گاهوست گاهرج برنگ سایه دیوار گاهوست گاهوست گاهرج بجسد سنگ قبرم یار گاهوست گاهرج که سیف آویزد آن خوشنوار گاهوست گاهرج نگشته کو کیم ز نهار گاهی راست گاهرج منه برفق خود دستار گاهی راست گاهرج خرامی چون بیاغ دیار گاهوست گاهرج بسان سر و خوشنوار گاهوست گاهرج بگردم ره من میخوار گاهی راست گاهرج که رقص آن بت عیار گاهوست گاهرج از کثر ثمر کن تکرار گاهی راست گاهرج بسوزد چون شرار نار گاهی راست گاهرج
---	---

فقرات چند از تاسیخ مختار جایی می نگارم تا طلبا عان زمانه بدانند که شعله چگونه نثار است و چقدر
زبان زیبا دارد که زبان آوریست ظهوریست بر شک نثاری او فعل و آتش و مقابل نظم شست و بیان
خواججهیدر علی آتش باید شنید و حسن شاید رسانید فقره در زبان هندی و فارسی یعنی ششمین

برز و زبان که ششمن اللسانین باید گفت فارسی قبله عطانیکی جان بخشی قبله عطانیکی جهان بخشی *

هندی مسیح علاج نیکی جان بخشی - مسیح علاج نرکی جان بخشی

در صنعتی که سر هر سخن منقوح است

نواب سالار جنگ ملک قدرت

باز کار آگاه و جهان را صد رست

در صنعتی که سر هر سخن مکسور است

مهر سپهر علمی سیم و ده رزق مسکینی

چهر رزق دمی که پیش بینی فیل نشینی

در صنعتی که سر هر سخن مرفوع است

تو خود ر موز جو * * *

کل بو و خوب خو *

در صنعت ر قطار

قابل قرب صفای رب است

که بسند تر نسب است *

در صنعت لعن و نشر مرتب اندر مرتب

سعد که بزم جمشیدی یازم سهراب

بجام باره عنابی و بصم شعله تاب *

روستان را دم بدم بوجه محبت

و دشمنان بیگانه را بپای عدولت *

صلی است نشاط گردانید

و بگذاشت اجسام بر بد *

در صنعت منقوله

بیش خشنش بیش *

جشن بیشش بیش *

در صنعت غیر منقوله

سرور و اورس گوهر دل مساده آرا

و اور و هر و دور و دور و اور و اور *

در مدح نواب کریم الدوله بهادر

نواب پیر بر جیس شیم باهی دار و باز و زیبا

باز و ان السعدین و بجا و سعاد و انزانی *

خواهر زاده بود و بلند شان

انوارات شد و اقبال تو امان *

در قیصر نسب جمشید ملک دان نام و تنگ دان شمنه نواب کرم الدوله بهادر جاسک

در مدح نواب مرزا علی محمد خان بهادر مقتدر الدوله

نواب جهانی که وزارت را بنیاید	البته او را مصالح دولت اید یا بد
بازا میر که از خوانین ایران	و چه خان که مصفا ابدی سلاطین طهران
خان و بهادر بود و اهل فرمانگ	مقتدر الدوله و جابه و معتد جنگ

قصیده در مدح نواب مختار الملک سالار جنگ شجاع الدوله که شید
ترا بعلیخان بهادر و ام فیض انهم از شعله

ای ز عکس رخ تو گشته منور متاب	و می ز لمعان تو یک شمه بود در مهتاب
روی تو بی کلف و ماه خونی دارد	شرف حسن تو زین وجه بود بر متاب
گر شبی دعوی خوبی بنماید با تو	در جهان همچو سها با دجست متاب
روز بهیجا که کنی تیغ چو خورشید علم	همچو خفاش بریزد فلک پر متاب
ببهر نذر تو که مدد و جانی برکت	عقد پروین فلک آورده و ساغر متاب
و دیده اهل بصیرت یافته جاوید تو	نظر کبک بدانسان که بود بر متاب
خوبی و خلق و سخاوت بضمیرت مضمیر	نور قسسی که بود تعبیه اندر متاب
ای هر چه روز و رایوان تو حاضر خورشید	و می همه شب بدر قصر تو چاکر متاب
رونق تازه گرفته به ملک آصف	پر تو را می ترا نیست برابر متاب
و دید آنکس که تر از روز بگفتا خورشید	و دید آنکس که شب گفت مقرر متاب
بهر احباب تو دنیا فلک و باوه شفق	جام خورشید یکی باشد و دیگر متاب
وز پنه حاسد تو تیر شهاب ثاقب	مهر تابنده کشد خنجر و شمشیر متاب
یک کن چسیت بدست تو بود و مفت اقلیم	چاکر تو شاه با لشکر اختر متاب
در امیران لقب تست و وزیرانم	هر شب مطلع رحمت کند از بر متاب

مبطلح ثانی

ای که یک صفی ز صفت تو محور متاب	فرشی از دفتر حسن تو مقرر متاب
بجز وار و زکات جود تو گوهر در جیب	چرخ وار و زرخ خوب تو در بر متاب
در خوراست آنکه بگرد تو گرد و خورشید	بهبه ساگشته بدرگاه تو یکسر متاب
گر بسجده کنی قبله من از ره خشنه	دور نبود که زنده بوسه بمنبر متاب
تا کجا شرح دهم اوج تو مختار الملک	میناید سه پاپوس تو اکثر متاب
پایه رفعت تو اسرار افلاک گذشت	سنگون پیش تو آید مع افسر متاب
سروایر تو جایون بود این عید الفطر	تا بگرد و بفلاک بر سه محور متاب
یا الهی بجهان حشمت اقبالش باد	تا که خورشید در خشان بود انور متاب
بر عدد و وار تو منصور و مظفر اوراد	تا که تلبسته بود با همه اختر متاب
شعرین گریه پسند و شودم روشن نام	تا چه خوب است مگر قافیه هر متاب
چشم رحمت جویشعلی بکشائی چه عجب	نظر سوی سها میکند اکثر متاب

بیان مرزا محمد ناصری

از نکات شیرین و خنمای خوش ترین مرزا محمد ناصری سلمه قادری پسر مرزا محمد مسیح شیرازی مولود و کاورد
 موطن جوانیت خوش و نیکو خصائل پسندیده شامل عمرش بست و پنج ساله باشد از دو سال از داین
 است بسبب نامساعدت زمانه هنوز بیکار اگر چه خوش قلم است اما بسبب ناپرسیانی و ناکدر وانی مردم
 اینجا هر دم در اضطراب اند تعالی باین التفات آقام بدطنه آن عزیز را اطمینان بخشند

حکم گذرست تصان نشان باشد	حکم نشانی باشد
شهر یار و کن که ست و دلش	ضامن رزق انس و جان باشد
افصل الدوله کابلش	همه با مطلق العنان باشد
دار و درو رخ کمی مه و یک	با ماه و در ربانی و از مهر وین

غزل

زلف و رخ یارین دوز و شب تار شد	برقع صبح و خلل نافه تا تار شد
سنبه زلف یار بوج اسد را گرفت	باز بچنگال شیر رفت و گرفتار شد
هر که جهان را بهشت آوست ز این بهشت	نفس بعین هر که گشت قفس اسر شد
عجب ز خود دور کن تشنه فیضی اگر	حضرت شیطان ز عجب سیه خوا شد
ناصری از جان و دل قنبر قنبر بود	ز آنکه ز روز ازل قنبریش کار شد
سحر و خواب میدم من که یارم حجاب آمد	حجابش زلف و زلف او حجاب آفتاب آمد
ساقی مرا مخور کن لیکن ز صبا مخور کن	تا اگر یه وزاری کنم بر دوزگار خوشین

دیگر در جواب مطلع انوری

بگرفته سنبه تر تو در بر آفتاب	یعنی ز بوج سنبه بر دوسر آفتاب
ساتیا مده که دلبر از برم دل برگرفت	خرم آن صاحب که کش دل ببر و دل برگرفت
چمان گرد چین آید ز چم سر روان فتد	ز رخ گریز برق اندازد و نه خور ز آسمان فتد
هند و بحر خال یار من منتر ل نکو تر فته	یا آنکه خورشید فکاک لعل خضر فته
اطلس خضر ابرو دار و چین از نو بهار	لاله سان بنود رخ راز می گلگون نگار

از کلام صاحب استعداد عقلیه واقف فنون نقلیه منشی بی نظیر در عرصة فصیح بے بدل فارسی نکته شیخ
 بهمه دان بذله گوی فراوان جر ملی جناب سید محمد بن سید ابوالحسن شستری ملازم دیوانی سلمه
 سجانی در مدح نواب مستطاب فخر الملک و اوزام الله علیه

قصیده مدحیه

ای آنکه ایت در حکم بقراط و لقمان پود	و می آنکه دستت ز کرم کبی و قاقان پود
کلاکت نگاه و سبب بر دم و بد صد سلت	هم از زده و هم معدلت آتین نزدان پود
در زمینی چون قدم و آنکه برافزای علم	مانا ترا دست همه صد بور و ستان پود

و سلت گرا فضال من بز وایدانگیتی محن حکمت دان مرث دان از قیر دان تا قیر دان افعال خیر یک جهان از صد ذرات جهان ضیف تو غیب منصرف گرد و بابت متکلف هم در قضا یا و جل ظن و قیاس است بدل	هم منطقت گاه سخن در حسن حسان پرورد خلق بطلت در امان چون که گهسان پرورد یحرف فعلت این زبان اسم لبیبان پرورد از عدل تو صفت رون کت غل حسان پرورد هم فکرت امین از زلل تصویب امعان پرورد
--	---

دیگر ذکر فضلاء

الحمد لله در عهد حکومت جناب قدردان ارباب علوم و مرتبه شناس اصحاب نوم نواب فیضی
بها و دام فیضانه از ملک ملک فضلامی عرب و عجم جمع آمده این بلده را رونق تازه و شهرت
بی اندازه بخشیده اند اینچنین مجمع فضلاء و کرامی بلده از بلاد هندوستان درین زمان نیست
اگر باشد در عهد سلاطین سابقه هندوستان در زبلی بوده باشد مصرع هر یک را رنگ و بو
دیگر است تفصیل اسمی سایه ایشان انچه یادوارم است

شمار	نام	شمار	نام
۱	مولوی سید شرف علی صاحب -	۱۰	مولوی حاجی کریم الدین صاحب -
۲	مولوی محمد حسین صاحب خوشنویس لایقی	۱۱	مولوی حمید الدین صاحب فرزند مولوی
۳	مولوی نیاز محمد صاحب بدخشان -		حاجی فضل الله صاحب مرحوم -
۴	مولوی امین الدین خان صاحب دلهوی -	۱۲	مولوی فضل علی صاحب -
۵	مولوی سعید الدین خان صاحب دلهوی -	۱۳	مولوی احمد علی صاحب شکر گنجی -
۶	مولوی اکبر صاحب سورتی واعظ	۱۴	مولوی شمس الدین صاحب -
۷	مولوی احمد علی صاحب فرزند ایشان	۱۵	مولوی فضل حق صاحب -
۸	مولوی حید علی صاحب فیض آبادی -	۱۶	مولانا آل حسن صاحب مولانی -
۹	مولوی غنیم الدین حسین صاحب بخاری	۱۷	مولانا حاجی حافظ عبد الحلیم صاحب لکنو و ننگی محل

شمار	نام	شمار	نام
۱۸	مولوی نور محمد بن صاحب -	۳۸	مولوی بدر علی الدین صاحب -
۱۹	مولوی عبدالحق صاحب فرزند مولانا عبدالحکیم صاحب -	۳۹	مولوی نور محمد خان صاحب لایقی -
۲۰	مولانا وجیه الدین صاحب مولانی -	۴۰	مولوی محمد مراد صاحب متوطن فتح آباد -
۲۱	شیخ جید الدین صاحب جید آبادی -	۴۱	مولوی محمد یوسف صاحب امیر حاج -
۲۲	مولوی صبیحہ اللہ صاحب -	۴۲	مولوی عبداللہ صاحب ہندوستانی -
۲۳	مولوی ابوالقاسم صاحب -	۴۳	مولوی مظہر صاحب -
۲۴	مولوی مسیح الزمان صاحب لکھنوی -	۴۴	مولوی عبدالحکیم صاحب دہلوی -
۲۵	مولوی انعام الدین صاحب متوطن سلطانپور -	۴۵	مولوی محمد عنایت اللہ صاحب دہلوی -
۲۶	مولوی احمد علی صاحب رامپوری شوق القمر -	۴۶	مولوی حبیب اللہ صاحب ولایتی -
۲۷	مولوی احمد علی صاحب متوطن تبت -	۴۷	مولانا ابرہیم صاحب -
۲۸	مولوی داود خان صاحب ساکن چمبرہ -	۴۸	مولوی سعد اللہ خان صاحب شاہجہانپوری -
۲۹	مولوی وکیل احمد صاحب سکندر پوری -	۴۹	مولوی محمد یعقوب صاحب -
۳۰	مولوی عبدالسلام صاحب -	۵۰	مولوی سیّد محمد صاحب مودودی -
۳۱	مولوی حسن رضا صاحب نگینوی -	۵۱	مولوی مبارک علی صاحب اسلام آبادی -
۳۲	مولوی حافظ نصر اللہ صاحب ولایتی -	۵۲	مولوی جمال الدین صاحب -
۳۳	مولوی عبدالصمد صاحب ولایتی -	۵۳	مولوی مفتی حمید الدین صاحب -
۳۴	مولوی محمد حیات خان صاحب مدرسی مدرس -	۵۴	مولوی خیر الدین صاحب مدرسی -
۳۵	مولوی حسن زمان صاحب -	۵۵	مولوی عبدالقادر صاحب فرزند مرحوم -
۳۶	مولوی محمد زمان خان صاحب شاہجہانپوری -	۵۶	مولوی فضل اللہ صاحب -
۳۷	مولوی محمد حسین صاحب منصف کوتوالی بلدہ -	۵۷	مولوی عارف شاہ صاحب ولایتی -

شمار	نام	شمار	نام
۵۸	مولوی میر حمزہ صاحب ولایتی -	۶۹	مولوی غوث الدین صاحب مدرسہ حضرت شاہ نور الدین صاحب قادری مدظلہ -
۵۹	مولوی ممدی حسن صاحب متوطن اینپور	۷۰	شیخ عمر بن سعید باداہہ عمودی از فضلاء
۶۰	مولانا عبدالقادر سرسندی -	۷۱	عرب ناینا شافعی -
۶۱	مولوی عبدالستار صاحب لایتی -	۷۲	سید عمر جلیانی شافعی عرب -
۶۲	مولوی یوسف علی صاحب تاجر -	۷۳	شیخ حسین بصرہ حنفی عرب قاری -
۶۳	مولوی سبحان شاہ صاحب لایتی -	۷۴	شیخ عبداللہ بن خلیفہ شافعی عرب -
۶۴	مولوی سید محمود صاحب -	۷۵	حبیب احمد بن باوی شافعی عرب -
۶۵	مولوی سید عبداللہ صاحب -	۷۶	شیخ عبدالقادر شافعی عرب -
۶۶	مولوی روضۃ اللہ صاحب لایتی -	۷۷	سید خلیل شافعی عرب -
۶۷	مولوی عبدالمنان صاحب -	۷۸	شیخ حسن کی شافعی -
۶۸	مولوی ابوتراب صاحب -		

ازین بزرگواران بعضی آیتیں است از آیات الہی جلّ جلالہ و بعضے رحمتی است از مراحم رحیم عم نوالہ
ببرکت انھاس قدسیہ ایشان اخلاق مردمان اینچار موصوف بنخلق عظیم گرداند و باتباع سرور کائنات
شفیع موجودت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عادات ناپسندیدہ ایشان امبدل بصفات حمیدہ فرمودہ بخیر
محض ساند و بہارت بخشد کہ نیک و بد و دنیا و آخرت و ثواب و عقاب و خوشنودی و ناخوشنودی و
خدا و رسول آنرا بشناسند و از نامرضیات او شان مجتنب و بامر ضیات شان مشغوف باشند
فائدہ دہستی است کہ این بلکہ فرغندہ بنیاد بامر و مروت و درویشی بدو رخ نماید و یکی بہشت
گرداید اگر کسے در اینجا وضع خود را ترک و بد و مقید بقیدی نہ باشد در غرور و نوشیدن و در
زندگی کردن و عبادت نمودن و بگفتار و رفتار و کردار بہر مجلس کہ رود رنگ اسخار قبول نماید
و بہر محفل کہ و آید بلا تکلف گردد و در آغوش فراغ باشد اگر فقیر باشد بہارت رسد نہ جا

اور آنگاه باشد و نه بزنان و مردان اینچنانکه بهر جا که رسد همه فرو ریات او را می خورد و
 هر وقت او را می خورد گو یا زنده جدا می شود بود که همه ناز و نصیب و دوست دارد و بیشتر بهر کشته
 مست جلوه می دهد و سوار می افتد و هزاره هفت جمله لذت و مشغولت عیش اینچنانچه باید گفت اگر
 کسی وضع خود را از دست خود بدو مقید عبادات باشد و حلال از طعام بنهاند و از نشسته
 خراب کن مردان محترم باشد و با کسی ملاقی نشود و از کسی سوال نکند و نتواند از آنکه و شد باز ماند
 جانی نرود و کلام کمتر کند و از کسی هیچکس نگیرد و ستدین باشد و از محافل و مجالس و تماشای میل
 و نمایش و مسابقات پرنه و اکل خیر شیعیه و حصر بغیر اختیار کند و صحبت زنان را نپذیرد بلکه از آنها محجوب باشد
 یا بر یک زن خود قانع برود و از دیگران شرم و حیا کند همیشه عصیر بود و غلبه و ذلیل خواری و چشم اقران
 و بعضی جان عوام محقر نماید کسی از او شتابان را برسد و نه کسی برین آرد و نه احد از ایشان با او اتفاق
 کند بلکه از صحبت این گریزند و پرهیز گو کامل باشد در فنون محموده ناشنایی کند همیشه عسرت بریزد
 مستولی باشد که میراث پیغمبر است صاوات الله علی نبینا و علیهم السلام اگر از تشنگی جان در خطر
 و در حلقش نه اندازد بلکه هر چه متاع او باشد در عین نزع از دست نهد اگر در دل باز آید محافظت خود ظاهر
 نمایند و احسان بروینند و اگر از آن شد متاع او را شیر مادر نپذیرد پس بهر کسان متوسلین زندگی
 اینجا و آنجا بود و بچاره مردان خود را به از زیستن خویش شمارد و موات را بر حیات تفوق جوید اگر
 اختیاری داشته باشد بپوید چه خوش می بود اگر عوام اینجا را بهر غفیر علماء و فقهائند با نخی و کتب اخلاق
 را مثل شامک الاققیار و اخلاق محسنین و کیمیای سعادت احیاء العلوم و نصایح الاحساب و رس سیدان
 و تعلیم میفرمودند باب الهدایه و اهدا متفوح میشد و رسوم فاسق و فجور از نار و دوزی و جهنم جدال
 و کشت و خون و عدم صفات شرع عام و تکرارنا و دانها و تکرار و ریچه کشان حفاظت مخلوق و آب
 شجر خوردن و استعمال مذک و دیگر مکررات نمودن و نزاع زن و شومی و دروغ و
 بدقولی و فریب و خد و ریب مفتی الی النزاع و دیگر متوعات و احوال غیر حقه بهر یک قلم
 بندی شدند و بیشتر مردم به راه راست می آمدند و کج و پیار می گزاشتند و نمی پستند که

این از رسوم اهل فرنگ است بلکه حکمت اسلامی ازین قوانین مخلو هستند و هرگاه در مدارس
 درس علم فصاحت و مساحت حساب و سیاق و فن نگارنیز و علم جقیل و ارتفاع و سقط الحج و هندسه
 قواعد سپاه میفرمودند مخلوقی ازین روزگاری بفارغ البالی میرسید و این زمره علیه خود هم فخر
 آخرت و دنیا می و نیامی برداشتند و صدقات جاریات از ثلثه می گذاشتند و درین شک
 نصیبت که مردم اینجا قوت آخذ و طبایع قابله می دارند اما صلح و اعطی خدا و انسانی حق شناسی شمر
 اینجا علم کبریت احمد دار و اگر سبب پیش ما و یان و حاکمان اینجا که بر منابر علیان سینه قصص که موافق
 مطلوب خود باشد بیان می کنند کسی آن عزیزالوجود را نمی پسندد حال آنکه بر همین بهنگام
 و هدایت بخشی و اداره الطریق حاتم الوقت فیاض العصر جاگیر است لکن کار و سپه متاع و مرفوع القلم
 فرموده است اگر سرکار عالی فهرست اینچنین جاگیر داران و وظیفه خواران درست فرماید
 و دریافت نماید که آیا ایشان اینقدر جاگیر و وظیفه از سرکار والا اقتدار می خورند یا رشاد و هدایت
 و تعلیم علوم و فنون و تصنیف مجربات خود هم مشغول میشوند یا در منشیات و امور و لعب مصروف
 و مبتلا میباشند پس اگر اینجا منصب خود که برای آن علوفه معتمد بها از سرکار اقدس مقرر است
 نمیکند و نه تحصیل علوم یتامیند و نه درس فنون مذکوره می دهند بلکه اوقات خود را هم درست
 نمیکند و روز را بخواب خرگوش و شب را در افعال بیوده بچوش و خروش میگذرانند بر وقت
 بهت سلطان الوقت واجب آمد که جاگیر و منصب و وظیفه آنها بعد اطلاع و بهی ضبط فرماید تا آنکه
 باین تنق و تنقی لیاقت علوم و استعداد فنون و مراتب ملکه رشاد و درس تعلیم حاصل نمایند ورنه تا
 حصول این صفات حمیده از ان همه وظائف معطل باشند و بر شیوع و اساتذہ ایشان بهم تاکید بلیغ باشد
 یقین که باین امید هر اس کوشش بلیغ در حصول مرام نمایند و فائز به علوم و فنون و طهارت
 و تقوی شوند و بر یوز فنون عقلیه و علوم نقلیه زو و محلی و آراسته گردند و بشوق تمام متوجه تحصیل
 فضائل حمیده و شائل پسندیده گردند و هر کس از مشایخ و درویش زادگان گمراه شود و بد راه
 رود یا غایب زاده باشد یا شیخ زاده و به منومات آلوده گردد و فوراً جاگیر و منصب و معرفت

خیر و مضبوط کرده شود و بشکلی که عذاب و دوزخ از دیگران کشیده نشود تا خواسته تا خواسته براه رسد است که
 چه بوزن جنگلی را دیده ام که هرگاه در دام افتد آرد می افتد و اگر سندی شود همه حرکات خود را
 می گذارد و هر چه پاک معلوم آرد می آموزد تا به چنان بجای می آرد و آنچه معلوم می گردید جان می کند
 خیل با این همه عظیم الخیال بود که من بهین گرسنگ بقید آرد می در آید و هر چه او حکم می کند بجای می آرد
 و مقید امر فیلیان می باشد هر قدر شتر است و جهالت و خباثت از بی آرد می بطور می آید باعث آن
 بهین شکم پر می است بلقعات مفتت شتر می از معرفت بعثت آن که هر سه از طعم تا
 بسختی به ازین جاست که امیرزا و گان این ریاست عالییه و فرزندان منصب داران این جا که
 بهر از علوم و لیاقت ندارند عین فارغ البالی و صحبت نالایان است که از شانرا متنبی بفسق و فجور میگردانند
 و بهین قیاس بلوغ خراب و آلوده با مراض خبیثه می گردند و بدولت علوم و لیاقت نمی رسند و بسیار
 از آنها جاہل می مانند و اکثری دست از جان می شونید یا بقطع نسل می رسند اگر از سه کار والا
 جاہ اول بچای ایشان بدر سه رسانیده شود و بتربیت استاد کامل متقی رسانیده شود
 و پس از حصول علوم صحیح که نوشته آمده ام بدر سه آموختن قواعد مال و اتمام بندوبست
 و فوجداری و دیوانی و کار انجام دو و این سه پرده بشکلی تعلیم این امور کشیده شود و اتهام و انصراف
 این مدرسه تعلیم کار سر رشته و وادین مذکوره بفقیر غریب الوطن سپرده شود و در عرصه
 چند روز هر یک را بر سر کلام انجام کار سر کار و قوانین آن مستعد می گردانم و در ویر و سه سر کار
 عالی به مجلس امتحان می در آورم و این خدمت را بنده دل انجام می رسانم اما شرط این است
 که مقام اینچنین طلبه و غور و توش او شان و شب خوابی آنها تا وادین امتحان در نهان مدرسه
 بوده باشد و خدام ضروری هر نوع در انجام مقرر باشند آردی در ایام تعطیل که بعد امتحان
 برای یک ماه شده باشد نزد خویش و اقارب رفته باشند و دیگر هیچ بچین تربیت اسپد که
 بسیاری بچگان از ایشان قابل انجام کار و الا جناب بر آنند که باز احتیاج به مردم کار گزار
 ملک دیگر نباشد و اگر محض بقدر شناسی این گروه پر شکوه گردد که آنچنین تمثیل آئی آنچنین

مشهوره است و ضرورت که عند حضور و التسلیم از سرکار عالی بمنصب داران و اولاد تاکید باشد
که اسباب فرزندان خویش نوشته به سرکار داخل کنند و هرگاه اسماء آنها بقید سال عمر بیا خطه سرکار
وراید خود مجازاتی آنها مسلم داشته بپردازان و دالیان آنها تاکید شود که مندر زندان خود بار
که قابل تعلیم بوده باشند بدرس سرکار فرستاده باشند تا بعد تحصیل علوم بمناسب علیارند
و رند بسبب جمالت محروم از ترقیات خواهند ماند و هر شخص را باید که خافت خود را رشید گرداند
اگر رشید نشود ناخلف هم نگذارد فقط و هرگاه بعد امتحان درست تحصیل علوم و محکم که خوشتر
کار و اوین فارغ تحصیل گردد و بوصول سند فائز شود از سرکار عالی هر چند است که لائق
استعدادش و قابل لیاقت او بود بر آن ممتاز و سرفراز گردد و الحال که سسر کار و الا
منصب داران را بدون آموختن کار تحصیل و غیره بر علقه مقرر و منصوب میفرمایند ناحق
نا آموختگان را در تکلیف الا ایطاق می اندازد زیرا که هرگاه سرکار عالی ایشان را نزد افسران
علاقه روانه خواهد فرمود بالضرورت بسبب نادانستن ایشان قواعد انجام کار سس را شکایت
نا املی ایشان و اتیری و خرابی کار سر رشته خود و افتاده ماندن کار بهر کار خواهد نوشت
زیرا که از معدر تعلقه و ارحال که از سرکار عالی مامور شده اند کمتر کس چنان هستند که جسم
برین ناکرده کاران کنند و ایشان را تعلیم کار نمایند و کالیف ناکرده کار سس و آموختن کار
سر رشته بر نفس خود گوارا دارند و خود ساسی بوده بتعلیم ایشان پریازند پس اگر خبر واقع
پیش از واقع گرفته شود همه این ندامت دور گردد و چون کمزاج مردم اینجا سر و خشک
ست فلذا پیدایش علماء و اینجا بسیار کم است چه تحصیل علوم بالتیام میشود و بسبب خشک
مزاجی محصل نه استاد صحبت با مردم اینجا اختیار میکنند و نه شاگرد تعلق دل خود بستاند
دارد و نه تقوی فلذا کمتر عالم از خاک این حبامی خیزد زیرا که قول امام شافعی است رحمه الله
تعالی شمس شکوت الا که یسوع حیظی و قاصد صانی علی ثمال المعاصی فان العلم
فصل من الله و فصل الله لا یفیط لعاصی و السلام میگوید و زیوال عمر و پیمان فیما بین

حضور پر نور نظام و جناب نواب سالار جنگ بهادر بوقوع آمده خلاصه کیفیت آن از پرچم اخبار
 فرستید آن اندام مورخه یازدهم ماه اپریل ششصد و شصت و شش قابل تحسین است لهذا نوشته میشود
 خلاصه خط صاحب رزیدنت بهادر سر جارج یول کی سی ایس آئی مشعر برین که درباره
 تقریر قوانین چند بابت مقدمات فوجداری از جانب سالار جنگ بهادر که درین مقدمات
 چند استدراکات مابین سرکارین نظام و گورنمنت انگلشیه در آمده پس درین باب رد
 و قدح بسیار میان سرکار نظام و وزیر بابتی گردیده که بان ناخوشی حضور پر نور ظاهر شده
 بهمین باعث بودیر خود بنا بر تجدید قوانین خفگی خود ظاهر نموده درین باب وزیر جوشیا
 شده بنا بر رفع شکوک و خطور حضور پر نور مشغول شد پس صاحب رزیدنت مسوده دیگر تیار
 کرده که بعد منظوری حضور والا باستقواب سالار جنگ بهادر عهده نامه جدید منعقد گردد و درین اثنا
 حضور پر نور لشکر جنگ را بر کار سفارت خود مامور فرموده نزد وزیر خود فرستاد و پیش سالار جنگ
 بهادر بران راضی نشده است عفا خود پیش حضور والا فرستاد و حضور پر نور هم درباره منظومه
 آن پامی خود را در آن فرموده فقط از انجام مطلب خبر رزیدنت شروع میشود و عسلی
 رزیدنت چنان ظاهر میازد که ملکی کل امور سلطنت نظام سوامی روز در بار و میان حضور پر نور
 وزیر اعظم که میشوند معرفت دو وکیل خاص حضور پر نور متفق در اکثر اوقات می شوند - بنا بر
 تکمیل همچو مقدمات و کالت که عهده جلیله است ضروری است که وکلا سه دو فهم و بسیار متعبر باشند
 و ریوالا باعث فوت شدن وکیل بر جایش نظام لشکر جنگ را مقرر فرموده نزد وزیر
 خود فرستاد و وزیر بران راضی نشده است عفا خود بحضور روانه ساخت - لشکر جنگ
 آدمی مشهور و عظم سازش است پیش ازین دوبار در سرکار نظام بر پر کرده خود لازم
 شده است بار اول در تعلقاتی که بموجب عهده نامه ششصد و شصت و شش آن بمس کارانگریزی
 تجویز یافته بود غارت و تاراج کرده باز دوم در تعلقه کثرت خامخا و افسارسیون نام دارد
 افعال شنیعه عظم بر رعایا نموده لهذا حضور پر نور را از حکومت آن عزل فرموده

تعلقه اندوخته بود و پیر بابت دیر خود سپردند و در باره عدم پرورش لشکر جنگ بوزیر خود حکم صادر فرمودند تا بهم سالار جنگ آن را در غیر عدم رضا انداخت از اینجاست که لشکر جنگ فقط آدمی رنجه انداخته است بلکه آن بذات خاص سالار جنگ خصوصت سخت دارد پس در ماموری چنین قسم بر چنین عهده رانده واری تو بهین و بهتک و وزیر مامور بود لهذا عرت و جابه وزیر رست نداده که لشکر جنگ برین عهده جلیه مقرر و مامور شود و ثمره باین حاصل گردد و اجر کے کار و یا سوال و جواب فیما بین وزیر و لشکر جنگ که خصم مشهور است غیر ممکن بود فلذا در وزیر بابت دیر خود پر نور درخواست گذراندن استغفار نمود و حضور پر نور بعد چند روز چنان ارشاد فرمودند که استغفار خود خوب و ستور بگذراند - من به تمامه احوال مانع و حال سلطنت آگاهم کما بهی می داشتیم و مطلع بوده ام که در زمان گذشته چگونه بوده است و حالیا جهان ست و نیز بعبت تحفا و این سالار جنگ آینده چقدر تباہی سلطنت خواهد شد - پیش از تقرر سالار جنگ بر عهده حال و بعد ماموریش بر عهده مسطور چند سال کے درین سرکار منصفی نبوده است که در انصاف سوبہ بماند یا سرقہ و رهنمی و دیگر ممنوعات را از بی انصافی از خلایق باز میداشت و بهر که رشوت و نذرانہ پیشتر میگذاشتند و عهده و اجاره تعلقات می یافت و مقرری شد و این تعلقتہ واران سوا کے حصول منتسم وزیر کسی بهر عجلت که می توانستند و بیکر پروای نمی داشتند زیرا که خوب یقین می دانستند که این حکومت ما چند روزه است چنانکه دشمنان در چند ماه بهمان ایام مہدل می شدند زیرا که هر کس که زاید نذرانہ می گذراندند مامور و مقرری شد و کسی نمی پرسید که باین تبدیل و تغیر بر متغیر چه می گذرد و گرفتار و پیہ ضرری می رساند و وزیر این عمل را بند نمی کرد و در تعلقات نہ محکمت بوده اند و نہ عهده واران منصف بلکه مولویان چند در علاقہ و بلده بوده اند و ایشان طریقہ عدلت و نصفت هرگز نمی دانستند اما هر چه می نوشتند موافق مذہب خود می نگاشتند و اکثر اوقات بجای تعلقات سابق کسی دیگر که از سرکار بهر تعلقات میرفت فیما بین این و آن جدال و قتال بنا بر متافضت یکی بر دیگری واقع می شد و بهر یک از فرقی از و اہل و اعراب

و بد معاشان نرود خود با جمع آورده بر ویرانی و تاراج و خاکسپاری تعلقات بلار عایت احدی
 که خود چیست می بست و این آفت شیب و غارت و تاراج سالها سال باقی می ماند تا وقتیکه
 حکم روانگی فوج کنتی جنت که برای حفاظت مامورست نرفت - در آن زمان بلده ای بد معاشان
 در و اهل و اعراب پر و معمر بوده است و هر کس که از ایشان را مان و اذن می توانست برای
 اطاعت او حاضر میشدند و این لوندان بحکم و بغیر حکم خاوند خود برای بخرن نعمت خویش ملک را
 تاخت و تاراج می کردند - سالار جنگ بعد ماموری خود این قانون تعدد را رد و منسوخ
 فرموده و علاقه را از دست اعراب و غیره تعلقه داران و اجاره داران بیامداد می قرصه گور نمفت
 بر آورده بدست خود آورده و بنا بر تحصیل زر مالگزاری از طرف سرکار عالی تعلقه داران ملازم
 معین فرمود تا که طریق انصاف را رونق تازه دهند و قرص واجب ادای سلطنت را رفته
 رفته ادا نمود و کرده اعراب را که پیشه سرکشی اختیار کرده بودند در تحت فرمان و حکومت
 و تابع داری خود آورده پیش ازین در ممالک محروسه و اهل که بشدیدا قلب وطن الم بود و اندک
 بعد گسری سالار جنگ همه عاجز آمدند و این هم جاری شد که هر کس از گروه و اهل در
 جرم غارتگری بگیرد و در جرم واکه نه گرفتار سرکار نظام شد آن را حسب قرار داده
 قانون مجوزہ کرنل شی و دیو دسن صاحب رزیدنت سابق بحکم گورنمنت بهر وریای شوری و
 کرده شد که با اجرای این قانون ظلم ایشان کم گردیده و دیگران را عبرت شد و از وقتیکه در اینجا
 آمده ام کدامی علاقه بغارت و اهل نیامده است قریب بتاراج نرفت و نیز برای تنبیه ایشان
 لشکر سکاری از کشتن جنت روانه نشده است - پیش ازین بجز ترغیب رزیدنت استغاثه و دعوی
 احدی در تمامی عدالت های سرکار نظام سموع نمی شد و هر قدر که سموع می شد بطریق عدل
 و انصاف فیصله نمی یافت و بر عکس رای رزیدنت فیصله می شد و از یک سو زمین بلده رسیدیم
 بسیاری از عراض عرضی گذاران پیش من هر روز می گذشت و مضمون اکثر از عرضی گذاران
 که غله فروش بوده اند آن بود که محصول خواهم بر بار غله ما را بدعوی محصول مزاحم و ممانعت

میشوند و عاجز می گردند و نیز بسیاری دعوی ازان قسم بوده اند که در مقدمات مابین انصاف
 شده است و بدو خود ترسیده ایم پس بموجبی محصول غله همه پنچین شکار تها بند و موقوف شد
 باقی عرائض و در محکات پیش حکام و بعضی را پیش سالار جنگ بنا بر دوا و خواهی آنها فرستاد
 حال و جمله عدالتا و رت انصاف و طریق در یافت بخوبی صورت بسته است و پایا انصاف
 مستحکم گردیده حالا پیش من کتبه عرائض میگذرود و اگر میگذرود و دران پیشتر عرضی گذار نارضا من
 خود بر قوحت چند محکم ظاهر میکنند - و تحصیل زر مالگاری اینجا مثل ملک برادر پستی و در بجا
 وسط هستند میشود و فرق بین است که افسران اینجا هندوستانی اند و علم کم و این قسم
 گویم که بسیار کم است به نسبت موبجات ما - الحال قوا و حکومت و انتظام بهترین عنوان مقرر
 شده اند و دلیل بهتر بودن آن این است که غله خودی آن چند ماه در اینجا بطور کفر خسته
 میشود و کم پیش ازین نبوده است و به نسبت نرخ صوبجات بنگال و مدراس که در اینجا قوت درین
 ایام بوده است فی الجمله غله در اینجا از آن است و این همه دال بر خونی کارگزاری سالار جنگ
 است اگر بایا او شان کناره کش شوند پس چه شدنی است و درین بلده غیب را نم کس
 که قائم مقام ایشان شدن تواند میری باشد یا عمده واری جلیل و در سر کارین میباید
 می شود و خفیه که قائم مقام سر سالار جنگ شود و در واقع نیز کسی پنچین نیست بجز چند شخص الا آنکه
 وضع و رعب او مقابل علم حکومت و فطرت سالار جنگ باشد نیست - و کسی را آنقدر
 تاب و توانائی و قدرت و رسانی نیست که جمله قوانین ماضیه را که دران سر اسطر طریق
 تسلیم و بیاد و نقصانهای رعایا و بر ایاست یکسر رفع سازد - کاشیکه خیر خواه سر کار
 نظام اند ایشان را جرات اجراء کاریست و کسان را که جرات اجراء کار است خیر خواه سر کار
 نیستند و یقینت واقع این که جمله باشندگان شهر و معرزان مواضع و همه تاجران
 و سایر بان و عمده واران هر دو سر کار و راقم بهم بگذرانیدن استغفار سر سالار جنگ
 بهادر همه تن ناراضی هستند و یقین می کنند که طریق مصالحت و انتظام خراب خواهد شد مگر

چند کسان که بدخواه سلطنت سرکار نظام اند و آنها را قواعد ناضیه که طریق حکم و عسیره بود و از پیشتر فادی و چاشنی گیران بوده اند بشاوان و فرمان باشند و این همه کیفیت قابل عرض کردن حضور پر نور بود و خواستم تا برای انعقاد و ریار خاص حضور پر نور عرض کنم لیکن او خود را تا مدت مناسب ملتوی داشتیم تا امید آنکه حضور پر نور خفگی خود را بدون دست اندازی رزیدنت مبدل بههربانی فرموده سر سالار جنگ بهادر مشمول عواطف خود فرمایند و چون خیال خود بدون تحریک و رینقده محض بے فائده یافتیم و دانستیم که بدون تحریک من درین مهتدمه هیچ شرفی نیست لهذا قطعه عرضی چند سطر برخواست حصول ملازمت و انعقاد و ریار خاص نوشتیم و این عرضی در میان آن جناب ثبت گردان حضور با مروت و توجه نمی شود تا هشتم فروری بملاحظه علیا در نیامده بروز دوم آن حضور پر نور بهر سالار جنگ چنان ارشاد فرمودند که من پیش از مقرر کردن در بار امیر کبیر را نزد رزیدنت میفرستم تا بوقت ملاقات امیر کبیر بآزیت حاضر باشند و امیر کبیر مطابق آن ترموم تشریف آوردند اما هیچک نفر نمودند بجز آن که مرضی حضور باچانست که محبت فیما بین سرکارین باقی ماند من هم با امیر کبیر جواب دادم که سرکار ما را نیز همین منظور است و امید میدارم که حضور پر نور زود حکم در بار خاص نافذ فرمایند فقط پس از حضور اینقدر توقف شد که مراد و باره بطور یادداشت ضرورت نوشتن شد و بهر عرضیه آخره من حضور پر نور تا پنج هیچ هشتم فروری در بار مقرر فرمودند و من همراه خود کرنل بریکس میشری سکری یعنی لشکری کارن را و کپشن ژویدی کنتونمنت مجسرت پمهاونی سکندر آبا یعنی لشکر کوتوال سکندر آبا و همراه خود گرفته هم زیرا که پیشتر در زمان کرنل چارلس بویو و سن صاحب که همچنین معامله فیما بین حضور پر نور و سالار جنگ واقع شده بود و آن وقت نیز همین دو افسران همراه رکاب صاحب مدوح بوده اند همین لحاظ ایشان را همراه خود گرفته بروم و موافق دستور قدیم طرف حویلی رفتم و دیدم که مجمع خلایق ست خاموش با قاعده امیر کبیر بهادر و نیزه زیر که بدون طلب حضور پر نور آمده بود و مرا استقبال مطابق معمول فرموده

اندرین محل در بار برودند که از جوی خرد جدا ماندیم و چون از اینجا پیش قدمی نمودیم وقت حضور
 پر نور از دروازه باز برآمدند من خوشیای شدم و بر دینیه برآدم و کفش خود را بر همان زمین
 از پای خود کشیدم و در وسط مکان با حضور پر نور ملاقی شدم و بغل گیر گردیدم و حضور پر نور
 بر سندانک خود زین اجلاس فرمودند و من مع همراهمان خود بر یک چاندنی که بسیار
 سفید بر بازوی مستند گسترده بودند نشستم همان وقت جمله کار پردازان حضور بر بیرون حجه
 و بار رفته بر اندازده فاصله ستاده شدند که خطی از ما شنیدند نمیتوانستند پس من بکنه و بر تو
 عرض کردن شروع کردم که چار سال می گذرد که برین عهده کار گزارم از ابتداء ماموری
 خود تا حال بهتری و ترقی سلطنت حضور پر نور و حفاظت دوستی سرکارین می خواهم و عرض
 من از حصول ملازمت حضور پر نور و و عرض بوده است و آن اینکه بیان کنم دستور بود که ملکه معظمه
 بموجب آن بمر و مانیکه قابل خطاب استار اند یا انتخاب فرموده اند خطاب عطا میفرمایند
 و هم حضور پر نور را ملکه معظمه خست یا اعطای آن خطاب بموجب آن مرحمت فرمودند و نیز
 ملکه معظمه اعتماد بران دارند که حضور پر نور آن خطاب را بعتیم تمام مرا و وزیر خود را عنایت فرمایند
 فقط همین که این عرض در میان آوردیم حضور پر نور خفگی خود را نسبت بوزیر خود بمن ظاهر
 فرمودند عرض نمودم که وزیر حضور پر نور امور سلطنت بندگان عالی را بجه خوبه
 و حسن تدبیر بجای آورد و مراتب دوستی سرکارین بجه خوبی نگاهدارد و از ناخوشی و غیره چنان
 لرزان و ترسان میباشد هر گاه این چنین عرض میکردم حضور پر نور بار بار قطع کلام من فرموده
 اند سالار جنگ ناخوشی خود را ظاهر میفرمودند و رفته رفته تا بمن رسیدند و فرمودند که وزیر من
 بسیار متکبر و مغرور شده است و هر گاه مطلب او نمی برآید همیشه باستغفای گذرانیدن میسر است
 تا بعد از آن است که احکام آقایی خود را بجا آورده مورد حسنت و آفرین گردد و گاهی گاهی
 بر احکام و فرمانهای مای خند و مضحکه می کند و صاحب معلوم نیست که پیشتر از چند سال
 سالار جنگ معاملات را چنان تنظیم نمیکرد آن همه کار لائق انجیام ما بوده است عرض نمودم که

هرگاه حضور پرنور لشکر جنگ را براسی پیام رسانی نیامین خود بدولت و وزیر مامورست فرمودند
 فلذا وزیرت هفتی شد و لشکر جنگ قابل این عده جلیله نبوده ما و رای آن دشمن مشهور سالار جنگ
 است پس ریت آن کار و بار باز بخوبی انجام نخواهد یافت حضور پرنور فرمودند که لشکر جنگ نک
 سن است و فرمان برادر این هم فرمودند که در بلده عدالتها یکم وزیر اسباب کرده است بسیار بون
 کرده است عرض نمودم که پیشتر ازین قطعاً محکم نموده است سالار جنگ آنرا مامورست و فایده
 آن دقیقه حاصل نخواهد شد سالار جنگ هرگاه اشخاص فهمیده و سنجیده یافت مامور گردید
 اقرار میکنم که اگر حضور پرنور وزیر خود را اعتماد می بخشند و معتقد علی می فرمایند باز گاهی استعفا
 بملازمان حضور پرنور نخواهد گذرانید فقط اینجا در باره خلعت و بی از حضور پرنور عرض نمودم فرمودند
 که ما بدولت بشما بخوبی تمام خلعت خواهیم داد و همچنین بوزیر خود اگر چه از ناخوشی مستم و نیز فرمودند
 که ما بدولت بعمده پانزده روز با اوقات بشما خواهیم کرد و درین عرصه هر چه شما را گفتنی باشد
 بنویسید یا انیسر کبیر رانزد شما بفرستیم شما با اوقات او نشان نامخوش نشوید و ملال نکشید و بران
 عرض نمودم که برای انتظام امور سلطنت مهلت پانزده روز بسیار است اگر در عرصه دوسه روز
 و بار ثانی تقرر فرموده شود عقیدت خواهد بود اما حضور فرمودند که چندان صحت نداریم که زود
 و ربا گویه شود پس قریب بود که عطر و بان عنایت فرمایند که باز تا مل فرموده ارشاد کردند
 که آیا این خبر صحیحست که شما و کونسل کلته میر وید بجواب آن هر چه عرض کردم شاید آن حضور پرنور
 چنان یافتند که رزیدنتان را تا عرصه دراز در اینجا قیام نزنون از سر کار ممنوع است
 و فرمودند که شاید سبب می وید مامور سرکاری حال شما را خوب واقفیت حاصل شده بود
 اگر ده و دوازده سال دیگر قیام میکردید زیاده تر در معاملات اینجا واقفیت حاصل می کردند
 پس بان و غیره عنایت شده و ما مخلص گردیدیم و این همه معامله در چهل منٹ که دقیقه باشد
 طرشد بعد ازین تا چهار روز هیچک صورت انعقاد و در بار بطوریه پیوست انداب لار جنگ بان
 مضمون خط نوشتم که انچه در باب انعقاد و در بار حضور بمن وعده فرموده بودند بحضور پرنور

یا دوی نمایند درین هم عرصه چار روز گذشت و هر قدر که دیر می کشید سلطنت حضور پر نور را
منی بخشید و سرکار انگیزی که دوست قدیم این ریاست است تطویل این محاله را نمی خواست
تا پنج بست سوم بازمی گیر نزد تمشیر آفرینند من با میز میوه گفت که حمایت من بسا لاجنگ
مخلص برای آن است که با نظامی های سابقه رافع نموده امور سلطنت را با حسن انتظام و خوبی
تمام انجام می دهد و نیز فیما بین سرکارین پایه اتحاد را استحکام نموده است و سوا آن امیر کبیر که
نمی داند که سالار جنگ امور سلطنت را چگونه با مائت و دیانت خود بجا آورده است و نظیر
سالار جنگ نیست که درینجا پیدا آید و اگر آید با تحسین به و دوازده ساله او که برابر باشد و امیر کبیر
از بی انتظامی های سابقه هم خوب آگاه و واقف اند که بسبب آن ماموری کنتیننت وادان
ملک برار بوقوع آمده و اگر چنان که انتظام این ریاست فی الحال است برزانه سابقه می بود
و قوع این هر دو امیر آینه دشواری نمود و اگر حضور پر نور قوانین سابقه را رواج وادان
نخواهند ممکن نخواهد بود بلکه ضروریست که حضور نظر بر ترقی انتظام حال داشته همین طریق انصاف
را در اطراف و اکناف ممالک خود رواج فرمایند و رونق افزایند و این هم حضور پر نور را مناسب
نیست که از قوانین ضروری که برای درستگی ممالک و فائده سلطنت لابد باشد ناخوش بشوند و
جوابش امیر کبیر فرمودند که حضور پر نور با اجرای تجدید قوانین این سالار جنگ خفایت ندارند و از شکایت
استکبارشان ناخوشند و گردیده اند و حضور پر نور تحمل آن شدن نمیتوانند و میفرمایند که سالار
براهم مراد و ان استعفا می بخور میترساند باقی باعث وادان استعفا می سالار جنگ معلوم
میت باعث آن فقط یا حضور پر نور را واضح باشد یا سالار جنگ را معلوم بود و اگر انقدر معلوم
است که حضور پر نور وادان استعفا بسیار ناخوش هستند گفتیم ان سالار جنگ البته بگذارد و
استعفا عجلت کرده مگر حضور پر نور را مناسب نبود که لشکر جنگ را مامور مندر مود و پیش
هستم که این مقدمه بهر طوریکه شدن تواند بخیر و خوبی طے یابد و مغرض سالار جنگ از عهده
خود سرکار انگیزی پذیرا و منظور نخواهد شد چرا که در مقدمات سرکارین اتحاد ایشان خلل

تصرفه خواهد رسید خرابی انتظام و در آن سابق که حضور پر نور را در حالت بد انداخته قدری اثر
آن بجا هم رسیده الحال مقدمه دیگر است که با انتظام بد بملک حضور پر نور دیدن نخواهیم توانست
تا اثر این بد نظمی در سرحدات سرکار انگریزی نرسد بلحاظ این جمله مراتب و ابواب می گویم که
حضور پر نور را بسیار مناسب است که مانند سالار جنگ وزیر می پذیرانند که با انتظام امور سلطنت
را سرانجام و در این گفتن من بر مزاج امیر کبیر سخت آمد و تلخ گذشت و سوالاتی که امیر کبیر فرمودند
آن معلوم شد که هنوز ایشان اثر بد انتظامی سابق را نفهیدند و کار حال را که حسن عنوان
انجامش میشود هم ندانستند پس من واقعات سال یک هزار و هشت صد و پنجاه و
هفت را یاد دهم و نیز گفتیم که اثر بد انتظامی های علاقه حضور پر نور که در سرحدات
رسیده بود قدری دشواری شد گورنمنت انگریزی با انتظام و دوستی آن مصروف است
و سالار جنگ هر قدر که خائف است از ناخوشیهای حضور پر نور همان قدر خواهند است رضامندی
حضور پر نور را زیرا که من مراسله که برای گذراندن حضور روانه کرده بودم او نهایت کشاده پیشانی
بمن فرماید که اگر این مراسله بحضور پر نور بگذاریم البته از من زیاده ناخوش خواهند شد
و من مضمون مراسله خوانده با امیر کبیر نشانیدم بعد از گفتگوی بسیار در مقدمه بالا
امیر مدح فرمودند که هر چه شما را کردنی بود کردید و هر چه ما را کردنی بود کردیم پس
بگذارید سالار جنگ را تا به بنییم که چه می کند - سالار جنگ سابقا عرضه بحضور پر نور روانه
کرده بود و در آن الفاظ چند بود آنکه آن را حضور پر نور نامنطور فرمودند فی الحال کتاب
ست که عرض داشت دیگر بر وضع معالی سالار جنگ روانه نماید گفتیم که سالار جنگ را در نیاید
عذر می نیست مگر فاهیت رعایا و انتظام ملک را خواهد بود و امیر کبیر فرمودند که
که بدرخواست خود اینچنین ابواب را داخل نکنند زیرا که قوانین جدیدی برای سلطنت فرمودند
و لازم است بر آن حضور پر نور اعتراضی نمی فرمایند بهتر است که سالار جنگ درین باب هیچکس
ذکر نمی ساخته عرض داشت بنویسد بر آن گفتیم که مطابق فرموده سامی سالار جنگ

صلاح خواهیم داد و بعد از آن در باره عطای خلعت و سماران اژدها و غیره گفتگوی دراز
ماند آخر التماس کردیم که بحضور پر نور برای ختم فرمودن این امر ضروری نبود می یاودانیده
شود پس امیر کبیر برخاست فرموده مخلص شدن فوراً بنواب سالار جنگ خبر دادیم با آنچه
امیر کبیر اطلاع یافته بودیم که عرضداشتی بر وضع منقلب مشتمل بر عفو تصور خود بسیاری ملکیت
و عاجزی بمضامین رنگین بحضور پر نور بگذرانند و جواب آن سالار جنگ بهم بذریعہ مرسله
و هم زبانی بالمشافه ظاهر نمود که برین راضی هستم و فرستادن عرضداشت مذکور بحضور پر نور
ضرورت فقط (این مقوله صاحب ریڈنٹ بهادرست) و چنان معلوم میشد که حضور پر نور
بسته فرمودن امیر کبیر نرم شدند و شاید که بر خطای ذاتی سالار جنگ بابت گذرانیدن
استعفاء چیرگی ضمان گرفتند که بآن امید عفو یافته شد که صلاح برای گذرانیدن عرضداشت
مطلوبه سالار جنگ و آدم و سالار جنگ فوراً عرضداشت مذکوره را معرفت و کلاماً بحضور پر نور
گذرانید حضور بعد سماعت مضمون عرضداشت بوکلافی که آنرا آورده بودند برای نوشتن فقرات
چند حکم فرمودند و خیال نمودند که در راجع آن کمال قدرت و حکومت و جلال مابدولت
نابیت میشود و کلارا ارشاد شد که فقرات مذکوره را در عرضداشت درج کنانیده به تبدیل آن
و پس اند پس و کلاً حسب الامر اطلاع دادند سالار جنگ اندیشید که بدون بجای آوری حکم
حضور پر نور چاره نیست فوراً فقرات مطلوبه حضوری را درج نموده عرضداشت بحضور
پر نور روانه نمود بعد رسیدن عرضداشت از حضور پر نور چنان ارشاد شد که درین مقدمه
بعضی پنج چار روز حکم خواهیم کرد - چون اینقدر مهلت برای من بسیار عرصه دراز بود
لذا فوراً یک مسوده مرسله بنام حضور پر نور بقبای طول طویل تیار کردم لب آن اینکه اگر
تا این مهلت دراز بکارهای سرکار تامل کرده و غفل بسیار رو میدهم - مگر قبل از اینکه
ترجمه آن کرده بحضور پر نور گذرانیده شود سالار جنگ مرا مطلع گردانید که شما باین مضمون
بامیر کبیر اطلاع دهید که بموجب فرموده سامی من سالار جنگ صلاح و آدم و همچنان قبول

عرض داشت گذرانید پس باز حضور پر نور که مملکت پنج چار روز بنیخواهند این مملکت خواستن
 خوب نیست اگر چه در میان مشران حضور پر نور و مضامین امیر کبیر تفاوت بسیار بوده
 است تا هم آن رسالار جنگ قبول کرده بجا آورده پس برای معافی جهان و دیر سی خوب
 نیست من بعد حضور پر نور نور آو کلاسی خود را دوباره فرستادند که سالار جنگ بنویسد که
 من بر عهده می و بیوفانی باز بنخواستم کرد این سخن بر سالار جنگ بسیار شاق گذشت بدل
 او قلم بر رسانید مگر فرمان بجا آورد و درج کرده فرستاده پس بتاریخ دوم مارچ دربار مقرر شد
 که حاضر شده نذر گذرانید که منظور شد و جواب سلام بخشیدند درین اثناء بحضور پر نور اطلاع
 کرده شد که گروه غارتگران سمست جالنده جمع شده اند بتدارکش ارشاد گردید و دربار بر سخت
 گردید و بتاریخ چهارم سالار جنگ بر کوتهی من آمده تا بدیر گفت گوی گوناگون کرده ماند
 مانند گفت گوی اعطای خلعت و خطاب ستاره هند که بران ختم تحریر نمودم فقط
 فصل در مختصری از احوال چند امرای زمانه حال که در اینجا موجود اند می نگارم و یا و از اوصاف
 ایشان سید هم تفصیل را فرصت نیست که همه حسب و نسب ایشان را بیان کنم چه کتاب
 سر بطول میکشد و زمانه فرصت نمیدهد و کسانی که قدیمی اند ذکر اصول ایشان و کتب سابقه
 مثل سوانح و کن و رسول خانی و تزک آصفیه و حقیقه العالم و تجلیات جوهر موجود و بزرگانیکه
 نو دولت اند و شان را همه میدانند و سینه الله چنین است که در هر دوره فلک سرخیان جدید
 سر بر می آرند و فقیر که غریب الوطن و ارواح حتم از کجا و قون یافته باشم که نام همه که
 حضرات بزرگوارم چه امرای اینجا زیاده از شمار اند نواب و راجه و جمعدار و سر رشته داران
 اینجا را همچو ادوار فلک حسابی و شماری نیست بدانکه سوا می بزرگانیکه حال ایشان پیشتر
 شد ازها خیر و دکان نواب همصام الملک بهادر اند که جامع علوم معقول و منقول اند
 جناب نواب ذوالفقار الدوله بهادر که حاوی فنون شروع و اصول هند الله تعالی
 فرزندان ایشان را نیز صاحب اقبال و دولت و دیر و سعادت و شمت گردانند

و پسران نواب مبارک الدوله بهادر مرحوم اند و از متنبان این سرکار عالی نواب معتد الدوله
 علی محمد خان بهادر شهنشاهی اند و نوابوه خوبی و اقبال نواب مکرم الدوله بهادر و والد
 این سرمایه نقل و حشم جناب نواب قیصر الدوله بهادر و پسران فتح الملک بهادر مرحوم
 نواب اشجع الدوله نیز جنگ بهادر و نواب زور و جنگ بهادر و نواب شمشیر جنگ بهادر
 و نواب امداد جنگ بهادر پسران شاد الملک و نواب رونق علی خان صاحب مرع
 و نواب عسکر جنگ بهادر و پسران نواب بی نظیر جنگ بهادر که نام نامی ایشان را
 یاد ندارم و نواب سعید الدوله بهادر صوبه حیدرآباد و نواب شهریار جنگ بهادر صوبه
 اورنگ آباد و نواب منصور یار جنگ بهادر و سیره زادگان نواب رکن الدوله بهادر
 مرحوم اعنی نواب حسین الدین خان بهادر و نواب اشرف الدوله بهادر و نواب
 محکم جنگ بهادر و نواب مهدی حسین خان بهادر فقط و نصیر یار جنگ بهادر و نظام نواب جنگ
 بهادر و محمد نواز جنگ بهادر و پسر حاجی ذرا ب جنگ مرحوم و نواب عزیز الدوله صاغر جنگ
 بهادر صدر بخشی صرف خاص و نواب محترم الدوله اعتصام الملک عرض بیگی بهادر
 نواب رشید الدوله بهادر و مهدی یار جنگ بهادر و یاد گاه حسین پسران نواب شید الملک
 بهادر و میرنشی سرکار آصف جاه بهادر که سرباز اند فقط و بنام ایشان آشنائی دارم
 و نواب تهنیت یاور الدوله بهادر نازولی و نواب لشکر جنگ بهادر و نواب حاجی
 ارادت جنگ بهادر و نواب مشید جنگ بهادر و نواب ناسم جنگ بهادر و نواب
 اعظم جنگ بهادر و نواب محمد اکرام الدین خان بهادر و نواب حسین و عت خان بهادر
 و نواب حاجی محمد اسلم خان بهادر و نواب معظم جنگ بهادر و وار و ننه توشه خانه و نواب
 قوت جنگ بهادر و وار و ننه شکار خانه بیرونی و نواب قادر الدوله بهادر و نواب قدیر جنگ بهادر
 و نواب تنویر جنگ بهادر و نواب نصرت جنگ بهادر و نواب بهرام الدوله غلام نبی خان
 بهادر و نواب جعفر علی خان بهادر و عرف شیو صاحب و نواب مولت جنگ بهادر و عرف

محمد و میان و برادر ایشان ناصر میان و نواب رفیع الدوله بهادر و نواب نظام الدوله بهادر
 جواهر جنگ پسران علی الشدخان حیدر الدوله مرحوم و نواب ببر الدوله بهادر خال عرض یکی
 و نواب دلاور الدوله پسر نورالامرا و مرحوم مندرهل ساداتی خواجہ حسیم الدین خان پسر نواب
 عظمت جنگ بهادر مرحوم و نواب عزت یار جنگ بهادر متولی مکہ مسجد پسر جبارت الدوله
 مرحوم و اروغہ گرد حضور پر نور و نواب حیدر علی خان بهادر و اروغہ تبت خاتہ حضور پر نور و از
 ہندوان کہ ملقب بر اچہ اندر اچہ نیکٹ راؤ بہادر پسرہ راجہ اورنجہا بہادر و راجہ
 ارجن بہادر پسرہ راؤ موصوف و راجہ ہری ہراؤ بہادر پسر راجہ نامست گوبند نرائین بہادر و اروغہ
 جواہر خانہ و راجہ نانک بخش عرف راجہ بہادر پسر راجہ چند و لال بہادر و راجہ رام بخش بہادر
 برادر زاوہ مہاراجہ چند و لال بہادر یعنی پسر راجہ گوبند بخش بہادر برادر خسرو مہاراجہ
 چند و لال بہادر و راجہ نرندر بہادر پیشکار پسرہ مہاراجہ چند و لال بہادر حاتم و کن و راجہ
 شکر راؤ برای رایان امانت و نت بہادر و راجہ اند جیت لالہ بہادر مالکان و فاتر سرکار
 علی آصفجہای و راجہ مرلی مشہور بہادر پسر راجہ شنبہو پرشا و عرف غلام رسول و راجہ
 گوپال راؤ بہادر پسرہ راجہ اندر و راجہ گنیش راؤ بہادر و دیگر از مغرزان جمہداران مثل سیف الدولہ
 بہادر و برق جنگ بہادر و مقام الدولہ غالب جنگ بہادر و رفیق یا و الدولہ بہادر بہادر
 اند برای اقتصار و اختصار بر ہمین کفایت رفت و السلام و اینجا خنی دیگر ہم لائق گفتار
 و قابل نوشتن است کہ نواب محمد الدولہ مرزا علی محمد خان بہادر بن نواب مرزا محمد علیخان بہادر
 متوسل آبائی این خاندان آصف جاہی اند کہ ہمیشہ ترقیخواہ و خیرخواہ این سرکار والا اقتدار
 بودہ بہمین ذریعہ قدیمہ و خیر اندیشہ و نیک سگالی از حضور پر نور سلطان البرٹ خان البرٹ
 سلطان بن سلطان سلطان عبدالعزیز خان خلد الشد ملکہ و دولہ متحدہ امور و عوطف شایانہ و طبع
 الطاف خسروانہ شدہ چنانچہ این تجدید بموجب خط صفوت پادشاہ کہ بزبان ترکے بودہ است
 بلسان فارسی ترجمہ آن کردہ می شود ہم واضح نقل آن این است نقل صاحب قوت

شهبند برنجی بپا عیث جلوس همایون سعادت مقرون جناب بادشاه جدید و مطابق اشاره که
در باب تجدید نمودن امر عالی عمده شهبندری واقع شده درین کت یک قطعه امر عالی مجدداً
تحریر یافته بطرف شریف شمار سال کرده شد و نیز بعد ازین امور مصدره بحسن استتمام و غیر
تمام سرانجام خواهند نمود و درین سیاق این نمینده اعتمادی ترقیم کرده شد صفوت و ترجمه ما
سلطان البرین البحرین السلطان بن السلطان سلطان عبدالعزیز خان خلد الله ملکه دولته
بنام قدوة الامجد والا کادم مرزا محمد علی خان زید مجده این است چونکه استیفاء اسباب
لازمه حمایت و صیانت های تجارتی که در ممالک و دولت علیه مآد و رفت دارند کرده می شود
بهمچنان و قایم حقوق ممتازه تجارت و دولت علیه مآد در ممالک اجنبیه آمد و رفت نمایند از لازمت
ست بنا بران بهر تسویه نمودن و نظر کردن در امور و خصوصیه های واقع تجارت و دولت علیه
ما که بهر سال از اقطار حجازیه به بندر برنجی آمد و رفت می کنند قدوة الامجد والا کادم مرزا محمد علی خان
زید مجده که تجدید عالی شهبند عثمانی شهبند برستند و بسبب جلوس همایون میامن مقرون ملوکانه
ما و خصوص تجدید ماموریت و برای اجرای نمودن خصوصیه های که تجارت را لازم خواهد شد مطابق
اراده سنتیه ملوکانه امر همایون شاهانه سنوح و صدور پذیرفته بمقتضای منیف آن از ویوان
همایون ما این امر جلیل القدر متضمن القوا و ماموریت مومی الیه صادر و ارسال کرده شد
پس مومی الیه بعد ازین من کل الوجوه حمایت و صیانت تجارت با بجان دولت علیه مآد از اقطار
حجازیه به بندر مذکوره آمد و رفت نمایند در واقعات مخصوصه موجب قایم جمیع استحقاقات امتیاز
شده اسباب و وسائل آنرا استحصال و اشکال کنند و در حسن تسویه و کامل نمودن مقدمات
ضروریات تجارت نیز با اقدام و بعثت تمام اجراء لازم کارگزاری نمایند و بستمقامت صدور
مقررات چنین و چنان کنند و بر علامت شریفیه ما اعتماد سازند تحریر و اویل شهر شعبان المعظم
سنة هجری سال یک هزار و دصد و هفتاد و هشت نبوی درین مان حکم الولد سر لایحه ذات
گرامی ایشان را بنام نامی والد ماجد ایشان نام فرموده اند که داب سلاطین است که بیشتر

فرزندان نامی را بنام والد گرامی یا دومی فرمایند یا بکلمه کجی علی محمد باشد و محمد علی ای حاصل بجای
 ایشان و در قدروانی و کارشناسی و تجربه کاری و سیاحی و زبان دانی و ابلت و لیاقت و وضوح در
 افرو و اوحد اند و ایشان یعنی معتقدالدوله مرزا علی محمد خان چهار از طرف ملکه مختشیره انگلستان
 عمده و از حفاظت معدلت عامه رعایا و در الحکومت بمبئی و وکیل مختار سلطنت علیه عثمانیه یعنی
 قسطنطنیه در شهر بمبئی و هم رکن مجلس راتل اشیا تک سوسای در لندن هم مجلس جغرافیائی
 راکنی و یک رکن مجلس بادشاهی دریافت احوال سمت شمالی کوپن سیگن و نمارک شهبان الله پور
 فرزندان ایشان را تا بنسب صاحب علیا و مدارج قصوی رساند فصل چون این بلده فرخنده نیای
 مجمع مردم هر زبان گردیده است چه بسبب قدروانی رئیس این جا و ام اقبال هم مردم هر ملک و یا
 جمع آمده اند لهذا زبان اینجا مجموعه السند گردیده است زیرا که در اینجا انگریزی و رومی و ترکی
 بختاری و فارسی و هندی و اردو و پشتو و بنگالی و تملکی و مری و واروی و کشری
 و کسری و پوربی و حبشی درین بلده بکثرت شایع است اما در ملک نظام بیشتر چار زبان
 جاری است که بآن حکام و ضرورت می افتد اگر حاکم دانی آن نباشد ضرورت بر جهان می افتد
 یکی مری و دوم تملکی سوم کشری چهارم اردو اگر تفصیل آن در اینجا نگارم کتاب دراز میشود
 و زبان اردو را مردم و بی اینجا زبان سلمانی نامیده اند هر گاه از دیهقان این ملک می پرسند
 که تو زبان سلمانی میدانی پس اگر چیزی می فهمی میگوید که فی یا مان و اگر هیچ نمیدانند هیچ نمیگویند
 یا اگر کسی در زبان دومی پرسد که زبان سلمانی میدانی او در زبان خود جواب میدهد که نمیدانم یا میگوید
 و چنین سخن را رسم الخط ایشان فرق بسیار است که بدون حصول مناسبت و انسته و خوانده نمیشود
 الفاظی که مخصوص این دیار است و محاوره است صواب بمعنی ذریعه و همراه و معرفت تقصیر لفظ
 تعظیم است که خود پیش بزرگ قبل از عرض کلام میگوید تقصیر بنده چهره و باز از خود بدولت خواسته
 بود و پس بجای لفظ جناب و حضرت و حضور و کرامات بیان می کند ان شاء الله بعضی مطلق آنرا
 و چهار مطلق درخت را گویند گر که زیر جامه مخصوص باشد کفچه نیم تنه را گویند یکی بکلمه

موحده و یا مجهول و کسر کاف فارسی و یا معروف و بمعنی زود و نگویند و فتح نون و ضم کاف تازی
 و و او مجهول بمعنی نیست و انکار و نه که حرف نفی است پس یکا بکسر بار فارسی مخلوط الهاء و یا معروف
 و فتح کاف تازی و الف بمعنی حلوانی که برای فاستحه موقی سازند آنگاه بالف ممدوده و نون
 غنه و کاف فارسی موقوف جسم را مانند بدن بفتح با موحده و الف معمله و سکون نون شمرگاه
 نامند آنگاه کی بجای بفتح همزه و سکون نون و فتح با موحده و الف ساکن و فتح را رهنده
 و یا مخفی نام درختی است که آنرا در سندی پستان نامند و بجای بمعنی تیره و برگ چمن
 بفتح بار فارسی مخلوط الهاء و تشدید النون مع الفتح و سکون سین طله نام بار یک و رهنده
 کسمل نامند تا بفتح با موحده بمعنی نمانیدن و فمانیدن و بفتح با ممدوده و سکون و او
 حرف ایجاب است بانی تمانا بمعنی غسل کردن نان کی روئی بمعنی نان خمیری تنوری است
 آب زعفران کاف بانی بمعنی آب زعفران کھانا بمعنی خشک برنج باشد زندگی و زندگانی روید اندوخته
 باطنی بمعنی خبر و باطنی والا بمعنی خبر رسان که منجر باشد بوم بضم با موحده و و او مجهول
 و سیم آواز و ادون و غل کردن و شور نمودن معمله بمعنی ربوا و دوست عرب اینجا می گویند
 که برپا احرام است و معامله دیگر است که حرمت آن را در قرآن بیان نفرموده اند فعوذ بالله منها
 یکا بکسر بار فارسی مخلوط التلفظ بهار و یا معروف و کسر کاف تازے و یا سی معروف
 و زخته باشد که در سندی آن را دهنتر نامند کار بفتح کاف فارسی و الف و راء معمله موقوفه
 بمعنی زاکه که در سندی اوله نامند موز بمعنی کیلا اسمی بکسر بمعنی ذاکه انداختن جسم
 بمعنی امر و آنگاه از بفتح همزه و فتح کاف فارسی مع الهاء و الف و فتح را رهنده
 و الف و رخته باشد که در سندی آنرا چپه نامند چفر و چکر بضم حیم فارسی و ضم غین معمله و سکون
 راء معمله بمعنی برگ ملایم و نرم از درخت املی مقطعه بمعنی موضع حشر و که در سندی
 نگله نامند بچلا نام و رخته که در سندی آن را پوس نامند گچگاه بفتح کاف فارسی و
 سکون حیم عربی و فتح کاف فارسی و الف و بار ممدوده بمعنی کرجه که شمرے باشد

گوڑہ بضم کاف فارسی و واو معدولہ و فتح راہ ہندیہ و ہا م مختفیہ بمعنی وہ خرد از آباو سے کلان
 جدا کہ انرا در ہندی پورہ نامند خورہ بمعنی فلوس و طن بفتح واو و طاء مملہ و سکون فون
 بمعنی حق و رسوم کو لا بضم کاف تازی و واو مجہول و فتح لام والٹ بمعنی شغال پوٹا بمعنی
 گوشت نر کہ ہندی بھیڑا و میدھا باشد و چھیل بمعنی بزرگ ہندی بکر نامند برسوں بمعنی ساہا
 باشد کھلگا بضم کاف عربی مخلوط الہا و سکون لام و فتح کاف فارسی والٹ بمعنی نر گاؤں
 کہ ہندی بھیڑا باشد کھلی بضم کاف عربی مخلوط الہا و تشدید لام مع کسرہ آن و یا بر معروفہ
 بمعنی کاہ کہ نجی و ہندی باشد لائڈ کا بمعنی گرگ کل نیل بمعنی کلو کہ درختی باشد لیلانی کھلا
 بفتح کاف عربی مخلوط الہا و تشدید لام الٹ بانسج بمعنی خرمن کوٹا درخت تال کہانہ برگ
 اورا کوسی کی بھاجی گویند لوٹ بضم لام و واو مجہول و تار ہندیہ موقوفہ بمعنی سیلاب
 گامونی غب الشعلب را نامند کہ ہندی کوی باشد بد نال یا دیوانہ گاندا درخت سے کہ در
 ہندی آن انرسل نامند پلا بکسر بار فارسی و تشدید لام الٹ مع فتح آن بمعنی بچہ اورا قسم
 کہ باشد از آدمی یا از چرند یا از پرند شک بکسر سین مملہ و سکون بار فارسی و فتح لام و
 سکون کاف تازی بمعنی عفر فوٹ است کہ آن را در ہندی پھسکی نامند و رکم بہ فتح واو
 و سکون را مملہ و فتح کاف تازی و سکون میم بمعنی مشقت قید بر شائع کہ در ہندی
 انرا را چالی نامند کہ وچوب فروش بمعنی سپاری فروش چم کوڑہ بفتح جیم فارسی
 سکون میم و ضم کاف تازی و واو معدولہ و فتح راہ ہندیہ و ہا م مختفیہ بمعنی برگ درخت
 ست کہ آن را در ہندی بھنڈہ و کچالو نامند گمانی بمعنی بیلدار و کاروڑی بازگیر یعنی مدار
 کچاکنڈی و واو ای مند و عفا قیر فروش و سینڈا بمعنی کشیدن گوئی بفتح کاف فارسی
 گھوسی و بھوئی کھار باشد و چاپ و شاب کوٹھی سووا اگر ان باشد و چاڑھی تھانہ
 و چوکی و نا کہ را گویند و عاشور خانہ امام باڑہ را نامند و چپ بمعنی بچہ کہ ہندی یون ہی
 گویند و سٹش بمعنی آمدنی و تنخواہ گوٹم بضم کاف فارسی و واو مجہول و میم موقوف

ہزار پاک لکھجوا باشد و گنتہ بضم کاف فارسی و سکون نون و فتح تاء ہندی و ہاء مخفی تالاب
 و کوری بکسر وال ہندی و ضمہ کاف عربی با و او مجہول و یاء معروف کر کے پرنده است
 کہ از گل خانہ سے ساز و آن را در ہندی انجمناری و ہینی و کو محار سے ناست و
 فارسی اینجا از فارسی تمام دنیا جداست و این حالانہ شدہ است بلکہ تغلیط آئی ہے قدیم معلوم
 میشود چنانکہ انکا غذا کتہ یافتہ میشود و حال ارووی اینجا رانیہ ہچنین باید شمر و پس
 فقرات چند در ارووی اینجا می نگارم تا دستور ارووی اینجا معلوم گردد و بدانکہ صاحب چار گلزار
 شہدادی نگار و فضیلت بخاری اور مسلم ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ سر روایت کرتے ہیں کہ
 فرماتے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ ایک شب کو خواب میں دیکھا میں کہ ولو یک
 چاہ پر رکھا ہوا ہے اوس چاہ سے جس قدر خداوند تعالیٰ چاہا سنیہ امین پھر ابو بکر رضی اللہ عنہ
 اوس کو کو لیے ایک یا دو مرتبہ سینہ دی اور اونکی کشش میں ناتوانی تھی حق تعالیٰ اولیٰ کو
 مغفرت کر کے پھر عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ اوس کو کو لے بہت سینہ ہی کہ تمام لشنہ لوگ
 سیراب ہو گئے تو وی کتاب تہذیب میں لکھے ہیں کہ اشارہ خلاف سے ابو بکر رضی اللہ عنہ
 کی اور ترقی اسلام و حصول فتح و فتوح ممالک اعلیٰ کلمۃ اللہ زمانہ خلافت میں عمر بن خطاب
 کی ہے فضیلت ترمذی حاکم اور ابن ماجہ مرۃ بن کعب سر روایت کی ہیں کہ رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم فتنہ ماجہ ظہور میں آوینگے اسکا ذکر الہام غیبی سے ارشاد فرما رہے تھے کہ ایک
 شخص چادر اوڑھے ہوئے اس جاسے گذرے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمائے کہ اسوقت
 یہ شخص حق پر ہو گا اور اوس سے اشارہ طرف بلوا اور شہادت ذوالنورین سے ہو راوی
 کہتے ہیں کہ میں جا کر تلاش کر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے حضور میں عرض
 کیا کہ وہ شخص عثمان رضی اللہ عنہ ہیں در جواب رسول اللہ نعم فرمائے فضیلت طبرانی
 ام سلمہ رضی اللہ عنہا سے روایت کی ہیں کہ فرمائے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 جو شخص علی کو دوست رکھا گو یا مجھ کو دوست رکھا جو مجھ کو دوست رکھا گو یا خدا کو دوست

از کھا اور چھ شخص کہ علی سے عداوت و بغض کھا گویا مجھے بغض کھا جو مجھے بغض کھا گویا خدا
 سے بغض کھا اللهم اجعلنی من محبیه آمین **فصل** در بیان لباس مردان اینجا و اسلام ایشان
 و در ذکر البسه زنان اینجا و زیور ایشان بدانکہ ہر گاہ مردان اینجا بدر حضور پر نور حاضر میشوند
 عام لباس جامہ و دستار منصب داری کہ بر وضع دربار شاہی است و دوست کہ در و مال یا دوش
 و تکیہ و پیرتہ قبضہ دار و شمشیر یا پیش قبض و زیر جامہ سفید یا از مشرّع یا کتخاب یا گلبدن
 و کفش و کھنی یا لاهوری پوشیدہ حاضر دربار می شوند اگر دستار منصب یا عامہ نباشد
 بزرگ و دستار و ستوری حاضر شدن بدربار حضور پر نور نمیدہند اما حکام انگریزی بگلہ و لباس خود
 حاضر میشوند اما سوزہ لب فرش از پایرون میکشند و عموماً مردم اینجا را ہین لباس است اما
 اگر کہہ چلن دار با کلیہای بسیار و دراز کہ از کعب ہم گذشتہ زمین را می پوشد میشوند و در جا
 رسم سنجاب نیست و ہم پات جامہ بسیار نمی باشند بلکہ جامہ اینجا بطور نیمہ ہندوستان میباشد
 و ہند ہم نسبت ہندوستان کمتر دارند و چولی آن قریب بہ سینیہ می دارند و زیر جامہ مردم اینجا
 اکثر چیت و تنگ می پوشند و رومال رنگین از دیور کنندہ یا از چڑیاں یا از منگل گرے بہ دست
 دارند و رومال پشی سفید یا شال یا ڈوٹہ بنارسی یا نادری بر ہر دو دوش بچو بالا بند
 می پوشند و بعضی از دلاوران و شجاعان اینجا چلتہ و جوشن و زرہ و دستانہ آهنی و خود
 و چار گنہ می پوشند و تفصیل سلمہ اینجا این است قرابین و بشدوق با قیام و تنجیم
 و پیش قبض و شمشیر بانوع خود و کتار و جلیہ و خنجر و بانگ و قرولی و چھو اوچی و بانگ
 و برچھی و نیزہ و تبر و کمان و تیر و سکین و سنگین و تانی و چھورا و شیرچھ و کتا و بان
 و بلم و سیکابہ و اینجا و لباس زنان اینجا بیشتر کرتی و چولی و زیر جامہ بسیار تنگ و دو پٹہ
 بسیار دراز اما زنان شرفا از اکثر پوشند اما لنگہ بسیاری پوشند و پیشوا را پوشیدن
 رسم کمتر است و تفصیل اسمازیوریانی کہ زنان اینجا می پوشند این است نتھہ یعنی حلقہ منی
 و تیکا و تعویذ و چوٹی و چاند یعنی سیس پھول ستارہ سورج و بادلیان و چاند بادلیان و بہتہ و

و بچلیان دو و مرکبان دو و دو لگا دو و چکران و چندن بار و چو کران لهر یا و چنناک
و گنجی دوال و تشی و چنپا کلی و بالا و کرن پھول و و گدگی و بدک و لچھا جزا و سے
و ست لڑا و بدی و مرزانی پرواہ و جھل ملی و جودائی و چکران کہ مد گوش و اتی ہم
دران می اندازند و باز و بند و بھج بند و دست بند و نورتن و کرہ بازو و پیری و گنگر
و پھونچیان بدانہ اکھ یا بدانہ گندم یا بدانہ کو تھہ میر و بدانہ پی چھلے انگشتان ست و انگلی
و آری و پای زیب و توره چشم کبوتر و پاتل و کو کھر و ویری و لول و بضم لام و و
معروف و گنجری با پای مجولہ مثل بفتح میم یعنی چھل انگشتان پاشت عدد و برنج
و لرنک و مچلیان پس گوش و بلاق و دوز و چھوی و جھانوری و جھانجن فقط و اگر زن میوه
میشود چوری طلسمی پوشد **فصل در بیان خوش مردم عوام و خواص**
بدان کہ خوش مردم عوام اینجا از غریب تران زرت زرد یعنی جوار را میخورند و نیز از ان
و لیا ساخته باترشی و است میخورند و نیز از زرت سفید انبل می سازند یا لچھت را کہ منڈ و
بشد سائیدہ و آب انداختہ می جوشانند ہر گاہ ہچو آتش غلیظ میشود دران نمک انداختہ
ہمچو کرھی می نوشند و نان باجرہ می خورند و خشکہ برنج را با دال یا شور یا یا گری املی خام یا پختہ
می خورند یا با بقول یعنی بھاجی استادہ کہ سن باشد یا ترہ خرفہ یا چولائی یا ماٹ یا پاک یا چوکا
یا سو و یا ہوتی کہ نین پتیا باشد یا چندن تھو می خورند و آملہ نان گندم یا خشکہ برنج را
با دال یا شور یا می خورند یا با ساگ میتھی و ترہ برگ ملائم املی پختہ کہ چھر باشد میخورند یا آن را
با گوشت پختہ با نان میخورند یا نان با ترہ انبارہ یا توری یا کدوی سفید یا بھندی یا ولپندہ
کہ ڈھینڈس شد یا با ترہ چولائی یا خرفہ یا ماٹ و پاک و چوکا و ترہ سو و یا ہوتی
بود یا ترہ چندن تھو و یا چھوٹا کہ چھینڈہ بود یا با ترکاری پھول و شکر کہ و کہ آن اکہ و شیرین
ہم نامند و یا با کرلیا و یا با پتیا سمجین دیگر ترکاری ہاسے خورند و نیز پلا و یا بریانی یا خضر
یا شیر و برنج و کباب ہر قسم و ترشی ہر قسم با فراط و مرج سدرخ بکثرت میخورند خصوصاً

مردم خواص و خواص اینجار را بهاجی اندازد بسیار مقبول و مطبوع است شیرینی البته در ملک اکثر مردم
که باشد مردم اینجار را بسیار مضرت فلهذا که می خوردند که از نوات شیرینی هر قسم از لوفیات
و حلویات بسیار بخورند و چنانکه در خالواده ایشان کثرت مٹھائی خصوصاً از بادام مستعمل است
در دیگر قوم کمتر باشد و مردم اینجا از اچار و چینی هر قسم که باشد رغبت تمام دارند و با مریضات
کمتر خواهش دارند و مردم اینجا ابل را به چند طریق می خوردند فلهذا که انسان اینجا با مریض گوناگون
مبتلا میشوند یکی آنکه مرض قف منی ایشان را عارض می گردد و دوم بیشتر ایشان را و ختم پیدا
میشود سوم از زن عاجز میشوند چهارم اکثر ایشان را مرض طحال عارض می گردد و پنجم بسیار
اوقات ایشان را ضعف معده عارض میگردد و ششم همیشه بهر شخص شاکی نزله میباشد و سوم
راشک کایت بر دم بر زبان است بیشتر از خانه پروران اینجا پلاؤ را که کهارا نامند می پرستند که در
هند و سستان هم پلاؤ می شود گفتیم که نه باز گویند پس چه میخورد گفتیم که خاک یا باد سجان لهند
خبر بچ که در ملک ما غرابا میسرست متولان اینجا گاهی در خواب هم ندیده باشند و ستو
اینجا در تقسیم شیرینی فاتیحه این است که الایچی و اند یا تاباشم و غیره را در سبک گرفته پیش هر کس
سبک شیرینی را می نمایند و آن کس یک یک دانه از آن میگردد پس گویا دستو اینجا بمصدق مثل
مشهور است که تبرک آن باشد که از خلق فروزند و چون که از کویت که کیت باشد بسیار چینی
می سازند و از زن و مرد و بچه و جوان آن را میخورند فلهذا در شکم اکثر مردم این خراطین
و حیات و حب القرع پیدا می شوند و بدان می میرند و نیز ماده پیدایش این مرض خون
که بگلست بکسرکان فارسی و یا بهجول و نون موقوف و ضم کاف فارسی و سکون لام
بج نوباده و رخت تار و نیز خوردن متخل است بضم هم و سکون نون و فتح جیم تازی و سکون
لام که ثمره و رخت تار است پس علاج مجرب خراطین آنکه دو اسین قی نین بخشیم جوهر دوا
ست و در شفاخانه انگریزی یافته می شود و بر اسب جوان بقدر دوسرخ و برای بچه یک سرخ
یا نصف یا ربع آن در شکر سرخ آمیخته حب بسته صبح بخوراند تا پنج روز بخورد و اگر

دارند که همه خواهند برآمد بعد سسل بر دهن بیدار بخیر و شربت یا شیر بدست تا بقیه ماده آن
 همه برآید و همچنین اشیا خوردن سبب پیدایش بیماری رشته درین ملک ست پس باید که
 بنده کجور خورده باشد که واقع بیمار سه رشته و قاطع ماده آن ست و السلام
فصل در بیان دکانهای مهاجران که درین بلده و حاکمان نامی گرامی
 اند و در سرکار حاضر می شوند مغرزان تفصیل هم از آنها از هندوان
 در کاروان دکان گنجهی داس و چمن داس گجراتی و در یکم بازار دکان یکی هر گوبال
 و پورن مل و دوم دکان شیوالال و جیسی رام ستوم و کان کشن لال و موهن لال چهارم
 سورت رام و گو بند رام سید سرتی پنجم دکان آمتری و سوبان مل و در چنال بنده و کان لاله
 دن گوبال بهید و در باغ شمش گنج متصل کوئچی شیکه و کان گوبند رام و متضر داس
 و دوم دکان پدم سی نین سی ستوم دکان فتح چند و گردو هاری لال چترام دکان
 موتی لال و رام دهن خشم و کان رام دهن و گننا هته و ششم دکان همنت ام سد آله
 و در ترب بازار یکی دکان جننا داس و بال کرشن و دوم دکان گوبند رام و کشن لال و
 در جابر کمان و حوض چار سو که مشهور بسو که حوض شک هم آنرا نامند یکی دکان
 نتحل و گو رو دهن داس ست دوم دکان موهن لال و تیکت لال سوم دکان پریم که
 داس و چنی لال که قریب بازوی مکان نصرت جنگ بهادر ست چهارم دکان گربار رام
 نکسالیست و در چوک تاکسار هته یک دکان ناراین داس ترکیه داس که در موتی
 گلی بوده که حالا دیواله اش برآمده و دوم دکان شیو کرشن و در چند ستوم و کان فز کرسی
 و رام رتن که قریب که مسجد متصل دروازه نصرت جنگ بهادر واقع ست چهارم
 دکان شیو پرشاد و در چند ناویریا و کمان شمس الامر بهادر یکی دکان گلاب اسر
 و گنیش داس ست دوم دکان بھولارام باکر یا ستوم و کان جیسی رام و موتی رام
 و در بازار دکان بهیر چند و حکم چند و دهنی ست و از مسلمانان دکان مزن ثابت علی بیک

در سینی علم که خانه ایشان در کوچه جلال است باقی دیگر بسیاری از مهاجران گرامی باشند که
از نام و نشان آنها هرگز آگاهی ندارم حال ایشان در پرده غیب الغیب باشد والله اعلم
فصل در کیفیت اکنه و مقامات بلده و حواله آن که قابل دیدن اند اینک بهر سه
پل یعنی پل کهنه و پل افضل گنج و پل چادر گکات و چادر گکات و چارکمان و حوض چارپسو
و مکه مسجد و درینه مسجد و جامع مسجد و مسجد چوک و جهان نما و گوته آنها و قلعه گلکنده و کوه سوله
و عمارات آنجا و گنبد های سلاطین قطب شاهیه و کوه شاه مشرف الدین قدس سره
و کوه سید محمود قدس سره و درگاه یوسف صاحب رحمهما الله تعالی که پاره از ریاض جنت است و
تالاب میر عالم و تالاب میر حله و باره دری میر عالم و چینی خانه و آینه خانه سرکار عالی و درگاه
حضرت برهنه صاحب رحمه الله و درگاه حضرت او جانی صاحب رحمه الله و درگاه حضرت
حسین شاه ولی قدس سره و کوتهی صاحب عالی شان رزیدنت بهادر و باغ سرور و زکرو
بادشاهی عاشور خانه و تمام نخل صاحب واقع پتھر گشتی و مکان علم حضرت عباس رضی الله عنه
در سینی علم و چشمه بی بی و باغ سنگم بی بی گویم غیر مثال است اما میگویم که بیش از ده هریک از این
سباج را بصیرت چشم عبرت او زیاده میگرد و میگوید که ربا ما خلقت هذا باطلا سجا یک
ربنا والیک المصیر **فصل** در بیان آنکه در ایام تحریر این کتاب سوانح که پیدا شد لائق مرصع این
کتاب است بدانکه در هنگام نوشتن این تاریخ صاحب رزیدنت بهادر یعنی مستر سر جارج یول صاحب
بهادر سی بی اندکی سی ایس آئی از حیدرآباد مبدل شدند و ممبر کونسل گردیدند و بجای ایشان
مستر سرری چار و تمپل صاحب کی سی ایس آئی تشریف آوردند و نه ماه تشریف داشتند و با هم
ملازمین و جعداران اهل و قاتر و مولی عدالت با و امیر کبیر بهادر و پسر قارالامرا و بهادر ملاقات
نمودند و بحضور ملاقات چند نمودند و با خرسال تمام سنه یک هزار و هشت صد و شصت و هفت
کیفیت اجرای کار جمله و ادین احوال انتظام مالی و ملکی و فوجی را نوشتند و خود سکرتر می قان
و پارنمنت آف اندیا شده بملکه تشریف بردند و مستر جم بن صاحب و اکثر بهادران مسموم شده

مروند و سبب زهر خوردن ایشان معلوم نشد بجای ایشان داکتریس جی وند و صاحب بهادر
تشریف آوردند و لفظنت کرنیل جس استنر صاحب بهادر نائب اول صاحب رزیدنٹ بهادر
هم با لچ پور سیدل گردیدند و بجای ایشان مسر جی جی کاروی صاحب بهادر استنٹ اول شدند
و مسر تویدی صاحب بهادر نائب دوم صاحب رزیدنٹ بهادر برجم حبش تشریف بردند و
حالا بجای ایشان مسر جی لچ پور صاحب بهادر تشریف آورده کار فرما اند بروز عید الفطر
سال یک هزار و دویست و هشتاد و چهار هجری نواب علی القاب قدردان از کیا جناب نواب
میر تراب علی خان سرسالا جنگ فخر الملک بهادر کی سی ایس آئی برای گذرانیدن تذکره پور
تشریف می بردند که برگشته نصیبی کم بخت ازنی روششن علی نام کنیز که زاده سید عمر خان
عرب گلوله بندوق برایشان سر کرده که خطا نمود و دران سیاب پر کرده بود که نوب مدوح آگاه
شدند و مردمان جلوتهمه قتل و نمودند که او فو آتمنچه دیگر بار سر کرده و گلوله آن یک سپاهی بزند و
همراهی رسید فوراً جان شیرین خود را بر آفتابی خود قربان نموده بر زمین افتاد و گلوله مذکور
از کله آن سپاهی گذشته آئینه بوجه را بطوری شکسته که صدمه آن بنواب والا شکوه سید سپاهی
همراهی نگاه خواستند که او را بقتل رسانند اما نواب والا جاه مردمان همراهی را از قتلش منع
فرموده ارشاد کردند که نرسید نکشید بلکه زنده او را بگیرید و درین صدمه او را بدست سپاهیان
همراهی چند ضرب خفیف رسیده مگر او را زنده بدست آوردند که هنوز زو قید کو تو ایست
و زخم او بعد بنجید درست کرده میشود هر چند از وی پرسند نشان از مغوی نمیدهد خداوند
زمین باستماع این گستاخی آن بی ادب کمال بر هم شدند و حکم قتل او را بسیار عافیت و خیریت
نمودند و کمال عنایت پر سیدند و فرمودند که امروز بسبب سماع این ساختن که دور از
هوای اربابان با و در اینمیکز تا وقتیکه آن مردود بقتل نمیرسد نواب صاحب عرض نمود
که قربان حضور شوم بکنجوار بهر طور باقبال حضور سلامت ماندم و بدون تحقیق حال قتل متناوب
نیست عرض پذیرا فرمود و حکم تحقیق را وند و در بار فرمودند و چندند و خود بدولت گرفتند

و باقی را بدیوان مختار خود بدولت ارشاد فرمودند چنانچه ایشان تا سه ساعت آنجا حاضر بوده و ندو
گرفتند بعد برخواست فرموده بر فیصل ششستہ بکشاده پیشانی و فراغ مالی مبالغ خیرت بفرستیم
فرموده آهسته آهسته تا بدولت سری خوشی نزول فرمودند و شکر حق تبارک سبحا آورده حضور
و والدہ ماجدہ حضور و امیر کبیر بہادر و دیگر امار و ملازمین حسب مراتب تصدق فرستادند گویند
فی صد سے روپیہ بآئندگان انعام شدہ هنوز علاج آن بی ادب میشود و ہر گاہ از احوال تعزیت
پرسیدہ میشود خود را بر جنون زدہ کلمات واهی بی سرو پا بجواب سوال بر زبان سے آرد
و هیچک راست و درست بیان نمی کنند از حضور ارشاد است کہ بالوان اطعمہ و انواع انعامات
و عفو قصود دل اور ارشاد و خوش گفتند تا آنچہ فی الواقع حال بود راست راست بیان سازد
مگر آن گمراہ ہرگز براہ راست نمی آید آئندہ ہر چہ بظہور رسد واقعہ نگاران اندون بنگارند یا بدار البوا
رسانند گویند این ہمہ خرابی و دلیری عوام کہ پیدا شد محض سبب عدم التفات آقا سے
نامدار گردیدہ اگر ہمیشہ در باہمی شد و دوست شفقت بر سر فدا تیان مالیدہ میشد ہرگز کسی را
بجال اینچنین دلیری و گستاخی نمی شد گوئیم این سخن نا فہمان است زیرا کہ خداوند نعمت ابا نمکھواران
خود ہمیشہ الفت معنوی میباشد گو برای رابط و ضبط خود ربطا ہر ششمی نوازند اما و باطن رابطا
الطفا و اعطای تربیت می فرمایند نمی بینند کہ بروز وقوع این واقعہ آقا می نعمت رحمت
نعم و اضطراب بصدقتہ چاکر خود بودہ است کہ بار بار بلا حلقہ ترو و مختار خود می فرمودند کہ امر
در بارہ شما ہم کردہ کہ نواب صاحب مدوح اطمینان خود بجناب مظاہر کرد و ملاط خاطر حضرت
را توحش خاطر جا کران بمرض رسانیدند تا آنکہ طبع مبارک حضرت تسکے گردانیدہ بدربار آوردند و ندو
حسب سب تو گردانیدند تا حضرت عالمیان فح گردید الحمد للہ علی ذلک فصل فر بیان آنیکہ
نیکو کری بلکہ بہتر است یا چاکری مفصلات بدان کہ بنظر حضوری سرکار
و بودن رور بار و دانستن احکام و قواعد جدیدہ بیش از دیگران رسیدن بانواع
ترقیات و بودن مورد انعام و اکرام و بہمتری جلالتیای سبب بودن از حکومت و سلطنت

و ملاقات احرار و علماء و فقراء و صلحاء و برآمدن اکثر حاجات و محبت ارباب فنون بودن موجب
 احتیاج دیگران و ملاحظه مجامع و میل باد مصاحبت حکام صدر انگیزی و حضور می رئیس و
 ملازمت و مکالمات مختار ریاست چاکری بلده رجحان بر چاکری مفصل دار و مگر بلحاظ اینکه
 در بلده همیشه گرانی غله و اجناس میباشد و تنخواه و مفصل بحساب روپیہ جاری است و در بلده
 بشرح چلنی است و آب و هوای بلده خراب و آب و هوای مفصل بهتر از بلده است و صرف
 نوکر و بلده بسیار و در مفصل کم است و آب و بهیمه و بهیرم و اکثر مالکات و مشروبات و سیوه جات
 و ما یحتاج سعاش در بلده بقیمت میسر میگردد و در مفصل بیشتر قیمت با بقیه از آن است میسر میگردد
 و مفصل غله خریده ذخیره دارد و مگر آنکه نخج خود آورده باشد و نفع باشد و خدام مانند گاؤ
 و بهشتی و بهوتی و کناس در آنجا باندک صرف بهم میسرند و در آنجا بدقت تمام میسر میگردد و چاکری
 بلده و بیشتر معاملات جوابدهی بسیار عاقل می گردد و هر کس در معامله خود مالش و شکایت
 تا بسر کار میسرند و در پیرو نجات جوابدهی کمتر است زیرا که از پیرو نجات در بلده برای شکایت کمتر
 می آیند و در مفصل چاکری آنجا را حکومت تمامه حاصل میگردد و در بلده حکومت ناقصه بدست میسر
 و ما هو ارج کران مفصل در صیغه مال و فوجداری و دیوانی نسبت چاکری آن بلده و اکثر احوال
 بیشتر است پس بوجه مذکوره چاکری پیرو نجات بر چاکری بلده فوقیت و غلبه وار و ده
 فصل در بیان کیفیت روانگی قافلہ حجاج بدانکه قافلہ حجاج همیشه از بلده فرخنده
 بنیاد حیدر آباد بیشتر در ایامیکه آفتاب در برج دلومی آید یعنی شروع ماه بهمن و آنه سمت بهمنی
 میشود و درینو لا پانزدهم شعبان است سکنه هجری مطابق دوازدهم و سیمه سکنه هجری و یکم پوس
 است و از آنجا روانگی جهازات بنوز دهم اسفند و یکم اسفند و در برج حوت میباشد
 الحال تاریخ سوم شوال سکنه هجری مطابق بیست و نهم جنوری سکنه هجری است و تقسیم
 چشمی که بنام حجاج از سر کار نظام طبع شده میشود و در آخر ماه جب میگردد و تا آخر رمضان المبارک
 ایامه موقوف میگردد و صد با چشمی داده حصول حنات میسر نمایند اسیر حجاج جناب لانا

محمد یوسف صاحب اندک ظلم که چل دو بار بنا ساسج را ادا فرموده اند مگر افسوس که با وجود همه سستی
سفارش کامل هنوز از سر کار عالی نظام بنام نامی ایشان ما هواری مقرر نشده است این اجز
شومی طالع چه باید داشت زیرا که اگر در عهد چنین حاتم لاثانی معنی مصدر فیوض ربانی جناب
فیضات اب افضل الدوله بهادر دام اقباله بنام ایشان چیزی از وظیفه مقرر نشده پس
شدنی است امرای اینجا البته از طرف خود چیزی بخیزی خدمت ایشان میفرمایند لکن کرم
اینجا را توغیق رفیق عطا فرماید تا ایشان هم از وظیفه خواری این سرکار والا اقتدار محروم نباشند
بلازمان سلطان که ساند این عار باشد که بشکر پادشاهی از نظر مران گدازد و صد بام مردم را
هر سال از پیشگاه رئیس عظم و امرای ایشان سامان سفر حج از نقد و جنس و چمنی بهار عطا
میگرداند و دیگر وسای هند و سبب حصول آتقد و شوارست بلکه غیر ممکن و محال الله تعالی
این خطه طیبه محفوظ و مصون از **فصل** در بیان کیفیت مجلسیلا و رسول مقبول صلی الله
علیه و آله سلیم بجاه ربیع الاول منی خایه که عمده المحدثین قدوة المحققین بدو المفسرین فصاحت بجاه غایت
مناظر الدوله فی الملک اعجاز المدین محمد اکبر خیا نصیب حبش جنگ اعطاسوتی عیثیه میفرمایند اینک
مکان ساخته خود را بقناویل و فانوس و جھاڑ و کنول کلاس و دیگر شیشه آلات آراسته و پیراسته میفرمایند
و دعوت غامه میدهند و جوق جوق از عوام و خواص و از امراد و غراب و علما و فضلا و فقرا و شعرا
می آیند و بپایان احوال قدسیه و خصال بهنیه آن سید البریه میفرمایند اما اول قعات طبع فرموده
تقسیم میفرمایند و ورقه در اینجا نقل کرده میشود که با نجله کیفیت اضع خواهد شد کمی قوه در سال یکبار
و دو صد و هشتاد و سه طبع شده بود.

الله

عمت الایه علیه علی آله و صحبه صلوات
وسلامه عنایات بیغایات حضرت
و اهب العطا یا اطفیل فیات بابرکات

چشمی نامشوار اسلام ان نام
من الخانیة رکن غیر منقسم
ایجا از قول مائده عیسی فرماید
ایجا وصول فایده فیض مائده

ایجا بکرمه عیسی عیسی
ایجا بکرمه عیسی عیسی
ایجا بکرمه عیسی عیسی
ایجا بکرمه عیسی عیسی



جناب سول البرایا کافه حسیق
چنان شامل که کافر میداعنی

استغفر الله ربی
یا ربی یا ربی یا ربی

ابی لهیب عنید را هم بیاعت فرحت و سرور که در شب میلاد شافع یوم النشور از آن منطوق بطور
رسیده تخفیف و عذاب و خذلان حاصل گشته پس با عشر الاسلام اگر برای مولود سعدار بدان خیر الایمان
و رقبای سجت و ایتسام گنج البته در استحصال مراتب فیه اکتساب مناسبت بدیعی بلیغ کرده
باشیم اند چون مهو و هر سال قمر و شب غره شهر پر آمال لغایت آخر لیالی هفتگانه آن محافظان
ممد و حه الشامل برای تبیین احادیث میلاد و جناب سرور امجاد منعقد می گردند و مشتاقین بنابر
استسما و از تکیه احوال قدسیه و خصائل بسیه آن سید البریه حاضر میشوند اگر آن احسان شمر را هم
در شبهای سوخته بعد از غروب چهار گهری گذشته در اینجا تصدیج کشیده از برکات صلوة
عشاء جماعت کثیره و سماعت احادیث شریفه و سیر نفیسه استغاضه مندر مانیدر جا که در مفهوم
و اکثر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم داخل خواهند گردید و زیاده عنایت
سید افاضات شامل اهل حاجات باد و السلام حسن التمام المستغنی بانوار التجلی کتبه ابو الفیض
سعید الدین خادم الطلبة محمد اکبر علی بابا و این قصه در اینجا چند فوائد بر می آید کمی آنکه میشود
بزرگ سرور کائنات صلی الله علیه و آله و سلم درین ملک موجود اند الحمد لله علی و ملک که
خود مستغنی میشوند و دیگران را نیز شامل فیضان می گردانند و دوم باین تذکیر کثیره جماعه و
اجتماع صلحا و موانعات و محابه میشود و سوم ایجاد نبی خانه در حیدر آباد و مختص باین بزرگوار
تجیه الصلحا است که اتبع شیخ عظیم علی بریلوی مرحوم فرموده است باقی در تمام هند و ستان
مکانی مخصوص باین نام نیست چهارم به جماع بزرگان مضمون خیر الناس من یفیع الناس بطور
میرسد پنجم یقین که این بنام فرخنده را از اوقات فرموده باشند که در هر زمان ثواب ساز
در حجت بخش مردمان باشد ششم بملاحظه این قصه روزمره فارسی بلده فرخنده بنیاد
بر متفرسان واضح دلالت خواهد بود چه این تحریر از اجل فارسی دانان اینجاست که بنظر عربت الاسلام

لطافت الفاظ و اسب العطا با سید اخلاصات شامل اهل حاجات با ذوالقدر بخش مذاق اورا کست

رقعه دیگر که در سال یک هزار و دویست و هشتاد و چهار طبع گردید

ایضا در روز نول ماه ربیع الثانی سنه
ایضا در روز نول ماه ربیع الثانی سنه
ایضا در روز نول ماه ربیع الثانی سنه
ایضا در روز نول ماه ربیع الثانی سنه

صلی الله علیه و علی آله و اصحابه
و بارک و سلم لانی سباسب قیاس
شمار بارگاه حضرت منور شعاع خورشید
جمال محمدی و مندر لوامع بر مضی
جلال احمدیت که بغنیات بیغایا

ایضا در روز نول ماه ربیع الثانی سنه
ایضا در روز نول ماه ربیع الثانی سنه
ایضا در روز نول ماه ربیع الثانی سنه
ایضا در روز نول ماه ربیع الثانی سنه

کلمه حسن ان تار یک حصیان به شعله آفتاب چنان تاب

مصدق انا انزلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله باذنه و سر اجابته جلوه گرد و قیامت
نور و نامعد و درگاه آن نور الانوار صمدیت مصباح مشکوة احدیت بدر الدجی نور الهدی
چراغ شب که هست صبح روز قیامت افشان است که از بوارق عظمیا و قلوب مظلمه گناه کاران
منور پس مستفیضان لمعات ضیای کرمیت سراج نیر مجلس عظمت و جلالیت اضرو که مهر ویت
شمع الشموع محفل اعتبار با دوی راه مغفرت ساخته بفران اجب الاذعان یا ایها الذین آمنوا
صلوا علیکم و سلموا تسلیما محکوم باشیم لهذا امید قوی که آن مهر الفت را فت سخی موفوره فرموده
به چو تقصیر هر سال من ابتدای شب ویت بلال افایت تنی روز بدر کمال از سماعت حادثات
شریفه میلاد آن سرور امجاد و سعادت وافرند و خسته دعا گو را ممنون احسان و مشکور امتنان
فرمایند فقط المستفی بانوار التجلی ابو الفیض سعید الدین عفا الله عنه خادم الطلبة محمد اکبر علی
اگر چه در اینجا در اکثر مقام بزرگان عقد مجلس میلاد شریف میفرمایند و حاضران را به الطاف
ظاهری که اعطای بریانی باشد می زند و به هدایت صوری و معنوی میسرسانند مگر لطف شیر و برنج
و شیرینی بیان پر گنج اینجا و اینجا که کجا که مفرح حاضران و فیض بخش غائبان باشد و هر کس شریک
فیض ظاهری و باطنی گردد و خدای تعالی در عمر و اقبال این بزرگ بفرماید و تلاحق با ما هم آوازمان

فرمایند این بقیه فضلمای آخرین زمان است و تحویه اعظمین ختم دوران است مد ظله مولانا شمسیدار که
 عاشق بیان میلاد رسول مقبول صلی الله علیه و آله وسلم هر کج طریقه میلاد بهند است
 اگر چه بدین طریقی است مگر نه آنهم که نام صاحب عزت گرفتند و مهر سکونت زدند شاید بکلمه آنکه دو پادشاه
 و قاضی نیکبند باشد مگر اینجا و در ویش در گیتی نیکبند چنان باشد و این بلدة فرخنده نبی و
 طریق خواندن مولود شریف طرز دیگر و دیگر که باعثها هم مقابل شسته بالبحان خوش
 آواز و گلش قصاید مدحیه بخوانند و در بند شهر شخص فرادی فرادی می خواند مگر افسوس هزار
 افسوس که مداحان اینجا اکثر بے ناز میباشند بلکه سیندهی خورده بزبان ناپاک مدح سحرآمیز
 میکنند حقتعالی ایشان را هدایت و تقوی بیکت آن مدح بخشد و ازین نجاست او شان را
 طهارت عطا فرماید اگر ارباب مجالس این ناپاکان را نطلبند و متقیان اقدرا فرمایند یقین که
 اینها هم بشهر و جوار آمده ترک خجاست نمایند و ازین جنایت فحش و خجاست فاش باز آیند و
 الله موفق و الهدایت امرن لدیه و کل شیء یعود الیه **فصل** در بیان فرار کردن کماران
 و موسم گریختن آنها بدان که بھوتیان اینجا را هر کس که ملازم دارد باید که ضامن معتبر از و شان
 گیرد و از و شان بچلکه بشواید گیرد که هر گاه مامور را نوکری گذاشتن منظور بود پیش از یک ماه
 اطلاع نمایم اگر چنین نکنیم مجرم سرکار باشیم و باید که نام آنها بقید ولایت و سکونت نوشته
 پیش خود دارد و قصد بق سکونت آنها معرفت چو و هری آنها کرده گیرد ورنه چون هنگام و با
 میرسد یا موسم گرمی آید بلا اطلاع و اذن آقا خود میگزینند هر چند در آن وقت او شان را
 تسلی و تشفی داده شود اما هیچکس نتواند بداند اگر سیکه از آنها بگریزند مناجات مرد و فوراً میگزیند پس
 اگر بلا اطلاع بگریزند باید که نا شن آنها سب و ستور ملازمان در فوجدار می کنند تا آنها را در عدالت
 طلب داشته در صورت اثبات جرم گریختن آنها از عدالت فوجدار می بآنها تذکر بقیه و جرمانه
 تعزیر کرده خواهد شد و این عمل را فقیر بوجای واده ام پیش ازین برین عمل کسی کار نمیشد
 و کماران همیشه تکرار برافزایش تنخواه میکنند این شرح تنخواه را هم صاف در سر خط ایشان

نوشته بآنها دارو باشند و بابت وصول تنخواه یا رسید جداگانه گرفته باشند بابت
 رخصت نوشته شهادت و در کتب ان نوشته باشند قسمی از ایشان که اران پوری اند و ایشان
 اکثر با وفا میباشند اما تنخواه نسبت بهوئیان زیاد میگردد و هرگاه خانه داری از رفت و رفت
 آب کشی و چراغ افروختن و و ساختن میکنند تنخواه اگر بیوفی و بیوفالاش و بیوفالی می یابند که اران
 بند و ستا هستند و پیوسته میخوانند و هر وقت چه حاضر میباشند بخلان بهوئیان اگر شش کس نوک باشند
 چار اگر حاضر باشند و از ان همیشه غائب باشند و تنخواه حاضر و غائب یکسان می طلبند و میگیرند
 آب نمیکشند و کارهای مرجوعه آبجانی آرند و هنگام رفتن با می و بهوی بسیار میکنند و سوار را
 جنبش بسیار میدهند که بیشتر سر شیف و استخوان جسم سوار بر روی آیند زیرا که اکثر قدم دست
 نمی اندازند و لحاظ برابر می دوش نمیدارند بخلان که اران که نه آواز برقرار میکنند و نه سوار را
 میدهند سوار ایشان مفرج القلوب و آرام دهند و جسم و جان سوار است و سلوک کردن با بهوئیان
 را بدین انداختن است **فصل** در تفصیل میوه اینجا و بیان اشعار که بیشتر درین ملک میشوند مع بیان
 موسم آن بدانکه خربزه در نیمه آفتاب و قتی که آفتاب در برج دلو می آید میکارند و قتی که آفتاب در برج ثور
 میباشد اما آن بخوبی تیار میگردد و فصل آن مراد میشود اما خربزه اینجا شیرین نمیشود و موسم آن
 در اینجا قتی میباشد که آفتاب در برج حوت و حمل میباشد لیکن انگور در بعضی باغ مثل بوستان مرزا
 شهسوار بیگ صاحب در تمام دکن بلکه هندوستان لطیف شیرین نمی شود و مقابل انگور کابل در
 مرز و حلاوت و طعم میگرد و در خربزه و خیار در اینجا بهتر و حلاوت و کبرخی باشد و از خربزه که آنرا
 در اینجا پیچنی فتح هر و با می فارسی و کسر عمره و سکون یا معروف گویند بکثرت می شود
 شیرین میباشد اما بومی دارد که بسبب آن بعض طبع متنفر میگردد و ناچیل بسیار پیدا میگردد و فصل درخت ان
 باشد که آفتاب در برج دلو می آید و انجیر را برای انجیر کابل پیدا می شود بسیار کالان و شیرین
 و خوش مزه میباشد و در موسم آخر برشکال بسیار فروخته میشود و فصل امر و که آنرا اجام گویند
 در تمام بھل که قسمی از شریف است هر دو در موسم آغاز که آفتاب در برج ثور باشد فروخته میشود

اما در محل مغلفه است و فصل شریفه درین ملک محالی میشود و بکثرت تمام وقتیکه بشکال آخر
 بیکر دینی و قتیکه آفتاب بر هیچ عقرب می درآید فروخته میشود و عالمی آنرا خورده شکم خود را
 پر میکنند که بیک بول چاره در بلده فروخت میشود و در قریات یک سبد درازانی بیک
 بول خریده میشود و شریفه که عده و کلان باشد قریب سه پونیه باشد نهایت شیرین و خوش
 طعم می باشد بنابر این مردم را اگر از آن بر خورش آن موشم آن می باشد اما عیب در آن آنست
 که یکسک از دهن انداختن میشود یعنی تخم سیاه بسیار دارد و بخورون اکثر پلرزه عارض میگردد
 و فصل کتشل هم در موشم بر شکل درینجا میگردد و در موشمیکه فصل آن به میباشد آنرا پهن تر نامند بسیار
 کلان می باشد یعنی زیاده از بست سیر ندیده ام و آن به درینجا بانواع و اقسام میباشد زیاده از
 یک سیر نمیزان درینجا ندیده ام و این بیان نمی است اما در اقسام قلمی از افسوس حیدری و آن به بی
 و آن به گوده بندر و الفن و لپسند و مغلوبه بسیار خوب میشود و اما بهتر از بند و ستان درینجا نخورده ام
 و عجب است که درینجا سبد آن به بر یک بخور عاده و سبب رسیده فصل عالم نه پنجه درین ملک وقتی میباشد که
 آفتاب بر ج جوزای آید و تا آخر آن فصل آن میباشد اما آن به درینجا ازانی نیست چنانکه در ملک هندستان
 است که بیک آن به یک خرباری آید و قلمی وزن کرده فروخته میشود و تخمی بشمار و عده آن به درینجا آن
 که همیشه سورت و از سر کار عالی بر همه عماله ای محکمت تقسیم میشود زیرا که بنام هر یک از سر کار عالی بشمار
 مقرر است این بتوفیق عام و در کد می سه کا اند و ستان اگر کسی جائز مقرر نیست ام فیضیه
 فصل بیان اینکه بعضی ابواب پرورش میباشند بندگان خدا درین سر کار باید با دانه اخصیه
 دام اقباله و ناله چنان مفتوح و مقرر است که شاید در عهد بعض سلاطین انار اند بر اینهم باشد
 یا نباشد و در همین باب این سر کار و الا اقتدار را بر همه یاستهای دو صد ساله هندوستان بلکه
 تمام جهان تفصیل کلی قطعی است و در بعض این امور قطعاً بر جمله یاستهای گذشته و موجوده است
 دارد و این اظهار فقیر ناز راه خوش آمد و چایوسی باشد بلکه بیان حق و ادوات شرط نمکخوار می زد که
 تاریخ است و این امور فقیر نو وارد را به نظر سر سری است که چندان در پی و معلوم مردم این

سرکار عالی ندارد و در نه فصل نمی نگاشت حالا بطریق احوالی می نگار و تفصیل و تحقیق امری
 و دفتر می می باید اول اینکه برای صد امور واقع بلده و ممالک محروسه و زوایا و سالانه
 برای عمود و گل از احاد و معاشرت مبالغه مقرست و قوم جاروب کشی مزارات و قبور و امور و
 چراغ و بستی انجا از سرکار مقرر سوم مرت اعراض و غیره از پیچیده ملک روپیه از سرکار عالی مقرر
 چهارم و در صد با مساجد بلده و قصبات و قراهی ممالک محروسه و موزن و خطیب بیومیه و
 مشا بهره و غیره مقرر پنجم خدمت های قضا و احتساب هنوز مقرر و علوفه و وظیفه ایشان بصدور
 جاس ششم نوکران عمده و اصف جاه اول مغفور هنوز تا عهد جناب نواب الفضل الدوله پادشاه
 ملکه اکثر وفات یافته اند و منزع الخدمت شده اند مع هذا جاگیر و غیره ایشان چه از نقد و چه از
 اراضی اگر چه تخفیف رسیده باشد الی یومنا بذا برای ورثه ایشان جاری و مقرر است هفتم
 بلازم ویرین هر چند مصدر جرات هم شده معذور بلکه سزا یاب هم شده باشند تا هم در سرکار و الا انجا
 دستور قدیم حضوری است که حسب حیثیت و عطیه سرکاری نسبت با و جا که میماند انصر من
 هر که را تو سکه تا زمانه معتد به بدین سرکار باید پدیدار دست او و ورثه او گویا بدی گردید
 و مقطوع الرزق گردیدن او و صرف حاصل این سرکار عالی همانا از محاللات و سیت ویرانه و سب
 ریاستها و شکم میزنند و ورین وزارت برشت نوکر میزنند بر شکم آنکه قانون انجا همین است هشتم
 آنکه در ایام موتمانه هزار سانی و چکله انبه از علاقه نظام می آید خصوصاً از که به سیر که انبه انجا سب
 لذت مشهور است و انشارش از انجا بکثرت می آید بر هر متنفص اند ملازمان صغیر باشند یا کبیر و هر چکله که
 باشد حسب حصص تقسیم میشوند و غبار از امر او ملازمان تبصدق سرکاری بمرا و خود میسرند و این
 تقسیم تا عهد از جاری می ماند اما اگر درخواستهای متحقان از اغا و فصل نمی رسد باز یافتن
 مشکل میگردد و هم همچنین تقسیم گویند ان وزیران حسب مرتب ملازمان بتعداد استاب برایشان
 در ایام عید الاضحی میگردد و و این همه جانوران از علاقه بقیمت و حب خرید می آیند و قسبیل از
 روز عید الاضحی تقسیم میگردد و همچنین بسیار از مراسم و قوانین خاصه این سرکار عالی جاه تفصیل خواهد بود

که بران اطلاق سبب قرار نگیرد و در این حکم وادام ملکه فصل در بیان ایام تعطیل که ملازمان محکومات در آن روز سبب اعیاد و محبت داده می شود و محکمه بندی نشود و تفصیل تعطیل بنده

یا مسلمان یا هر دو

ایام تعطیل مسلمانان که در آن بنده و آن بیوان حاضر باشند و مسلمانان -	نام عید	تعداد ایام
	شب برات	یک یوم
	عید الفطر	سه یوم
	عید الاضحی	سه یوم
	دوازدهم شریعت	یک یوم
ایام تعطیل بنده و آن که در آن مسلمانان بیوان حاضر نشوند نه بنده و آن -	شیرازی	یک یوم
	هولی	دو یوم
	اوکادی	یک یوم
	راکھی پونم	یک یوم
	چم اشمنی	یک یوم
	دوسره	دو یوم
	دیوالی	یک یوم
	مهر نهم پنجم و نهم و دهم	سه یوم بعد از عید
		رفعه عدالت خاصه
		چهارم محرم ۱۲۰۴ هجری
		پنجم تا دهم تعطیل مقرر شد
	عید حیدر علی	دو یوم

ایام تعطیل بنده و مسلمان که همه امین شود -

آماره عدالت خامس است ۴ - حبس ۱۲ هجری که در تعطیلات اهل اسلام و غیره منظور کرده ملازمان

سرکار عالی بلفظ هذا منزل نظر بر سرسله معتد عدالت سرکار شنبه نشان ۲۸ ترقیم است که سرکار
ایام جمعه و عیدین و عاشوره و ایام معتد ضرورت است که از ناظم و هر دو نائب یکی مع کید و منشی
یکچهره حاضر مانند تا اگر کدامی کار بر روی پیش آید یا هیچکس تحریر ضروری از طرف صاحب عالی نشان
بیاورد رسد و نظر امین تراخی واقع نشود فصل سیان میعاد و مرافعه هر یک محکمه بلده و تعلقات و غیره
بدانکه میعاد و مرافعه برای محکمت بلده یعنی مرافع کو توالی بلده و بیرون بلده که در فوجدار میشود
و مرافع عدالت دیوانی ضرور که بعدالت دیوانی بزرگ و اتر میشود و مرافع عدالت فوجدار و عدالت دیوانی
بزرگ و عدالت که مجلس مرافع صدر و اتر میگردد و از روز فیصله میعاد و یکماه مقرر است و بر مرافع تجویز
مجلس مرافع صدر که بسر کار اتر میشود و میعاد دو ماه از روز فیصله مقرر است و بر مرافع مقداری
که بنا بر ارضی فیصله تعلقه داران بعدالت صدر تعلقات اتر میشود و میعاد دو ماه از روز فیصله مقرر
است و بر مرافع مقدرات صدر تعلقات که بمجلس صدر مرافع و اتر میشود و میعاد دو ماه از
روز فیصله مقرر است بموجب مراسله سرکار و اتر میشود و مرافع موزع غره رجب ۱۲۸۳ هجری و
اگر بابت مقدرات هر دو کو توالی میعاد مرافع بسببی گذشته باشد و راسی ناظم عدالت فوجدار طریق
گذشتن عرضی مرافع قابل سماعت مرافع معلوم گردد و پس وجوه آنرا نوشته حصول اجابت تحقیق
آن از عدالت خاص سرکار عالی کند بعد یافتن اجازت از عدالت خاص سرکار عالی تحقیق آن نماید
و هر چه مناسب باشد اصدار تجویز کند و هرگاه مرافع فرحت نماید باید که نقل حکم و تجویز حاکم زیرین
بهمر و دستخط حاصل کرده شامل عرضی خود نموده باشد و در عرضی وجوه ناراضی خود مرقع کرده باشد
بموجب فقره یازدهم دستور العمل مجلس اگر در راسی اراکین مجلس تحقیقات هیچکس مقدمه نقص و نامتکمالت
متصور خواهد شد بمراکز تکمیل تحقیقات بعدالت مرافع اولی برای تجویز مکرر میتواند فرستاد اگر نقصان خفیف
باشد ارباب مجلس امیرسد که خود تکمیل آن پروا دارند و بعدالت مرافع اولی و پس نکنند و هر تجویز که خلافت
نزدب مفتی یا محققان فقه تحقیق مخالف اجماع و عرفات و یا عکس رود او مثل باشد یا آن که طعن
عدالت مرافع اولی سهواً که راسی دست آورند را ملاحظه نکرده باشد و یا بر کداهی دلیل قوی

غیر نموده بانفصال مقدمه پروا نخواهد شد آن تجویز مسموع خواهد شد و در مقامات هنوز و در مقامات
دیوانی ضرورت است که بعد تکمیل مثل مجلس مراجع صدر مثل مرتبه مراجع اولی و مرتبه ثانیه را نیک
الاحاطه کرده صورت مقدمه بطور سوال با چند سوالات نوشته از شاستری مجلس مراجع صدر نوشته
گرفته حسب نوشته شاستری بانفصال برد از شاستری را اجازت تحقیق و دریافت دادن ضرور
نمیت بلکه مدام ترسل سوال و جواب میگرفته باشند و مدام تحقیقات ناظران عدالتهای مراجع
اولی اگر در آن خللی از خللهای مفصله صدر دریافت نشود مقبول و مسلم خواهد ماند و هر شهادت
را که بنظم عدالت مراجع اولی بسبب عدم مطابقت یا دعوی یا بسبب تزلزلات شهادت
یا بدین سبب که نشود در گواه بروقت ادای شهادت تعلیم مینماید و جواب و سوالات با و
تلقین میگردد و خواهد نمود و مراجع ثانیه آن شهادت مبروده اصلا مقبول نخواهد شد بلکه
چنین گواه که در عدالت مراجع اولی مخالف دعوی مدعی بیان کرده بود ثانی الحال اگر تعلیم
و تلقین مدعی در مجلس مراجع ثانیه موافق دعوی بیان کند لائق مواخذة سرکاری و قابل رجوع
بعد است فوجداری متصور خواهد شد و همچنین اگر مدعی علیه عدالت مراجع اولی جوابی داده بود
در مجلس مراجع ثانیه از جواب اول اعراض یا رجوع نموده مخالف جواب اول جواب دیگر تر شد
آن جواب اصلا مقبول نخواهد شد و همچنین هیچ وجه ثبوت جدید بلا وجهه موجه گرفته نخواهد شد
لیکن اگر مدعی شود و مقدمه بعد است مراجع اولی حاضر گردن نتوانسته آنها را بجماعت مراجع ثانیه
حاضر کند مسموع خواهد شد فقط فصل در بیان زخم چشم بدو سخن که در اینجا بسیار است بدانکه مردم اینجا
را چیه عام باشند و چه خاص هنگام خوردن طعام از انظار مردم چه خویش باشند و چه بیگانه بسیار
احتیاط است اگر شوی طعام میخورد در مکانی پس زن در آنجا در هنگام خوردن نمی رود و او را
اجازت آمدن نمیدهند و همچنین اگر زن میخورد و مرد آن زمان نمی رود و اگر کسی بر طعام شسته باشد
تا کسی دیگر از احباب او در آید فرصت آمدن نمیدهند تا فراغ بجای علی نه شسته باشد و
پنجمت خانه نمی و آید و هرگز و بروی کسی که محال اطمینان نباشد نمیخورد الا با شریکان

هم سفره باشند البته میخورند و الحق زنان فرود که طعام می آرند بشکل میخمش میشود بار بار دیده ام و
 خورده ام که در آن مطلقاً ذائقه نمیشناسد این یاد هم با هم و م باشد یا فی الواقع اثر نیست باشد که نما اعا
 بالنیات و بموجب حدیث شریف نیز تاثیر نظر ثابت است که در باب دفع آن ادعیه ثوره اند و عقلاً چیزی
 تاثیر نظر نباشد که قوت متعاطیست بعمل مسمریم از نظر ناظر شخص طلب می رسد و نظر خشم غضب
 و منظور الیه قابل مجرب است که اثر می کند و در اینجا کتاب مطول نوشته اند هر گاه و یا ده قابل
 قوی روح اثر می کند که ادراک میکند اگر در غیر ذی روح که ماده قابل داکشته باشد موثر باشد
 چه عجب که ناد و غریب نبود و مشاهده شد که خوابان عالم بیک گردش چشم کار نامزدان تمام میکند
 و انظار پاکان و منظور آن هر گاه پاکیزگی و لطافت پیدا میکند پس اگر نگاه تا پاکان و خباثت
 و نگاه افتادگان بدی و خباثت پیدا نمایند چه عجب پزنده باشد که مرما گرفته و رجائی بند میکند
 و جندی بران نشسته تاثیر نظر خود بران می اندازد که همه دیدان بشکل او پیدا میشود و می پزند و پز
 غصه اگر کسی او را میکشد همه دیدان که دران بند می باشند می بیند و هیچ دران پیدا نمیشود بان
 تقاریر تاثیر نظر ثابت گردید و سحر اینجا بانواع و اقسام است هنوز ماهیت سحر اینجا را تمام کتاب
 را به تحقیق معلوم نشده و تجربه نرسیده که آیا از قسم نقوش است یا الفاظ یا ادویه یا مرکب بود و چه بود
 گمانیدن بعضی را و او از شکم برآمد و به نشان دادن بعضی مخبر یا خود مجرم نقوش آمدند که در جای
 علحده یا بالین سحر دفن یا پوشیده زیرین نگاه داشته بودند و بعضی سحران الفاظ شنیده شده
 اما بر کتب آن معلوم نشد و نه نام و دوا و نه عبارت و نه نقوش و نه ریاضت شد و کم اثر کردن الفاظ و
 نقوش که سحران را ندیده و نشنیده باشد هنوز معلوم نگردیده و رین بلده پیش از رسیدن
 فقیر شخصی جوگی طفلی را بسحر خود و دختر کرده بود که مقدمه آن به فوجداری و اثر شده بود و از اینجا
 سزا یافته که نقل رو بکاری فوجداری در اینجا مینگارم تا مردم از حیرت افزاید آن است
 رو بکار کن کارام ولد ایسا سنیا سی مدعی علیه واقع
 بدار التماس فوجداری بلده فرخنده بنیا وحید را با و

مقدمه نه به موجب قعه دارالانشاء سرکار محرمه نهم جادی الثانیة لغایت ستمه هجری رو بکار
 گردید و کوفه منتظمه مرتبه شش بملاحظه رسید خلاصه اظهار مسامهت و یلما مدعی اول اینک قبل از ستمه
 سال پسرم سمی بچمن حاضر و ابعموده سالگی در صحرا مویشی بیچانید گنگارام مدعا علیه و را بسم
 و غیره سخن کرده بجهاد خود برده یکسال در موضع آنا پورده خودش و شش و دو سال همراه خود
 رده برده گردانید برای تحصیل معمول خود باز بده من مظهره آورده بود که بلانامی و بهیرا و را
 دیده شناخته بخوار هم مسامهت رنکما اطلاع کرده خواهرم بانکت را وایا نمود پواری مذکور بسم
 را طلبیده ستمه گردید پسرم نام من بدروخال غیره اهل قرابت خود را بهر یکدیگر گنگارام مدعا علیه
 دستیده دست بر اندام پسرم گذاشته عمل تازه نموده گفت که این پسرنیت دختر من است
 به پیشد اگر پسرباشد از آن شناسست و اگر دختر باشد از آن منست پسرم افورگذاشتن بدست زن
 گردیده و کرده انشین غائب شد چنانچه مسمیون انگت را و پواری و کشنیا کنبی و پاپرو بهونی
 و کاشاکوئی و پایا و چند ریاجو سیان بچشم خود با این واردات دیده اند فقط خلاصه اظهار
 بچمن مدعی دوم اینک قبل از ستمه سال گنگارام مدعی علیه باتفاق شخص دیگر مراد در صحرا تنها
 یافته عرق کد ام برگ در دستم انداخته و در هر دو پرتی و در هر دو گوشش سوراخ کرده
 چیری عمل نمود که من مظهر سخنش گردیده بهر ایش شدم مدعی علیه مرا یکسال در موضع آنا پور
 داشته و دو سال همراه خود رده برده گردانیده و با عرق کد ام شجر مرا نوشانید باتفاق ایرپا
 و دو طفل مسمیان تیکا و کوپیکا باز برای تحصیل معمول خود آورده من شد بلانامی و بهیرا
 شناخته بانکت را و پواری اطلاع کرد پواری مذکور مرا و مدعا علیه طلبیده تکار سیکر که مدعی علیه
 نگوت من آورده چنانچه برای ستمه داوه سبب دست اندامم فرود آورده گفت که اگر این پسرباشد
 از آن شناسست اگر دختر باشد از آن من است من مظهر که مرد بودم مجبور فرود آوردن
 و ستمش زن شدم و کرده انشین غائب گردید و این داغ سیاه که بر ستم مدعی علیه
 بعد گرفتاریم بدست کد ام زنکه و مانیده است و این هر دو طفل پیش ازین همراه مدعی علیه بودند فقط

خلاصه اطهار گنگارام مدعی علیه نیکه دختر حاضر از اصل بی منت از زوجه هم ساقه ملی و در موضع اما پور متولد
 شده است چنانچه مسیون اول پاپیاد و پوپیا من کو کیر لیا بقال کو کشما کلال با سارام پایکلال و غیره
 گواه اند خلاصه اطهار ایرپا گواه اول مدعی علیه نیکه مدعی علیه تحویل معمول خود از عرصه شش ماه همراه
 خود داشته است و دو ماه به همراهی او شده بود که گرفتار گردیدیم و کو پیکا طفل بی منت متیکانیز همراه
 گنگارام میباشد طفل متنازع فیه اسن اکثر دیده ام که در بود و ذکر و انشین میباشد و در موضع کرنی که
 نیرم و بود همین که مدعی علیه لای بد نش دست مالید طفل بی اذن شد فقط خلاصه اطهار کو پیکا بعمر دوازده
 ساله گواه دوم مدعی علیه نیکه جد و دم سمی ایرپا که مدعی علیه بقراد اول و ده رو سپه و طعام چهار
 خود از اما پور آورده است من مظهر همراهش آمده ام و طفل حاضر نزد سمی لچمین این میگفت که مدعی علیه
 مراد صحرا یا فتمه عرق برگ نوشانیده بهوش کرده همراه خود آورده است من مظهر لچمین اکثر دیده ام که حکما
 ذکریت میباشد و در موضع کرنی رسیده علامت انوثیت پیدا نمود فقط خلاصه اطهار متیکانیز همراه ساله
 سوم مدعی علیه نیکه من مظهر از عرصه شش سال نزد گنگارام مدعی علیه مدعی علیه عوض قرضه خود یکی پدرم و یکی
 مرا از عم من گرفت است و طفل متنازع فیه سمی لچمین از عرصه سه سال نزد مدعی علیه طفل مذکور و بود و ذکر
 و انشین میباشد و در موضع کرنی زن گردید فقط خلاصه اطهار شیخ دیرین گواه چهارم مدعی علیه نیکه من مظهر طفل
 مسه لچمین اکثر دیده ام و در بود و ذکر و انشین میباشد مادرش حاضر بود و پدرش بیامتنوفی بود و متیکانیز خانه
 انکت او پواری شور و غوغا شد من بهم رفته دیدم تا آنوقت نیر طفل بی علامت ذکریت میباشد همین مدعی
 علیه دو دست خود از اندام طفل بی افرود آورده علامت ذکریت پیدا انوثیت گردید مدعی علیه میگفت که این پسر
 دختر نیست اگر پسر باشد از آن شاست اگر دختر باشد از آن نیست چنانچه چپوئی قتال نبی حسب واکا
 مخی و دم حسب و گهور و بجای محمد حسین انکت او پواری و بر مٹی ملیا و گنگا پوب چلیا چشم خود با این
 دیده اند فقط خلاصه اطهار عبدالنبی گواه پنجم مدعی علیه نیکه طفل مذکور مسه لچمین و در بود و ذکر و انشین میباشد از پواری
 من میچرا نید و همراه نمیره من می بازید فقط خلاصه ترجمه عرضی انکت او پواری و وضع کرنی مسه منصر
 بهادرانیکه لچمینا نامی طفل را که قبل چهار سال سنیا سی سحر کرده همراه خود برده بود تا پنج بستم

ذمی قعدہ شدہ بجزی بجزی تحصیل معمول خود مع طفل مذکورہ باز وار و موضع مذکور گردیده
 مردان و طفل مذکور را دیده شناخته از سنیا سی مذکور مباحثه کردند سنیا سی مذکور گفت این طفل پسر
 نیست دختر من است اگر پسر باشد شما بگریید و اگر دختر باشد من بیگیرم ام ای طفل مذکور را که پسر یا دختر
 دیدند علامت انوثیت یا قنند فقط خلاصه بظاهر هر دو گفت ام گو پال نسیمه اش را ما دیو بنک و سله بهاد
 مذکور اینک طفل را امر بود ذکر و انشیین میدشت فقط بعد از ان بتاریخ بستم جمادی الثانیه ۱۱۸۵
 مدعی مدعی علیه و طفل متنازع فیہ را مع مثل مقدمہ بدرقه جوانان عدالت روانہ نمکندہ نمود
 بقاسم یار جنگ بهادر نوشته شد کہ گواہان قرار داده مدعی علیه از موضع انا پور طلبانید
 پیش مولوی محمد نصر الله منصف رجوع کنانید و چند کہ مولوی صاحب مذکور بمقابلہ متخاصمین اظهات
 آنها گرفته بشیر یک مثل نموده در اینجا خواهند فرستاد و مولوی صاحب مذکور نیز ہمین مضمون تحریر فرست
 قاسم یار جنگ بهادر گواہان مذکورین را انا پور طلبانید پیش مولوی صاحب مذکور رجوع
 کرده و از مولوی صاحب مذکور اظهات آنها بمقابلہ متخاصمین گرفته روانہ حکمہ مذکور نمود
 خلاصہ اظهات مسامحہ ملی زوجہ گنگا رام اینکہ عرصہ سیہ سال شد کہ شوهرم پسر ہزارا گرفته آورد و
 این دختر بطعن من نیست فقط خلاصہ اظهات مسیمون را اول با پایا و باسن بوجیا و کوٹکر لیا
 بقال و پنڈانگو و باسارام ایسا کلان آیر پاکر غم و تہجواتی و بازاری ویلی و بوندی سنیا سی
 ساکنان انا پور گواہان قرار داده گنگا رام مدعی علیه اینکہ مانان دختر ہزارا گاہی بحشم خود با
 ندیدہ ایم زوجہ گنگا رام مدعی علیه در موضع انا پور و دختر زائید کی شیر خواست و دیگر ہشت
 سا کہ کہ بود مدعی علیه قبل یک سال او را گرفته پر دو باز نیاد و دواہالیان محکمہ طفل متنازع فیہ را
 بذاکتر معاینہ کنانید ندانم بر وہ علامت انوثیت مذکور دیدہ گفتند کہ در علامت از انواع شکست
 بالیقین گفتہ نمیشود کہ این مذکور است بلعوض چون کہ بیامد مدعی عمومی گردانیدن پسر خود را
 و دختر از عمل سحر بر گنگا رام گوشائین مدعی علیه نمود مدعی علیه ازین معنی انکار کردہ ظاہر کرد
 کہ دختر مذکور صبیہ من مظهرست برین معنی ملی زوجہ خود را اول با پایا و باسن بوجیا و کوٹکر لیا

بقال میبذال انگلو و باسارام اپیا کلالان ایریا کریم و بجوانی و بالاری و ملی و بوندی سنی
گواه هستند و کسان مذکورین تکذیب قول مدعی علیه کور نمودند و شیخ میران و ایریا گوان
متفق اللفظ و المعنی حسب دعوی مدعی گواهی دادند و گواهی عبد النبی و دو طهسل همیان متکیا
و کوپیکا تنوید دعوی مدعی است و وضع شهادت برای اثبات امر عارض خلاف ظاهر و سحر امر عارض
خلاف ظاهر پس شهادت آنها الزام گردانیدن پس مذکور را دختر بحر حسب الدعوی مدعی بر
مدعی علیه عائد گردیده مستوجب عقوبت گشت و طفل مذکور عاقل مقرر تکذیب دعوی مدعی علیه نموده
تصدیق دعوی مدعی گرد و ثابت تصادق با ثبات بالمعاینه است و تصدیق شرط صحت قرار
پس حسب تصادق دعوی مدعی ثابت گردید و هرگاه که سارق و قاطع الطريق و فحاح و ساحر
فعل کر نمایند اگر حاکم و قیل آنها مصلحتی و از قیل آنها سیاسته جائز است و در خصوص تکلیف فعل اگر
اقرار یا گواهی ثابت نگشت شرعاً مدعی علیه مستحق قتل نیست مگر عقوبت لازم است از حکم داده شد
که پس مذکور را تفویض مدعی کرده شود و نگارام عقوبت و سیاست و اتم المجلس با بچوانه مقید است
و کوپیکا و متیکا و ایریا با مخلصی داده آید فقط المرفوع است و نعم ماه جب المرجب شش ماهی و شخصی
را دیدیم که چشم شخصی سر می کشیده که او مبتلا می کشنده سر می گردیده و همراه رفت و چند ماه مانده
هرگاه والد آن مبتلا عامل و معمول را پیش می آوردند از معمول پرسیدیم که حالا دل تو همراه ما
با والدین خود میخواهد یا با عامل گفت که با عامل آنرا عامل را قید کردم و معمول را والدش برد
همچنین بسیار عجایب غرائب اعمال از زن و مرد اینجا دیده میشود و بمشاهده کثرت مقدمات
اعمال در و هم فقیر چنان موهوم شده است که فی در اینجا نباشد که از سحر خالی باشد اما مردان نسبت
زنان کمتر سحر هستند اگر هستند در عوام غیر مسلم الله تعالی از شر نقایات محفوظ دارد و انشاء
الله تقدیر بعد تحریر کتاب جدا گانه در سحر خواهیم نگاشت تا این کتاب از نگارام فصل دوم جو فر
گندم نمای اینجا و آن بر چند قسم هستند یکی آنکه بعضی مردم اینجا هستند که هرگاه مردم بی روزگار
رامی بایند و آماوه میکنند که من پیش فلان و فلان امیر یا جمعدار یا رساله دار میسلی یا ما

یا در دیار و سرکار سوخ میدارم اگر شمارا منظور بود ملاقات کنانیده و هم آن بیچاره بکام حساب الفتن
 همچون قبول میکند و خدمت ایشان مینماید آخر نتیجه جز حسرت نمی بردارد و زیرا که با ملاقات نمیرساند
 یا نمیرساند اگر نمیرساند ترکی تمام نشد و اگر میرساند آنقدر انتظار و امیدواری نمی کشد که بایمی سیر و
 یا محتاج محض میگردد و که نان شبینه هم میسر نمی گردد و درین قسرت هزار مردم تباہ شده اند و میشوند
 چه فردای اینجا فردای قیامت است و دم بسیاری مردم هستند که در تلاش صاحب معاملات
 میباشند و در هر کجری و دیار و نزدیک و دور هر یک از حکام حاضر میشوند و لاغرضی خود ظاهر نمینمایند
 و چون تبار با معامله می پیوندند میگویند که با فلان حاکم یا فلان میر یا فلان اهل قلم آشنائی میدارم در
 حق شما سفارش احم که باین تقریب اهل معاملات احی و حق الشفاعت مقرر میکنند و منتفع میگردند
 بطوریکه حاکم یا اهل قلم اخیری اذنان نمیباشد اگر نریزد یا دیکضی یا میند و ستانی اگر خبری هم بشد بطوری
 تقریب سفارش می نمایند که آن شخص را فی الله معلوم شود نه بغرض و اینجا مسلم است از خود یا کلان بپسند و یا سلب
 که سفارش من و انتفاع نمیباشد گویم مضمون این حدیث را خاص مردم موجود اینجا خواه ازین زمین
 باشند یا از دیگر جا فهمیده اند که اشفعوا توجروا و سفارشی بدون اجرت نمی باشد و حاکم عاقل
 چگونه سحر زنگر و هرگاه سفارش نشود و در حق بود یا در باطل و مقدمه نخواهد بود که خالی از سفارشی
 باشد اگر فرشته هم در اینجا حاکم خواهد بود ازین مرض بای اینجا هم نجات نخواهد یافت از سلطان
 عصر تا چو بد خالی از سفارش کردن یا پذیرفتن نیست و میانجی خالی از انتفاع و نیوی نیست و
 نباشد لا ماشاء الله سوم بعضی مردم هستند که خود را عامل قرار داده اند زنمان و مردان انواع
 انواع قریب حصول اولاد و مفارقت و مواسلت میان زن و شوئی و طمع نوکری و غیره داد
 زیر میکنند و مردم را و دام قریب خود آورده تمتع میشوند و هزار بار و پیه و بال و متاع می کشند
 چاره هم کمی اگر که خود را در ساز قرار داده بمردم قریب میدهند بیشتر از خواص عوام اینجا این مرض پیدا
 و بدام قریب می آیند آخر نقصان شمرندگی میکشند و این صاحب خورده و متاع برده کافور
 میشوند یا نوبت نبالش فوجدار می رسیده کمی اگر صاحب قید کرده می شوند اگر سامانی داشته

باشند نالش و پیچ آید و بر متوسط او و آید و پادشاهی میگرد و چونکه رئیس انجا را پرورش غیب و مسافر
از بهر قسم که باشد مجبور الطبع است عوام میدانند که شوق کیمیا میدارند اما غافل از نیت بخیر ایشان
اند و برین مغلطه افتاده جوق جوق با ظهار کیمیا بر در دولت بواسطه و آن گرفتگان حاضر میشوند و
فیضیاب میگردند و حاضر با نشان حضور یا غافل ازین مزیای عارت با سلسله سلطانی پیشتری را بجنهور
میرسانند و داخل حنات میگردند که گفته اند که هر بر سر بند احسان فزن که این حق و شید است و
آن کرد فزن به و این نیت که حضور از نیک بدارگاه نباشند ورنه چرا صابر علی شاه کیمیاگر را قید میفرمودند
و بجا آنکه نشان که یکم است چرا اطماع و تنخواه و افر عطا میفرمودند مجرم را نواختن کار کار و در حیات
چشم فرقه دلاست و آن بر چند قسم هستند بعضی هست که اسباب و اسب کسان بوعده مندر فتن
از مالک می آرد و میگوید که نمائیده می آرم و مردم هم را می آید که بفریب فرود رسد یا نوکری چهارم
مقرر کرده می آید که جای که میروم و انجا را نوکر کنانیده خواهیم داد و یا ازان جا اسباب بدست تو
خواهم آورد و چیزی فرود را میدهند و میگویند که خاموش نشسته باشی و مالک مال هسته میگویند که
آدم من نشسته است من از میرسم و اسباب گرفته بوده خود کافور میشوند و مالک اگر آدم نشسته ماند و او را
گرفته بگو تو آلی میرسانند یا بفوجدار می می آرد و شاح گلوئی او میگردند و مال خود میطلبند و آن بچاره
هر چند بوعده او را بیان میکنند کس نمیشنود و آخر این بیخ منجر بفساد میگردد و دیگر که چنان میباشد
که اسباب را مستعار بتقریب شادی و غیره می گیرند و آن را فروختند یا رپوش میگرد و یا بوعده
اینکه حاضر میگرد می آرم ما بها و سالها میگذرند یا میگویند که مال تو افتاد و یا گم شد و لوبت بهاش
میرسد و ما خود می گرد و بخی از کاش می افتد و بسیاری را از مالکان بخر حیرانی و پریشانی بیخ
بدست نمیرسد و مال هزار بار و پیمت میگرد و و گا بی بعون الله می بر آید انیکس بفریب بسرا
میرسد و بعضی از مردمان دلال از زمان دلاله با هستند که هنگام شام خانه بخانه میگردند و زمان
و مردمان مجروان را میجویند و بجام شادی و وصلت میرسانند و تمتع میشوند و میمانند و دیگری
و بنگل میرسانند و یکس و اینچنین زمان را در اینجا مشاطه مانند و این سر اسرعت نذر و مکاره

میباشد اول آید میگوید کسی هست که نکاح خود کردن نخواهد اگر کسی اقبال میکند و از خانواد
و بنای او میسر میگوید که از عالیه خاندانست که مثل او کسی نباشد و کسی او را سوا می نامد
نمانده است و بسیار حسین و سال است اگر چه سیاه چهره و شصت ساله باشد و بسیار بالدار و زیاده
و میانه و فیل و اسب خواهد داد و دزد و دنگل میسر نام و بعد خطبه بوصول می در آرم و جان و غن
قادر میماند که مرد فریفته بر تفریر او گردیده آماده خطبه و نکاح میگردد و در میان اینجا بجای آرد و
زیر بار میگردد و آخر بمرد میسر و اگر نکاح هم بعد سالها سال می در آرد و بسیار از ما و رو پذیرد
برادر و اعوام و خالات او هم میسرند که آدمی از خراج آنها خراب و تباہ می گردد و اکثر مال و
متاع تا که قبل از نکاح و بعد از خطبه می گیرند و میخورند و جواب صاف میدهند ششم بعضی
خود را بلباس حکا آراسته علاج میکنند و هیچ ناخوانده و نا نوشته نام خود حکیم محمد فاضل
و همچنین سنگه بید یا قربان علی شاه ظاهر و منور و اکثر میگذرانند و هر کس او را قوت باه و اسب
یا امراض خبیثه میدهند و میخورانند و بهیر می خود مردمان را با لاک مینمایند و اگر امرار بدام فریب
ایشان در آیند خوب بر میکشند و تمتع میگردند و حواشی نشینان خود را میخورانند که پیش هر آئینده
در روزه و صاف حکمت علی او باشند و مردمان را در غلانیده حکم الدنیا و در لا تحصل الا بالثور بدام
فریب می آرند و هفتم بعضی کسان هستند که دکان بندی جاری میکنند و زیورات را گرد میگیرند
یا زیورات کلی در صره بسته بعضی و پیه ایشان میگیرند که از ابا عطلح مهاجران این جا گشته
نامند بفتح کاف عجمی و ضمه تاء میندی با اتصال بار هوز و سکون و او مجهول و فتح یای هوز و
سکون فون بعده از زیورات جلوه رات و بدل کرده میگیرند و حکمت علی از گشته فون می بر آرد
یا بعد چندی دوا می بر آرد یا مال گرفته از اینجا می گزیند و مالک دست حسرت بر سر و سپینه
مینزد و بای های کرده می نشیند و همچنین مردم که سواد که حکاک باشند الماس و مرو و غیره را
بدل مینمایند و همچنین زرد گر هستند که گینه بای الماس و مرو و با قوت را تبدیل کرده گینه کم قیمت
و ران نصب میکنند هر چند که ناشی آن هم بفرج داری میسر است اما اثبات رسانیدن شوار می شود

فلما این فرقه ضاله بر درویشان تاخت و تاراج مال مردم می کنند و عالمی را با پند می رسانند
 فصل در بیان نظم وزن غله فروشان و پیمایش پارچه بزازان اینجا چون گرد و تر از ذوا و از آن
 آن در اینجا از سر کار والا اقتدار در بازار با مقرر نیست فلما در وزن مساحت بسیار عین قاش
 است دیده ام که بیشتر کسان که در بازار برای خرید غله می آیند سنگ و تر از و از خانه خود همراه خویش
 می آرند اگر چه معدن آهن در علقه سر کار عالیست و هزار تا توپ آهن بکار درین سر کار افتاده
 است می تواند شد که از آن گرد و از آن ساخته شوند و از آن گرد و تر از و بجلامت سرکاری ساخته
 بغله فروشان و بزازان از سر کار عطا شود و قیمت آن از خریداران گرفته شود امتحان این بعمل
 احتساب خواه فوجداری سپرده شود و آسایش بسیار بخلات رسد و انتظام مملکت گردد و در هر
 مطفف در اینجا بسیار اند که غله بوزن زیاده می خورند و بسنگ کم می فروشد و صاحب غرض بهر دین
 و سنگ و میسر که می دهند می خورند و ضرری بر دارند و کسی نمی پرسد **فصل در بیان نظم گوشت**
 و شیر اینجا بد آنکه قصا بان اینجا بیشتر هندی هستند اگر فوج جانوری را می کنند خود و گرفت و گیر
 جانور مذبح هنگام فوج شریک میشوند و چون با سلم و غیر سلم که صاحب کتاب نباشد هنگام
 فوج شریک بود و یا فوج غیر عالم مسائل فوج باشد و شرابط فوج را بر وضع شرع شریک بجا
 نیار و حلال شدن مذبح معلوم و معنی اقصا بان اینجا جانوران بیمار و لاغر و مرده را گلو تر کشیده
 می فروشد فلما در گوشت آن ذائقه نمید باشد بلکه موجب بیماری عوام و خواص میگردد و بدست
 آن ضرور که در مسالخ طبیب معین کو توالی یا شفاخانه اکثر اوقات زفته جانوران را که برای فوج می آرند
 مع عالم مسائل آنجا مذبح جان را بلکه در عالم حیات آنها دیده باشند اگر جانور بیمار یا لاغر و دیده باشند
 هرگز اجازت فوج نداده باشند اگر کسی اینچنین کند او را بمصا دره رسانند و چنان گوشتال واجب
 و بند که بازار تکاب چنین حرکت نکند و نیز ذوا فوج جانوران که مسائل و شرابط فوج ندانند
 باشد او را بقاضی یا مجتنب یا بعلمای سپارند تا مسائل فوج او را بیاموزانند و امتحان فوج گرفته
 اجازت فوج داده باشند تا لحم طری و مطهر بهر کس رسید و باشد از حرام و گوشت ناقص و کرب

محموظه در این باشند و ثواب این نظام در جریده اعمال حاکم وقت ثبت شود و بنشیند شیر و شکر
 اینجا گاوان اروث آپ و گاومیشان اروث فیل میخورند فلاندا و شیرینیا مطلقاً و نسبت عیسای
 و نه ذائقه شیر در آن میماند و طهره بر آن نیست که در آن شش چند آب می آمیزند اگر عکله پولیس را
 یا طبیان یا محتب اگر دریافت شیر داده شود و در آنجا امتحان شیر شیر فرودشان شده باشد
 و لائق فریب و شان را سزا داده شود و امید که این فریب و شان موقوف گردد و نیز تاکید کرده
 آید تا روث چیزی بجای نماند و بخورانیده باشند چه شیر این قسم جانوران مرث امراض سودا و میگردد
 چه عجب که از اسباب مواد سودا و امراض سودا و یه یکی این هم باشد همچو آتشک و جذام
 و قوبا و سرطان و غیره پس بند که در این فصل بر ذمت بهمت علیای حاکم زمان الزم و دوست
 فصل در بیان کنایه و تمایز خانه این بلده فرخنده بنیاد بنا کنند درین بلده چند کنایه و قمارخانه اند که
 بسبب چون آنها انواع انواع قصه فساد میشود و در اینجا بیشتر بد معاشان جمع میشوند اگر چه ز طرف
 ریختن و نایب نیست اینجا بر کوتوال قدغن تمام است که تهیصال و قلع آنها کرده شود و کسانی که متهم آنها اند
 گرفته پانزده پانزده روز قید کرده شوند و بسزای وقتی رسند و عکله پولیس هم میخورند و میگویند که فیل
 حکم قطعه سر کار تبدیل کرده شود چه بامضای این حکم قطعه نوعی فساد است زیرا که حامیان این
 مهتمان اشخاص قومی هستند که زود میخورند اما در امضای این حکم دیر نباید زیرا که دیگران
 که ازین عمل باز داشته شده اند میگویند که فلان فلان را چرا منع نمی نمایند و دکان و خانه آنها
 بند نمی کنند و بنصورت امضای حکم مشکل پس کسانی که زود طلب باشند فوراً اطلاع آنها کوتوال صاحب
 مفصل بلار و رعایت بسره کار عالی نمایند و نخواه حامیان این مهتمان ضبط کنند تا فوراً تعمیل
 این حکم سرکار نمایند و عجب مسلمان اینجا هستند که فعال غیر مشروع را خلاف حکم خدا و رسول او
 با وجود دعوی اسلام محض برای قدری از نفع خود جانور دارند و نمیدانند که دنیا روزی چند است
 آخر کار با خداوند است بلکه در اجرا داشتن این برای چه منفعت خود کمال کوشش و سفارش میکنند
 و نافعین را به سبب و شتام یا دمی نمایند الله تعالی او شان را هدایت فرماید که خودشان مستعد

برای قلع و قمع آن شوند و ارباب پولس را واجب است که خوشی آقامی خود و رضای ارباب
اولی دانند و بر سماجت و لجاجت موبسوسان هرگز التفات ننمایند و بدانند که سب و چون و چنان
بر چیز از گوشت و چون از گوشتی همه چیز از گوشت و بدین پس خاطر اهل دنیا و دنیا آخرت
به درو خراب میکنند چنانچه درین مقدمه اگر علمه پولس تعمیل حکم حاکم مجازی نمیکند مصداق ازین
سورانه و ازان سومانده میشوند و مورد عتاب حاکم حقیقی هم میگردد و بداند که پادشاه سایه
خداست هر که اکرام و تعظیم او میکند خدای تعالی او را می نوازد و بزرگ می گرداند و هر که امانت
او میکند خدای تعالی امانت او می نماید اگر چه تدبیر استیصال این فعل شنیع با فزونی محصول اتم
ممکن بود و دیگر می کشد ع ای ز غفلت بخیر در هر چه باشی زود باش و باقبال سحر عالی نظام
حصول این مرام زود با انجام میرسد کیفیت مدکخانه و قمارخانه هر قدر که معلوم فقیهین است
و این کیفیت تقریبی است نه تحقیقی زیرا که در تحقیق این یاده از نگاشته خواهد شد فقط نظم مدکخانه
بیرون دروازه علی آباد علاقه شرف الدین خسر پوره و قارالامه بهادر آمدنی فی یوم شنبه پرچ
مدکخانه متصل خزانه جل پئی علاقه شمشیر علی دکاندار و رگز سلطان شاهی آمدنی فی یوم یک روپیه
و هشت آنه متصل باره راجه اندرگز علی آباد علاقه کالی نواب مدکخانه عظیم الدین دکاندار آمدنی
فی یوم شنبه روپیه قمارخانه محمد نظام آمدنی فی یوم دو روپیه و دو یورهی خورشید علیخان بهادر
گز علی آباد مدکخانه قاسم علی آمدنی فی یوم دو روپیه قمارخانه گماشته آمدنی فی یوم چهار روپیه
متصل یورهی رفقه الملک مرحوم گز اتوار چوک علاقه مساهه راجی دکان دار مدکخانه آمدنی
فی یوم یک روپیه و هشت آنه و در شکر گنج متصل مکان تجار ام خزانچی علاقه محمد شکو رحبه دار مدکخانه
حیدر علی آمدنی فی یوم یک روپیه و هشت آنه و قمارخانه آمدنی فی یوم یک روپیه و دوازده آنه و بیرون
دروازه غازی بنده علاقه محمد شکو رحبه دار مدکخانه بنده علی آمدنی فی یوم دو روپیه و بیرون
منته دروازه در صالح کوثره علاقه محمد شکو رحبه دار مدکخانه بنده علی آمدنی فی یوم شنبه روپیه
و در خورشید گنج علاقه خورشید جابه بهادر مدکخانه اتجا اعلی آمدنی فی یوم شنبه روپیه و قمارخانه

گماشتہ آمدنی فی یوم دو روپیہ و ہشت آنہ و در شاہ گنج علاقہ مردہ بہ جب غیرہ مد کخانہ بین حساب
آمدنی فی یوم دو روپیہ و ہشت آنہ و قمار خانہ معصوم آمدنی فی یوم دو روپیہ و ہشت آنہ و در
کسارٹھ علاقہ صاحبزادہ صمصام الملک بہادر مد کخانہ فاد حسین آمدنی فی یوم دو روپیہ و ہشت آنہ
متصل پٹہ موہن لال گز حسین علی آمدنی فی یوم یک روپیہ و ہشت آنہ و در بازار گھاسی میان
علاقہ امیر کبیر بہادر مد کخانہ کلثوم آمدنی فی یوم سہ روپیہ و در بازار غیرہ مد کخانہ گماشتہ بابو خان آمدنی
فی یوم دو روپیہ و چار آنہ و در گاؤںی خانہ قریب دیوڑھی راجہ غنیمت پر شاہ علاقہ صاحبزادہ صمصام الملک
بہادر مد کخانہ آمدنی فی یوم دو روپیہ و قمار خانہ آمدنی فی یوم دو روپیہ و در شکار خانہ عقب دیوڑھی
مشید جنگ بہادر مد کخانہ ہریان صاحب آمدنی فی یوم یک روپیہ و ہشت آنہ و در ارشاد قریب
طلوہ تختاریک مد کخانہ عنبر علی آمدنی فی یوم یک روپیہ چار آنہ و متصل چاوڑھی حسین علی مد کخانہ
انبہ پر شاہ آمدنی فی یوم یک روپیہ و ہشت آنہ و در دروازہ یاقوت پورہ علاقہ بندہ علی اخباری مد کخانہ
عبداللہ خان آمدنی فی یوم یک روپیہ نیم روپیہ بیرون کھڑکی ماتا علاقہ بندہ علی اخباری مد کخانہ غلام حسین
آمدنی فی یوم سہ روپیہ و قمار خانہ آمدنی فی یوم سہ روپیہ بیرون دروازہ چادر گھاٹ علاقہ
حاجی بشیر مد کخانہ قمر علی آمدنی فی یوم دو روپیہ و ہشت آنہ و متصل دیوڑھی بدھن خان صاحب را
در کولسی وارھی گزریک بازار مد کخانہ تنھی صاحب آمدنی فی یوم یک روپیہ و دروازہ آنہ و بیرون
دروازہ تالاب میر جلالہ مد کخانہ حسین بے زنک آمدنی فی یوم یک روپیہ و چار آنہ و در قاضی پورہ متصل
دیوڑھی سیف اللہ و بہادر مد کخانہ آمدنی فی یوم یک روپیہ و چار آنہ بیرون مستحق دروازہ
و بی بی گنج علاقہ نصرت جنگ بہادر مد کخانہ سید علی آمدنی فی یوم یک روپیہ و در گزریک ماتا پورہ
در تالاب متصل دیوڑھی بہیکو میان مد کخانہ آمدنی فی یوم یک روپیہ چار آنہ و در شاہ علی بندہ قریب
مکان قاضی صاحب مد کخانہ آمدنی فی یوم یک روپیہ و دروازہ آنہ و در چوراہہ شاہ گنج علاقہ
مردہ بہرہ میدان مد کخانہ کمریم صاحب آمدنی فی یوم چھ روپیہ و ہشت آنہ و بیرون محل دروازہ
علاقہ محمد شاکر جہدار مذکور مد کخانہ آمدنی فی یوم یک روپیہ و ہشت آنہ و در اگر چھٹیدہم کہ بر

بعضی علاقه داران و کان اران ارباب بعض اصحاب کو توالی بوجه من الوجوه رعایت میدارند
 اگر این است است قریب غضب الهی و خشم پادشاهی مبتلا میشوند و خلایق سلطان
 جستن و بجنون خویش باید دست شستن و علاقه داران مذکور شدند بعضی از ایشان چنان بگو
 هستند که در جنابشان گمان آلودانی و کان چنین فعال قبیح کردن تهمت بدگمانی بر خود بستن بخدا
 اگر این کان و علاقه ایشان باشد بلا اطلاع حضرت ایشان باشد اگر حسن عنوان در جناب
 ایشان خبرش سانیده شود فوراً استیصال آن فرمایند مانند آنکه که اهل پولس چنان چه انکروند
 پس چه مردان گمان بد پیوستگی مردم پولس بارکان و کان کنند و بر ایشان طعنه بزنند و این
 بدنامی ایشان را کوچه بکوچه بگردانند و تا بسر کار رسانند گویا واقع چنین نباشد اما از فیه مافیه خالی نبود
 اگر مخبری باشد خواهد رسانید البته اهل پولس اجوابی مشکل خواهد بود و بجز آنکه گویند که ما مردم
 را اختیار بر صاحبزادگان یا حضوریان نبوده است گویم الحق اگر نبوده چه بسا کار عالی این عجز خود را
 و بودن و کان بیرون از حیطه اختیار خود ظاهر کردند و دیگران را جای انگشت نهادن گذاشتند
 اگر صاف صاف ظاهر میکردند سر کار عالی خود بند و بست آن با حکام سانی می فرمودند یا بخصو
 بندگان عالی و ام قباله عرض مینمودند چه ذات اقدس حضرت عالی با محامی این چنین بیعت قبیحه
 همه تن مصروف است و این همه تعمیل ارشاد اقدس است خداست قدیر این شهر فرخنده بنیاد و
 ازین محرمات که خراب کننده خانمان شرفای و قاطع نسل امر است و بیشتر شر فزا زاده با اختیار
 این فعل قبیح میسر نیابنواع امراض مبتلا گردیده سیه جزیه میشوند پاک و صاف گردانند بحسرت النبی
 و آلله الامجاد فصل در بیان آنکه درین شهر از موفیات چند قسم تر میباشد که مردم بخارا با آنها
 تکلیف میشود بلکه بزرگ آنها بعضی مردم جان بخدای کریم می سپارند یکی از آنها کثرت پشه است
 که هر تنفس با آن تکلیف است علاجی مجرب برای دفع آن به از بودن مکان دور خه هواد
 که در آن مروه راز کشیده شود و عود سوزانند نیست و دیگر کثرت کھنل که ساس باشد باین
 کثرت در هر موه می میشوند که صابی ازان نیست هر چند هر روز مکان صاف کنانیده شود و مگر کم نمیشوند

بعضی علاقه داران و کان اران ارباب بعض اصحاب کو توالی بوجه من الوجوه رعایت میدارند
 اگر این است است قریب غضب الهی و خشم پادشاهی مبتلا میشوند و خلایق سلطان
 جستن و بجنون خویش باید دست شستن و علاقه داران مذکور شدند بعضی از ایشان چنان بگو
 هستند که در جنابشان گمان آلودانی و کان چنین فعال قبیح کردن تهمت بدگمانی بر خود بستن بخدا
 اگر این کان و علاقه ایشان باشد بلا اطلاع حضرت ایشان باشد اگر حسن عنوان در جناب
 ایشان خبرش سانیده شود فوراً استیصال آن فرمایند مانند آنکه که اهل پولس چنان چه انکروند
 پس چه مردان گمان بد پیوستگی مردم پولس بارکان و کان کنند و بر ایشان طعنه بزنند و این
 بدنامی ایشان را کوچه بکوچه بگردانند و تا بسر کار رسانند گویا واقع چنین نباشد اما از فیه مافیه خالی نبود
 اگر مخبری باشد خواهد رسانید البته اهل پولس اجوابی مشکل خواهد بود و بجز آنکه گویند که ما مردم
 را اختیار بر صاحبزادگان یا حضوریان نبوده است گویم الحق اگر نبوده چه بسا کار عالی این عجز خود را
 و بودن و کان بیرون از حیطه اختیار خود ظاهر کردند و دیگران را جای انگشت نهادن گذاشتند
 اگر صاف صاف ظاهر میکردند سر کار عالی خود بند و بست آن با حکام سانی می فرمودند یا بخصو
 بندگان عالی و ام قباله عرض مینمودند چه ذات اقدس حضرت عالی با محامی این چنین بیعت قبیحه
 همه تن مصروف است و این همه تعمیل ارشاد اقدس است خداست قدیر این شهر فرخنده بنیاد و
 ازین محرمات که خراب کننده خانمان شرفای و قاطع نسل امر است و بیشتر شر فزا زاده با اختیار
 این فعل قبیح میسر نیابنواع امراض مبتلا گردیده سیه جزیه میشوند پاک و صاف گردانند بحسرت النبی
 و آلله الامجاد فصل در بیان آنکه درین شهر از موفیات چند قسم تر میباشد که مردم بخارا با آنها
 تکلیف میشود بلکه بزرگ آنها بعضی مردم جان بخدای کریم می سپارند یکی از آنها کثرت پشه است
 که هر تنفس با آن تکلیف است علاجی مجرب برای دفع آن به از بودن مکان دور خه هواد
 که در آن مروه راز کشیده شود و عود سوزانند نیست و دیگر کثرت کھنل که ساس باشد باین
 کثرت در هر موه می میشوند که صابی ازان نیست هر چند هر روز مکان صاف کنانیده شود و مگر کم نمیشوند

اگر کسی میسر و نهر از بوی او پیدا میشود علاج دفع آن سوای روغن بلبین یا برجان یا برجا که
 ممکن باشد یا جابلون و آب آمیخته در سکن آنها انداختن یا آب گرم بخشن که بعضی غیر جانزدارند
 نیست سوم کثرت مورچه سرخ که در سگه اینقدر رنیده ام هر کجا و عضو میگز و همان هم سوزش
 بسیار میشود و عضو درم میکنند علاج گزیدن این به از روغن گاو مالیدن نیست اما باید که بعد عسائی
 او را بشوید و نه هزار چند از مورچه خواهند رسید چهارم بسیاری کزدم و در موسم گرا و برشکال که اکثر
 کسان را میگز و بسیار زهر دارد و فقیر را نیز این موفی و ریخا تکلیف پیش زدن داده بود که
 پیاز را با مرچ سیاه ساییده ضما و کزدم و همدم تا کوراسایده ضما و کزدم و بعد ساعت با گرم
 چند بار شستم بعد یکپاس افاقه شده عضو ملذوع را در آب ترب و اشتن و ریخا برگ ترب را ساییده
 بر موضع گزیده ضما و کزدم افاقه می بخشد اگر آب ترب برگ کزدم اندازند فوراً اعضا می کزدم را از هم
 میپاشد و جدا میکند پنجم سگ دیوانه که در اینجا بیشتر میشود و بست مردم را میگز و
 و همهمه میزند اما اشار الله و طرفه این که در محله می آید و هر که پیش او می آید میگز و و صوت بپوش
 خود را می بنیند و نمیکشند و کسی در پیکشتن او نمی رود و این گزیدن سگ دیوانه را مدتی مقرر
 نیست بعضی که گزنده زهر تیز دارد و فوراً می میرد و بعضی دیگر میکشد اگر فوراً موضع لسع را بشوید
 یا به تیز آب سوزانیده شود بمیل کاشنک یا بران شیر عشر نهاده شود یا حب السلاطین یا اسب
 آن به آورده ساییده بر جای گزیده ضما نمایند که آبله بر آرد و آب ازان جاری چند رود ماند
 و آنکس شش باشد از تخم شکر یا نارنگی یا ترنج یا چکوتره یا لیون کاغذی از هر قسم که میسر گردد
 و چار توله آب ساییده و بشکر سرخ و دو توله شیرین کرده اگر سر ما بود دیگرم ورنه سر دقاوتیک
 زخم مندل شود و نوشانیده باشند بعون الله الشافی شفا خواهد یافت و این موجب فقیرست
 که بیشتر کسان را داده و صحت یافته اند و از سالها سال زنده و سلامت اند اما یک وخت ناه
 که در اینجا آن زانای گویند و آن درختی خرد بقدر یک بالشت نهایت تلخ میباشد بیازده
 مرچ سیاه و آب ریخا توله ساییده اگر سر ما بود دیگرم نموده گزیده را تا اندال زخم دندان سگ یوان

نوشانیده باشند صحت یابد اینهمه خوراک جوان است طفل را بمقدار عمرش دهند و چون
 برگزیده سگ چار بآب تر کرده می اندازند خصوصا چار و نیلی فورامی میرد چشم خود دیده ام و گزیده
 آن بهوش نمیشود بلکه با عقل و تمیز میباشد و بهر آیشناسد آواز دل و خواش گزیدن
 دیگری پیدا میکند و اگر چه دیگران را میگوید که کسے نزومن نیاید که خواهم گزیده را که دل من احو
 گزیدن خواش بسیار وار و پس از و اگر احتراز نمیکند البته همچو سگ بدانان میگذرد که همان اثر
 و ران پیدا میکند و آدمی بپاک میگرد و نعوذ بالله من هذا البلاء اللهم احفظنا عنه وعن کل سوء
 طرفه و عجیب و غریب این شهر لطافت بهر این است که در اینجا زنبور زرد و زنبور سرخ نمیشود و درین
 عرصه سه سال که مدت درود فقیه اینجا است یکبار هم ندیده ام و پس **فصل** در بیان افغانه
 اینجا که درینو لا خانوادة او شان مشهور است یکی از ان قوم بی ست که بیشتر از ایشان معتر
 و جمعدار و جاگیر دار خوش خلق خوش اوقات و خوش رو و دلاور صاحب حمیت و حیا
 مگر بسبب همالت قوم خود با هم قصه و تکرار و فساد و عناد بسیار دارند اکثر از ایشان
 ممد و عقیده هستند که اعتقاد دارند که امام مهدی موعود علیه السلام آمدند و تشریف بردند
 چنانچه در نیاب ملا علی متقی رضی الله عنه رساله در زبان عربی تحریر نموده است که آغاز آن
 این است بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله وصحبه
 اجمعين بعد فمذه رساله سمیتها بالرد على من حكم وقضى ان الممدى الموعود جاء ومضى السلام
 رحما الله لا شك ان وجود الممدى الموعود ثبت بالا حادوث والآثار نحو من ثلثمائة فصاعدا
 طائفة في بلاد الهند يعتقدون في شخص مات وله نحو خمسين سنة انه هو الممدى الموعود الخ انتهى
 ملا می سجاد می لقب جوالبی در عربی نوشته است که آن دال بر جدا و ست هر که شوق
 دیدوشنید او دارد و هر دورا ملاحظه کند تا وریا بد کل انامیر تیرش بما فیة شروع جواب الرد این است
 بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي جعل من صلاح هذه الامة نصب الامام العادل و
 ذكر من ختاره بولايتها فهو اعلی فی العاجل والآجال احمده فی البكرة والا صلاک و اعلی علی نبیة

محمد سید الاما و آخر الاولات الخ من صفوة الاطاب و الحال الخ انتی حال پیدا شدن اینجاست
 را اگر دریافتی هست در طبقات اکبری بنیند دستور این قومست که اگر از اهل دنیا باشد وقت
 ترک دنیا میکنند اگر هست می یابند باز متوجه آن نمیشوند و مشایخ ایشان سوال میکنند اگر چه بقا
 جان بر لب رسیده باشد و ذکر و شغل بیشتر بر طریقه چشمتیه و قادریه بنمایند و قسید صوم و صلو
 میداشند نواب بود هن خان مرحوم که حالا بشیر زاده ایشان محراب استیم خان صاحب غیر
 اند و دولت خان و تارخان و حسین خان و جوشدار خان و باز خان و جنبه خان مصر خا
 و مصری خان میر شکار و غیره خوانین چهل کوره و قطبی کوره از بنی هستند دیگر نیازی از انجمله
 محمد خان صاحب قلعه دار کوکند و محمد نجابت خان صاحب اسم او شان که در مغپوره میباشد نسبت
 خلیق صاف طینت سوم خوشگلی که از قوم جامع اوراق است و این طائفه در اینجا چند مقام
 بکونت اختیار کرده است یکی در قصبه بئر خالدین حافظ غلام مصطفی خان صاحب حرم که تعلقات
 بدر بودند حالا غلام رسول خان غلام نبی خان و غیره پسران ایشان هستند دوم در بام
 ابون زبان خان عرف حسین میان که ایشان را چار پسر بودند غلام علی خان و منصب علی بن و
 نواب علی خان و عباس علی خان و فرزند ایشان را دنا هم سوم در اورنگ آباد و بجای قطب پوره
 از بنگام سلطان زمان حضرت عالمگیر اورنگ زیب بهادر علیه الغفران از اولاد عبداللہ خان
 خوشگه هستند تفصیل ایشان را دنا هم چهارم عبدالسلام خان خوشگه که تپوری مولد ایشان بنگلو
 است در ملک برار که حالا در تحت و تفویض انگریزی است و بهما نجا طر میر حیات قلندر ایشان
 میدهند و اولاد این بزرگ در موضع کلو این برگنه چاکوٹ ضلع اعظم کدھ موجود است پدر عبدالسلام خان
 که عبدالستار خان نام میشد از کیر تپور ضلع بجنور آمدند و در اینجا متاهل شدند اگر چه عبدالسلام خان
 اولاد پسری نمیدارند اما خویش و اقارب ایشان هنوز در کیرت پور موجود هستند و پیر واد خان
 برادر ایشان در اینجا موجود زن گرفته بچه با بر آورده اند پنجم صالح محمد خان خوشگه مرحوم
 ایشان را چار پسر بودند یکی عبدالرحیم خان غصنفیر یا جنگ مرحوم دوم محمد حسین خان مرحوم

سوم احمد علیخان مرحوم چهارم قاسم علیخان اول ایک پسر ضاعلی خان نام که در چهاونی
 چادر گھاٹ موجود و دوم ایک پسر محمد خان نام در مستعد پوره موجود و ایشان را دو پسر
 کریم و او خان عبداللہ خان و سوم ایک پسر فیاض علیخان نام در مستعد پوره موجود و چهارم
 را در مستعد پوره دو پسر محمد صدیق خان و اکبر علیخان موجود و ششم خانوادہ پیر عثمان خان خوشک
 ایشان در قصور بودہ اند و توزی بودہ اند و فقیر نیز و توزی ہستم اما در خیل بنی خیل امیر
 عثمان خان مرحوم را چار پسر بودند یکی احمد خان المخاطب ببتتدیار جنگ شہید و منفق و دوم
 غلام محمد خان مرحوم سوم درانی خان مہر و چہارم پیر اسمعیل خان ایشان خود در مستعد پوره
 موجود و دختر می دارند و پسر و درانی خان را ایک پسر پیر خدا و او خان سلمہ ربہ در مستعد پوره
 موجود و غلام محمد خان پنج پسر کی الہ و او خان کہ در چھاونی چادر گھاٹ موجود و دوم غلام احمد خان
 ایشان ہم در چھاونی مذکور موجود و سوم پیر حسن خان در مستعد پوره موجود و چہارم پیر عثمان خان
 در کوچہ جلالی قائم ایشان ایک پسر است پیر طالع بند خان نام کہ در فرزند ایشان پیر اسمعیل خان
 در بانا گھاسی میان ایشان پنج پسر سچان خان در مستعد پوره موجود و پیر احمد خان المخاطب بتتدیار
 شہید مرحوم را ایک پسر پیر عمر خان نام در مستعد پوره موجود و ایشان را ایک پسر پیر احمد خان
 نام و ایشان را ایک پسر پیر عبدالرحمن خان نام سلمہ است و چون ایشان اولاد میر توہستند لہذا شجرہ آبائی ایشان را
 مینگارم تا برسی و توزیان یا و گار از فقیر باشد شجرہ خلافت طریقہ حشمتیہ و شکیہ قدس اللہ سرار الیہم السلام
 الہ بکرم حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم و بکرم امیر المومنین علی بن ابیطالب رضی اللہ عنہ
 و بکرم خواجہ حسن بصری رحمہ اللہ و بکرم خواجہ عبدالواحد بن یدر رحمہ اللہ و بکرم خواجہ فضل
 بن عیاض رحمہ اللہ و بکرم خواجہ سلطان ابراہیم بن اذہم بلخی رحمہ اللہ و بکرم خواجہ
 خذیفۃ المرعشی رحمہ اللہ و بکرم خواجہ سید البصری رحمہ اللہ و بکرم خواجہ مشاد علوی و بکرم
 رحمہ اللہ و بکرم خواجہ ابوالحسن حشمتی شامی رحمہ اللہ و بکرم خواجہ ابوالحسن حشمتی رحمہ اللہ
 و بکرم خواجہ محمد حشمتی رحمہ اللہ و بکرم خواجہ محمد یوسف ناصر الدین حشمتی رحمہ اللہ و بکرم

خواجہ مودود چشتی رحمہ اللہ و تجرمت خواجہ حاجی شریف تندی رحمہ اللہ و تجرمت خواجہ عثمان پلوانی
 رحمہ اللہ و تجرمت خواجہ عین الدین چشتی رحمہ اللہ و تجرمت حضرت خواجہ قطب الدین ختیار کا
 اوشی رحمہ اللہ و تجرمت پیر و توکباہ خویگہ چشتی رحمہ اللہ و تجرمت پیر بایزید چشتی رحمہ اللہ
 و تجرمت پیر جوہر چشتی رحمہ اللہ و تجرمت پیر عبا چشتی رحمہ اللہ و تجرمت پیر صالح چشتی رحمہ اللہ
 و تجرمت پیر فضل چشتی رحمہ اللہ و تجرمت پیر شمع چشتی رحمہ اللہ و تجرمت پیر خدا واد چشتی رحمہ اللہ
 و تجرمت پیر دولت چشتی رحمہ اللہ و تجرمت رحمت غازی چشتی رحمہ اللہ و تجرمت پیر رحیم واد چشتی
 بیابانی رحمہ اللہ و تجرمت پیر دولت چشتی ثانی رحمہ اللہ و تجرمت پیر محمد اسماعیل چشتی رحمہ اللہ
 و تجرمت پیر عبدالرحمان چشتی رحمہ اللہ و تجرمت پیر حسن شہید چشتی رحمہ اللہ و تجرمت پیر رحیم واد
 ثانی چشتی رحمہ اللہ و تجرمت پیر عثمان مخی چشتی رحمہ اللہ و تجرمت پیر احمد خان شہید چشتی رحمہ اللہ
 عاقبت پیر عمر خان چشتی بنجیر گردان بلطفک الخفی والجلال اللہم اغفر لہ ولذریاتہ
 آمین مفتی جہاندار خان خویگہ کہ در محلہ قاضی پورہ میماند اما از خانوادہ ایشان گوی اندام
 ہشتم مندور می از انجملہ غلام رسول خان مندور می اند و ایشان را ہم جماعت کشیرہ بودہ
 است اما حالیاورین سرکار اشخاص چند ملازم ماندہ اند اما از ممتازان بودند و وسیلہ
 پیوہندہ قائم خانی این طائفہ اگر چہ از راجپوتان صحیح الفہمست اما بسبب شجاعت جلیہ
 خود از ترین افغان اندورین سرکار عالی از ممتازان اند از انجملہ عالم علی خان بہادر پسر
 فتح خان دلاور نواز بگ مرحوم چہدا قائم خانی موجود از ممتازان سرکار دلاور خاندان عمہ
 گویند فتح خان مرحوم اگر چہ علم نداشتند اما با توارنج شوق بسیار می داشتند این ہم دال
 بر بیاقت ایشان بہت اہمال فتح بخش خان خسر پورہ ایشان مرد غازی نیک با مروت و جواد
 و سبکدین و یقین کہ دلاور ہر سہم باشد کار پورہ از امور خانگی ایشان است و از انجملہ ہمہ بالا در خان
 جمعہ از بزرگان نامیان است مرد جوان مسکین دلاور صالح محب الفقراست اما با دوستان
 پر رنگی نمیکند و این خطرات سنت است زیرا کہ فرمود رسول مقبول صلی اللہ علیہ آلہ وسلم

که کمال نکونی آنست که صله کند با دوستان پرنفوذ و غریبت او و صله عبارتست از آنچه موجب
 وصلت و اخلاص باشد و از آنجمله محمد بیکل خان سالدار سند بهیان است نهایت متواضع العلما و
 خادما و الفقرا و اما اولادش بر وضع پدر نیست لیکن بی عدم او امی صوم و صلوة مساوی الاقدام
 پدر و اعم الله الرشاد و هم یوسف ثنی ادا بیکله عبدالکریم خان جمعدار صوفی خاص اندسته لیس
 دارند خانه ایشان در کھو کرداری است یکی صلابت خان دوم امیر نواز خان سوم محمد علی خان
 یانودهم پسرول خان لودھی پسر لودھی خان جاگیر دارند قریب دیوڑھی لاله باب در می باشند
 و از دهم کامیاب خان جمعدار کھو کردند ملازم دیوڑھی در کھو کرداری میباشند آدم خوب اند
 فصل و عجایب نوران اینجا بدانکه از عمده جانوران اینجا مرغ اخیل مشهور که ششده اصوات
 آن را کثاف عالم رسیده است و آن بچند نام مشهور و اینجا است یکی باقوت که جنگ خوب میکند
 و نمیکز و رنگ آن سیاه سرخی مائل میباشد و چنانکه باقوت سوخته می شود و وزن آن زیاده
 از پنج سیر میباشد و دوم پیل که رنگ آن زرد سیاهی مائل میباشد سوم گربه شخ کاف عنین
 و بفتح کاف فارسی و سکون اء محله که بسیار سیاه می باشد فیل بیجان هم از آن است چهارم
 وندارس بفتح و ال هندی و سکون نون و فتح و ال هندی بالف پیوسته و فتح تره ممل و سکون
 سین محله سیاه و زرد و سفید و سرخ آمیخته میباشد پنجم نوری که همه سفید می باشد اگر بروم بر یک
 زرد و آن را سرغ نامند و آن قسم ششم بود و پنجم کاسنی که برای سرتی دارد و هفتم لاکھا
 که رنگ آن همچو لاکھا بود و پنجم بسنتی که بسیار زرد و شکفته بود و این از جمله قسام مرغ اخیل قسم اول
 است و پنجم چیا که برای اوسفید و سیاه باشند یا زده هم جاوا که برای سفید خرد و خرد دارد
 و از دهم سبز سیاه یعنی باز و سیاه و باقی همه پر سفید بود و سیزدهم دو و دها سبز آن که
 سفید باشد و قدری سیاهی دارد و چهاردهم کلپوتیا آنکه حوصله اوسفید بود و پانزدهم گیر و آنکه رنگ
 او مانند گیر و باشد و درینو لاکه درین بلده شوق مرغ اخیل دارند و نر و اوشان از اقسام عمده
 هستند چند کس هستند یکی محمد ابوالکسیم خان صاحب هم شیر زاوه محمد بدین خان صاحب جمعدار و هم

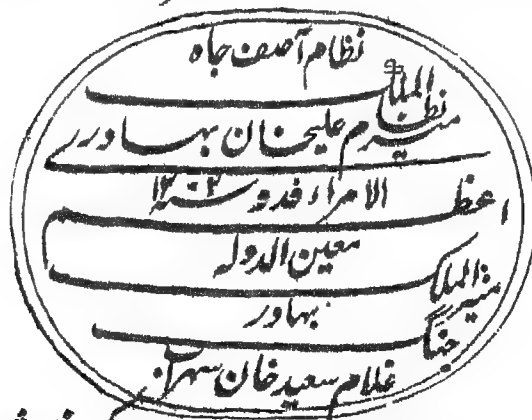
و یکم بازار دوم میر و شهنشاه صاحب در بازار نورالامرا دوم شیخ فخرالدین جیر صاحب عرف
 نامی آن بازار عیسی میان چهارم مرزا عبد الغفور بیگ و دهلوی دار و فقه عوالتا فوجدار
 در محله سلطان شاه پنجم مرزا اشرف بیگ صاحب در سلطان شاه ششم نواب محکم جنگ بهار
 هفتم عبد الله خان صاحب پسر احت جنگ بهار هشتم فضل شاه صاحب قریب از شمس الام
 بهادر نهم محمد خان صاحب قلعه دار گو لکنده برادر زاده محمد نجابت خان صاحب و دهم فی نظیر جنگ
 بهادر بیرون روزه یا قوت پوره یازدهم حیدر علی خان صاحب پسر علی محمد خان صاحب و کیل
 بدانکه جنگا نیدن مرغان موجب عذاب سخت است و حرام است مناقره و یک زیر که در حدیث
 شریف از تحریش و یوک و بهائم نمی وارد شده است زیرا که فرمود صلی الله علیه و آله و سلم لعن
 بر سبک در بهائم تحریش کند و جنگا نیدن مرغان داخل تحریش است خروس سفید تاجدار پسند
 سرور کائنات صلی الله علیه و آله و سلم بوده است و خسی کردن مرغ درست نیست زیرا که رسول
 مقبول صلی الله علیه و آله و سلم منع فرموده است هرگاه بیضه دراز و خد و دوة الاطراف باشد
 از آن ماده بر آید و اگر بیضه مستدیر و عریضه الاطراف بود از آن نر بر آید بیضه که در نقصان
 آن کسب از بدلتا محاق و دهازان بچ بک بر آید و آنچه از استهلال تا ابدار و بد بیشتر از آن چه بر آید
 و شب هر چه رابعده روز اگر نقاشش گرفته یا ویزند اگر حرکت کند و پرزند نر باشد و اگر ساکن
 ماده بود و فقط فصل در بیان سواد شهر فرزند بنیاد حیدر آباد بدان که سواد این بلده
 فرزند بنیاد نهایت خوب است اما بسبب آنکه بر آید که از بلده می آید بسبب بودن و کاکیز
 سیمندی و وکان های چاکنده که اگر آنست و بدیم مسفوح و زوده با و کبد و غیره میسازند
 لذا متحقق است و هم بر سر تن و خست نصب نیستند البته مردم آئینه و رونده آنرا تکلیف
 میشود و اگر وکانهای مذکور و دور که و شونده بهر وکانه شوارع و رختان بار و مثل نسبه
 جاموس و گاو و االی و پیل و بزر نصب کرده شوند چنانکه دستور سلاطین ایل اسلام است و طبقا
 ناصری و اکبری و تاریخ مرسته مندرج است نهایت آسایش مسافران را با است و طریقه

نصب آن نیست که اول زمین سرکاری تخم یا قلم و رختان کارند و شخصی بر آن مامور فرماید
تا پرورش آن تا دو سال کند بعد در شروع بر شکل آن انجا برآورده بر سرشک بر فاصله پانزده
پانزده گز نصب کنند و گرد آن حلقه زنند تا حیوانات را نخورند و اگر کناره رود موس
بر مقامات مناسب ان پل کنند تا پل چادر گهاث بهر دو طرف بجای که آب دریا در موسم خود
با انجا نرسد و رختا نصب کنند مردم میل محرم شریف را بسیار آسایش دهد زیرا که دیده ام
که مردم میل و اهل و کاکین به موسم گرانگلیف تاب آفتاب کشیدن نمی توانند و بیقرار می شوند
بچندین اگر در جلوه خانه سرکاری و رخت نصب کرده شوند مردمان حاضری خیم ماه محرم و مستغنیان
و سوار مردمان حضور می روند را بسیار آرام بهر سه و این یادگار و ثواب مدت دهانه و نیز
جلوه خانه ضرورت که برای شاشیدن مردمان چند جای علیحدہ مقرر کرده آید تا اگر مسجد جلوه خانه
و جوانب جلوه خانه از عفونتهای این قافورات پاک باشد و چون شاشیدن از امور بسته
ضروری است مردم مضطرب بلای ناخانه خدا و خدا خانه هر جا که حجاب می یابند می شناسند اگر چند جا بر
رفع این حاجت مقرر کرده شود و چند می کناس آنجا حاضر باشند و مردم را بجای مقرر نشاند
و در تمام مقدم جلوه خانه از تعفن پاک میشود و نیز از ضروریات است که شهر را که برای آسایش
خلق الله فیض بخش عالم حباب میر عالم مغفور ساخته اند پاک و لایذ و ناودانهای مستراح ناودان
انداختن نمینند و از جمله کناسان که متران و خاکروبان باشند چکه گرفته شود که هر کس که این
فعل ساز و خورش فرج و جباری رساند و از آن جا اشتها نام آن جاری گردد که خود را آن
ناودان را بند کند و مغاک علیحدہ در مستراح خود کند که هرگاه آب دین جمع شود و متران
آب را بسوی پیر ساخته و در انداخته باشد یا گازی مع آله برون آب از سر کار مقرر شود که متر
صبح او را پیر کرده برون شهر انداخته باشد اگر کسی مطابق اشتها عمل نخواهد کرد و تکلیف رسان
عالم خواهد بود و در عدول حکمی مورد و جریانه خواهد شد و از مردم محله مغلوبه شنیده ام که بیچارگان
بسبب رسیدن آب فریاد فریاد میکنند و شاید از سر کار بسبب اشتها چند که ناودانها و نیز

می انداختند هر طرف بنگرده شده است جای افسوس است که در گناه مشربان بیچارگان غازی
 محروم الما شوند و نفع نواب امیر عالم که در حق ایشان که از صدقات چهاریات بود بسبب
 نهایت خبیثان بند شود و در گناه یک کس که کثایند مستراح است و کس از نواب
 محروم شوند یکی روح نمازیان و دیگر روح پرفتوح بانی نه اگر کشانیده مستراح از غرابت فوراً قید
 کرده شود اگر عدول حکمی کرد و اگر از اهرار است فوراً تنخواه یا جاگیر ضبط کرده آید ورنه عجب نباشد
 که آه غریب با جابت میرسد و صاحب مستراح بر یلح و بانی یا دیگر آفات از حق مستراح گردد
 بر سر آن مظلومان که شکام و عا کردن + اجابت از در حق بهر استقبال می آید و آنکه هنوز
 بایشان باین عمل ناپاک بلای رسیده است گویا مصداق آنکه گریه شده اند و میگویند هم فیه
 طغیانهم نعمتون یعنی مهلت میدهند ایشان را در گمراهی خویش گسسته شده پس باید که این
 مهلت بر سرند و از تکلیف رسانی خلایق باز آیند و حق آنست که سبب بند شدن عاقت
 رسیدن آب نهر و غلیظه معلوم فقیر نیست هزار دهن و هزار سخن مصرع فکر هر کس
 بقدر مهلت است فصل در بیان اسما جوهریان این بلده که در اینجا مشهور اند بدانکه درینولا
 درین بلده چند جوهری در جوهر شناسی مشهور اند یکی بهر لال است که اصلش از میر شهاب
 انزادش از حیدر آباد کن است و دیگر با از نرولال شیولال و موتی لال میماند دوم لاله گنگا
 کهنی است که در چادر گهاٹ میماند آدم گفته است برادر هاکشن و اله کاروانی مشهور است و در حد سابق از
 خانه مشهور مغر بوده است حالا زمانه ناموافق است اما در فن جوهر شناسی نظر دقیق دارد و
 کمال تحقیق سوم کاکا پرشاد لکهنوی از قوم اوسوال است و دلال مور شاه حساب است که در کسار
 میماند آدم هوشیار است و نظر عمیق دارد چهارم کشن داس گجراتی است ملازم دیوانی که در چادر گهاٹ
 میماند اگر چه نیست اما آدم حساب هوش است پنجم پرپیاست از قوم کومنه در سینه شده
 میماند ششم بی لال پسر خوشحالی رام اگر داله دلهوی که الحال در چاکرمان میماند هفتم شیادایام
 مازواری ساکن بیگم بازار ششم جیون مل مازواری پسر میر مل ساکن بیگم بازار قریب چادر مانی

هر دو ملازم سرکار امیر کبیر بهادر اند اما سبب آنکه در چارواکیهاست به شمت گنج پس چاروی سیمانند و اهر
می شناسد گساره است که شنگ ای می سایه می تراشد اگر چه محسوب بگوهران نیست اما زیاده از
جوهریان نظر دارد و می شناسد فقط فصل در بیان و ستوی عجیب آن اینک اگر کسی نوشته از
اقوام خیاط یا روغن گریز گریزین و وزیر یا مانگ برآپ سوار در شب گشت میگرد و و این شب
بسانیدان میرسد همه جمع میشوند و او را برآپ سوار شدن نمی دهند و درین بلوی هر جا که نام
ناتس از هر کس که باشد شریک میگرد و و فساد با برپا میکنند تا آنکه کرومر شد سانسان چهند
خود گرفته و پرچم آن کشاده گو یا برای غری پیش می آید تا آنکه ناتس انچنین مقدمات مالک
عروسی با مردم پولس تا بسر کار میرسانند و هم بقصداری دانه میگذازند اگر بهر شایان گفته میشود
که نقصان شمار سوار ایشان برآپ است میگویند که از قدیم گاهی انچنین فساد است و درین
هنگام غرت شرفا است مردم نیمه جنگ و جدل که میکنند برای شرفا میکنند اگر شرفا خود مندرست و
کم کنند با مردم ناچاریم گویند بزبان مزاراجه چند دلال بهادر هم بسیار فساد سانسان کرده بودند اما
عبدالجناب نواب غفران بجای انچنین فساد که سانسان کرده بودند حکم جاری شده بود که نقل آن

شاه اورنگ زیب عالمگیر بادشاه غازی



بہالان حال استقبال بلدہ فخرند بنیاد حیدرآباد و صوبجات و کن نوشته میشود کہ بحسب فرمان
والاشان مورخہ ۲۰ شہر شعبان ۱۰۲۰ ہجری سپہ مشکی جانور غنایتی سرکار عالی از مہر
خاص جبت سواری دولہ و دولہن بنام مانکان سرفراز نمودہ شد باید کہ کسے ڈیسر

در باسجاری آپ مزبور غنائی سرکار متعین و مزاحم نشوند اگر در نیاب تخلی و پیش آورده
 مانع و مزاحم خواهد گشت و نوعی تقید نمایند که آینده دست از مزاحمت آنجا باز دارند و صورت
 شرارت و ایستادگی و ارباب محصور رسانند در نیاب تاکید کنید و اندیخیم شوال ستمده هجری سال که
 دو صد و سی و هجری و االکان در فوجداری نالش بر فوهران بابت مزاحمت کرده بودند چون
 اصل سند مدعیان پیش کردند شاید بعضی مدعی علیم خاموش ماندند چرا میان کار مدعی بشد اگر چه
 درین سند بوجه نظر بوده است مگر ضرورت تحقیق آن نشد و ریو لا که بابت هفتم محرم سال که هزار
 و دو صد و هشتاد و پنج هجری است لجهنم بین گرد مدعی نالش مزاحمت و انگلی دوله بر پاکی هنگام
 معاوضت بر دو کیا و کثایا و الیا مدعی علیم کرده که دو صد سائیسان را همراه خود آورده مانع
 و مزاحم سواری شدند که بر آمدن نخواهم داد و کشت و خون خواهم کردم هر چند سیو و چلیه گرو
 بشد علیم فمایش کرد و نگزشتند چون مدعی علیم و چلیه گرد را در فوجداری طلب کردم و معلوم شد
 که مدعی و مدعی علیم همه چلیه یک گویند و منکر نصیحت چلیه گرد که بجای گرد دست بستند یعنی
 چلیه یک گفت که تا آمدن چو ریا گردی کلان مزاحم سواری دوله و در دهن نشوند بعد آمدن گردی
 هر چه خواهند فرمود بر آن عامل شوند گفتم که نزد قلین اگر چه سخن میزدند و سخن مصالحت آمیز گروا
 در خود نگیر و قابل تعزیر و سزا باشد که مردود و الطریق میشود زیرا که دریندی گفته اند هر دو ستم
 گور بچه بنیادین گور رو ستمه منین ظهور باسجاری این سخن فوراً مدعی علیم دست از مزاحمت
 باز داشتند و راضی شده رفتند فقط فصل در بیان مرلی بدانکه مرلی بر وزن مرغی زنی باشد
 که آن را در سنسکرت سویرنی بر وزن فعیل می نامند معنی آن آزاده است و چون کسی را
 از بنو ان ملک تیلنگ و کرنا ملک و در آرد و نصف ملک مرته از ستاره تا پانی کھانڈی او
 اولاد نمیشود و او نذر بنام یل یا نوچا یا کھنڈی راومی نمایند که ایشان را دیوتای خود عتقا
 میکنند هر گاه بقدرت حق قدیر فرزند پیدا میشود و سهم ازان که دختر بود یا پسر آن آزاد
 میکردند و بجهت پدری و مادری تا چار و ده سالگی پرورش او می نمایند و بر حاش میگذارند

پس ایشان هرگاه جوان میشوند نگاه میکنند و هرگز آنرا که میخواهد سیدار و وزن هر مرد که میخواهد
در کنارش بماند پس آن اسویری و مرد را سویری و هر دو را مری نامند و این هر دو و حبیب
شرع و شاستر و قانون در حرام مبتلا میباشند مرد و دوائی میخورد که قطع نسل میکند و در لطفه او قوت
نامیه بنماید و بعضی زن و دوائی میخورد که عاقره میگردد و زنی که چنین دوائی نمیخورد و حمل
میرسد ساقط میگردد و اگر بچه پیدا میگردد و او را قتل میکند تا بزرگی او که کچم عوام است زائل نگردد
بند و بست این فعل حرام قتل نفس ناحق بر ذمت همت علیک سلاطین واجب لازم است
و این نیز فعل حرام در قوم بر بن چهری و غله فرودش نمیداشد بقتل در دیگر اقوام هندو و
ملک هندو چاربت عجب از حکام خیر خواه خلافتی زمانه ماست که هنوز تحقیق این مسئله جزیره انفرموده
انتظام رفع آن نه نموده اند فقیر حقیر بدفع آن بدل و جان متوجه است حق تبارک ثواب این
انتظام را در حق این موجد محقق درج فرماید گویند در نیولاد در شهر پالی که در علاقه ستاده بکومت
انگیزی که هزار و پنجاه مرد و دویست و هشتاد و هشت نفر در بزرگ و مقبول دیوانه ظاهر
میکند و اخبار عجیب غریب از وی بیان میکنند و میگویند از حرام نمیکند و از سر کار راضی نیست که بواسطه
قابله بعد و رستی فحش است اسما را نه از ریه عمل پولس خبر حمل اسقاط آن همیشه گرفته باشد و نیز فحش
اسما را ساینکه این زمان نزد او شان فندیا او شان نزد ایشان می آیند درست کنانیده همیشه
ارباب پولس بر تانگید باشد که خبر حمل او شان گرفته باشند اگر بچه پیدا شود آن حرامی پرورش
کنند اگر قتل حق کند قاتل را بقتل رسانند بلکه این رسم بد مری را بواسطه شاستر این موقوف
کنانند فقط فصل در بیان او ضاع دکن و احوال حیدر آباد و انکو میر عبد اللطیف خان شوشتری
در کتاب خود که موسوم بتجته العام است می نگارد که بیشتر ارضی بسبب قرب خط استواء چو
معتدل دارد طول ایام و لیالی در جزا و قوس بسپرده ساعت رسد و ازین تنجا و ز فشد و
موسم زمستان مردم اینجا را ضرورت آبش و پوستین و لباس پنبه و پشمین نافه و در تابستان
بسر راه و گلستان و سخانه و سیخ احتیاج نگردد و قریب است باینکه هشت فصل شمرده شود

دو بهار و دو تابستان و دو خریط و دو زمستان و تمیز بین الفصلین پنجوب شین و خبر ظاهر میگردد
 زمین اینجا بیابان بسیار دارد و آب همنه جاشیرین است آنرا در آب فی الجملة شوریت دارد و انگور
 اینجا مزه انجیر ترش میباشد میگویم که صاحب تحفته العالم را همچنین اتفاق افتاده باشد ورنه
 انگور اینجا برابر انگور کابل بلکه بهتر از آن بهم میرسد و همچنین انجیر در اینجا به گجرات میسر میشود فقط
 و زمین این ملک قابل ریع کامل است اگر انتظام آن با حسن و جود کرده شود و در تابستان
 ترغات صیفی باب باران و بدگر و موم آب برگ که سلاطین سابقه بسته اند پرورش می یابند
 رئیس خوش اقبال و نیک نیت که تکلیف رعایا را بقدر یک دوره نمیکوارد و دخت را و نهیت بد
 و خبر خواهد آید خود که هر وقت در تزیید جاه و چشم و مزید دولت اقبال خداوند نعمت خویش
 میگذارد سبحان الله زهی و سله مملکت و خنی فخرش با هر وقت قدرانی فقر او و غرت علماء را از
 تا بخت چنانکه الحال درین سرکار عالی گاهی نشده است فقیر بجای یک پول که بشکل میسر بیستم روز
 صاحب یک کت پیر میشود عالم با وجود بوری نشینی با نعم حال مالک خزانه قارونی میگردد و اگر
 بحسن تدبیر مختار حال اندکی ظلم ناظران بیدار و تعلقه داران کارکنان رعایا و بریا پستی می کرد
 این ملک کن مرغوب همانیان خواهد بود اگر تدبیری که در کتاب تنویر تدبیر نوشته ام بعد
 تعلیم مساحت پیمایش ملک و درستی نقشه های مواضع و کشت کنایه شود و تغلب زمینداران
 و جاگیر داران و انعام داران واضح میگردد و بند و بست زمین بے تردد و افتاده با سرع زمان
 میگردد و ترقی جمع بشری نرود و گویند میگردد و مضمون منجاء بالحنه فله عشر مثلاً با بطور پیر مردم
 اینجا چه شهری باشند چه بدوی همه کابل و کم محنت فلان اذ ایشان عالم میشود و نه حاکم اگر خدا نگار
 است و راهم تا نیر و زخفتن ضرورت و هم مجمل اگر زور کسی می بینند مطیع و بک گزاری شوند و اگر
 کمزور می مانند با و سخت و در سر ایشان می سپرد کلاه سخت را که بغرور و غوری نهند و سلوک پشیمان
 بیک لحظه فراموش میکنند و عهد و پیمان را بر طاق نیسان میگذرانند بر اینهمه اینجا که دستار کلان کلان
 بر سر دارند مستحدم بنار و فریب و طمع و حرص و بغا طه و بی معرفت اند گویم خدا بیچ انگشت کیسان

نکوه نقطه و چون اختیار بایند از قتل و ایذا یکدیگر باز نمانند بیکدیگر چه در رسم و رسم الخط حساب
که در اندک غالی اگر فریب و پنج نخواهد بود و غرض از این سیاق الزام طریقت مقابل میباشد و تصفیه
کاغذ حساب فلند ابعاد آگاه شدن و ستورات حساب بیدین فرقه حضرت اورنگاریب عالمگیر بادشاه
غفر الله له بسیاری را از پندتان قید فرموده مجلس انام بندهت خانده کرده بود و از طرف انصاف این فرقه
غیر محاسب است یا الزام دادن محسوب علیه یا از طرفین نفع بر داشتهن فلند اورنگاریب احکام انگیز
میخواهند که محاسب مسلمان باشد و در جمله علمه و کس بر سببان ستارگان از دیگر اقوام ملازم بکثرت
داشته شوند و مردم آنجا را عسم اندانند و باشند یا مسلمان از زمان احقری نیست مسلم باشند
شغله وار و مسلمان یا بنده بی شغوف کسی را با دیگری اجتنابی نه و همچنین جمع بین الاختین از مضایقه
ندارد اگر درین هاشم فوج داری کسی را بتو بخیر میسر سازد با مجلس افعه بلا الحاظ را میفرمایند و بگویند
سعی السوء و هر که نباشد که خواصی از طفولیت نداشته باشد الا من حفظ الله عن العین و فی نباشد که از خود
آشنا بکس نباشد الا من همانند الله عن الشیخ و حرام خوردن افعال محرکه و آن مردم اینجا عجم باشد
و چنانچه بمثل الله مثلاً از سینه بی نوشیدن رشوت خوردن و دزدی کردن و برهنه نمودن غایت
کردن و دوغابازی نمودن مال بفریب کشیدن و سود خوردن که هر کس نباشد که در بر بوده باشد
مسلمانان اینجا ریش می تراشند و برت میگزارند و بر سر کفشی و پشه و چوئی می گذارند این همه
مکره تحریمی است و مرد زیر جامه تنگ تا شتاینگ می پوشند که اینهم ممنوع است و یکی از تعجبات احوال
اینجا اینست که اگر شخصی بسبب کمزور شود باز او را قوتی که بود حاصل نمیکرد و پس مرد مسافر را در اینجا نباید که
خون کشد یا بسیار سهل گیر و یاد افعال نفسانی شغل کند یا راضی بسکونت این کشور گردد اگر اوقات
قیام چند روزه شود باید که باز بسفر ملک خود تبدیل آب و هوای اینجا کند تا مانده و هم گردد و در اینجا
چیزی جز بی سعی و تلاش و کوشش و انتظار میسر نمیکرد و از عادت مردم اینجا است که خفته
در کار آقا کنند و ببال آن دزدی نمایند و بان چیرک معتد پیدا کنند و فخریه میگویند که فلان شخص
چار لک روپیہ پیدا کرد و این را کمال چالاکه و دانش ظاهر می کنند و در راه و شکسته اند و مردم اینجا

طیب میدانشند این رسم بر انواب مختار الملک بهادر یک قلم به توفیق فرموده اند و مقبلان آن را
 بسناری سخت سائیده فلند که شده است اما قلع آن کلیته هنوز نگزیده است از کلان تران ملازمان
 بهمانه و قید و ضبطه جاگیر است رسیده اند و خردان ایشان به توفیق جبرانه و قید و محرومی چاکر
 قانز گردیده اند تا هم بازار رشوت بند نیست و چون پیشتر مردم اینجا حلال و حرام را نمی شناسد
 اند از نو ایشان میان طهارت و نجاست و لطافت و کثافت هیچ فرقی نیست بساویده ام که
 بدست خود شبیه بول آورده اند و بهمان دست تکرر کرده تر گرفته اند و هیچ مضائقه نکرده اند و
 شاگردان اینجا و مردمان اینجا اکثر تا غرض حصول مرام دنیا بمیان باشد همه مطیع باشند و چون
 غرض مرتفع شد هیچ عزت استاد و حرمت مرشد ندارند بلکه او را نمی شناسند اگر چه این مرض همه
 جاست لیکن اینجا بیشتر دیده شد پس هر استاد و مرشد را لازم است که بعد امتحان طالب مجد
 گرفته باشد فقیر که در اینجا وارد شد هم اکثر مردم درخواست خواندن نمودند گفتیم که چشم حاضر اما اول
 نوشته خوش طریقه بودن خود از مولوی عبدالحلیم صاحب بیارند پس خاموش ماندند فقیر هم غلام
 یستم از دستورات خاندان آصفیه است که اگر کسی از افکار دنیا تنگ می آید و امن فرج و خواهر چلیپ
 سرکاری میگرد و دو فارغ البال و خوشحال میگردد اگر خبر قتل کسی بحضور اخبار میسرند میگوید که فلان
 تصدق شد و اگر کسی خبر مردن کسی میسرند عرض میکنند که وادکار نکرد و بنگ که بافته بان سلی باشد اند
 بلکه بافته نوار که یک خط آن در دو یک سرخ باشد نگه دارند و بروز آخرین پلنگ نو آسفید بر آجازه میرو
 آذنا مبارک بدشگون میدهند و بوری هم بخانه نمیکند از آنکه اینهم سامان جنازه باشد و لفظ شامیان
 را بروز جنازه بر زبان می آرند و همیشه شامیان را دژد پیشگی و بعضی در پیشگی نامند و در محلات چرخ
 نمیرود که این ابدشگونی و اند چون یک ساعت پاؤ بالا روز باقی میماند همه یوریا هم میروند یعنی آمد و
 بند می شود و هرگاه همین قدر روزی بر آید و یوریا باروشن می گردند یعنی آمد و رفت
 جاری می گردد و بر هر یوریا سیاه نویس مقرر اند هر چه حکم حضور یا بیگمات معظمت ها و میگردد
 در سیاهه نوشته میشود و هر ما که بخانه خود می رود چون باز می گردد و می آید یک شب بچوکی خان

یا کچھری خفته و آرام کرده و داخل محل میشود و اگر در خانه کوکری موت گریه و بجا بپل و در حاضر میگردد
 اندرین مدت اگر حاضر گردد و مراحت میگردد و بابت ماتم پرسی یک فرزند موتی را و و شاله نسب
 یا سیاه عطا میگردد و و از دیوانی بعد هفت روز چاکری که در خانه او موت میگردد و حاضر نمی شود
 و و شاله سفید می یابد فصل در بیان اهل عزرات اینجا که از خواجگان حق تبارک بوده اند اگر چه احوال
 مفصل ایشان تحقیق نمی پوسته اما هر چه از کیفیت احوالی ایشان معلوم شد نگاشته می شود
 زیرا که مالا محصل کلام لایق که جز در ضرورتی که ختم فصول کتاب بر احوال بزرگان شود تا موجب
 برکت درین کتاب گردد و بدانکه یکی از اصحاب عزرات اینجا شاه یوسف صاحب اند قدس شده
 گویند ایشان در برادر بوده اند نام نامی یکی از ان یوسف صاحب و سیم ساد و دیگر شریف صاحب
 رحمة الله بر دو بزرگ از اسادات بلخ پس سپاهگری بلا زمان بهادر شاه پسر عالمگیر از الله
 برانده بوده اند کمال اتفاق میگذرانیدند سفید پوش بوده اند و صحبت یکجائی می داشتند از یاران
 مولانا سید ناکیم الله جهان آبادی قدس سره بوده اند از اوت بسلسله قادریه می داشتند هرگاه
 برای تنبیه شاهزاده کام بخش لشکر بهادر شاه بختید را آباد آمد به پای عسکر ظفر پیکر بوده اند هرگاه
 با و تنه و زید که نیمه هر کس بر افتاد و هر وقت عظیم انجمنه سر سجده نهاد آن وقت چراغ ایزد
 پیش ایشان روشن بود و کلام الله مجید در تلاوت بینندگان در حیرت افتاد و در عقیقت
 در پای ایشان نهاد و چون باد شاه بختید را آباد رسید شاه یوسف صاحب قدس سره ترک خدمت
 نموده عزالت گرفتند شریف صاحب هم متابعت ایشان فرستند بعضی ناقل اند که حضرت
 اول مصری بوده اند و حضرت ثانی گیلانی مگر هر دو برادر طریقت بودند هر دو بر ریاضت و تقوی
 و ورع و احتیاسی که سبب ایشان بگاه دیگری رونمی آورد که امت بسیار از ایشان
 سرزده اند و در روز بروز ظهور می رسید کسی را می دیدند گرفته اند و از هر دو بزرگ در موضع نام بیست
 و اینجا قطعه از جنت است عرس ایشان بتاریخ پنجم ذی حجه می شود بنای گنبد و مسجد و عرص
 ایشان یکی از متوسلان نواب سعد الله خان ناظم ارکات کرده است خدا یا ایامه از سوگان آنجا را

سجاد الدین علی الله علیه السلام ایضا مولانا شهاب علی ابوالاعلیٰ صاحب آبادی افروز المصطفیٰ
 آسوده اندر رسم الله و هم مزار حضرت شاه سید محمود شتی است قدس سره گویند از ایشان
 از شریف سید اول شهر برآمدند و دست ارادت بنمن موی داده و سه سال در خدمت
 بابر گشت ایشان بوده و با نعمات انبیه مشرف شده و به نیت جذب فیض هر دوشته بحد را با
 رسیده هر قلعه کویری موطن گرفتند گاهی سکر ایشان ستولی می بود و گاهی به بصحوی می درآمدند
 بعد چندی فرمودند که مرقد من همین جا خواهد بود بسیاری از ایشان که راست بطور سید است
 بزمایه تانا شاه بودند سلطان با ایشان ارادت نمیداشت فرمودند که حریفی پیدا شود و تانا شاه
 را اسیر کرده برود و بختان شد که بعد چندی عالمگیر و رنگ زیب باوشاه انار آمدند برانکه رسید
 بدولت آباد برده اسیرش گردانید که بعد چارده سال در سن یکینار و یکصد و دوازده هجری از
 جهان بمرغض اسهال درگذشت و برود خد دولت آباد مدفون شد و وفات سید شاه محمود در سال
 یکینار و یکصد است و مرقد مشهور ایشان بر کوه است و الحال این کوه بنام ایشان بنی العوام و النخول
 مشهور است و صاحب اولاد و نسله بوده اند بعد ایشان شمس عالم صاحب شد و بعد ایشان
 شاه علی رضا شتی شدند رسم الله و هم مزار حضرت بابا شریف الدین قدس سره است
 گویند ایشان مرید و خلیفه حضرت شیخ شهاب الدین عمر سرور دلی طاب ثراه برادر طریقه
 مولانا معز الدین ترک بوده اند قبل از آبادانی بلده فرخنده بنیاد و حیدر آباد و حرسها الله عن
 الفساد و بر کوهی که درینو لامر قد شریف حضرت ایشان بران است تشریف آورده ممکن شدند
 و آن کوه به نیت خوش فضا راحت افزا که از باب بواطن را نور می افروزید و اصحاب ظهور اهرار
 سرور میاید و آن جیل نور از بلده مبارک بفاصله چار کوه و طرف جنوب واقع است
 عرس شریف ایشان بتاریخ نوزدهم شعبان می شود و خلایق بسیار بانبوه کثیر از
 خواص و عوام در آنجا میروند و در تبرک بر حرمه الله چهارم مرقد مراد شاه و بهوتی است
 از فقر و بلا مبتدیه بوده اند کمالی اتفاقا پیراسته گویند بطن خود را بنجر با تیان می نمودند نیت

تاریخ دکن

تاریخ دکن

تاریخ دکن

قریب کهرکی بود صاحب مزار و تکیه شاه جعفر صاحب چشتی مغفور مشهور است پس ایشانیان
 با و شاه صاحب مجذوب شاه عبدالقادر که بسبب کثرت مراقبه کوز نشیت شده بود و محمد علی صاحب
 بودند وفات شاه ابوالحسن صاحب شانزدهم شوال سال یک هزار و یکصد و شصت و هفت هجری
 واقع گردید قبر ایشان نیز بیرون دروازه دبیر پوره است گویند شاه عبدالقادر چشتی شافعی بیدب
 بوده اند و حصه خود برابر و ایشان از خانه خود طلبیده میخورند و برسم پدر بزرگوار خود بیاد
 حق میگذرانیدند وفات ایشان تباریج بست و هفتم صفر سال یک هزار و یکصد و نو و نه هجری واقع
 شد پاتین مزار پدر و والد بزرگوار بیرون دبیر پوره است رحمهم الله هفتم حضرت شاه موسی
 قادری پسر سید محی الدین عرف قادر شاه قدس سرها از اولاد حضرت سید عبدالرزاق بن
 غوث اهدائی محبوب سبحانی حضرت عبدالقادر جیلانی رضی الله عنهما بوده اولاد ایشان سال
 یک هزار و یکصد و پنجاه و دو بوده است پدر بزرگوار ایشان بفرزند بی همیشره خود ایشان را
 داده بودند باین سبب در دستعد پوره تشریف میداشتند اما گاهی اینجا خدمت و الهام
 خود که اندرون بلده متصل دروازه پل تشریف میداشتند میرسد در سال یک هزار و یکصد و هفتاد
 و یک هجری بعمر نوزده سالگی برجاوه پدر بزرگوار خود زیب جلوسن بخشیدند تا نازده بودند تقید
 جماعت بوده نماز کجاعت کمال اتباع سنت نبویه صلی الله علیه و آله و سلم میکردند بزمانه
 غفران مآب علیه الرحمة والرضوان بوده اند تا چهل و چهار سال بارشاد و هدایت خلق مشغوف
 بودند سرور الملک گحاسی میان که بازاری بنام ایشان مشهور است مرید حضرت مغفور بوده اند
 و سال یک هزار و دصد و پانزده هجری روز دوشنبه بر حمت حق تبارک و تعالی پیتند که علیه مزار ایشان
 اندرون بلده متصل پل دروازه پل واقع کسی از فرزندان ایشان گنبدی مختصری مثل تابوت
 خوشنما درست کنانیده است بعد ایشان سید غلام علی شاه قادری شدند و بعد ایشان
 سید مرشد صاحب قادری شدند و بعد ایشان سید مرتضی صاحب قادری شدند که الحال
 موجود اند و در نظر جمیع مردم بهار علی شاه از چهندستان چشت بوده اند پس ایشان چمن علی شاه

خیابانی بوده اند از پتیا چشتیه علیه الحال سلطان علی شاه خلیفه ایشان کار فرمای سقا نیز خود
 اند محمد بن سلیم به نهم روشندل صاحب مصدر انواع کرامت بوده اند این شعاع صدق
 حال ایشان است که گوی خود را به پیل می نمایان گشته در صورت مجنون در آئے و نهائی
 خویش اهرم بشکلی عجائب لری و خوش ادائی و از حال تفصیل ایشان آگهی ندارم
 که از کجا بوده اند مگر فی الواقع اسم با سمنی بوده اند ارادت بنما ندان چشت این شست شستند
 نام تامی مرشد ایشان شاه جمال الدین علی بوده است مزار روشندل صاحب بیرون دروازه
 یا قوت پوره است الحال شاه جمال الدین ثانی خلف ایشان خلیفه موجود روشنی بخش قلوب سیر
 اند از معبود سلیم به و هشتم عالم علوم عقلیه و اقلیه از وان رحمان که شیخ عرفان حضرت شمس الامرا
 مغفور محمد فخر الدین خان صاحب مرحوم از اولاد حضرت شیخ فرید شکر گنج قدس سرها اگر چه
 بطاهر از باب دنیا سرخیل امرا بوده اند اما و باطن همه با خدا کاری داشتند و بس خلعت
 طریقه از مولانا رفیع الدین صاحب قندهاری و کهنی یافته اند عمری و ریاضتی گذرانیده اوقات
 خود بحسبت پیران کرام بسبر برده با فرزند کریم خود را بخلاف امتداد فرمودند چون فات یافتند
 مزار ایشان قبر درگاه حضرت بر بنیه صاحب شد فرزند گرامی ایشان هم و الا اتباع متبعین
 اند علی علیه السلام و سلم با حیا طریقه پیران عظام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین مشغوف
 محمد بن سلیم و سلم خلفه و مد ظله یازدهم سید غلام نبی محمروت بنعلامی صاحب فرزند سید غلام سرور
 صاحب مبرور حافظ عالم محدث عاشق رسول قبول صلی الله علیه و سلم بوده اند مزار ایشان
 متصل مکینه صوفی صاحب بیرون کهر کی بود له صاحب است الحال سیر حضرت ایشان سید غلام
 خطیب مکه مسجد موجود اند خطیب صاحب هم صفات حمیده دارند و بهر جمعه و عظم هم میفرمایند مگر
 بیان فرض سنت و جواب و مکروه و مستحب و مباح و منفسد و حرام و حلال عقائد اهل اسلام و اخلا
 احمدیه اتباع سنت محمدیه نمی فرمایند و نه چرا عوام و خواص اینجاد و محرمات اکثر مبتلا میشدند
 و بهر جمعه بعد و عظم پارچه های ادعیه نوشته پس از بیان فوائد خواندن و داشتن آن برده

تقسیم میفرمایند و مردم حسن عقیدت خودشان بران پارچه با همچو مرغان پروانه می افتند و چیده
می برند مظلوم و دوازدهم شاه مومن چپ که بفارسی شاه مومن خاموشش گویند با طائفه فقرا
موجودین سیر عالم نمودند و در عهد قطب شاهی داریو حیدر آباد گردیدند از طائفه حضرت چشت اهل
بشت اند بطرف علی آباد سکونت اختیار فرموده بعد چندی وفات یافتند قدس سره مرزا ایشانی
بیرون شهر متصل شهر پناه در وازه مذکور واقع است گویند از فقره ارزان شاهی اند و این غلط
معلوم میشود از خلفا ایشانی عهد جناب نواب نظام علیخان بهادر میان حسین بخش صاحب بوده اند
و بعد جناب نواب سکندر جاهد بهادر تا بعد جناب نواب ناصر الدوله بهادر غلام علی شاه صاحب خلیفه
بوده اند همه صاحب تجرید بوده اند الا بعد غلام علی شاه صاحب تجرید ختم شد حالا یاد علی شاه صاحب
خلیفه صاحب عیال و اطفال موجود اند انهم عقیمت بود و این هم عقیمت است رحمهم الله سرورم
حسین باو شاه نام ایشان مرزا حسین بیگ از مرزایان هند بوده است هرگاه شاه فتح علی بزرگ
مجنوب هندی نژاد را نظر بر ایشان افتاد و مقبول شد و رنگش درین ظهور گرفت ترک دنیا
کرد و تفرید در برنخ محمدیه منیریت تا آنکه نظر ایشان بر حسین گرگوشا من که متمول بود و دولت
بسیار داشت افتاد آن هم برنگ ایشان درآمده جامه خود را بصبغة الله رنگین کرده بهرام
درآمده مجذوب شد و قائم مقام میرزا گردید و بنده عشق شدی ترک نسب کن جان
که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست به نامش حسین شاه گردید میرزا نواب سبزی فرو
هم نواخته نظر مرزا موصوف بوده است مرزا و حسین شاه در مستعد پور است بعد حسین شاه
چون علی شاه شد که او متاهل بود و بسوگند را به حال از زندش موجود در محرم الله چار و هم مولوی
بیرالدین صاحب از خلفا و مرشد ناقبای عالم حضرت مولانا فخرالدین بلوی حشمتی بوده اند مرزا شریف
ایشان بدرگاه حضرت شاه یوسف صاحب است قدس سرهم صفات کمالیه ایشان زیاده از تحسیر
و تقریر است الحال فرزند ایشان مولوی عبداللہ صاحب موجود اند هم فیضانهم یا نزد هم
مولوی حاجی تراب علی صاحب از خلفا حضرت شاه ابوالبرکات صاحب ابوالعلانی که از خلفا

خواجگن الدین عشق عظیم آبادی اند که تکیه ایشان در اینجا مشهور است فقیر را در محنت مولانا
 صرح و هم حضرت شاه صاحب معفو و سال یک هزار و دویست و پنجاه و چهار هجری بمقام که آباد
 بسیار حضور می مانده و صحبتها حاصل گردید و پیر و مرید را بسبب غلامی طریقه آباد انبیه بنیوان
 و با نظار الطاف منظور می ساختند و موی صاحب بعد چندی تشریف بردند و از اینجا به حیدرآباد و قندهار
 آوردند و بجا رضه سال و پیش که این عارضه سخت در حیدرآباد میشود بر جست حق پیوستند و در آن
 حضرت شاه یوسف صاحب مدفون شدند یکی از یاران ایشان سیان میر علی نام بر مرار ایشان
 میمانند با فقیر ملاقات نیست اما مردم بسیار بصفت ایشان میسرانید و چنان باشد هرگاه پیران عظام
 محمود و نبوت پسندیده باشند ایشان چرا بتوجه آن حضرت بآن نرسیده باشند آنهم که
 بسیار آشناسند فی الحال بصورت طلا شد و خورشید نظر جو کرد و برنگ + تحقیق که
 لعل بی باشد به تاریخ وفات مولانا معفو است چون فقیر برای بابوسی این هر دو بزرگ پیر
 و مرید و لشکر بیابانی صاحب قهر اله آباد میفرستم و در بانان لشکر و رفتن غیادند و دوست فقیر
 انتظار اجازت نشسته میمانند باری مولانا بسر وقت من رسیدند و بر در بانان بسیار غیظ و غضب
 نموده فرمودند که فقیر آباد انبیه را نمی شناسد ای کم نجان او کن تا باین جا رسیدید حالا هم تکلیف
 ایشان اراده رفتن و دیگر جا دارید گفتن الما مور معد و پس خندیدند و مرا خدمت حضرت پیر و مرشد
 بردند شاید که هفته نگذشته باشد که از اینجا کوچ لشکر شد و جمعا الله باید دانست که برای زحیر حیدر آباد
 این نسخه مجرب یافته ام و بسیاری کسان را نفع بخشیده است که صحت یافته اند اما من جدید باشد
 گفته نشده باشد بواسطه آنی یا دیان یک توله و زنجبیل یک توله از هر یک نصف نصف گرفته
 بریان نمایند و نصف خام دارند و پس یک سبزه باده هفت عدد آن را بر روغن گاو و بریان کنند تا آنکه
 سرخ گردد و نصف و پس برآورده و بهر چه چرب او را صاف کرده همه را کوفته برابر همه شکر
 سرخ آمیزند اگر تشنگ بود یک توله اسبغول سلم چرب بر روغن کرده در آن آمیزند و الا فلا
 بهمیخ باشد صبح و پنج داشته شام همراه آب اگر موسم سرد بود به یک گرم دالال بر سر و خورده باشند و هفته

صحت می بخشد بعون الله الشافی شانزدوم حضرت حسین شاه ولی از اولاد حضرت سید غلام
محمد بنده نواز گیسو دراز چشتی اند باین سلسله که حسین شاه ولی بن شاه اسد الله بن صفی الدین
عسکر الله بن صفی الله و کن مهک بن سید محمد اکبر بن حضرت سید خواجه محمد بنده نواز گیسو دراز
قدس سرار هم از حضرت ولی موصوف از کبر که بگلکنده تشریف آوردند بادشاه اینجا و قهر خود را
باز و واج ایشان داده رساله چند هزار سوار سپه را ایشان گردانیده از ایشان با دختر شاه فرزند
پیدا شد امام الملک نامش کردند آن هم بر منصب امیری بوده گویند بادشاه تالاب حسین سیکر
را با تمام آنحضرت تیار کنانیده که بنام ایشان مشهور است و در تجلیات ماه لقاع عرف ماه نامه نوشته
است که با سیم قطب شاه قصبه مع تالاب عمده هشت کرد به آبادان و بنامش بود چون سید
حسین شاه ولی از تبار سید محمد چشتی گیسو دراز و اما و بر اسمیم بودند اند تالاب را بنام
سید حسین شاه ولی باسم حسین ساگر موسوم ساخت عمر حضرت ایشان را زیافته اند تا عصر
عبدالله قطب شاه دقید چنان فیض بخش عالم بودند با انواع انواع کرامت ایشان معروف
میکند و بر سال یکم از سی جبری بچار دهم جادوی الاخره بر حمت حق تبارک پیوستند رحمه الله
هفتدهم سید حسن برهنه صاحب قدس سوره ایشان را از چاشنی یافتگان حکیم سرمد دلهوی
رحمه الله می نویسد گویند جذب بر ایشان مستولی بوده است سیف اللسان بود ملازمان
سلطان عبدالله را و خدمت ایشان اعتقاد می بوده است مردم کرامتهای ایشان بسیار
بیان میکنند و صل حضرت مغفور تبار پنج شانزدهم ماه جماد الاول سال یکم از شصت و چار
هجری گزیده گنبد مزار ایشان از محدثات معالی پرست خانست و بفاصله دو کروه طرف
مشرق از بلده واقع زیارتگاه عالمیان است رحمه الله سید هم حضرت شاه زین الدین شبلی
از اولاد خواجه ابو بکر شبلیست رضی الله عنهما گویند از بغداد رسیده اند و بر کوه گلکنده وطن
گزیده رزاقیه تا ویم اند متنی و راز بران کوه مقتول بوده چله پاکشیده گوی مقصود از مسیدن
عرفان بوده وفات ایشان در سال یک هزار و پنجاه هجری شد از فقر عالمگیر اند که فقر او

او قابل پذیرایی است بر کوهی که در تمام نمرودی مانده همان جا بعد وفات بر کوه مذکور مدفون
 شدند و نامند و اما الیه اجول ششم شاه غیاث صاحب قدس شریه از احوالات رضوی بن میرنده علیخان
 منصبدارشاهی همزلف نواب ثابت خان مغفور جاگیردار جالیدسراند و جالیدسر قصبه است جنوب ضلع
 کول بفاصله بست کرده حالا واقع بضلع متحرا هرگاه بنده علیخان همراه نواب مغفور بوده بچنگ
 قلعه شهید شدند ایشان با شغف تمام فقیری قبول کرده سیر عالم اختیار نمودند همراه قافله شایسته
 تا هند گلاج که معبد هندو است رسیدند و از اینجا باز بشاه جهان آباد مراجعت نمودند و بر ضمیمه
 حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء رضی الله عنه متکلف شده آتخاره نمودند و شب
 سوم اشاره حصول فائده از شاه اسماعیل الله رحمة الله علیه که سلسله ایشان بچند واسطه بحضرت شاه
 وجیه الدین علوی میرسد و شاه رضا وقت صبح بر چشمه که پائین رفته منوره واقع است شسته
 بودند که بزرگی پیدا شده ایشان را پیش خود طلبیدند ایشان پیش رفتند و قدمبوسی حاصل
 نمودند آن بزرگ دست شاه رضا را گرفته بر مزار شریف برده داخل طریق نمودند و از آنجا
 ربووند بگفتا پیشتر آتش فتنه تکلف بر طرف از خویش فرستند پس بصحبت خویش
 جا دادند و همراه خود بردند و عمل و عارضه دینی را تعلیم فرمودند و بطریق گجرات آوردند ایشان
 شاه رضا را بصیت شاه اسماعیل الله و شاه نجم الدین بوده است از اینجا باورنگ آباد وارد شدند
 از اینجا هر دو بزرگ خودشان بشاه جهان آباد رفتند و ایشان را بحیدر آباد فرستادند چون بحیدر آباد
 رسیدند شهره ایشان عام شد نواب غفران ماب جاگیر ایشان مقرر فرمودند کن الدوله دیوان و
 وقار الدوله و دیگران را از آن زمان در خدمت ایشان ادوات اعتقاد تمام میداشتند و آمد و رفت مینمودند
 حضرت ایشان رو عوات اسماء الهیه و عای حیدری خواندن نظیر خود نمیداشتند گویا سیف الدین
 بوده اند اجزاء و عای حیدر ایشان را خدمت مکرمی نواب حسین الدین غیاث صاحب مد ظله
 که از نیمه نواب کن الدوله به او موعوم اند از تبرکات ویده ام اما الفاظ آن با الفاظ و عای حیدر
 فقیر تفاوت دارد و نیز در نظم عبارت هر دو اختلافی است و ثبات حضرت مغفور

در
 تاریخ
 حیدر

جاریست و هشتم شهر جادی الشانیه سال یکم از رویصد و هشتاد و چهار هجری شد بر کوه موسی
 بسبب عارضه در گرده برای تبدیل آب و هوا شریف برده بودند که این سانجه ناگزیر در آنجا شد
 خدام خواجه حضرت ایشان ادر بلده طیبه حیدر آباد آورده و در حین مکان ایشان که قریب تالاب
 میر علی است اندرون شهر دفن کردند و انانیه را چون صاحب اولاد کثیره بوده اند هنوز
 مردم در نسل ایشان موجود اند اما بر طریقه آبای خود نمیتوانند و در اولاد نبی که بر طریقی
 نبود بدین آیت منسوخ کلام الله است **و رحمة الله بکم** ملا غلام رسول قندلاری
 نقشبندی مجددی مظهری خوش قلم جواب فرستم که صد شاگرد در دینی سید شدند قصار ابناء مبارک
 سید یکم از دود و هشتاد و یک هجری در حیدر آباد بموسم گرم از ملک خود رسیدند و فقیرم در آن
 ایام وارد این بلده شدم شنیدم که ملاورین بلده بمخالقه شریف حضرت شاه سعد الله صاحب
 رحمة الله وارد و اندو بخار صله زحیرت بنی چون سوار نمیداشتم عذر مانوشتم و کیفیت مزاج پرسیدم
 وقت حضرت ملا غلام رسول صاحب بد ظلمت تقدیم تسلیم تمس که بر ریخت بیماری سامی کمال
 اینج دارم الله شافی باد از حقایق مزاج مبارک که آنرا دریافتن میخواهم اگر اطلاع بخشد تا اگر در آن
 نزوم باشد بخدمت شریف رسانم یا نسخه آن بنویسم هنوز عذر بای مانع سواری دارم مقبول
 فرماید و معاف دارند و الباقی عند التلاقی انشاء الله الکریم عبد العظیم نصر الله خان بنزد هم شوال
 روز یکشنبه ۱۰ هجری جواب ملا مرحوم بنام فقیر کاتب الکوفه مهران من زاد الله بکرکام
 صورتیکه دارم بمحض بیان می آرم از دیر قد استعمال او بدین است باز تنگ است قبول تخم
 ریحان تخم مرو همراه لعاب ریشه خطمی و لعاب بیدانه وقت نوشیدن نهایت خنکی معلوم
 میشود و تقویت هم و تا ششم شش بار اسهال شد و حکیم دیگر آمده گفتند که او پیه مذکوره وقت گیر
 یعنی در شب بنواخت شش گشته باید خورد و چونکه باعث سردی احتمال بر خیزم است بعد نوشیدن
 بوقت ده گشته شب اسهال رقیق شد که در آن تخم بر آمدن شروع گردید بعد سه و تا نواخت
 و گشته زان بعد سه و دگشته نهایت تکلیف برداشتم و بعد چند ساعت سده بر آمد زان

صحة
 و الله
 سید
 شکر

پدیدار گشت و اسهال ملین شروع شد حالها غذا و ماده بالکل خارج گردیده حالا انتظار حکام الهی
 دارم که پیش بند گردد و کچری میخورم و همیشه میشود و انقضای نیست اما دهن خشک میشود و خلط
 و اسهال نمی آید ورم در پا چربی است تب بروز کم و شب و زیاده میشود و تشنگی بسیار است
 حال بفرم خوب نیست غذای یک وقت میخورم و ضعف ناتوانی بحدیست که طاق طاق گشته
 امیدوار تو جهات فضل و کرم ایزد نامتناهی و لفظ شفقت سامی ام زیاده السلام علیکم و قلبه
 لیکم فقط بد ریافت شدت بیماری ایشان کمال مضطرب گردیدم و بسبب نبودن سواری
 و بودن ملا از مقام فقیر بر فاصله دراز نرسیدم آخر شنیدم که ملا بتاریخ بستم شوال روز و شنبه
 سال یک هزار و دصد و هشتاد و یک هجری مقیم خانقاه حضرت شاه سعد الله صاحب رحمۃ الله
 بعد نماز مغرب بر حمت حق تبارک پیوستند اما الله و اما الیه اجعون نعش بابرکت ایشان را
 بگورشان میرا شرف علی صاحب که خلیفه حضرت شاه سعد الله صاحب قدس سره اند بیرون
 دروازه تالاب میر حله مدفون کردند مخلصین اکمال رنج و الم گردید اما بجز حمت و یاد مروت خود
 چه شود در مصیبات الهی عم نواله سوای صبر و تسلیم چاره نیست افسوس هزار افسوس که فیضان
 تعلیم خوش قلبی و جواهر قیمتی که بود بتدبیر لیکن شاگردان کامل که در دلی شریف پیاپی افتد
 و دیگر یادگذاشته اند البته از صدقات جاریات اند غفور رحیم بخشید آن مرحوم را بجایه نبیه صلی الله علیه
 و علی آله و سلم و اصحابه جبین است و دوم فرار حافظ مولانا شیخ الدین صاحب قدس سره است
 قریب درگاه بر سینه صاحب ست نهایت احاطه و گنبد و بسیاری مکان آراسته بانوار و فیضان
 پیراسته اند گویند گنبد غلام رسول عرف شیخ و پیرا و معتقد خاص ساخته خود بهم معشوقه خود
 محاذی مزار شیخ خود جانب غرب در گنبد آسوده است مولانا از بلده بران پور اند خلیفه مولانا
 رفیع الدین صاحب قندهاری دکنی بودند درین بلده هر چه فیضان طهارت و تقوی و مسائل
 و نیات و حفظ کلام الله رواج یافته محض ببرکت فیضان روح پر فتوح ایشانست و افعال
 و اقوال ایشان کثرت بوده است از ثقات شنیده ام که از او تا دایم بود و اند از راه باطن

این شیخ خانقاه
 در کعبه

بسیار

خدمت اینجاسید شدند در سال یک هزار و دویست و شصت و پنج هجری بر حجت حق پیوستند بر صرع
 ماه و تاریخ که بر روز و ازه غری گنبد کننده اند این است ع شجاع الدین مرشد قطب عالم به الحال
 از بنا بر ایشان و کس را دیده ام نهایت مردم عمده از اهل ریاضت و محبت و صاحب فو
 و شوق معلوم میشوند یکی را از ایشان نام ابو الفیض محمد و اسم است و دیگری را ابو النخیر محمد قائم
 از پسران حاجی عبداللہ مرحوم اند که پسر مولانا مغفور بوده اند اللہ تعالی ایشان را و اسم علی
 الاتقار و قائم علی الاحرار و از بلایات و نیامصون و از آفات زمانه مامون هر دو بیشتر
 بدرگاه و باغ حافظ صاحب میرور که بر تالاب میر حاتم متصل در گاه بر سینه صاحب واقع است تشریف
 میدادند البته آن مقام جهت اعتکاف خوب است و برای اعتزال مرغوب قند بار در ملک نظام
 قصیده است مشهور واقع در ضلع ناویر بجای قبیل کل خان رسالہ فقط بست و دوم مزار شریف
 حضرت غوث ثانی سید میران الحسینی القادری البغداوی قدس سره است که بر کنار
 حوض گلکنده واقع است سلسله ایشان با محبوب سجانی سیدنا عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ
 باین تحصیل میرسد که جناب میران صاحب بن حضرت سید سلطان قادری و ایشان پسر حضرت سید
 جلال الدین قادری و ایشان پسر حضرت سید علی قادری و ایشان پسر حضرت سید عبداللہ القادر
 و ایشان پسر حضرت سید مرشد قادری و ایشان پسر حضرت سید ابوالقاسم قادری و ایشان پسر
 حضرت سید حسن قادری و ایشان پسر حضرت سید موسی قادری و ایشان پسر حضرت سید
 محمد قادری و ایشان پسر حضرت سید حسین قادری و ایشان پسر حضرت سید احمد قادری
 و ایشان پسر حضرت سید عموالدین ابو صالح نصر قادری و ایشان پسر حضرت سید عبدالرزاق
 قادری و ایشان پسر سیدنا و مولانا و مرشدنا حضرت سید عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ
 رحلت حضرت غوث ثانی سید میران صاحب در دوشنبه نهم ماه جمادی الاولی سال یک هزار
 و پهل نهم هجری است گویند عمر شریف حضرت محدوح یکصد و هفتده سال بوده است الحال
 صاحب سجاده اینجاسید سعد الدین صاحب عرف پیر انصاف قادری اند و ایشان پسر حضرت

حضرت غوث ثانی سید میران الحسینی القادری البغداوی قدس سره است که بر کنار حوض گلکنده واقع است سلسله ایشان با محبوب سجانی سیدنا عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ باین تحصیل میرسد که جناب میران صاحب بن حضرت سید سلطان قادری و ایشان پسر حضرت سید جلال الدین قادری و ایشان پسر حضرت سید علی قادری و ایشان پسر حضرت سید عبداللہ القادر و ایشان پسر حضرت سید مرشد قادری و ایشان پسر حضرت سید ابوالقاسم قادری و ایشان پسر حضرت سید حسن قادری و ایشان پسر حضرت سید موسی قادری و ایشان پسر حضرت سید محمد قادری و ایشان پسر حضرت سید حسین قادری و ایشان پسر حضرت سید احمد قادری و ایشان پسر حضرت سید عموالدین ابو صالح نصر قادری و ایشان پسر حضرت سید عبدالرزاق قادری و ایشان پسر سیدنا و مولانا و مرشدنا حضرت سید عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ رحلت حضرت غوث ثانی سید میران صاحب در دوشنبه نهم ماه جمادی الاولی سال یک هزار و پهل نهم هجری است گویند عمر شریف حضرت محدوح یکصد و هفتده سال بوده است الحال صاحب سجاده اینجاسید سعد الدین صاحب عرف پیر انصاف قادری اند و ایشان پسر حضرت

پسر پادشاه و ایشان پسر حضرت سید عبدالقادر عرف شاه حضرت قادری و ایشان پسر حضرت
 سید محی الدین پادشاه قادری و ایشان پسر حضرت سید عبدالقادر عرف حضرت صاحب قادری
 و ایشان پسر حضرت سید سعد الدین محمد قادری ایشان پسر حضرت سید محی الدین احمد قادری
 و ایشان پسر حضرت سید عبدالقادر عرف بری حضرت صاحب قادری اند و ایشان پسر حضرت سید میر
 غوث ثانی بوده اند که مراسم ایشان را پیران صاحب سجاده بجای آرند و بر کاه
 عرس اخراج عود و گل و فاخته یازدهم و دوازدهم و خدمت دارد و صادر و نوبت و غیره
 موضع و اولیال و مقطع چو دهر کوثر و پچمن بی کوثره عملی برگرفته و سحر کار محمد نگر صوبه
 فرخنده بنیاد سللا بعد نسل و بطناً بعد ططن از پیشگاه نواب عالیجناب تصف جاه نظام الملک
 و نظام الدوله میر نظام علیخان بهادر مغفور مستخرج جنگ سپه لاریار و فادارستم دوران سلیمان
 اقتدار کشورستان مظفر الملک استواری زمان بطریق انعام التفات بنام منبر زندان و متعلقان
 حقائق و معارف آگاه سید عبدالقادر قادری عرف شاه حضرت قادری مقرر شد بتاریخ
 ۲۹ ربیع الثانی سال بسنت و یکم جلوس مطابق سال یک هزار و یک صد و هشتاد و یک فصلی موافق
 به ششم حب المرجب سال یک هزار و یک صد و نود و نود و نهم هجری کرامت ایشان وقت حیات تا نقل ازین
 عالم و بعد آن پیشتر متوسلان ایشان بیان میکنند حمده الله است و سوم مزار شاه راجو و ایشان
 نبیره شاه راجو جیا پوری بوده اند که برادر حقیقی حسین شاه ولی قدس سره بودند مزار ایشان
 بیرون بلده جانب جنوب است و خدمت ایشان سلطان ابوالحسن تانا شاه را کمال عقیدت
 بوده است گنبد عالی شان بر قبر ایشان بنا فرموده اما بسبب هنگامه عالمگیری ناتمام مانده و
 بانجام نرسیده گویند چون تانا شاه را گرفتار کرده می بردند بنظر او گنبد حضرت مرشد آمده بر خاسته
 مراسم آداب بجای آورد این خبر بحضرت عالمگیر رسید از تانا شاه پرسید که هنگام سلطنت عقیده
 شما بوده است که هر چه هست بدعامی مرشد مایند راجو است حال آنکه نزع سلطنت شد باز آن
 عقیدت چراست گفت هر چه بود از ایشان بود و هر چه بکدوشی شد آن خشن او شان است

که از سر مبارک که در غمی شکست برداشتند و بر سر دیگران گذاشتند الحمد لله علی ذلک و قات
حضرت موصوفت و رسالت یک هزار و دویشتن و شش پنجمی شد رحمه الله است چهارم هزار میر انصاف
کار و او این بطرف غرب مستعد پوره بموضع عبداللہ پور واقع و گنبد کبریا مشهور و صاحب این
بیمه پنجمی خدا نام معروف از سادات حیدر آباد اند ملازم عبداللہ قطب شاه بوده اند اول جماعت
سواران بودند آخر بر سالت سلطان محمد و حبیبی پور و دولت سلطان غلام شاه رفتند و از آنجا بعد
درستی مقامات سلطنت باز گردیدند و میان راه غلطه درویشی خواجہ امین الدین علی اعظم شنیدند
که از حلیہ برآمده اند و در میان ارباب و امارت حضرت ایشان میر و ند میران صاحب نیز عازم شریف اتقای
ایشان شدند چون بدیدار مبارک شان نماز گردیدند و آداب تسلیم بجا آوردند و خواجہ صاحب نظر
بسنک کرده مستانه و از فرموده ارشاد کردند که این سنگ چه میگوید بهر سکه عین خاموش ماندند
میر انصاف عرض نمودند که سنگ میگوید که لا کُلُّ شَیْءٍ مَّا خَلَقَ اللّٰهُ باطل خواجہ صاحب متبسم برخاسته
میران صاحب کجی خود برده بعد قدری توقف برآمدند میان شیخ و مرید سر موقوف نبوده کس
نداشت که امین الدین کیست فرقی میان هر دو چیست مخص فرمودند میر پنجمی حیدر آباد رسیده بهنگام
خلق تاجا مشغول گردیدند چون علوم بهره کافی رسیدند رسالتا در صدد الوجود نگاشته اند و قات
ایشان بتاریخ سید جم شمر جمادی الاول سنه ۱۰۰۰ سال یکمزار و هفتاد و دو عبداللہ پور آمدند
و فرزند ایشان که امین الدین ثانی نام داشت گنبدیکه حالا موجود است بنام فرموده حرمها الله تعالی
هزارید شاه میران بخاری اول را و رنگ آباد بودند قوی الحافظه گویند هر روز یک باره کلام
شریف یاد کردند و در شب بر مقتدیان خواندند که سامعان حیران ماندند و همیشه کلام الهی محفوظ
ایشان ماند بخا پوری اصل بوده اند در سلسله قادریه اخذ جمیع برکت مبارک محمد مدرس صاحب
فرمودند و خرقه خلافت سلسله موصوفه از ایشان ربودند عمره رکاب عالمگیر باو شاه ابی بجا پور
بجای آباد آمدند و بر سر داشتند یکی را نام عبدالشکور بود و دیگر اسم قطب عالم که مامور شد
مسجدش در محل یوسف چوک متصل مستح کرده و از نزدیک باره دری نواب میر کبیر شیرانی امر بجا

مفتوح و معروف و مشهور و جزا حفظ صاحب رحمة الله و در ضمن مجید و کورست نام گیرندگان خانان
 انحضرت تاریخی از زمین و سنگهای مکان و اکنه فروخته اند و میفرودند حال آنکه وقت است و در وقت
 سلطان حاکم زمانه را دست انداختن میسر شد کاش اگر محکمه اوقاف مقرر شود بسیاری از اکنه با برآ
 چند روز بیا پذیرند و روح و اقطان مسرور حاکم عند الله با جو رعند الناس مشکور گردد و بدست و ششم
 مرزا و جانشاه صاحب است گویند کمال شفی بوده اند بدست خود مرغن پنجه میخوردند یکی التجانی و
 و او اما گوشت مرغ بار و مرغن بسیار بدست خود پنجه میخوردند مرد مرغان را تجارتی مرغ و مرغ کرده
 بار و مرغن بسیار بلایزد و جو به مردوزن نیز پنجه میخوردند و مجموع حامیان نیز پنجه میخوردند و پنجه میخوردند
 باقی از حال ایشان آنگی ندارم که از کجا بوده اند و بکدام بزرگ نسبت میدارند اما گویند که نسبت خود
 بامرو شاه و بهوتی درست کرده اند رحمة الله و بدست و پنجم مرزا شاه جاروب عرف چهار و شاه شاهی
 آنگی ایشان مشهور است نزدیک کمان شاه علی بنده و شایع عام واقع اگر چه حالا ایشان از آن
 کمان نمانده است زیرا که شامل حویلی نواب مغفرت منزل که معروف ببادن در دست گردیده است
 مگر مرزا ایشان هنوز باقی همه کس آن را سپید اند گویند در عهد ناما شاه بوده اند از مجازیب و مانده
 او باری سواری سلطان میگزشت و ایشان بباد شاه و شام دادند بباد شاه ایشان او قلعه
 محمد لک فید و نو و اما روز دیگر ایشان را بر تکیه خود یافتند و دست و ایشان بود هر کجا که مسجدی یافتند
 در آن جاروب کشیده خانه خدا را از رخ و خاشاک میروفتند و پاک می فرمودند و چون بسیار
 طهارت ظاهر بود باطنت نیز عین کند ظاهر بود چون همیشه جاروب همه را خود نگاه می داشتند
 اندام و ایشان را جها و شاه می گفتند و می گفتند که از مردم مکه معظمه از جاروب کسان
 آنجای پاک بوده اند و الله اعلم بالصواب رحمة الله بدست و پنجم مرزا بود و شاه است ایشان
 از سادات بیجا پور از مریدان شاه امین الدین علاء الدین در عهد عبداللہ قطب شاه بوده اند
 و را بتدای عمر سوداگری اسپان می کردند بعد وفات پدر بزرگوار خود در ک تجارت کرده
 همه مال و متاع دنیا را صرف براه حق تبارک و تعالی نموده از خدمت شاه صاحب مدد مستفید

شدند و نسبت به اهل اعلی رسانیدند که دو و دو سه روز هیچ نمی خوردند بحالت جذب سرگشته
 میماندند باری فیلی مست برایشان گذشت و ایشان بدشت و ترشسته ماندند و از جای خود حرکت
 نکردند تا آنکه مستی او فرو رفت و در طوم در پایی بوسی ایشان انداخت ایشان مست خود را
 بر بینی او رسانیده فرمودند که برو بتمام خود که فیل باز گردید و بر تمام خود رسید مزار شریف ایشان
 در محله بیرجوه بیرون دروازه شهر متصل لفیصل بلده است غفر الله له است نعم مزار حضرت مولانا شایه
 سعد الله صاحب مجددی مظهری نقشبندی است قدس سره ایشان از مردم افغانستان از
 خلفای نموت اعظم مقتدی عالم حضرت مولانا عبد الله شاه عرف غلام علی شاه صاحب نقشبندی
 مظهری مجددی قدس سره هم اند گویند و سال یک هزار و دصد و چهل و هفت هجری و حیدر آباد
 ترشیت آورده خلایق را هدایت و ارشاد فرمودند و بسیاری را بنام خدای کریم آشنا نمودند و
 بعد تمام سلوک بخرقه خلافت نواختند از آنجمله سید کریم الله صاحب بیرون دروازه علی آباد و جو
 اند و حکیم میر تقی علی صاحب مغلیه و است بکار و دل بیار دارند و حضرت شاه سکین بجوار
 شیخ خود عزت گزین میر اشرف علی صاحب محی مراد شیوخ و مولانا نیاز محمد صاحب خشتانی
 خلیفه گرامی مرویت لاثانی سلم الله تعالی حضرت شاه صاحب مدوح و سال یک هزار و دصد و
 هفتاد و یک هجری بر حمت حق پیوستند و در کونه واری متصل فرشتان حضور می فن گردید
 در آنجا بر مزار حضرت مدوح گنبدی و خانقاهی و مسجدی و حوضی و دیگر ایکنه ساخته اند مردان حق
 و حق خوان بیشتر و آنجا میمانند و فیض ظاهری و باطنی مستفید و مستفیض میشوند و درین بلده
 جای مذکر الله به از اینجا نیست بیشتر از یاران حضرت مدوح گرد مزار ایشان به چوپروانه گردش
 آسوده اند رحم الله حضوران اینجا را بمهام و نیاز پروانه حال ساکنین اینجا گویند اقال این شهر است
 سه تا ریخته و می نام و نشان خواهد بود و سه یا خاک ره پیرمغان خواهد بود و فقط آنجا باشد که از
 تاریخ و کن امر و کذا تاریخ دوازدهم شریف ربیع الاول سال یک هزار و دصد و هشتاد و پنج هجری
 روز جمعه است بر احوال بزرگواران طریقت ختم گردید رحم الله به بس کن حدیث عشق بس کن

ای سوخت ترک این نفس کن
 خاتمه نیکه خاتمه غمیرین شامه شاعر عظیم التظیر و میر تحریر منشی محمد محسن علی تخلص
 الحمد لله رب العالمین فی الصلوة والسلام علی رسول الله و آله و صحبه اجمعین
 آفرین * اول هر نامه و هم آخرین * ملک سخن تا که بگیر و نظام * خاص شود شهرت این نظم عام *
 او بکدام افسر شاهی و به * افسر شاهی بکدامی و به * بستی او راست ثبات و بقا * بلکه بکدام است
 بقا و قسا * جن و ملک تابع فرمان اوست * هفت فلک غاشیه گردان اوست *
 بعد از آن باد و رود و سلام * هر دم و هر لحظه بخیر الانام * باعث ایجاد جهان ذات اوست *
 ممکن این کون و مکان ذات اوست * یافت چو زو هستی ما نظام * از کرش باد بخیر اقام *
 چون این کتاب فیض انتساب من تصنیف حضرت مولانا مقدس عالم باعمل فاضل عظیم البدل و جید
 فیرالد هر جمع کلمات منبع تفصیلات حقائق آگاه مقبول و مقبدا می اهل الله سالک مناسک شریعت
 مناسک مناسک طریقت روشن ضمیر غریبه تنویر مولوی عبد العظیم نصر الله خان صاحب
 خورشیدی او اعظم الله بقاءه و انفاض علی العالمین برده و فیضانه اگر چه بظاهری با خلق خدا آینه خسته ناظم عدا
 فوجدار ملازم بسیر کار و می الاقتدار حضرت نظام صفت جاهد علیه السلام ملک اندکیکن محض بر آردش آرام
 زوی احقوق و عدل انصاف گروه انام که بعضی جود و اخل عبادت و ریاضت گفته اند اینهمه مشقت شاق
 و ریاضت و محنت الا لایطاق اختیار و گوارا ساخته اند و در نه در حقیقت در روشن خدای ریاضت کشف
 اهل باطن قدسی موطن باطنی همه عالم عامل عادلان ذل و مغروری و مشغولی اجرا مصداق خیر بر ستود
 سفره انعام حاضر کشاده برای هر صا و رود و زو یک و دو و رباعی بظاهری خلق خدا *
 باطنی رنگ خودی هم جدا * بود وحدت گرایده شده انجمنان * حجاب و وی رفتی و در میان
 حسب الارشاد فیض بیاوش چندی اجزا از نقل و نقل قدیمی مسوده حکیده قلم که است رستم
 خاص مصنف صاحب فضل و کمال مخط شکسته نمط را تم انعم محمد محسن علی گیسوی التخلیص لیاقی الراجی
 رحمته الله القوی الباقی احرار و تباریح بست و یکم شهر ربیع الثانی سال یک هزار و صد و شصت و چهارم

بهجری المقدسه نبوی صلی الله علیه و آله و اصحاب و سلم صورت اقتدار یافتند و در جمیع
جای قریه و البید و مریع و المصیر و پنج شد خدا هر سه نازنده را بدو نویسنده خواننده گوینده

قطعات تاریخ تصنیف کتاب تاریخ و کن

من تصنیف نور طیل شاعر بی عدیل نازک فکر جاد و خیال مهر سپهر معنی لعل بدخشاں کمال
میر کاظم علیخان صاحب بهادر و نویسنده و دهلوی منصب دار المتخلص به شعله غلغله الصدق بهاد
استاد اکمل و مخدیان بی بدل انفع الفصحار ابلغ البلاغه حضرت میر احمد علیخان بهادر الکاتب
بمیر الشعراء و کن المتخلص به سید

قطعات تاریخ

آفتاب علمای حضرت نصر الله خان	نادر ملک کن کن سلاطین زمین	علم و فضل منبر و کعبه اراش را
نه به نیست زلیخه و نه عدلیش عدل	آفتاب میت جهان تاب که نور خروش	بهر آراشگی شد بجهان سایه نگین
صالح و قوی و عابد و زاهد شال	نا فریده است بدین عصره نو چرخ کس	اصدق و معتد و مومن و دیندار و آزر
متدین که بوفش همه بکشوده وین	آنکه صیت کرم و مودتش بگذشته	از حد و در کن مغرب اقصای زمین
چه دانت چه دیانت که مزاج و ستور	خرم از د چون ناز و خندان محسن	و انوازی که ز انوار جیش پیدا
همه شفاق حسین همه اخلاق حسن	مکنت خلق خوشش خون بکار و خلعت	که در در نازده آه و خشن مشک خنجر
حکیم بالغه و سجد اقیق تو ارم	که میجا همه از حکمتش آموخته فن	مجدد شاعر خوش فکر که وقت گفتا
خوشتر از طوطی شکرتش لطف حسن	ستغنیان همه از عدالتش خرم و شاد	خلق آسوده دل و دور از شر و فتن
سیر حالت و حکام و کن کرد و رسم	که به عالم لقبش آمده تاریخ و کن	مثل آئینه همه حال کن کن ان پیدا
جهانم کیم خیر ویش غیر تو ارم گفتن	شتر و شتره و شکار و شکار و شکار	خجل از شعر چه شعری و چه وین وین
بانه دار بگذرد ایام و صد قرن و گز	مثلش از بطن موالید نر از یکسان	شعله تاریخ و کن بدین و در و نظم
	چیت این آئینه کیفیت ملک و کن	

ایضا

خان قیصر رس چو عدل نظر کو	نوشتران شسته بایوان داد	نما نظم ادب بحکمہ نو جداری است
از عدل داد و دل داد خواہد	بالہ کہ در کمال ہے الیوم اول	شلسلہ کربطن مادر گیتی کی نژاد
تصنیف کرد نسخہ کیفیت کفن	کیخسروست حیات جہان بین بناماد	اتق بشعلہ گفت جن جم امین گنگا
	از فرط آفتاب صفای ورق نہاد	
ایضاً		
آن مولوی معنوی مسحت آثار	فخر علما آمد و تلج سرایمان	نور خورشید شمع شبستان عدالت
جان آمدہ از معدنش مرتن لچ	از فتویٰ او خاطر ہر واد طلب شد	ذات تعقار و رواشن الہ
تاریخ دکن گفت پر خواندن عالم	احوال دکن خست جو آئینہ نمایا	تاریخ دکن شعلہ نظر کردہ گرفت
	گلدستہ عرفان کہ بود کل در بیان	
ایضاً		
مولوی معتمد دوم نصر اللہ خان	کز فضائل آمدن بر جملہ عالم برتر	کرد تصنیف کتاب شعلہ سائز رقم
	کے کند بر جو رقم کردہ آئینہ گری	
ایضاً		
آن عادی کہ نظم دو فوجد اریست	تاریخ گفت و حال دکن جہاد نمود	سال فراہم آمد فن شعلہ نظم کرد
	آئینہ خاندان کہ سکند نہانمود	
ایضاً		
مولوی صاحب محمد دوم نصر اللہ خان	نظم بزم عدالت گل در بیان چین	گفت تاریخ دکن شعلہ رقم زد اثر
	آئینہ خاندان حالات اہالی دکن	
ایضاً		
حیدر تاریخ نصر اللہ خان عبدالعظیم	مولوی احمد خیشی خوجوی	شعلہ سال ختم تاریخ دکن منظوم
	نسخہ قانون کے آئین ملک آصفی	

مثنوی طبع تاریخ دکن

مثنوی نو کاشور طبع بنام خود	مصدق علم و جوهر در هر طرفه دانمود	ذات نکوشش منتخب در هر آفریده
موصوف نام صدر بهر شهر آمده	در علم و فضل و خوش قلبی بسکه کاست	اورا همان قانع هر علم حاصلست
هر یک سال که صبح از قلم نمود	گوئی رنگاک صانع جوهر رقم نمود	بالطبع کرده او هر یک کتاب
منظوم عالم آمد مقبول شیخ و کتاب	از اهل مطبع آمده هر کس خوشنویز	هم حاصلست مثنوی و دارد خط بر
گویم چه جمیع کشته عطار در رقم رفته	سعد و در خویش بوهر کی بخت	در صحت بهتیب درس با یقین
ورد بر مطبع و گری نیست پندار	قرطاس خرب عمده دید او خوش قلم	الحق کتب چنین بنظر آمده است کم
مطبع در حال دکن خوشنویز و صحیح	تالیف خان کشته در علم نصیب	بستقی و فاضل بمشیل و عالم است
در نو جدار دکن او صدر طبع است	حاشا مفید خلق ندیدم چندین کتاب	شد هر کس مطالعه نسخه فیضیاب
درست خوش مطالب فان آن نام	تاریخ طبع آمد مقبول طام و عام	اشعار مثنوی بدعا یافت اختتام
آباد و مطبع او یا خدا مدام	ای متعلمه سال طبع رقم کرد رنگاک	مطبوع شد نو او کیفیت دکن

خاتمه

نتیجه فار عالی سخنور بی سیم و عدیل شاعر نازک خیال و کوفه عالی مخلص بعیش

شناها بهر نیر و پاک راه فریاده طالع تاک راه درین هنگام فرخنده فرجام عزت عالم نما و محقق
 حیرت افزا غنی کتاب مستطاب عدیم المثل لاجواب مشهور انان درین ایست تاریخ دکن که لفظش
 و مثنوی فصاحت هر حرفش نخله مشام بلا غایت ششم حرفش چهره آرا گلستان به سطوحش
 رونمای نبلستان به سوادش چون سواد و کامل حور به بیاضش چون بیاض بهر پر نور به شکله سوادش
 حالات بلده فرخنده بنیا و حیدر آباد من تصنیف عالم اکمل فاضل اجل مهر پمارت و جلالت اجل
 بدخشان بهالت نبالت سبع فضل و ائمنان حرمه خلق و احسان خان و الا نشان ستوده متاب
 و بی مولوی عظیم زید الدخان صاحب دام محمدیم حسابش تصنیف عظیم الشان سستی عن الود
 و البیان و در مطبع جهان مرجع صاحب خلق سو نور شکی نول کشورها اکین بطا بوقت اصل

با تمام کار پردازان طبع موصوف بشهر و بقعه سلاطین مطابقی ماه فروری
ششماه رونق طبع پذیرفت فقط

تاریخ طبع لبرانت

از تصانیف جناب پاک نصرت خان	طبع تاریخ و کن گردید یا صدف جاه
گفت سال انطباقش اندر معجمه	طبع گشته بعد از و نادری مثل دوا

خاتمه تاریخ طبع حال طبعش و خوشنویس کمال منشی شاعر احمد صاحب الکنوی
سلاطین القوی شاعر منشی سیار لال صاحب

احمد زودالتن که جوان آن نصارت بخش صاحبین حسن و فضل آن خضدار آفرین سرین و نثرین
غنیچه نغمه تاریخ و کن در مطبع صاحب جاه و زور منشی نو کشور ماه مارچ ششماه
بسیار اتمام مسمم با احتشام نصیر عمیده خضدار لال شاعر و مال شگفتگی پذیرفته عطر
مشامر آقا و مشک یزد و ماغ خر و داران گردیده

ایضا تاریخ طبع و پذیرفته قبول به هیئت منشی شاعر احمد

در گشتن مذهب این سال	هرگز شکوفه باز نگرفت	نکری به نثر شاعر سید
	تاریخ و کن بخور گرفت	

قوام طبع و قوادشاعر و نثر شاعر و نثر شاعر و نثر شاعر
مستند الشعر البیت

توصیف چنین کتاب بشن اگر و درون به بیاض ماه بنوشت

تاریخ و کن بجا بنوشت
قطر طبع او تازه خیال ستوده مقال منشی حسن لال مورخ بکمال

جهان خرم ز طبع این چنین نسخه	ز سه گلزار تاریخ و کن چاپ	اگر تاریخ طبع این می خواهی
	بو شهر تاریخ و کن چاپ	

CALL No. { ۹۵۴۰۰۰
ع.الت.د.

ACC. No. ۹۸۶۷

AUTHOR.....

TITLE.....

عبدالصالح
تاریخ دکن

15/10/1915

1915.10.15

R1910.05

ع ۱۲۷

۹۸۶۷ ۹۵۴

تاریخ دکن

1 to	No	Date	No.

MAULANA
AZAD
LIBRARY



-:RULES:-

ALIGARH
MUSLIM
UNIVERSITY

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1/- per volume per day shall be charged for textbooks and 10 P. per vol. per day for general books kept overdue.